

## سخن مترجم

هنگامی که دکتر «برایدن» یگانه فرد زنده مانده از ارتش درهم شکسته انگلیس در کارزار سهمگین کابل، در ژانویه ۱۸۴۲<sup>۱</sup> به سوی جلال آباد میگریخت، اجساد یخزده بیش از پانزده هزار نفر از سپاهیان انگلیسی در امتداد راه پربرف کابل - جلال آباد به هر سو پراکنده بود. در تاریخ نظامی بریتانیا، این جنگ بیهوده‌ترین و مفتضح‌ترین جنگ به شمار می‌رود و این شکست سرآغاز انهدام و فروپاشی امپراتوری انگلیس بود که می‌گفتند خورشید در قلمرو آن غروب نمی‌کند.

۱۶۷ سال پس از این رخداد، هنگامی که سپهد بوریس گرومف فرمانده نیروهای شوروی در افغانستان، به عنوان آخرین سپاهی شوروی، به تاریخ پانزدهم فوریه ۱۹۸۹ خاک این کشور را ترک می‌گفت همین تعداد از سپاهیان شوروی قربانی بیهوده‌ترین و ذلت‌بارترین جنگ تاریخ نظامی شوروی گردیده بودند و درست همین «ناکامی» سرآغاز دیگری بود در راستای فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم و در نهایت امر فروپاشی اتحاد شوروی. همانندی شگفت‌انگیزی در این دو رخداد دیده می‌شود که در تاریخ نظیر آن کمتر به چشم می‌خورد. مطالعه رخدادهای همانند در درازای سده‌ها، درسهای آموزنده‌ای به نسلهای بشر می‌دهد. افغانستان دهه هشتاد جای ویژه‌ای در تاریخ نوین دارد و از همین رو رخدادهای این دهه توجه تاریخنسازان، پژوهشگران و دانشمندان بسیاری را در گوشه‌های مختلف گیتی جلب کرده است و در این زمینه آثار بسیاری نگاشته شده است. بی‌تردید هیچ‌کسی سیمای جنگ افغانستان را نخواهد توانست همانند کسانی که خود در متن رویدادها حضور داشته‌اند، ترسیم نماید. از اینرو اثر سپهد بوریس گرومف فرمانده کل نیروهای شوروی در افغانستان، اثری ارزنده است.

«دولت افغانستان در سده ۱۸ با تبلور یک کنفدراسیون قبیله‌ای در یک رژیم سلطنتی موروثی تشکیل شد. احمد شاه از طایفه سدوزایی از قبیله پوپلزایی در ۱۷۴۷ کنفدراسیونی را تأسیس نمود به دنبال سلسله سدوزایی، سلسله دیگری از درانی‌ها یعنی طایفه محمدزایی از قبیله بارکزایی به قدرت رسید که از

---

۱. در دوره فرمانروایی ملکه ویکتوریا.

۱۸۱۸ تا ۱۹۷۸ حکومت کرد<sup>۱</sup>. افغانستان تا افتادن سرنوشت آن به دست کمونیست‌ها و سپس به دست مجاهدان، در سراسر تاریخ دو بیست و پنجاه ساله خود، کارزار هم‌چشمی‌ها و درگیری‌های قبیله‌ای و رویارویی سرداران خودکامه و جنگ قدرت مدعیان تخت و دیهیم از یک سو و هدف جهان‌خواران خارجی از سوی دیگر بوده است. پس از رویدادهای ۱۹۷۸، آرایش نیروهای درونی در افغانستان سیمای دیگری به خود می‌گیرد و رویارویی ابرقدرت‌ها در کارزار افغانستان نیز در عرصه‌های گوناگون ظاهر می‌شود.

درگیری‌های درونی در زمینه رسیدن به قدرت که تا به امروز پیوسته رو به گسترش بوده دچار تحول و دگرگونی‌های ژرفی گردیده است. مبارزه خارجی بر سر افغانستان نیز متحمل دگرگونی گردیده و هر چه بیشتر خصلت منطقه‌ای به خود می‌گیرد. سالیان دراز افغانستان، ایران، هندوستان، آسیای مرکزی و قفقاز میدان تاخت و تازهای سیاسی - نظامی روسیه و انگلستان بودند. از آنجا که جهانگشایی‌های انگلیس در منطقه و تجزیه و تحلیل سیاست‌های استعمارگرانه آن موضوع بحث ما نیست، تنها نگاه کوتاهی به رد پای روسها در منطقه می‌افکنیم. «خطوط اصلی اهداف روسها در خاورمیانه را پتر کبیر در وصیتنامه‌ای که ساختگی بودن یا اصالت آن مورد تردید است، تعیین کرده بود. در این سند برنامه کامل و بازتاب دقیقی از نقشه کشورگشایی تزارهای روسیه گنجانیده شده بود. فشرده این وصیت نامه درباره خاور زمین چنین است: «نزدیک شدن هر چه بیشتر به قسطنطنیه و هند؛ زیرا کسی که این منطقه را در دست داشته باشد، مالک تمام جهان خواهد بود. پس برای رسیدن به این مقصود باید به جنگ‌های دایمی دامن زد. نفوذ تا خلیج فارس با تضعیف ایران و در صورت امکان برقراری مجدد روابط بازرگانی با مشرق زمین. پس از آن پیشروی تا هندوستان که انبار گنجینه‌های جهان است ... کلید هندوستان هم سرزمین ترکستان است. تا می‌توانید به سوی بیابانهای قرقیزستان و خیوه و بخارا پیش بروید تا به مقصود نزدیکتر شوید ... به این ترتیب عقیده رسیدن به هندوستان از پیش طرح‌ریزی شده بود<sup>۲</sup>».

در راستای عملی ساختن این طرح، روسها گام به گام به سوی جنوب پیشروی می‌کردند ... «روسها در ۱۷۲۳ شهرها و استانهای شیروان، داغستان، گیلان، مازندران و استرآباد گرگان یعنی تقریباً سراسر مرز

۱. نگاه کنید به کتاب: «افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی» اثر اولیور روا، ص ۲۹.

۲. نگاه به: «رقابت‌های روس و انگلیس در ایران و افغانستان، پیوکارلو ترنزویو، ۱۳۶۳، تهران، ص ۳۱ و نیز تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، سعید نفیسی، ص ۲۶۴.

شمالی ایران و شهرهای باکو و رشت و استانهای زرخیز کرانه دریای خزر را از شاه طهماسب گرفتند. بر پایه عهدنامه گلستان، روسها ایرانیان را ناگزیر گردانیدند از شهرهای دربند، باکو، شیروان، شکی و قره باغ و بخشی از تالش چشم پوشی کنند و از هر گونه ادعای مالکیت بر گرجستان، داغستان و آبخاز بگذرند. در سال ۱۸۲۷ ایروان و تبریز را گرفتند و به تاریخ ۲۲ فوریه ۱۸۲۸ عهدنامه ترکمن چای را بر ایران تحمیل کردند. نقشه تصرف و استیلا بر هند، از زمان پتر کبیر طرحریزی شده بود. در سال ۱۷۸۶ میرابو<sup>۱</sup> سیاستمدار فرانسوی اندیشه لشکرکشی به هندوستان را اشاعه داد و در سال ۱۷۹۱ سن ژنی برای اجرای این طرح به کاترین (ایکاترینا) دوم ملکه روسیه معرفی شد ولی ملکه پیش از اجرای آن درگذشت. در ۱۸۰۱ هنگامی که اورلوف با ۲۲۰۰۰ سوار از اورنبورگ در حال عزیمت بود پل یکم امپراتور روسیه زندگی را بدرود گفت. در سال ۱۸۰۷ پس از صلح روسیه با فرانسه در تیلیست، اجرای این طرح از نو آغاز شد، ولی باز هم بی نتیجه ماند. طرح دوم در ۱۸۵۵ به وسیله خرولف ارائه شد. در هر دو طرح اشغال کابل از راه استرآباد (گرگان)، مشهد و هرات یعنی از راه شمال شرقی ایران پیشنهاد شده بود. ولی بار دیگر تحول اوضاع در اروپا مجال پیاده کردن این طرحها را نداد. با وجود این هم برای سهولت دسترسی به این هدف، لازم بود روسیه از شمال به افغانستان نزدیک شود. در آغاز روسها ایالت حاجی طرخان و سپس شهر اورنبورگ در شمال دریای خزر را اشغال کردند که برای نفوذ به سمت هند نقطه پرش به شمار می‌رفت. همچنان از سیمپلاتینسک<sup>۲</sup> (کازاخستان) به سوی دریاچه بالخاش<sup>۳</sup> پیشروی کردند. دولت روسیه پس از آن، کوپال (در ۱۸۴۶)، ورنی (در ۱۸۵۵)، تخماق (در ۱۸۶۰) و پیشپیک را (در ۱۸۶۲) که به فاصله دویست کیلومتری شهر خوقند در مسیر سیر دریا قرار دارد، اشغال کرد. دومین پیشروی روسها از اورنبورگ آغاز گردید و در ۱۸۶۵ تاشکند<sup>۴</sup>، در ۱۸۶۷ سمرقند و در ۱۸۷۶ خوقند را به خاک خود پیوست کردند. سومین پیشروی از کراسنودسک<sup>۵</sup> آغاز گردید که در نتیجه آن در ۱۸۸۳ خیوه و در ۱۸۸۱ گوک تپه را از ترکمنها گرفتند و در ۱۸۸۴ به عشق آباد و سرخس دست یافتند و به این ترتیب در مرز ایران و افغانستان از

1. Mirabeau.

2. Semipalatinsk.

3. Balkhash.

4. Tashkent.

5. Krasnowodsk.

دریای خزر تا ترکستان چین استقرار یافتند.<sup>۱</sup>»

سرانجام به تاریخ ۱۴ فوریه ۱۸۸۴ مرو را که یکی از استانهای تاریخی کشور ما بود، اشغال کردند و بالاخره در ماه مارس ۱۸۸۵ پنجکنت به تصرف آنها درآمد. آخرین منطقه که به دست روسها افتاد، پامیر بزرگ بود که در ۱۸۹۲ آنرا از افغانستان گرفتند. پس از این تاریخ، روسها دیگر نتوانستند به پیشروی در راستای جنوب ادامه بدهند، زیرا اوضاع جهان و مهمتر از همه اوضاع درونی روسیه اجازه نمی‌داد که دست به این کار بزنند. پیشروی روسها به سوی جنوب، انگلیس را که در این هنگام هندوستان را در دست داشت و دولت افغانستان نیز دست نشانده‌اش بود، سخت هراسان ساخته بود.

از سوی دیگر از آغاز سده نوزدهم، روسیه در قاره آسیا به سوی خاور دور متوجه بود و با ژاپن درگیر جنگ‌های سهمگینی گردیده بود. از اینرو در ۳۱ اوت ۱۹۰۷<sup>۲</sup> بود که روسها پس از اینکه از ژاپن شکستهای سختی در جبهه شرق دیدند، با انگلیس‌ها از در دوستی پیش آمدند و دو معاهده در مورد ایران و افغانستان امضا نمودند که بر پایه این معاهده‌ها مناطق تحت نفوذ دو کشور مشخص شده و مرزهای سیاسی جنوب روسیه تثبیت گردید. بر پایه این معاهده، روسیه اعلام داشت که افغانستان را به عنوان منطقه بیرون از قلمرو نفوذ خود می‌شناسد. اوضاع در آستانه سده بیستم در اروپا نیز رویهمرفته پرتنش و آبدستن پیشامدهای سهمگین بود که در نهایت روسیه را وادار می‌ساخت از جهانگشایی و اندیشه‌های بلند پروازانه در خاور دست بکشد و به امور اروپا رسیدگی کند. گذشته از اینها جنگ‌های پی در پی و سیاست‌های استعماری، دولت روسیه را از درون فرسوده و پوسیده ساخته بود و نابسامانیهای اقتصادی و تحولات و دگرگونیهای اجتماعی و سیاسی درونی جامعه روسیه زمینه هر گونه جهانگشایی و کشورستانی را محدود می‌گردانید. فشرده سخن اینکه در آستانه سده بیستم، روسها دانسته بودند که لشکرکشی به هندوستان رویایی بیش نیست و تحقق آن عملی نمی‌باشد. «امکان هجوم روسیه به هند احتمالاً وجود داشت، ولی این امر به بهای جنگ خونین و گرانی تمام می‌شد که دولت روس حتی تصور آن را هم

۱. رقابت‌های روس و انگلیس در ایران و افغانستان.

۲. نگاه کنید به «رقابت‌های روس و انگلیس در ایران و افغانستان»، ص ۱۸۶، ص ۲۲۰ و نیز «تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن تا استقلال»، لودویک، آدمک، کابل، ص ۲۸۶. همچنان «افغانستان در مسیر تاریخ»، غلام محمد غبار، ص ۶۷۴-۶۸۰، چاپ کابل.

نمی‌توانست بکند. بر علاوه در صورت رسیدن به هندوستان، برای حفظ وضع خود در آنجا و برای احتراز از اینکه لشکرکشی به شکست منجر شود با مشکلات عظیم دست به گریبان می‌شد. خلاصه تسخیر هندوستان چنان خطرات عظیمی داشت که احتمالاً در روسیه به طور جدی در این باره فکر کرده باشند<sup>۱</sup>.

پس از پیروزی انقلاب کبیر اکتبر در روسیه و به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، دگرگونیهای بزرگی در عرصه سیاسی جهان رویداد و عصر استعمار کهن و لشکرکشی‌های پی در پی به پایان رسید. انگلیس، اسپانیا، پرتغال، فرانسه، آلمان و ژاپن جای خود را به ابرقدرت نوپای امریکا واگذار نموده و به جای روسیه تزاری، اتحاد جماهیر شوروی به میان آمد. سده بیستم سده رویارویی دو ابرقدرت ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی است. مبارزه دو نظام سیاسی، نظامی و اقتصادی سوسیالیسم (نظام اقتصاد رهبری شده و متمرکز دولتی بر پایه برنامه ریزی منظم) و سرمایه داری (نظام اقتصاد بازار آزاد و مالکیت خصوصی) در راستای فرمانروایی کامل بر جهان بود که عنصر مبارزه ایدئولوژیک به عنوان یک رکن اصلی به کشمکش‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی افزوده شده بود. یکی دیگر از پدیده‌های دیگر سده بیستم اوجگیری مبارزات آزادیبخش ملی و جنبش‌های رهاییبخش اسلامی است که با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به شکوفایی و شکوه‌ندگی رسید. در عصر استعمار نو، ابرقدرت‌ها سیاست لشکرکشی‌های مستقیم را کنار گذاشته و در صدد سیطره خود از طریق حمایت دولت‌های دست نشانده و گوش به فرمان برآمدند و تلاش ورزیدند به استعمار فرهنگی یا به گفته روانشاد دکتر علی شریعتی «استعمار» اولویت بدهند. همچشمی‌ها و کشمکش‌های شوروی و امریکا در سالهای پس از جنگ دوم جهانی، ناهنجاری‌ها و تیره روزی‌های فراوانی را برای جامعه جهانی به بار آورده و چندین بار جهانیان را تا آستانه جنگ جهانی سوم و نابودی کامل کشانید. یکی از قربانیان بزرگ این رویارویی‌ها، کشور افغانستان است که در سراسر دهه هشتاد کارزار سهمگین مبارزه دو نظام جهانگیر و دو ابرقدرت شوروی و امریکا گردید. مردم افغانستان بی‌توجه به درگیری‌های شرق و غرب، استقرار نظام مارکسیستی را به عنوان اشغال کشورشان از سوی روسیه در ادامه سیاست‌های روسیه تزاری انگاشته و در برابر آن دست به مبارزه توفنده و پر خروشی زدند که در نهایت منجر به مداخله نظامی شوروی در این سرزمین و درگیری‌های سه ساله شورویها در جنگ داخلی افغانستان

---

۱. رقابت‌های روس و انگلیس در ایران و افغانستان.

## هشت / ارتش سرخ در افغانستان

گردید. بسیاری از پژوهندگان و اکثریت مردم افغانستان مداخله نظامی شوروی در افغانستان را دنباله طبیعی سیاست‌های پیشین روسیه تزاری در راه رسیدن به «آبهای گرم» و اشغال افغانستان توسط روسها می‌دانستند. کمونیست‌ها این اقدام شوروی را همیاری انترناسیونالیستی و کمک برادرانه به نیروهای مترقی افغانستان انقلابی در زمینه رویارویی با نیروهای ارتجاع و امپریالیسم جهانخواه می‌خواندند. هر چه باشد، اتحاد شوروی سالها پیش از برقراری نظام مارکسیستی در افغانستان، در صدد استقرار یک دولت دست نشانده در این کشور بود، ولی در اندیشه لشکرکشی مستقیم به افغانستان نبود، زیرا از هیچ زاویه این کار سودی برایش به بار نمی‌آورد. نه اوضاع بین‌المللی اجازه چنین عملی را به شوروی می‌داد و نه از دیدگاه اقتصادی و سیاسی لشکرکشی به افغانستان دستاوردی برای شوروی به ارمغان می‌آورد. از اینرو هر گاه رژیم داود سقوط نمی‌کرد و یا هر گاه حزب دمکراتیک خلق می‌توانست سلطه خود را بر مردم افغانستان تحمیل کند، شوروی به افغانستان نیرو نمی‌فرستاد. زمینه‌های اصلی اعزام نیروهای شوروی به افغانستان گوناگونند که مؤلف کتاب به بررسی آنها می‌پردازد و به تجزیه و تحلیل علل و عواملی که رهبران شوروی را ناگزیر ساخت تا دست به اعزام نیرو به افغانستان بزنند، همت می‌گمارد. مؤلف رویدادهای دهه هشتاد افغانستان را هم بر پایه روندهای اجتماعی، سیاسی و نظامی و اقتصادی داخلی چند دهه اخیر این کشور و هم از دیدگاه تحولات منطقه‌ای و جهانی بررسی می‌کند. در اینجا ما تنها به ارزیابی برخی از عوامل داخلی که منجر به رویدادهای دهه هشتاد گردیدند، می‌پردازیم.

رخدادهای خونبار دهه هشتاد را صرف نظر از عوامل و علل گوناگون می‌توان به عنوان پیامد خودکامگی‌ها و سیاستهای نابخردانه دولتهای گذشته و نتیجه همچشمی‌های خاندان سلطنتی ارزیابی کرد. همانا کشمکش میان سردار محمد داودخان با عموزاده‌هایش، محمد ظاهر خان پادشاه پیشین افغانستان و ژنرال سردار عبدالولی فرمانده پیشین پادگان کابل (داماد شاه) بر سر قدرت به آن انجامید که کشور و ملت به پرتگاه نابودی و تباهی کشانیده شود و زمینه تحولات دهه هشتاد فراهم آید. محمد داودخان با گرایشهای افراطی، یکدنگی‌ها و خودپرستی‌هایش، در درازای سالهای متممادی زیانهای جبران ناپذیری به پیکر مردم و کشور وارد آورد. او که در زمان فرمانروایی محمد ظاهر شاه، سالها پستهای حساس دولتی را در اختیار داشت، هرگز به مقام شخص دوم کشور تن در نمی‌داد و همواره در دل آرزوی فرمانروایی مطلق افغانستان

را می‌پرورانید. از اینرو پیوسته در رویارویی با شاه بود با توجه به اینکه شاه یک عنصر غربگرا بود، داود خان به خاطر رسیدن به آرزوی آزمندان‌اش به شوروی رو آورد و سالیان دراز آگاهانه یا ناآگاهانه مجری سیاست‌های شوروی در افغانستان بود. داودخان، نخست برای برانداختن عمویش شاه محمودخان از کرسی نخست وزیری، سازمان‌های به ظاهر ناسیونالیست «ویش زلمیان» (جوانان بیدار) و «اتحادیه آزادی پشتونستان» را به همکاری نیاز محمدخان مومند و مجیدخان زابلی بنیان نهاد و به تقویت «پشتونیسیم» و دامن زدن به مسأله پشتونستان پرداخت. او به منظور رسیدن به اهداف خویش، از این دو دستاویز فراوان سود می‌برد و به سازماندهی هواداران و پیروان خود می‌پرداخت.<sup>۱</sup> سردار محمد داود پس از استعفای شاه محمودخان و رسیدن به کرسی نخست وزیری، لحظه‌ای از رسیدن به کرسی «خدایو افغانستان» غافل نبود و به گونه پنهانی به فعالیتهای ضد شاه ادامه می‌داد. او ناسیونالیست‌های افراطی را از یکسو و جوانان تازه به مارکسیسم گراییده پیرو خط شوروی را از سوی دیگر با خود هم‌نوا گردانیده و به پرورش و رشد آنان می‌پرداخت. داودخان در دوره نخست وزیری، در عرصه سیاست خارجی در راستای نزدیکی با شوروی، دوری‌گزینی از ایران و دشمنی با پاکستان بر مسأله پشتونستان تأکید داشت که این ماجراجویی سیاسی وی، سیاست خارجی افغانستان را دچار ناهنجاری‌های فراوان گردانیده بود. در نتیجه این سیاست‌های نابخردانه تعادل و توازن سیاست خارجی افغانستان بر هم خورده و دچار نوسانهای جدی گردید. در عرصه سیاست داخلی، داودخان روش ناگوار «تفرقه بیانداز و حکومت کن» را پیش گرفته و ناسیونالیست‌های افراطی را به برتری خواهی نژادی و زبانی برمی‌انگیخت که این سیاست ناروای او ضربات خردکننده‌ای بر پیکر وحدت ملی افغانستان وارد آورد، به نحوی که تأثیرات ناگوار آن تا به امروز دامنگیر مردم افغانستان است. لغزشهای نابخشودنی سردار محمد داودخان در عرصه‌های سیاست خارجی و داخلی و رویارویی وی با محمد ظاهر شاه و ژنرال سردار عبدالولی به آن انجامید که ناگزیر به کناره‌گیری از صحنه سیاست رسمی گردید.

با دوری‌گزینی از کرسی نخست وزیری و آغاز دوره خانه نشینی، داودخان، دست به فعالیت‌های گسترده علنی و زیرزمینی در راستای رسیدن به قدرت زد. او با همکاری عناصری چون دکتر محمدحسن

---

۱. نور محمد تره‌کی در سازمان «ویش زلمیان» و بیرک کارمل در «اتحادیه آزادی پشتونستان» عضویت داشتند.

شرق و یاران دیگرش به سازماندهی گروه‌های خلق و پرچم پرداخت. در جبهه دیگر او با سوء استفاده از قدرت بی‌حد و حصر «خاندانی» به حکومت‌های دوره دموکراسی نیمبند افغانستان مجال نمی‌داد نفس راحتی بکشند و با آسودگی کار خود را انجام دهند. در اثر توطئه‌ها، تهدیدها و فشارهای آشکار و پنهان او بود که حکومت‌های دکتر یوسف، اعتمادی، میوند وال و دکتر ظاهر یکی پس از دیگری با شکست روبرو شده و از صحنه بیرون رفتند. چیزی که در این میان شایان یادآوری است، اینکه محمدظاهر شاه در برابر اینهمه زورگویی‌های داودخان و دست اندازیهایی بی‌پایان وی در امور دولت بنا بر یک رشته ملاحظات هیچگونه واکنشی نشان نمی‌داد. در این میان با افزایش قدرت ژنرال سردار عبدالولی که آهسته آهسته به یک خودکامه دیگر مبدل می‌گردید و سررشته امور کشور را در دست می‌گرفت و گذشته از این با تعیین دکتر محمد موسی شفیق به سمت نخست وزیری، آتش خشم و کینه محمد داودخان برافروخته گردید و هر چه بیشتر به دست زدن به کودتا تشویق شد. در روند این سالها سردار محمد داود هر چه بیشتر به خط نزدیکی با مسکو لغزیده و به حمایت و پشتیبانی آشکارتر از نیروهای مارکسیستی می‌پرداخت. در راستای همین گرایشها بود که حزب‌های نامنهاد خلق و پرچم، با کارگردانی او تشکیل گردیده و دست به یک رشته فعالیت‌های علنی و زیرزمینی گسترده در برابر نظام شاهی زدند. سرانجام داودخان توانست با همکاری همین گروه‌های افراطی چپگرا، شاه را سرنگون کرده و زیر پوشش جمهوریت، خود «شهریار» افغانستان گردد. پس از رسیدن به قدرت، او دست به تصفیه‌های گسترده و سرکوب مخالفان زده و سازمانهای سیاسی مخالف از جمله نیروهای اسلامگرا را تار و مار کرد. در عرصه سیاست خارجی، سردار محمد داود نخست به سوی شوروی گرایید، ولی هنگامی که دید شورویها با بلندپروازی‌هایش چندان هماهنگ نیستند، آهسته آهسته از شوروی رو گردانید و آنگاه با یک چرخش تند در پی زد و بند با محمد رضاشاه پادشاه مخلوع ایران، سردمداران عرب و جهان غرب برآمد که اینکار زمینه تیره شدن روابط وی را با شوروی فراهم آورد. در زمینه مناسبات با پاکستان، او نخست با دامن زدن به مسأله پشتونستان کوشید تا بار دیگر در امور داخلی پاکستان مداخله کند، ولی پس از اینکه متوجه شد اینکار نه تنها راهی به دهی نمی‌برد، بلکه زیانهای مرگباری هم برای مردم افغانستان به بار می‌آورد، با بوتو نخست وزیر وقت پاکستان از در دوستی در آمد و به بهبود مناسبات و زدایش تنشهای موجود میان دو کشور دست یازید. سردار محمد داود، پس از تیره



شدن مناسبات با شوروی و گرایش به سوی غرب در عرصه سیاست خارجی و سرکوب گروهها و احزاب سیاسی و تصفیه‌های پی در پی در ارتش بر آن شد تا گروهها و سازمانهای مارکسیستی را که روزگاری به دست خود پرورده بود نیز تار و مار سازد، زیرا او از یکسو از قدرت روز افزون آنان در هراس بود و از سوی دیگر در اندیشه این بود که مبدا شوروی‌ها آنانرا در برانداختن رژیم وی برانگیزند.

در گرماگرم حوادث، گروههای خلق و پرچم که روزگاری دراز به علت اختلافات شدید درونگروهی به جان هم افتاده بودند با پا در میانی شبکه‌های زیرزمینی وابسته به شوروی دوباره با هم همسویی یافتند و به تهیه برنامه سیاسی خود پرداختند. گروههای خلق و پرچم، طی سالهای فرمانروایی محمد داود توانسته بودند با استفاده از زمینه‌های موجود به سرعت در ارتش رخنه کنند و شماری از افسران جوان و بی‌تجربه را که بیشترشان از نوار مرزی بودند به سازمان نظامی حزب دمکراتیک خلق افغانستان جذب کنند. سرانجام به تاریخ ۲۷ آوریل ۱۹۷۹ همین افسران دست به کودتا زدند و سردار محمد داود آخرین بیدادگر دودمان شاهی افغانستان را سرنگون کردند و صفحه تاریک دیگری را در تاریخ افغانستان گشودند. حزب دمکراتیک خلق افغانستان از جوانان سطحی‌گرا، بی‌تجربه و احساساتی سازمان یافته بود که به ظاهر هوادار مارکسیسم بودند، ولی در عمل هیچکدام با این ایدئولوژی آشنایی کامل نداشتند و تنها به جنبه‌های انقلابی و نظری آن آشنا بودند. بیشتر اعضای حزب تصورات پراکنده‌ای از ماتریالیسم دیالکتیک، ماتریالیسم تاریخی و مطالعات اندکی درباره آثار کلاسیک مارکسیسم داشتند ولی هرگاه پای بحثهای دقیق علمی - فلسفی یا اقتصادی به میان می‌آمد دیگر چیزی برای گفتن نداشتند مگر بازگویی همان اطلاعات محدودی که فرا گرفته بودند. آگاهی پرچمی‌ها و به ویژه خلقی‌ها از تاریخ افغانستان و آشنایی آنان با اوضاع داخلی افغانستان بسیار سطحی و ناچیز بود و در تجزیه و تحلیل هایشان راه خطا می‌پیمودند و به کژ راه می‌رفتند. افزون بر این مارکسیستهای افغانستان با ایدئولوژی‌های رایج در باختر و فلسفه اسلامی نیز آشنا نبودند و برداشتهایشان بیشتر نارسا و مبهم بود. با وجود این، بیشتر اعضای حزب چنان وانمود می‌ساختند که افلاطون زمانند و به چکاد علم و دانش برآمده‌اند. آری، «حزب ... تصور می‌کرد که با گزینش مارکسیسم به عنوان جهانبینی و ایدئولوژی خود، به صخره علم و عمل تکیه زده است.» مارکسیسم نتیجه تعمیم و تجرید محض برخی از واقعیات اجتماعی و تاریخی است که به شکل گزینشی در نظر گرفته شده

ولی هنگامی این قوانین و قواعد با واقعیت زنده که جنگل درهم بافته‌ای از انواع گرایشهای مختلف هستند برخورد می‌نماید، کارایی خود را از دست می‌دهد، به زورگویی و تحمیل مارکسیست‌ها بر تمام جامعه منجر می‌گردد و تناقضاتی بیشتر از آنچه که وعده حلس را می‌داده و می‌دهد، پدید می‌آورد. تاریخ کمونیست‌ها کژ راه‌های است پر از اضطراب و تلفات که نتیجه‌ای از آن جز وهن و ورشکستگی نیست. در ماهیت عملکرد مارکسیست‌ها خدمت به ابر قدرت شرق بود، مارکسیست‌ها، یعنی کسانی که با اعتقاد به جهانیابی و ایدئولوژی مارکسیسم نبرد در راه آن را پذیرفته بودند به طلوع و رغبت، تحت عنوان «پذیرش روش بین‌المللی جنبش کارگری» (انترناسیونالیسم)، در قبال منافع ابر قدرت شرق، به عنوان «وطن» [خاستگاه] این انترناسیونالیسم، بیعت کردند و در نتیجه پروایی نداشتند که در این کار خانواده، مصالح و منافع کشورشان را لگد مال کنند. این بیگانگی از مردم و میهن خود یکی از دلایل منفرد و منزوی بودن مارکسیست‌ها است.<sup>۱</sup>

به رغم همه نارسایی‌ها و پایین بودن سطح اندیشمندی، حزب کمونیست افغانستان مدعی گشودن فصل نوینی در جنبش بین‌المللی کارگری بود. حفیظ اله امین با تمام بینش محدود و تمام ناتوانی که در ارزیابی از اوضاع عینی جامعه افغانستان داشت، به رغم «آشنایی سطحی با مارکسیسم، فقدان کامل تحلیل موقعیت عینی و نیز این باور که موفق شده‌اند [با به پیروزی رسانیدن انقلاب طراز نوین] راه جدیدی به سوی سوسیالیسم باز کنند، با اشاره به گفته‌های تره‌کی می‌گفت: «رهبر بزرگ انقلابی ما عقیده نداشت که باید به انتظار نشست تا جنبش مردمی خود به خود به وجود آمده و رشد کند تا حزب در رأس آن قرار بگیرد، برعکس باور داشت که حزب باید حمایت فعالانه و عملی مردم را به سوی خود جلب کند ... رهبر بزرگ ما دریافته است که در میان ملت‌هایی که در راه رشد و توسعه هستند، به این دلیل که طبقه کارگر هنوز قدرت لازم را به دست نیاورده، نیروی دیگری وجود دارد که می‌تواند حکومت فئودال‌ها و استثمارگران را سرنگون کند و این نیرو در افغانستان نیروی ارتش است.<sup>۲</sup> به همین سبب او با تصمیم قاطع دستور داده بود

---

۱. برگرفته از: «کژراهه، نوشته احسان طبری. طبری این فرازها را درباره حزب توده ایران نوشته که همین

مطالب درباره حزب دمکراتیک خلق افغانستان هم صدق می‌کند. از اینرو آنها را در این نوشتار آوردیم.

۲. مهر صدیق فرهنگ در جلد دوم، «افغانستان در پنج قرن اخیر»، ص ۱۴۷ در این باره چنین مینگارد: «تره‌کی تعلیمات بالاتر از ابتدایی نداشت و مبادی مارکسیسم را در بمبئی در ضمن معاشرت با مارکسیست‌های هندی

که ایدئولوژی کارگری را در میان ارتش تبلیغ کنیم...»<sup>۱</sup> به هر حال، پس از به قدرت رسیدن تره‌کی و امین، حزب دموکراتیک خلق، زمام امور را در افغانستان به دست می‌گیرد. خلقی‌ها در گام نخست دست به پاکسازی در ارتش زده و افسران بلند پایه ارتش و نظامیانی که دارای اندیشه‌های اسلامی، مائویستی، سلطنت طلب و لیبرال هستند را نابود می‌کنند و افسران جوان و بی‌تجربه رده‌های پایین ارتش را ناگهان به ریاست پادگانها و یگانهای نیروهای مسلح برمی‌گمارند. در ادارات دولتی نیز بیشتر کادرهای مجرب، تکنوکرات‌ها و کارمندان بلندپایه بازداشت و تیرباران شده و رهبری امور به دست خلقی‌ها می‌افتد. چون دارو دسته تره‌کی - امین بیشتر از قبایل نوار مرزی بودند و از دولت داری چیزی نمی‌دانستند، از اینرو با رسیدن ناگهانی به قدرت، در اندک زمان، شیرازه ارتش و دستگاه دولت را بر هم ریختند که در نتیجه آن نارسایی‌های فراوانی در جامعه پدید آمد. اختناق، ترور، بازداشت‌های بیمورد، تندروی‌ها، سرکوب، کشتار، از رویه‌های دولت خلقی بود. با گذشت زمان درگیری‌های درون حزبی میان شاخه‌های «پرچم» به سرمداری ببرک کارمل و «خلق» به رهبری نور محمد تره‌کی از یکسو (که منجر به راندن کارمل و دار و دسته‌اش از کشور گردید.) و کشمکش‌های درونگروهی میان تره‌کی و امین از سوی دیگر، هر روز نظام خلقی را به نابودی ناگزیر نزدیک‌تر می‌گردانید. افزون بر آن برداشت‌های نادرست رهبران حزب از جامعه، بدون توجه به ویژگیهای درونی آن به این انجامید که دست به اقدامات عجولانه چون اصلاحات ارضی، سوادآموزی تحمیلی به زنان روستایی، تعویض پرچم و سرود ملی و از این قبیل بزنند که به نوبه خود بر روحیه مردم افغانستان تأثیرات منفی بر جای گذاشت. سابقه رهبران حزب و شهرت بد آنان به فساد، الحاد و وابستگی به خارج و سرانجام اقدامات بعدی آنان، هر چه بیشتر زمینه ذهنی انقلاب اسلامی افغانستان را

---

فراگرفته بود. پس از تشکیل حزب دموکراتیک خلق، وی اطلاعات مجملش را درباره مارکسیسم با اندیشه‌های قبیله‌ای و محیط زیستش درهم آمیخته، معجون مرکبی از آن به میان آورد که در مبارزه درون حزبی برتری خواهی قومی پشتون را تأمین کرد. و به کمک آن حریفان پرچمی را در چند مرحله مغلوب ساخت، معذالک چون از بررسی علمی قضایا عاجز بود، کامیابی دستبرد ثور را که در واقع با کمک شوروی تأمین شده بود، به حساب نبوغ شخصی خود گرفته، نظریه پوچی را مبنی بر «انقلاب از بالا به کمک ارتش انقلابی» اعلام کرد که در واقع چیزی جز مشروعیت کودتای نظامی نبود. با این حساب تره‌کی خود را از صاحب نظران مارکسیسم قلمداد نموده و تصویر خود را در ردیف بنیانگذاران آن مسلک، مانند مارکس، انگلس و لنین به چاپ رسانید و در خانه‌اش که آنرا به «موزه انقلاب» مسمی ساخته بود، نصب نمود.»

۱. کابل تایمز، شماره ۱۹، آوریل ۱۹۷۹.

فراهم می‌گردانید. از سوی دیگر خیزشهای توفنده و پیکار قهرمانانه مردم افغانستان در راه رستگاری ملی، حزب دمکراتیک خلق را به رغم کمک‌های شوروی به لبه پرتگاه کشانیده بود. مردم افغانستان در روند تاریخ بارها نه تنها در برابر یورشگران خارجی جنگیده‌اند - چنانچه اسکندر مقدونی، تیمور لنگ، انگلیس و دهها تجاوزگر دیگر را درسه‌های فراموش ناشدنی داده‌اند - بلکه در برابر ارتجاع داخلی و دولت‌های بیگانه پرست و دست نشانده نیز رزمیده‌اند. مردم افغانستان با پیروی از سنت نیاکان و با الهام از اندیشه‌های اسلامی و ارزشهای ملی چنان طوفانی را بر پا کردند که حزب دمکراتیک خلق افغانستان در برابر آن طوفان، مانند پرکاهی می‌نمود و در آستانه نابودی کامل قرار گرفته بود. در چنین اوضاع و احوال، رهبران وقت شوروی به شدت از رخداد‌های جاری افغانستان نگران شده و در پی جستجوی راه‌حل برای خروج از شرایط پدید آمده برآمدند. از اینرو تره‌کی را به مسکو فراخواندند تا زمینه اتحاد مجدد او را با پرچم فراهم گردانند. آنها از تره‌کی خواستند برای نجات انقلاب، دشمنی‌های گذشته را کنار گذاشته و با کارمل متحد شود. روشن است که دشمنی‌های دیرین امین با کارمل سد راه این اتحاد بود از اینرو تره‌کی بر آن شد تا امین را نابود کرده و زمینه وحدت با کارمل را برابر سازد و بدین ترتیب از شر جاه‌طلبی‌های امین و افزایش قدرت او رهایی یابد. شایعاتی موجود است مبنی بر اینکه تره‌کی پس از بازگشت از سفر هاوانا در ۱۹۷۹، پنهانی با ببرک کارمل در مسکو دیدار نموده و آن دو در مورد کنار زدن امین به موافقت رسیده بودند. ولی حفیظ اله امین از این توطئه آگاه گردیده و با کشتن تره‌کی این طرح را به ناکامی مواجه می‌سازد. سپس اوضاعی پیش آمد که شوروی‌ها به ستوه آمده و ناگزیر گردیدند در امور داخلی افغانستان مداخله آشکار کنند و به منظور جلوگیری از سقوط نظام خلقی به این کشور نیرو بفرستند<sup>۱</sup>. با وارد شدن سپاهیان شوروی به افغانستان، یگانهای ویژه ارتش شوروی حفیظ اله امین را نابود کرده و به جای او ببرک کارمل را با دارودسته‌اش به قدرت رساندند. ولی ورود ارتش سرخ به افغانستان، افزون بر اینکه توانست از شکست محتوم و رسوایی فزاینده حزب دمکراتیک خلق جلوگیری کند، ابعاد تازه‌ای به کشاکش‌های درونی افغانستان داد و به آن جنبه منطقه‌ای و جهانی بخشید. شوروی‌ها بزودی متوجه شدند که کارمل نه تنها از کفایت و شایستگی

---

۱. برخی پژوهشگران برآنند که ببرک کارمل، برژنف را با دادن وعده‌ها و تعهدات فریبنده به لشکرکشی به افغانستان تشویق کرده بود.

لازم برای رهبری افغانستان برخوردار نیست. بلکه خود آنها را نیز به بازی گرفته است. از این رو پنهانی آخرین مهره دست نشانده - نجیب‌اله رئیس سازمان جهانی خاد - را برای رهبری آینده افغانستان پرورش می‌دادند. تا اینکه در ۱۹۸۶ کارمل را از صحنه بیرون انداخته و نجیب را به جای او برگماشتند؛ ولی باز هم چیزی به دست نیاوردند. چه افزون بر تنفر عمیقی که مردم افغانستان از شخص نجیب به عنوان رئیس پیشین سازمان اطلاعات و امنیت دولتی افغانستان داشتند. گذشته از اینها پیروی نجیب از تاریکترین اندیشه‌های ارتجاعی اترناسیولیستی استاد و مشاور نزدیکش سلیمان لایق، هر چه بیشتر زمینه نابودی و سرنگونی رژیم کمونیستی و فروپاشی شیرازه حزب خلق را فراهم می‌گردانید. در نهایت شورویها درک کردند که بار سنگین حزب پوشالی دمکراتیک خلق و «رژیم انقلابی کابل» نه تنها بر شانه‌های مردم بیگانه افغانستان بلکه بر شانه‌های هزاران مادر داغ‌دیده، هزاران بیوه جوان شوروی و در نهایت امر بر وجدان جامعه شوروی و جهان بشریت سنگینی می‌کند. زیانهای مالی ناشی از هزینه جنگ افغانستان، بیهودگی تحمیل یک حزب و نظام بیگانه از جامعه افغانی بر مردم این کشور به زور سر نیزه یک ارتش خارجی، زندگی اندوهبار میلیون‌ها پناهنده افغان، یک دهه جنگ خانمانسوز، رهبران این کشور را وادار گردانید تا سپاهیان خود را فرا خوانند. سپهد بوریس گرومف، در این اثر برای نخستین بار پرده از رازهای پنهانی جنگ افغانستان بر می‌دارد و بر بسیاری از گوشه‌های تاریک رویدادهای دهه هشتاد افغانستان روشنی می‌اندازد. البته با توجه به اینکه او فرمانده کل نیروهای شوروی در افغانستان بود و اکنون به سمت معاون وزیر دفاع و مشاور ارشد نظامی وزارت امور خارجه روسیه کار می‌کند. روشن است به عنوان یک کارمند بلند پایه دولتی و یک شخصیت رسمی در ارزیابی‌های خود، به میزان معینی دیدگاههای رسمی دولت متبوع خویش را منعکس می‌کند. از سوی دیگر او در بسیاری از موارد به مدارک رسمی دولتهای وقت افغانستان تکیه می‌زند که صحت خود منابع با توجه به سرشت این دولتها تردید برانگیز است. هم برای پژوهندگان و تاریخ نگاران. نوشته حاضر نه تقویم است و نه تاریخ، نه خاطرات سیاسی - نظامی است و نه رمان رزمی ... ولی از زاویه دیگر همه اینها است. او برای خواننده عادی شوروی که یک دهه از رخدادهای افغانستان در تاریکی به سر برده، از حوادثی که خود در بیشتر موارد شاهد آن بوده، سیمای روشنی ترسیم می‌کند و ناگفته‌ها را بازگو می‌کند.

در ترجمه این اثر، مترجم برخورد دوگانه‌ای دارد. هنگامی که سخن از اسناد تاریخی و مسایل جدی در میان است، نهایت تلاش به خرج داده تا با کمال امانت و تعهد مدارک را به فارسی برگرداند؛ ولی هنگامی که مؤلف با خوانندگان عادی سخن می‌گوید یا سرگذشت خود را بیان می‌دارد، به خاطر بازتاب ساده‌تر و روانتر مطالب، روش ترجمه آزاد به کار گرفته شده است. کتاب کنونی به زبان روسی به نام «قطعات محدود» به چاپ رسیده که مترجم آنرا نام مناسبی برای ترجمه فارسی نمی‌داند. با توافق مشاور مطبوعاتی مؤلف نام «ارتش سرخ در افغانستان» را که بیشتر نشانگر مضمون آن است، برای ترجمه فارسی آن برگزیدیم.

ایتالیایی‌ها ضرب‌المثل معروفی دارند که می‌گوید: «مترجم خائن است ...»<sup>۱</sup> که تا حدودی در برگردان هر اثر دست کم شیوه نگارش، سطح آگاهی و اطلاعات مترجم، سلیقه و دیدگاه‌هایش و تسلط وی بر زبانهای مورد نظر بر ترجمه تأثیر معینی دارند. روشن است که این کتاب به هیچ وجه نمیتواند آینه تمام‌نمای رخدادهای سالهای هشتاد افغانستان باشد، مگر به میزان معینی گوشه‌های تاریک تاریخ این دهه را روشن ساخته و پرده از رازهای سر به مهر و اسرار آن برمی‌دارد. برای اینکه خوانندگان گرامی بتوانند تصویر کاملتر و جامعی از تاریخ نوین افغانستان پیدا نمایند، مطالعه آثار زیر را توصیه می‌کنیم:

۱. افغانستان در پنج قرن اخیر، تألیف محمد صدیق فرهنگ چاپ ایران.
۲. افغانستان در مسیر تاریخ، نوشته غلام محمد غبار، چاپ کابل.
۳. تاریخ و زبان در افغانستان، نگارش مایل هروی چاپ ایران.
۴. افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، نوشته الیور روا، ترجمه سرو مقدم، چاپ ایران.
۵. افغانستان در زیر سلطه شوروی، نوشته آنتونی هایمن، ترجمه اسداله طاهری، چاپ ایران.
۶. رقابتهای روس و انگلیس در ایران و افغانستان، نوشته پیوکارلو ترنزویو، چاپ ایران.
۷. مجموعه مقالات دومین سمینار افغانستان، از انتشارات دفتر مطالعات بین‌المللی وابسته به وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران، چاپ ایران.
۸. دسایس و جنایات روس در افغانستان از امیر دوست محمد تاببرک، نوشته دکتر حقشناس،

---

۱. برگرفته از: «بازگشت از شوروی»، اندره ژید، ترجمه روانشاد جلال آل احمد، چاپ ایران. مقدمه مترجم.

چاپ ایران.

۹. تحولات سیاسی جهاد افغانستان، نوشته دکتر حقشناس، چاپ جمهوری فدرال آلمان.

۱۰. شناسنامه افغانستان، نوشته ب. دولت آبادی چاپ ایران.

۱۱. شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، نوشته ب. دولت آبادی، چاپ ایران.

۱۲. افغانستان سقف جهان، نوشته فهمی هویدی، ترجمه سرور دانش، چاپ ایران.

۱۳. خاک اولیا، نوشته رادک سیکورسکی، ترجمه احراری، چاپ ایران.

۱۴. نهضت‌های اسلامی افغانستان، نوشته سید هادی خسرو شاهی، چاپ ایران.

۱۵. افغانستان دیپلماسی دو چهره، نوشته مستوری کاشانی، چاپ ایران.

مترجم با این باور که ترجمه این اثر از کاستی‌ها و نارسایی‌ها خالی نیست چشم انتظار راهنمایی

عزیز آریانفر

خوانندگان است.

## مقدمه

جنگ کبیر میهنی (جنگ جهانی دوم) چهار سال به درازا کشید ولی برای آنکه تاریخ فراگیر و مهمتر از همه واقعی آنرا نگاشت، برای پژوهشگران نیم سده هم کافی نبود. شاید برای تجزیه و تحلیل حضور نیروهای شوروی در افغانستان که بیش از نه سال تداوم یافت، نیز کمتر از این زمان بسنده نباشد. پیرامون سالهای اندوهبار جنگ جهانی دوم، از لا به لای کتابها و روایتهای چیزهای بسیاری خواننده و شنیده بودم ولی دست سرنوشت مرا به دامن جنگ دیگری افکند که کمتر خوشونت بارترا از آن جنگ نبود. برای نخستین بار، پانزدهم ماه فوریه ۱۹۸۹، درست پس از پایان خروج نیروهای شوروی از افغانستان، به من پیشنهاد کردند تا کتابی در این مورد را به رشته نگارش بیاورم. پس از آن هم چند پیشنهاد دیگر از این دست برایم رسید. من با دقت آنچه که در این باره به نشر می‌رسید را مطالعه می‌کردم، و در بیشتر موارد به این باور رسیدم که این آثار توسط اشخاص احساساتی نگاشته می‌شوند، تا اشخاص با صلاحیت. شاید هیچکسی حقیقت جنگ افغانستان و پایداری سپاهیان شوروی را نتواند همانند کسانی که خود در آن سرزمین جنگیده‌اند، بازگو نماید. همین اندیشه مرا بر آن داشت تا پیرامون رخدادهایی که خود در آن حضور داشتم، مطلب بنویسم.



## فصل اول

### گوشه‌های تاریخ

آخرین سپاهیان شوروی، در فوریه ۱۹۸۹ از افغانستان خارج شدند. طی چند سال گذشته، به اندازه کافی زمان در اختیار داشتیم تا به جمع‌بندی و ارزشیابی سیاسی درگیری اتحاد شوروی در جنگ افغانستان پردازیم. ولی تاکنون همه زمین‌هایی که بر اتخاذ تصمیم مبنی بر گسیل سپاهیان شوروی نقش داشته‌اند، روشن نیست. این امر بیشتر از این هم ناباوری بر می‌انگیزد، چون گسیل یگانهای رزمی در اواخر سال ۱۹۷۹ به افغانستان یکی از بزرگترین نقاط عطف سیاست خارجی اتحاد شوروی طی تمام سالیان پس از جنگ کبیر میهنی به شمار می‌رود. آنانی که خود در نشست‌های دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پیرامون بررسی وضعیت در افغانستان حضور داشتند، اکنون در این باره لب به سخن نمی‌کشایند که چگونه درباره اعزام سپاهیان شوروی به افغانستان تصمیم‌گیری شد؟ آن هنگام بر پایه کدامین معیارهایی اوضاع پدید آمده در افغانستان ارزیابی می‌گردید؟ چه کسی در نهایت امر، گناه کشته شدن هزاران نظامی شوروی را که نه به خواست خود، خویشان را در سرزمین بیگانه یافتند و در نبردهای سهمگین رزمیدند، به گردن دارد؟ وسعت تشنج در منطقه جنوب خاوری آسیا و از دست رفتن مواضع اتحاد شوروی در صحنه سیاست خارجی بر وجدان چه کسانی سنگینی می‌کند؟ چنین برمی‌آید که رهبران سیاسی شوروی تصمیم مبنی بر استقرار واحدهای نظامی در افغانستان را بر پایه اطلاعاتی اتخاذ کردند که به گونه منظم از طریق نهادهای گوناگون و درگام

نخست از وزارت امور خارجه به دست می‌آوردند. همچنان گزارشهای مستشاران حزبی و نظامی و افسران ک گ ب (کمیته امنیت دولتی اتحاد شوروی) که در افغانستان کار می‌کردند و به «میدان قدیم» سرازیر می‌گردید<sup>۱</sup>. تا چه اندازه اطلاعات، برداشتها و توصیه‌های آنان با رویدادهای واقعی افغانستان، وضعیت حزب دمکرات خلق و نیروهای مسلح آن کشور مطابقت داشت؟ پیامدهای عملکردهای رهبران شوروی، به ویژه گسیل سپاهیان شوروی به افغانستان پیشگویی گردیده بود؟ کشور ما ویژگیهای خودش را دارد. یکی از این ویژگیهای اینست که چهره واقعی رجال سیاسی و دولتمردان تنها پس از مرگ آنان، آنهم پس از سالیان دراز روشن می‌گردد. آدمها دوست ندارند رازهای سر به مهر خودشان را فاش بسازند. بر این بنیاد می‌توانیم پیش‌بینی نماییم که راز سر به مهر اتخاذ تصمیم مبنی بر اعزام سپاهیان شوروی به افغانستان را ما به این زودیه‌ها نخواهیم دانست. برای ما لازم است از درسهای گذشته عبرت بگیریم تا لغزشهای گذشته را در نظر بگیریم و تلاش ورزیم تا آنها در آینده تکرار نگردند. به پندار من، اسناد برگرفته از آرشیو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پیشین که برای نخستین بار در این کتاب چاپ می‌گردند، به تبصره‌ها و تفسیرهای بیشتری نیاز دارند. استینوگرامهای<sup>۲</sup> نشستهای دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب، نوارهای گفتگوها و مدارک دیگری که از دیرزمانی سر به مهر نگهداشته شده‌اند، خود تصویر بسیار روشنی از رویدادهای گذشته نه چندان دور دست خواهند بود.

### افغانستان سرزمینی کوهستانی

افغانستان سرزمین پهناوری است که بیش از ۶۴۷,۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد. چین، هند، ایران، پاکستان و اتحاد شوروی پیشین، همسایه‌های افغانستان هر یک تأثیر معینی بر

---

۱. ساختمان مقر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی که در نزدیکی کاخ کرملین و «میدان سرخ» قرار دارد - م.

۲. استینوگرافی - تند نویسی؛ استینوگرام - یادداشت‌هایی که از سخنرانیها و گفتگوها توسط تندنویسان یا استینوگرافیس‌ها تهیه می‌گردد. - م.

سرنوشت آن داشته‌اند. با حمایت روسیه (که حکومت آن به تاریخ ۲۷ مارس ۱۹۱۹ برای نخستین بار استقلال و آزادی افغانستان را به رسمیت شناخت) بود که در ماه اوت همین سال عهدنامه صلح افغان و انگلیس به امضاء رسید. تاریخ خاور زمین را می‌توان به مثابه زنجیر بی‌پایانی از توطئه‌ها و درگیریها تصور کرد. افغانستان طی چند دهه گذشته از این قاعده مستثنی نبود. سلطه چندین سده‌ای سلطنت که حتی طی سه جنگ خونین با انگلیسها توانسته بود پا بر جا بماند، با تلاشهای وابستگان خود خاندان شاهی از هم گسیخت. تابستان سال ۱۹۷۳ محمد ظاهر شاه در سومین روز بازدید رسمی‌اش از پاریس مطلع گردید که خلع ید شده است. سازمانده اصلی کودتا، سردار محمد داود، پسرعم شاه و نخست وزیر پیشین او بود. این کودتای سفید که به پشتیبانی افسران ضد شاهی روی داد، کاملاً با تحولات دمکراتیک که تا آنگاه در افغانستان نضج گرفته بود، هماهنگ بود. از آغاز سال ۱۹۶۵ در کشور حزب دمکراتیک خلق افغانستان فعال بود. ولی همانگونه که در خاور زمین می‌گویند «پروردگار بر همه چیز بینا است»<sup>۱</sup>. حکومتی که با خدعه و ستم به دست آمده باشد، پایدار نمی‌ماند. دوره حکومت داود توأم با رشد روحیه ضد دولتی بود که علت آن در گام نخست کاهش چشمگیر سطح زندگی به شمار می‌رفت. حزب دمکراتیک خلق افغانستان نیز نتوانست با وجود به دست آوردن قدرت به علت کشاکشهای خشونت‌بار درونی از فروپاشی رهایی یابد. هنوز دو سال از برپایی کنگره مؤسس نگذشته بود که شاخه‌های «خلق» و «پرچم» به گونه نهایی آرایش یافته و به رویارویی چندین دهه‌ای با هم پرداختند. درگیریهای جناحی به میزانی خشونت‌آمیز بود که حتی مستشاران حزبی شوروی هم نتوانستند به آن پایان بخشند.

### محکومین به پیروزی

دورنمای "انقلاب افغانستان" حتی از آغاز وقوع آن یعنی بیست و هفتم آوریل سال ۱۹۷۸ روشن بود. نور محمد تره‌کی دبیرکل کمیته مرکزی حزب دمکراتیک خلق افغانستان و

---

۱. شاید اشاره‌ای باشد به آیه «ان الله علی کل شیء علیم» - م.

هواداران وی می‌توانستند مطمئن باشند که پیوسته اتحاد شوروی به آنان کمک خواهد کرد. به رغم اختلافات درونی در دولت تازه تشکیل یافته و مبارزات درون حزبی، رژیم تازه کابل «محکوم به پیروزی» بوده و حق نداشت با حکومت نظر به دلایل زیر وداع گوید: انقلاب در هیچ کشوری تازمانی که اتحاد شوروی وجود داشت، نمی‌توانست ناکام گردد. این امر به نوبه نخست شامل حال کشورهای هم‌مرز با اتحاد شوروی می‌گردید. اعتقاد نور محمد تره‌کی به آن که افغانستان برجا مانده می‌تواند با یک جهش پرتگاه میان فئودالیسم فرسوده و سوسیالیسم را درنوردد معنی آرزومندی رهبران شوروی مبنی بر در اختیار گذاشتن کمکهای بی‌دریغ به دمکراسی نوپا را برانگیخت. تحول اوضاع در افغانستان می‌بایست بار دیگر نشان می‌داد که به رغم تأکیدات غرب، اندیشه‌های کمونیستی، کارایی‌ها و توانایی‌های خود را کاملاً از دست نداده‌اند. پشتیبانی از حکومت کابل، به رهبران شوروی امکان می‌بخشید تا همزمان به چندین هدف دست یابند. ایالات متحده آمریکا با تحمل شکست در ایران، در صدد یافتن هم‌پیمان تازه‌ای به جای آن در آسیا بود. افغانستان می‌توانست در صورت سیر موفقیت آمیز حوادث به چنین هم‌پیمانی مبدل گردد. برخی از گامهای محمد داود دلالت بر آن داشتند که تلاشهای ایالات متحده مبنی بر تحکیم مواضعش در خاورمیانه نزدیک به موفقیت است؛ ولی رخدادهای آوریل در کابل با تغییر اوضاع به سود اتحاد شوروی مانع از این کار گردید. مناسبات دوستی سنتی میان اتحاد شوروی و افغانستان قبلاً هم برقرار بود، اما آنچه را که در آوریل ۱۹۷۸ روی داد، می‌توانستیم به مثابه پیروزی استراتژیک اتحاد شوروی در منطقه ارزیابی کنیم. افزون بر آن موجودیت رژیم هوادار شوروی در افغانستان به مثابه برهان قاطعی می‌بود که نشان می‌داد تمایل دولتهای غربی مبنی بر تأثیر بر کشورهای «جهان سوم» می‌تواند به محدودیتهای شدیدی منجر گردد. به رغم آنکه در مقایسه با ایالات متحده، اتحاد شوروی در ایران مواضع مستحکم‌تری داشت، با سرنگونی رژیم شاه و استقرار حکومت جدید، گسترش بنیادگرایی اسلامی تهدید جدیدی برایش به شمار می‌رفت. اندیشه‌های پان‌اسلامیسم (اتحاد جهان اسلام) در آینده می‌توانست از پشتیبانی چشمگیری در جمهوریهای آسیای مرکزی شوروی برخوردار

گردد. افغانستان انقلابی در وضعیت پدید آمده، دیوار ستبری در برابر رخنه این اندیشه‌ها گردیده بود. در ۱۹۷۸، حکومت اتحاد شوروی تجربه گرانمایی در زمینه پشتیبانی از همپیمانان خویش در اردوگاه کشورهای سوسیالیستی داشت. ما نه تنها کمکهای وسیع اقتصادی به این کشور می‌کردیم، بلکه آنان را در برابر تهدیدهای نظامی نیز حمایت می‌نمودیم. عملکرد رهبران شوروی هنگام حوادث مجارستان و چکسلواکی، صرف نظر از موج رو به گسترش «گریز از کمونیسم»، برای شوروی ناهنجاریهای جدی به بار نیاورد. افزون بر این دو کشور، کشورهای دیگری هم بودند که شوروی به آنان آشکارا یا غیر مستقیم کمک نظامی می‌کرد، مانند: کوبا، ویتنام. به این ترتیب در برابر رهبران شوروی عملی قرار داشت که چندین بار مرتکب آن گردیده بودند. تفاوت آن تنها در آن بود که این بار یک کشور آسیایی میدان کارزار قرار می‌گرفت.

### در کارزار جنگ داخلی

رهبران سیاسی افغان در بسیاری موارد با هم همانندند. بسیاری از آنان زادگان پدران و مادران پولداری‌اند که زندگی خویش را در محیط اشرافی گذرانده‌اند. شمار زیادی از آنان در یک لیسه (دانشگاه) آموزش دیده‌اند و یکدیگر را از کودکی می‌شناسند. مبارزه بی‌امان به خاطر رسیدن به قدرت آنان را به جناح‌های گوناگون پراکنده و آشتی ناپذیر گردانیده است. از این دیدگاه وقایع آوریل ۱۹۷۸ را می‌توان به مثابه پیروزی یک گروه بر گروه دیگر ارزیابی کرد. هواداران نورمحمد تره‌کی که در جناح «خلق» گرد آمده بودند، پس از رسیدن به قدرت، ناگزیر بودند در دو جبهه به مبارزه پردازند. از یکسو آنان نمی‌توانستند اجازه بدهند تا از پشت سر از سوی هم‌زمان خویش در حزب دمکراتیک خلق مورد شیبخون قرار گیرند و از سوی دیگر سرنگونی دولت انقلابی زیر فشار مخالفان برای ایشان تحمل‌ناپذیر بود. در بهار سال ۱۹۷۹ کاملاً روشن گردید که در افغانستان به مفهوم واقعی کلمه جنگ داخلی درگرفته است. پانزدهم ماه مارس در استان هرات، خیزشهای ضد دولتی که در آن نمایندگان عشایر پشتون بسیار فعال بودند آغاز گردید. نیروهای توپچی و پدافند هوایی لشکر هرات نیز به پشتیبانی از شورشیان برخاستند. هم‌زمان با

آن عناصر فراری از قلمرو ایران به منظور تشدید ناآرامیها به هرات فرستاده شدند. شورش به تاریخ ۲۰ مارس سرکوب گردید. یک روز بعد در پادگان جلال آباد توطئه دیگری کشف گردید که در آن بیش از دویست و سی افسر و سرباز به جرم اقدامات ضد دولتی بازداشت گردیدند. این رخدادها موجودیت رژیم انقلابی در کابل را تهدید نموده و در عالی‌ترین سطح در مسکو مطرح شد.

### ما نمی‌توانیم افغانستان را از دست بدهیم

اعضای دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به تاریخ ۱۷ مارس در ساختمان کمیته مرکزی «خارج برنامه» گرد هم آمدند. پرسشی که بر ژنف پیشنهاد کرد پیرامون آن گفتگو شود، تشدید سریع وخامت اوضاع در افغانستان بود. برژنف ضمن گفتگوی تلفنی با کیریلنکو (عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی - م.) از خانه بیلاقی خود، گفت: این موضوع هیچگونه تأخیری را روا نمی‌دارد، من همین فردا می‌آیم.

### خیلی محرمانه، در یک نسخه

#### گرومیکو

بر پایه آخرین گزارشهایی که ما از افغانستان چه به شکل رمز و چه از طریق گفتگوهای تلفنی با مستشار ارشد نظامی خود در کابل رفیق گوریلوف و کاردار سفارت، رفیق الکسیف به دست آورده‌ایم، اوضاع در افغانستان به شدت وخیم گردیده است و اکنون استان هرات در مرکز ناآرامیها قرار دارد. در هرات به گونه‌ای که از تلگرامهای پیشین برمی‌آید، لشکر ۱۷ ارتش افغانستان مستقر است. اکنون اطلاع گرفته‌ایم که این لشکر از هم پاشیده است. نیروی توپچی و بخشی از نیروهای پیاده که در ساختار این لشکر شامل بودند، به جانبداری از شورشیان برخاسته‌اند. باندهای خرابکاران که از قلمرو پاکستان رخنه کرده و نه تنها به کمک دولت پاکستان، بلکه چین و هم ایالات متحده آمریکا و ایران آموزش دیده و مسلح گردیده‌اند، در

هرات راه سرکشی پیش گرفته‌اند. ضد انقلابیون داخلی به این شورشیان رخنه کرده از پاکستان و ایران، پیوسته‌اند. رهبران توده‌های ارتجاعی نیز رویهمرفته شخصیت‌های مذهبی‌اند. تخمین شمار شورشیان دشوار است؛ اما رفقای ما می‌گویند که سر به هزاران می‌زنند، درست هزاران ...

**کیریلینکو:** درست همینطور ... فشرده اینکه نظر به گزارش امین، رهبری افغانستان، در رابطه با این رویدادها هیچگونه ناراحتی احساس نمی‌کند.

**گرومیکو:** آری، امین حتی گفت که اوضاع افغانستان عادی است. او گفت که هیچ سرکشی از سوی استانداران گزارش نگردیده است. اما در واقعیت، به گونه‌ای که رفقای ما گزارش می‌دهند، اوضاع در هرات و در برخی از جاها پرتنش است. آنجاها شورشیان به پا خاسته‌اند. آنچه مربوط به کابل می‌گردد، اوضاع در آنجا رویهمرفته آرام است. مرز افغانستان با پاکستان و ایران مسدود است یا بهتر است بگوییم نیمه مسدود است. بسیاری از افغانیها که قبلاً در ایران کار می‌کردند، اکنون از آن کشور رانده شده‌اند و روشن است که ناراضی‌تری شدیدی نشان می‌دهند، بسیاری از آنان نیز به شورشیان پیوسته‌اند. تدبیرهایی را که ما برای کمک به افغانستان اتخاذ کرده‌ایم، در پیشنهادهایی که در دست دارید، بازتاب یافته‌اند. می‌خواهم بگویم که ما برای پاسداری از مرزهای افغانستان ده میلیون روبل (معادل ۱۵ میلیون دلار) دیگر تخصیص داده‌ایم. چون پاکستان، محل اصلی رخنه خرابکاران به قلمرو افغانستان به شمار می‌رود، چنین بر می‌آید که رهبری افغانستان می‌بایست به پاکستان اعتراض می‌نمود اما رهبران افغان دست به این کار نزدند. البته این شگفتی‌انگیز به نظر می‌رسد.

از امین پرسیدم - شما کدامین ناخشنودی را از سوی کشورهای همسایه و یا ضد انقلاب داخلی، روحانیون و مانند اینها انتظار ندارید؟ امین قاطعانه پاسخ داد - نه. برای رژیم تهدیدی وجود ندارد. در پایان خواهش کرد تا دروذهای او را به اعضای دفتر سیاسی به ویژه ال.ای.برژنف برسانم. این بود گفتگوی امروزی من با امین.

سه ساعت بعد، از رفقای خود اطلاع گرفتیم که در هرات نابسامانی‌هایی رخ داده است. یک هنگ توپخانه و یک هنگ پیاده به روی مواضع خودی آتش گشوده و به شورشیان

پیوسته‌اند. در نتیجه تنها بخشی از لشکر ۱۷ به دولت وفادار مانده که از هرات پاسداری می‌کنند. رفقای ما همچنان می‌گویند که ممکن است فردا یا پس فردا گروه‌های تازه‌ای از شورشیان که در ایران و پاکستان آموزش دیده‌اند، به افغانستان سرازیر گردند. نیم ساعت دیگر ما باز هم از رفقا اطلاع گرفتیم که رفیق تره‌کی، مستشار ارشد نظامی، رفیق گوریلف و کاردار سفارت رفیق الکسیف را نزد خود فرا خوانده است. موضوع گفتگو از چه قرار بود؟ مقدم بر همه او از اتحاد شوروی در زمینهٔ تهیهٔ جنگ افزار، مهمات و خواربار کمک خواست، چیزی که ما در اسناد ارائه شده به دفتر سیاسی، برای بررسی در نظر گرفته‌ایم. آنچه که به کمک نظامی مربوط می‌گردد. تره‌کی به گونهٔ ضمنی گفت که ممکن است هم کمک‌های زمینی و هم کمک‌های هوایی لازم بیافتد. این را باید به معنی لزوم گسیل سپاهیان پیاده نظام و هم نیروی هوایی (شوروی) به افغانستان دانست. فکر می‌کنم که ما حین کمک به افغانستان باید به مهمترین اصل تکیه کنیم و آن اینکه ما تحت هیچ شرایطی نمی‌توانیم افغانستان را از دست بدهیم. ما الان ۶۰ سال است که با آنان در سایهٔ صلح و حسن همجواری زیست می‌کنیم. هر گاه حالا افغانستان را از دست بدهیم، از اتحاد شوروی رو برمی‌گرداند و این امر ضربهٔ شدیدی به سیاست ما وارد می‌آورد. البته یک روی قضیه اینست که ارتش جانبدار خلق باشد و قضیه کاملاً سیمای دیگری به خود می‌گیرد، هرگاه ارتش به حمایت از حکومت قانونی نپردازد و بالاخره حالت سومی هرگاه ارتش ضد حکومت و در نتیجه سپاهیان ما قرار بگیرد. آنگاه مسئله دشوار خواهد بود. به گونه‌ای که رفقا گوریلف و الکسیف اطلاع داده‌اند، روحیهٔ رهبران افغان همچون رفیق تره‌کی چندان رضایت بخش نیست.

**مارشال اوستینف (وزیر دفاع):** من علاوه بر رفیق الکسیف با رفیق گوریلف مستشار ارشد نظامی ما در کابل همین چند لحظه پیش تلفنی تماس گرفتم. وی گفت که رهبران افغانستان از وضع پدید آمده ناراحت شده‌اند. وضع به ویژه در استان هرات و نیز در استان پکتیا خراب است. چیزی که بسیار ناگوار است، آنست که لشکر محافظ هرات نامطمئن است فرماندهٔ لشکر اکنون در فرودگاه شهر است، دقیقتر اینکه با پنهان شدن در آنجا روشن است که هیچ عمل نیروهای وفادار به دولت را رهبری نمی‌کند. در نظر است، سپیده دم فردا ۱۸ ماه مارس گروه‌های عملیاتی



به سوی هرات فرستاده شوند. ما به رفیق تره کی ارائه طریق کرده‌ایم برخی از یگانها را به منطقه بروز شورش پیاده نمایند. او به نوبه خود پاسخ می‌دهد که دست زدن به چنین عملی دشوار است، زیرا در سایر نواحی نیز ناآرامی است. فشرده سخن اینکه آنان چشم به راه ورود نیروهای زیادی از سوی اتحاد شوروی اعم از پیاده و هوانیرو هستند.

**اندروپف (رییس ک گ ب، بعدها دبیرکل کمیته مرکزی حزب):** آنها امیدوارند که ما بر شورشیان ضربه وارد کنیم.

**کیریلینکو:** پرسشی مطرح می‌گردد مبنی بر اینکه هر گاه ما سربازان خود را آنجا وارد کنیم آنان با چه کسانی خواهند جنگید؟ با شورشیان؟ شمار زیادی از روحانیون به شورشیان پیوسته‌اند. این روحانیون مسلمانند و در میان آنان (شورشیان) تعداد بسیار از مردم وجود دارند. به این ترتیب تا اندازه زیادی ما با مردم در جنگ هستیم.

**الکسی کاسیگین (نخست وزیر):** ارتش افغانستان چگونه است و چند لشکر دارد؟

**مارشال اوستینف:** ارتش افغانستان ده لشکر دارد و بیش از صد هزار است.

**اندروپف:** بر پایه اطلاعات به دست آمده ما می‌دانیم که بیش از سه هزار شورشی از پاکستان به افغانستان فرستاده خواهند شد که عمدتاً متشکل از متعصبین مذهبی از میان مردمند.

**کیریلینکو:** هر گاه مردم به پا خیزند، آنگاه افزون بر اشخاص بازگشته از پاکستان و ایران که عمدتاً به شورشیان وابسته‌اند، سربازان ما با توده‌های عادی افغانستان طرف خواهند شد. البته آنان هوادار مذهب و اسلام خواهند بود.

**گرومیکو:** تاکنون توازن نیرو میان هواداران دولت و شورشیان چندان روشن نیست. در هرات وقایعی رخ داده که رویهمرفته پرتلاطمند، زیرا بیش از هزاران نفر کشته شده‌اند ولی آنجا هم وضعیت روشن نیست.

**اندروپف:** البته شورشیان رخنه کرده به قلمرو افغانستان، در گام نخست به آن می‌پردازند که ناآرامی به راه اندازند و مردم افغانستان را به سوی خود بکشانند.

**کاسیگین:** فکر می‌کنم، باید مسوده فیصله‌نامه پیشنهاد شده را جداً تصحیح نمود. به هیچ وجه

درست نیست واگذاری جنگ افزارها را تا ماه آوریل به تأخیر بیاندازیم، باید همه چیز را همین الان بدون تأخیر داد. در همین ماه مارس. دوم اینکه به گونه‌ای باید رهبری افغانستان را از نظر روانی حمایت کرد. من پیشنهاد می‌کنم تدبیرهای زیر اتخاذ گردد:

به تریه کی اطلاع داده شود که ما بهای گاز را از ۱۵ روبل به ۲۵ روبل در ازای هر هزار متر مکعب بالا می‌بریم. (یک روبل معادل ۱/۶۵ دلار امریکایی). این کار امکان می‌دهد با افزایش بهای گاز مخارجی را تأمین کرد که برای آنان در رابطه با خرید جنگ افزار و سایر مواد، بروز می‌کند. به نظر من لازم است، این جنگ افزارها را به گونه رایگان در اختیار افغانستان گذاشت و از ۲۵ درصد چیزی یادآوری نکرد.

**دیگران:** درست است.

**کاسیگین:** سوم اینکه ما در نظر داریم برای آنان ۷۵۰۰۰ تن گندم تحویل بدهیم. من فکر می‌کنم که باید این مساله را مورد بازنگری قرار داد و برای افغانستان صد هزار تن گندم داد. درست همین گونه تدبیرها را به نظر من لازم بود به فیصله نامه شامل می‌ساختیم و بدین ترتیب ما رهبران افغانستان را از نظر روانی حمایت می‌کردیم. ما باید به خاطر افغانستان مبارزه کنیم. هر چه نباشد ما ۶۰ سال دوشادوش آن زندگی می‌کنیم. البته با آنکه مبارزه شدیدی با ایرانیان، پاکستانیها و چینیه‌ها پیش رو است ایران به افغانستان کمک خواهد کرد. ایران منابع کافی برای این کار در اختیار دارد و افزون بر آن آنان هم کیش و هم آیینند. این امر را باید در نظر داشت. پاکستان نیز به چنین اقدامی دست خواهد زد. آنچه مربوط به چین می‌گردد، نیاز به گفتن ندارد. بنابر این من فکر می‌کنم تا قرارداد همکاریهای نزدیک و دوستانه را تصویب نمایم و به گونه جدی به رهبری افغانستان کمک کنیم. درباره پرداختها بیشتر یادآوری کردم، حالا دیگر گفتن لازم نیست، گذشته از اینها که در اینجا نوشته شده است به ارز آزاد. کدام ارز آزاد؟ ما نمی‌توانیم چیزی از آنها دریافت کنیم.

**مارشال اوستینف:** تمام آنچه که در مسوده مصوبه درباره واگذاری جنگ افزار به افغانستان نوشته شده است، همه عملی خواهد گردید، همین حالا تحویل و ارسال آنها انجام می‌گردد.

متأسفانه من نمی‌دانم، آیا ما خواهیم توانست تا آوریل همه چیز را تحویل بدهیم؟ این کار خیلی دشوار خواهد بود. من خواهش می‌کنم در رابطه با تحویل جنگ‌افزارها، مصوبه به طوری که اینجا آمده است، تصویب گردد. آنچه مربوط به پرداخت بهای این جنگ‌افزارها می‌گردد، آن را حذف می‌کنیم.

**کاسیگین:** همه چیز باید بی‌درنگ تحویل داده شود. درست از همین فردا.

**مارشال اوستینف:** خوب، ما اینکار را می‌کنیم و حتی کنترل هم می‌کنیم که فردا تحویل داده شوند.

**کیریلینکو:** بیاید از رفیق کاسیگین خواهش کنیم در مسوده رهنمود شورای وزیران اتحاد شوروی که برای ما ارائه شده اصلاحاتی با در نظر داشت فرازهایی که ما اینجا درباره آن به گفتگو پرداختیم، وارد بیاورد. فردا وی این سند را به شکل آماده به ما ارائه خواهد کرد.

**کاسیگین:** حتماً من بامداد فردا می‌آیم و همه چیز را انجام می‌دهم.

**کیریلینکو:** جنگ‌افزارها باید در ماه مارس تحویل داده شوند.

**کاسیگین:** اما هرگاه طوری که رفیق اوستینف می‌گوید، در ماه مارس امکان تحویل کامل موجود نباشد، ممکن است، تحویل محموله‌های درجه دوم را به ماه آوریل واگذار کرد، اما به هر حال این محموله‌ها باید زیاد نباشد. من می‌خواهم این موضوع را مطرح نمایم: هر چه که بگویید، هم تره‌کی و هم امین واقعیت امر را از ما پنهان می‌کنند. ما تاکنون به تفصیل نمی‌دانیم که در افغانستان چه می‌گذرد؟ چگونه آنان اوضاع را ارزیابی می‌کنند؟ آخر آنها تاکنون منظره را با رنگهای رنگین کمان ترسیم می‌کنند. اما در واقعیت امر ما می‌بینیم که چه کارهایی آنجا صورت می‌گیرد. چنین برمی‌آید که آنها آدمهای خوبی هستند، اما چیزهای بسیاری را از ما پنهان می‌کنند. علت آن چه است، دانستن آن دشوار است. من فکر می‌کنم، رفیق گرومیکو که ما باید مساله سفیر را حل کنیم. سفیر کنونی ما شخصیتی قدرتمند نیست و او آنچه را که لازم است انجام نمی‌دهد. افزون بر آن من لازم می‌دانم که شماری دیگر مستشاران مجرب نظامی را به افغانستان بفرستیم. بگذار بدانند در ارتش چه می‌گذرد؟ بعد من فکر می‌کنم که اتخاذ تصمیمهای سیاسی لازم

می‌باشد. ممکن است مسودهٔ چنین مصوبهٔ سیاسی را رفقای وزارت امور خارجه، وزارت دفاع، ک گ ب و شعبهٔ امور بین‌الملل کمیتهٔ مرکزی حزب تدوین نمایند. روشن است که ایران، چین و پاکستان با تمامی تدبیرها و روشها ضد افغانستان عمل خواهند کرد و برای دولت قانونی افغانستان مزاحمت خواهند کرد و کلیهٔ کارکردهای آن را بی‌ارج خواهند گردانید. درست همین جا است که حمایت سیاسی، از تره‌کی و حکومت وی لازم می‌افتد. البته کارتر نیز ضد رهبری افغانستان خواهد برخاست. در صورت لزوم گسیل نیروهای نظامی با چه کسانی، خواهیم جنگید، چه کسانی ضد رهبری کنونی افغانستان عمل می‌نمایند؟ آنان همه محمدی (مسلمان) هستند، پیروان یک آیین‌اند، مذهب در میان آنان نیرومند است و تعصب مذهبی آنقدر زیاد که آنها می‌توانند بر یک بنیاد متحد گردند. فکر می‌کنم که ما باید لغزشهایی را که تره‌کی و امین طی دوره زمامداری مرتکب گردیده‌اند، مستقیماً به آنان خاطر نشان سازیم. در واقعیت امر تا همین اکنون تیرباران مخالفان ادامه دارد. ایشان تقریباً تمامی رهبران نه تنها رده بالا، بلکه حتی رده متوسط گروه پرچم را نابود کرده‌اند. البته برای ما هنوز دشوار است یک سند سیاسی ترتیب بدهیم. برای این کار رفقا باید عمل نمایند. طوری که قبلاً گفتم باید سه روز وقت بدهیم.

**اوستینف:** آنچه که الکسی نیکلایویچ (کاسیگین) می‌گوید، درست است. باید سریعاً عمل گردد.  
**گرومیکو:** باید اسناد را هر چه زودتر آماده کنیم.

**کاسیگین:** فکر می‌کنم لازم نیست رهبری افغانستان را تشویق کنیم که در رابطه با اعزام نیروهای نظامی به ما مراجعه کنند. بهتر است ایشان خود به تشکیل یگانهای ویژه که توانایی پیاده شدن در هر منطقهٔ حاد برای سرکوبی شورشیان را داشته باشند، دست بزنند.

**اوستینف:** فکر می‌کنم، در صورت گسیل نیرو ما نباید تحت هیچ شرایطی یگانهای رزمی خویش را با واحدهای افغانی درآمیزیم.

**کاسیگین:** ما باید یگانهای رزمی خود را تشکیل بدهیم، برای آنان آیین نامه تدوین کنیم و آنان را تحت فرماندهی ویژه گسیل داریم.

**اوستینف:** ما دو امکان عملیات رزمی را تدوین نموده‌ایم. امکان اول این که ما طی یک شبانه

روز به افغانستان لشکر ۱۰۵ هوابرد و لشکر ۶۸ موتوریزه را در حوالی مرز مستقر بسازیم. در این صورت لشکر ۵ زرهی در امتداد مرز باقی خواهد ماند. به این ترتیب طی سه شبانه روز ما برای اعزام نیروها آماده خواهیم بود. اما تصمیم سیاسی در این باره لازم است.

**کیریلینکو:** رفیق اوستینف مسأله را درست مطرح می‌کند. برای ما لازم است تا در مقابل شورشیان اقدام کنیم. در سند سیاسی نیز باید در این باره به گونه مشخص گفتگو شود. افزون بر آن، باید به تره‌کی تأکید کنیم که هر گاه کار به اعزام سپاهیان ما بکشد، آنگاه حل این مسأله به زمینه نیاز دارد. ما نمی‌توانیم بدون درخواست حکومت افغانستان نیروهای خود را اعزام نماییم. بگذار رفیق تره‌کی نیز این را بداند و در گفتگوی رفیق کاسیگین با تره‌کی در این باره لازم است، یک طوری مستقیم صحبت شود. افزون بر آن لازم است به تره‌کی گفته شود که تاکتیک خود را عوض نمایند. تیرباران، شکنجه و اعمالی از این دست را نمی‌توان در مقیاس گسترده به کار گرفت. مسأله مذهب، روابط با جماعات مذهبی و رجل مذهبی اهمیت بسیار دارد. باید به تره‌کی با قاطعیت گفته شود که نباید دست به عمل غیرمجاز بزنند. اسناد را لازم است همین فردا آماده کرد. فردا ما با لئونید ایلیچ (برژنف) مشورت می‌کنیم؟ که این کار را چگونه بهتر می‌توان انجام داد.

**اندروپف:** در هرات بیش از بیست هزار نفر از مردم در شورش شرکت کرده‌اند. آنچه مربوط به مذاکرات با تره‌کی می‌گردد، فکر می‌کنم بهتر است رفیق کاسیگین با تره‌کی گفتگو کند. همه: درست است، بهتر خواهد بود، هر گاه رفیق کاسیگین گفتگو کند.

**اندروپف:** لازم است تا ما به تدوین مصوبه سیاسی پرداخته و در نظر داشته باشیم که احتمالاً بر ما برچسب تجاوزگری خواهند زد نمی‌توانیم افغانستان را از دست بدهیم.

**پانوماریف (مسئول شعبه روابط بین‌المللی حزب):** متأسفانه ما درباره افغانستان زیاد نمی‌دانیم. من تصور می‌کنم که در روند مذاکرات با تره‌کی لازم است کلیه مسایل را مطرح کنیم. ببینید آنها یک ارتش صد هزار نفری دارند و به کمک مشاوران ما این ارتش می‌تواند کار بسیاری را به پیش برد. اما آنجا را ببینید که یک گروه بیست هزار نفری شورشیان پیروز می‌شوند. مقدم بر همه باید

تمام کارهای لازم را توسط نیروهای ارتش افغان انجام داد، بعداً هرگاه واقعاً نیاز پیش بیاید، سپاهیان خود را اعزام کرد.

**کاسیگین:** من فکر می‌کنم که ما باید به آنها جنگ افزار تحویل بدهیم، اما در صورتی که مطمئن گردیم که این جنگ افزارها به دست شورشیان نمی‌افتد. هرگاه ارتش آنان از هم بپاشد، آنگاه این جنگ افزارها را شورشیان می‌گیرند. همه این مسایل را بایست مدلل ساخت، یعنی هرگاه ما آنجا سرباز اعزام نماییم، بایست دلایل مقتضی را گرد بیاوریم و همه را مفصلاً بحث کنیم. ممکن است کسی از رفقای مسئول برای روشن ساختن مفصل‌تر اوضاع در محل به افغانستان برود. شاید رفیق اوستینف یا یک رفیق دیگر.

**مارشال اوستینف:** اوضاع در افغانستان رو به وخامت دارد. فکر می‌کنم لازم است درباره تدبیرهای سیاسی باید همین حالا صحبت شود و از جانب دیگر باید ارتش افغانستان را به کار انداخت. فکر می‌کنم که رفتن من به افغانستان لازم نباشد. کسی از اعضای دفتر سیاسی حزب آنجا برود.

**کاسیگین:** به نظر من در هر صورت لازم است تا شما آنجا بروید، رفیق اوستینف. مسأله از این قرار است که ما مقدار زیاد جنگ افزار می‌فرستیم و لازم است که این جنگ افزارها در دست توده‌های انقلابی بماند. ما در افغانستان ۵۵۰ مشاور نظامی داریم. آنها باید تناسب نیرو را در ارتش بدانند.

**اوستینف:** حتی هرگاه کسی هم از ما به افغانستان برود، روشن است که ظرف چند روز از وضع چیزی نخواهد دانست.

**گرومیکو:** من فکر می‌کنم بهتر است رفیق کاسیگین با تره‌کی صحبت نماید.

**کاسیگین:** پیش از مذاکرات با تره‌کی من باید این مسأله را با لئونید ایلیچ (برژنف) در میان بگذارم. من فردا نخست با رفیق برژنف و بعداً با تره‌کی گفتگو می‌کنم.

**اندروپف:** لازم است تا رفیق برژنف را از تصمیمهای امروزی خود مطلع سازیم.

**گرومیکو:** بر ما لازم است درباره آن گفتگو نماییم که هرگاه اوضاع وخیم‌تر شود، چه کنیم؟

اوضاع امروز افغانستان برای بسیاری از ما هنوز روشن نیست. تنها یک موضوع روشن است - ما نمی‌توانیم افغانستان را به دشمن بدهیم. چگونه به این هدف برسیم، باید فکر شود. شاید هم لازم نباشد به آنجا نیرو بفرستیم.

**کاسیگین:** همه ما یک دیدگاه داریم: افغانستان را نباید از دست بدهیم. در گام نخست باید سند سیاسی ترتیب گردد. باید از کلیه ابزار سیاسی برای کمک به رهبران افغانستان جهت تحکیم قدرت استفاده شود. همچنان کمکهایی را عملی کرده و انجام عملیات نظامی را به مثابه اقدام نهایی می‌گذاریم.

**گرومیکو:** می‌خواهم یادآور گردم مسأله عمده که ما باید درباره آن همه جانبه فکر نماییم، پاسخ به این پرسش است که در صورت بحرانی شدن اوضاع چه واکنشی نشان بدهیم. به نظر من رهبران افغانستان واقعیت امر را در ارتش و کلاً در کشور درست ارزیابی نمی‌کنند.

**پانوماریف:** ارتش افغانستان دست به یک چرخش انقلابی زده است و من فکر می‌کنم با رهبری خردمندان از جانب حکومت می‌تواند جداً در موقف دفاع از کشور بایستد.

**کیریلینکو:** دشواری اینجاست که بسیاری از فرماندهان را در ارتش یا بازداشت و یا تیرباران کرده‌اند و این امر تأثیر منفی و بزرگی برجا گذاشته است.

**گرومیکو:** استحکام ارتش یکی از مهمترین مسایل است. این مهمترین زنجیر است. درست کلیه مساعی را باید در راستای رهبری سیاسی کشور و ارتش متوجه ساخت. در هر حال باید گفت که رهبران افغانستان بسیاری از مسایل را از ما پنهان می‌دارند و نمی‌خواهند با ما راست باشند. این امر خیلی دردآور است.

**اندروپف:** به نظر من لازم است کشورهای سوسیالیستی را در جریان این اقدامات بگذاریم.

**کیریلینکو:** رفقا ما در این باره زیاد صحبت کردیم. دیدگاههای ما روشن است. بیایید نتیجه‌گیری نماییم:

۱. لازم است رفیق کاسیگین کار تدوین سند ارائه شده را بر عهده بگیرد. باید تحویل

۱۰۰,۰۰۰ تن گندم، افزایش بهای گاز از ۱۵ روبل به ۲۵ روبل (در برابر هر هزار مترمکعب) در

آن نوشته شود.

۲. لازم است تا رفیق کاسیگین با رفیق تره‌کی گفتگو کند که آنها وضع را در افغانستان چگونه ارزیابی می‌کنند و از ما چه می‌خواهند. رفیق کاسیگین حین گفتگو با تره‌کی، باید اندیشه‌های بررسی شده در نشست دفتر سیاسی را محور قرار دهد.

۳. مسأله تدوین سند سیاسی را با توجه به تبادل افکار درباره‌ی مشی ما در رابطه با افغانستان بر عهده‌ی رفیق گرومیکو، رفیق اندرویف، رفیق اوستینف و رفیق پانوماریف بگذاریم.

۴. به منظور جلوگیری از مداخلات حکومت پاکستان در امور افغانستان، باید از طریق وزارت امور خارجه با این کشور تماس گرفته شود.

۵. من فکر می‌کنم که ما باید با پیشنهاد رفیق اوستینف در رابطه با کمک به ارتش افغانستان در زدایش ناهنجاریهایی که با آن روبرو گردیده است، توسط نیروهای نظامی ما موافقت کرد.

۶. به منظور روشن ساختن مفصل اوضاع پدید آمده در ارتش و در مجموع کشور افغانستان، باید مستشاران مجرب نظامی هم از طریق وزارت دفاع و هم از طریق کمیته‌ی امنیت دولتی (ک گ ب) فرستاده شود.

۷. در طرح فیصله نامه‌ی ما باید بندی آورده شود، مبنی بر موارد نگران کننده‌ی مداخلات پاکستان، ایران، ایالات متحده و چین در امور داخلی افغانستان. این موارد را باید برای کشورهای دیگر نیز توضیح داد.

۸. به رفا پانوماریف و زامیاتین سفارش شود تا موارد مرتبط با مداخلات پاکستان، ایالات متحده، ایران، چین و سایر کشورها در امور داخلی افغانستان را تهیه نموده و این موارد را اعلام کرد.

۹. لازم است به دقت بیاندیشیم که به الزاماتی که سایر کشورها به اتحاد شوروی وارد خواهند ساخت، و ما را به تجاوز و از این قبیل متهم خواهند گردانید، چگونه پاسخ دهیم.

۱۰. به وزارت دفاع اجازه داده شود تا دو لشکر را به مرز میان افغانستان و اتحاد شوروی



اعزام و سرانجام به گونه‌ای که اینجا پیشنهاد گردید کشورهای سوسیالیستی را از تدبیرهایی که ما اتخاذ نموده‌ایم، مطلع ساخت.

رفقا، پیشنهادهای دیگری هم است یا نه؟

### زرهپوشها را با هواپیما بفرستید

نشانه بارز کلیه انقلابات آن است که روند تحولات اجتماعی و استقرار نظم نوین با خشونت انجام می‌پذیرد. انقلاب آوریل در افغانستان از این قاعده مستثنی نماند. اندیشه کاربرد قاطعانه روشهای زورمندانه به نوبه نخست توسط دست‌اندرکاران رشته‌های علوم انسانی، نمایندگان روشنفکران افغان ابراز گردید. ادیب حرفه‌ای «بنیانگذار رئالیسم افغانی»<sup>۱</sup> نورمحمد تره‌کی در گفتگوی تلفنی با الکسی کاسیگین که بدون هیچ‌گونه کم و کاستی نشر می‌گردد، اظهار می‌دارد که گره افغانستان را می‌توان و باید با اسلحه شوروی گشود.

### خیلی سری، بخش خاص

### گفتگوی تلفنی به کمک مترجم

۱. برجسب «بنیانگذار رئالیسم افغانی» بر نور محمد تره‌کی پس از کودتای آوریل ۱۹۷۹ زده شد. پیش از این تاریخ کسی در افغانستان تره‌کی را به عنوان یک نویسنده حتی سطح متوسط هم نمی‌شناخت. تا آنجا که من آگاهی دارم، تره‌کی پیش از آوریل ۷۹ چند داستان کوتاه نوشته بود که به گونه زیرزمینی چاپ و به نام مستعار «سورکل» پخش گردیده بود. آنچه که به ارزش ادبی و سطح نگارش این نگاهشده‌ها مربوط می‌گردد، به دشواری می‌توان آنها را به مثابه آثار ادبی حتی در سطح بسیار پایین هم ارزیابی کرد. پس از کودتای آوریل دو اثر تره‌کی یکی به نام «زندگی نوین» به زبان دری و یکی هم به نام «دبنگ مسافری» به زبان پشتو تجدید چاپ گردید. مسافری بنگ در سالهای ۷۹-۸۰ به زبان روسی ترجمه و در مسکو به چاپ رسید. «زندگی نوین» اثری است از تبار آثار تبلیغاتی مارکسیستی که در سطح بسیار نازل نگارش قرار دارد. تره‌کی این اثر را به امضای نظرزاده به چاپ رسانیده بود.

مؤلف کتاب این «برجسب» را از مدارک رسمی و نشریات دولتی افغانستان برگرفته است و بر همین بنیاد پنداشته است که تره‌کی واقعاً بنیادگذار ادبیات رئالیستی افغانستان باشد ولی هیچ یک از دست‌اندرکاران ادبیات معاصر افغانستان تره‌کی را نه تنها به عنوان بنیانگذار و نه تنها از تبار راهبان ادبیات رئالیستی، بلکه ادیب هم نمی‌شمارند. - م.

**کاسیگین:** به رفیق تره کی بگویند که من می خواهم از سوی رفیق برژنف و اعضای دفتر سیاسی به وی دروهای فراوان بفرستم.

**تره کی:** بسیار سپاسگذارم.

**کاسیگین:** سلامت باشد رفیق تره کی، بسیار خسته نباشید.

**تره کی:** نه، من خسته نمی شوم، امروز جلسه شورای انقلابی بود.

**کاسیگین:** بسیار خوب است. خیلی شادمانم. رفیق تره کی ممکن است اوضاع افغانستان را شرح دهید.

**تره کی:** اوضاع خوب نیست. رو به خرابی دارد. طی یک ماه و نیم گذشته از سوی ایران نزدیک به ۴۰۰۰ نفر نظامی با لباس غیر نظامی به افغانستان فرستاده شده‌اند<sup>۱</sup>. حالا تمام لشکر ۱۷ پیاده به علاوه واحدهای توپخانه و دفاع هوایی که به روی هواپیماهای ما آتش گشوده‌اند، در دست آنان است. در شهر جنگ در جریان است.

**کاسیگین:** تعداد افراد لشکر چند است؟

**تره کی:** نزدیک به ۵۰۰۰ نفر، کلیه مهمات و انبارها در دست آنان است.

**کاسیگین:** آنجا برای شما چند نفر مانده است؟

**تره کی:** ۵۰۰ نفر، آنها تحت رهبری فرمانده لشکر در فرودگاه شهر مستقرند. برای تقویت آنان، ما با هواپیماها از کابل گروه عملیاتی پیاده نموده‌ایم. این گروه از بامداد امروز آنجا قرار دارند.

**کاسیگین:** در میان کارگران، شهرنشینان، و کارمندان، آیا هرات کسانی هستند که از شما پشتیبانی کنند؟

**تره کی:** پشتیبانی فعال از سوی مردم شهر دیده نمی‌شود. مردم کاملاً زیر تأثیر شعارهای شیعیان

---

۱. روانشاد فرهنگ در جلد دوم، «افغانستان در پنج قرن اخیر» چاپ ایران، ص ۱۲۳، درباره این نظر تره کی چنین می‌نگارد:

... دولت با بی‌حیایی کوشید تا قیام ملی مردم هرات را نتیجه تحریک، بلکه مداخله نظامی ایران معرفی نموده، رهبران آن کشور را که به اصطلاح خود «ملایان ساخت لندن و پاریس» می‌خواند، مسئول معرفی کند. روزنامه «کابل تایمز» در این باره نوشت که دولت ایران ۴۰۰۰ تن از سربازانش را به لباس افغانی ملبس ساخته، به خاک افغانستان وارد نمود. - م.

مانند: «سخنان بیخدایان را باور نکنید و به سوی ما بیاید»، قرار گرفته‌اند. تبلیغات بر این پایه مبتنی است.

**کاسیگین:** جمعیت هرات چند است؟

**تره‌کی:** حدود ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار نفر. مردم با در نظر داشت تحول اوضاع عمل می‌کنند. هر جا که آنانرا بکشاند، به همانجا می‌روند. حالا آنها از جانب مقابل پشتیبانی می‌کنند.

**کاسیگین:** کارگران آنجا زیادند؟

**تره‌کی:** خیلی کم، رویهمرفته ۱-۲ هزار نفر.

**کاسیگین:** شما دورنمای اوضاع در هرات را چگونه می‌بینید؟

**تره‌کی:** فکر می‌کنیم که امروز شام یا فردا صبح هرات سقوط می‌کند و کاملاً به دست مخالفان خواهد افتاد.

**کاسیگین:** آینده را چگونه پیش بینی می‌کنید؟

**تره‌کی:** ما معتقد هستیم که مخالفان واحدهای تازه‌ای را تشکیل داده و به پیشروی ادامه خواهند داد.

**کاسیگین:** شما نیرو ندارید که آنان را شکست بدهید؟

**تره‌کی:** کاش می‌داشتیم ...

**کاسیگین:** شما در رابطه با این مساله چه پیشنهادهایی دارید؟

**تره‌کی:** ما خواهش می‌کنیم که شما به ما کمکهای عملی، انسانی و تسلیحاتی کنید.

**کاسیگین:** این مساله، خیلی دشوار است.

**تره‌کی:** در غیر این صورت شورشیان به سوی قندهار حرکت کرده و پس از آن به سوی کابل خواهند آمد. افغانهایی که به پاکستان گریخته‌اند، هم خواهند آمد. ایران و پاکستان روی یک برنامه بر ضد ما عمل می‌کنند و به همین خاطر اگر شما حالا به هرات ضربه کاری وارد بیاورید، ممکن است، انقلاب را نجات بدهیم.

**کاسیگین:** جهانیان همه از این کار آگاه خواهند شد. شورشیان دستگاههای مخابرات دارند، آنها

فوراً اطلاع خواهند داد.

**تره‌کی:** تمنا می‌کنم، کمک کنید.

**کاسیگین:** ما باید دربارهٔ این مساله رایزنی کنیم.

**تره‌کی:** تا شما مشورت کنید، هرات سقوط خواهد کرد و آنگاه در دسرهای بزرگتری هم برای

اتحاد شوروی و هم برای افغانستان به بار خواهد آمد.

**کاسیگین:** حالا ممکن است، شما به من بگویید چه پیشگویی‌هایی دربارهٔ پاکستان و بعد هم

جداگانه برای ایران دارید؟ شما با نیروهای مترقی و پیشاهنگ ایران رابطه ندارید؟ شما نمیتوانید

به آنان بگویید که حالا مهمترین دشمن شما ایالات متحده است. ایرانیان خیلی از امریکا

خشمگینند. در بعد تبلیغاتی ممکن است این عامل را به کار گرفت.

**تره‌کی:** ما امروز اعلامیه‌ای بر ضد دولت ایران از طریق رادیو پخش کردیم و خاطر نشان شدیم

که ایران در امور داخلی افغانستان در هرات مداخله می‌کند.

**کاسیگین:** شما لازم نمی‌بینید که اعلامیه‌ای هم بر علیه پاکستان پخش کنید؟

**تره‌کی:** فردا یا پس فردا اعلامیهٔ مشابهی هم بر ضد پاکستان پخش خواهیم کرد.

**کاسیگین:** شما به ارتش خود امیدوار هستید؟ درجهٔ وفاداری آن در کدام سطح است؟ شما

نمی‌توانید نیروهای نظامی را گرد بیاورید که به هرات یورش ببرند؟

**تره‌کی:** ما فکر می‌کنیم که ارتش مطمئن است. اما نمی‌توانیم نیروها را از شهرهای دیگر به سوی

هرات سوق بدهیم، زیرا این کار موقعیت ما را در آن شهرها لرزان خواهد کرد.

**کاسیگین:** هر گاه ما به شما سریعاً تعداد بیشتر هواپیما و جنگ افزار بدهیم، شما نمی‌توانید،

واحدهای تازه‌ای را آرایش بدهید؟

**تره‌کی:** این کار زمان زیادی را در برمی‌گیرد، اما هرات از دست می‌رود.

**کاسیگین:** شما فکر می‌کنید که در صورت سقوط هرات، پاکستان دست به اعمال مشابهی از

مرزهای خود خواهد زد؟

**تره‌کی:** احتمال این کار بسیار است. روحیهٔ پاکستانی‌ها، پس از این تقویت خواهد شد.

آمریکاییها به آنان کمکهای لازم را خواهند کرد. پس از سقوط هرات، پاکستانیها هم سربازان خود را به لباس غیرنظامی خواهند فرستاد تا شهرها را بگیرند و ایرانیان به مداخلات فعالتری دست خواهند زد. پیروزی در هرات کلید حل بقیه مسایل افغانستان است.

**کاسیگین:** شما چه عملکردها یا اعلامیه‌هایی را از ما توقع دارید؟ دیدگاههای شما درباره این مساله در عرصه تبلیغات چگونه است؟

**تره‌کی:** باید کمکهای تبلیغاتی و عملی را با هم توأم ساخت. من پیشنهاد می‌کنم تا شما به روی تانکها و هواپیماهای خود، علایم افغانی بزنید. هیچ کسی چیزی نخواهد دانست. نیروها را باید از جانب تورغندی و کابل به هرات سوق داد.

**کاسیگین:** تا کابل باید راه پیمود.

**تره‌کی:** تورغندی خیلی به هرات نزدیک است، اما می‌توانید سربازان را با هواپیما به کابل بفرستید. هرگاه شما سربازانتان را به کابل بفرستید و آنها از کابل به هرات فرستاده شوند، به عقیده ما هیچ کسی چیزی نخواهد دانست. همه فکر خواهند کرد که آنها سربازان دولتی افغانی‌اند.

**کاسیگین:** نمی‌خواهم شما را متأثر بسازم، اما اینکار پنهان نخواهد ماند. پس از ۲ ساعت همه جهان از آن آگاه خواهد شد. همه فریاد سرخواهند داد که تهاجم اتحاد شوروی به افغانستان آغاز گردیده است. رفیق تره‌کی، بگویید، هرگاه ما با هواپیماها اسلحه شامل زرهپوش به کابل بفرستیم، آیا شما تانکیست خواهید یافت یا نه؟

**تره‌کی:** به تعداد خیلی کم.

**کاسیگین:** چند نفر؟

**تره‌کی:** دقیق نمی‌توانم بگویم.

**کاسیگین:** هرگاه ما با هواپیماها برای شما سریعاً زرهپوش، خمپاره‌انداز و مهمات لازمی بفرستیم، شما متخصصانی که بتوانند این سلاحها را استعمال کنند، پیدا خواهید توانست؟

**تره‌کی:** من به این سؤال نمی‌توانم پاسخ دهم، تنها مشاوران شوروی می‌توانند پاسخ بدهند.

**کاسیگین:** یعنی می توان چنین دانست که افغانستان کادرهای مجرب نظامی یا ندارد یا بسیار کم دارد. اما در اتحاد شوروی صدها افسر افغانی دوره های آمادگی را گذرانده اند این همه افسر کجايند؟

**تره کی:** بیشترشان مسلمانان ارتجاعی اند، به آنان نمی توانیم تکیه کنیم، به آنها اعتماد نداریم.

**کاسیگین:** نفوس کابل حالا چند نفر است؟

**تره کی:** نزدیک به یک میلیون نفر.

**کاسیگین:** هرگاه برای شما سریعاً با هواپیما اسلحه بفرستیم شما نمی توانید پنجاه هزار سرباز دیگر گرد بیاورید؟ چقدر نفر می توانید جمع کنید؟

**تره کی:** ما می توانیم تعدادی را جمع کنیم. در قدم اول از میان جوانان ولی برای آنکه آنانرا آموزش بدهیم، زمان درازی لازم است.

**کاسیگین:** شما نمی توانید دانشجویان را جمع کنید؟

**تره کی:** ما می توانیم درباره دانشجویان و دانش آموزان کلاسهای یازدهم و دوازدهم صحبت کنیم.

**کاسیگین:** از طبقه کارگر نمی توانید جمع کنید؟

**تره کی:** طبقه کارگر در افغانستان بسیار کوچک است.

**کاسیگین:** کشاورزان فقیر چه؟

**تره کی:** ما می توانیم تنها بر دانش آموزان، دانشگاهیان و تعداد کمی هم کارگران حساب کنیم. ولی آموزش آنان داستان درازی دارد، اما هرگاه لازم باشد، ما به هر اقدامی دست خواهیم زد.

**کاسیگین:** ما تصمیم گرفته ایم به گونه رایگان، عاجل به شما جنگ افزار بفرستیم و هواپیماها و هلیکوپترهای شما را بازسازی کنیم. همچنان تصمیم گرفته شده است تا به شما صد هزار تن گندم تحویل داده شود و بهای گاز صادراتی شما را از ۲۱ دلار در برابر هر هزار متر مکعب به ۳۷/۸۲ دلار بالا ببریم.

**تره کی:** خیلی خوب، اما بیاید درباره هرات صحبت کنیم.

**کاسیگین:** بیاید، شما نمی توانید حالا چند لشکر از میان پیشگامانی که شما می توانید به آنان

اعتماد کنید، نه تنها در کابل، بلکه در دیگر جاها هم، تشکیل دهید. اسلحه لازم را ما به شما می‌دهیم.

**تره‌کی:** ما کادرهای افسری نداریم. پاکستان هم افراد و افسران خود را به لباس افغانی می‌فرستد. چرا اتحاد شوروی نمی‌تواند ازبیکها، تاجیکها و ترکمنها را به لباس غیر نظامی بفرستد؟ هیچکس آنها را نخواهد شناخت.

**کاسیگین:** شما دیگر چه می‌توانید درباره هرات بگویید؟

**تره‌کی:** ما می‌خواهیم که شما تاجیکها، ازبیکها و ترکمنها را برای راندن تانکها نزد ما بفرستید، زیرا کلیه این اقوام در افغانستان شناخته شده هستند. اگر جامعه افغانی بپوشند و نشانه‌های افغانی به آنان زده شود، هیچ کسی نخواهد دانست. به نظر ما این کار بسیار آسان است. نظر به تجربه پاکستان دیده می‌شود که این کار بسیار آسان است.

**کاسیگین:** البته شما مسأله را دست کم می‌گیرید. این یک مسأله بسیار پیچیده سیاسی و بین‌المللی است. ما بار دیگر راجع به آن مشورت می‌کنیم و به شما پاسخ می‌دهیم. من فکر می‌کنم که بر شما لازم خواهد بود که واحدهای تازه تشکیل بدهید. زیرا تنها به نیروی اشخاصی که از بیرون می‌آیند، نمی‌توان تکیه زد. شما با توجه به تجربه انقلاب ایران می‌بینید که چگونه توده‌ها توانستند امریکایی‌ها و آنانی را که تلاش می‌ورزیدند خود را نگهبانان ایران بنمایند از آنجا بیرون بیاورند. به هر حال با شما چنین قرار می‌گذاریم: مشورت می‌کنیم و به شما پاسخ می‌دهیم. و شما در کشور خود با نظامیان خود و مشاوران ما مشورت کنید. در افغانستان نیروهایی هستند که شما را، با به مخاطره انداختن زندگی خود، حمایت کنند و به خاطر شما مبارزه کنند. این نیروها را باید همین حالا مسلح ساخت.

**تره‌کی:** زرهپوشها را با هواپیما بفرستید.

**کاسیگین:** شما برای راندن این ماشینها پرسنل دارید؟

**تره‌کی:** برای ۳۵-۳۰ ماشین راننده داریم.

**کاسیگین:** آنها افراد مطمئنی هستند؟ همراه با ماشینها به سوی مخالفان نخواهند رفت؟

رانندگان ما که زبان شما را نمی‌دانند.

**تره‌کی:** شما ماشینها را با رانندگانی که زبان، می‌دانند بفرستید. تاجیکها و ازبیکها همزبان ما هستند.

**کاسیگین:** من چنین پاسخی را از شما انتظار داشتم. ما رفقای شما هستیم و مبارزه مشترکی را به پیش می‌بریم. از اینرو نباید از یکدیگر دور شویم ما به شما باز هم تلفن خواهیم زد و دیدگاههای خود را به شما خواهیم گفت.

**تره‌کی:** درودها و آرزو مندیهای نیک ما را به رفیق برژنف و اعضای دفتر سیاسی برسانید.

**کاسیگین:** متشکرم. به تمامی رفقایتان درود برسانید. برای شما قاطعیت در حل مسایل، اعتماد به نفس و بهروزی آرزو می‌کنم. به امید دیدار.

### برای گسیل سپاهیان دلیلی وجود ندارد

الکسی کاسیگین رئیس شورای وزیران اعضای دفتر سیاسی را از گفتگوی تلفنی اش با نور محمد تره‌کی و همچنان از آخرین تلگرامهای رسیده از کابل آگاه ساخت. بحث و بررسی ادامه یافت.

### خیلی سری، تنها در یک نسخه

**کیریلنکو:** لشکر ۱۷ هرات بیش از ۹۰۰۰ نفر دارد. چه شده است که همه دست روی دست گذاشته و به مخالفان دولت پیوسته‌اند.

**کاسیگین:** نظر به مدارک موجود، نیروهای توپخانه و پیاده به مخالفان پیوسته‌اند. بقیه از دولت پشتیبانی می‌کنند.

**اوستینف:** آنچه مربوط به تاجیکها می‌گردد، ما چنین تشکیلات جداگانه‌ای نداریم. حتی حالا مشکل است بگوییم به چه تعداد از آنها در یگانهای زرهی ارتش ما خدمت می‌کنند.

**کاسیگین:** نیروهای پدافند هوایی مستقر در هرات هم به مخالفان پیوسته‌اند.



**اوستینف:** هنگامی که من با امین گفتگو کردم، او نیز خواهش کرد به هرات نیرو بفرستیم و مخالفان را سرکوب کنیم.

**کاسیگین:** رفیق تره‌کی می‌گوید که بیش از نیمی از نیروهای مستقر در هرات به سوی مخالفان رفته‌اند. بخش دیگر را نیز طوری حساب کنید که از دولت پشتیبانی نخواهند کرد.

**اوستینف:** امین در گفتگوی تلفنی به من گفت که انقلاب افغانستان در سر راه خود به دشواریهای فراوانی برخورد کرده است که نجات آن تنها بسته به اتحاد شوروی است. مساله از چه قرار است؟ چرا اینطور شده است؟ موضوع از این قرار است که رهبران افغانستان نقش اسلام را کم بها داده بودند. اکثریت مطلق آنان به استثنای عده‌ی انگشت شماری همه مؤمن هستند. به همین خاطر است که آنها از ما کمک می‌خواهند تا حمله‌ی شورشیان را از هرات به عقب برانیم. امین گفت (البته بسیار با بی‌اطمینانی) که در ارتش تکیه‌گاههایی دارند و باز هم مانند تره‌کی خواهش کرد تا ما کمک کنیم.

**کیریلینکو:** از اینجا چنین نتیجه می‌گیریم که بر ارتش آنها نمی‌توان حساب کرد.

**کاسیگین:** برای ما البته لازم است که جهت انجام چنین کمکی، کلیه‌ی پیامدهای ناشی از آن را جداً مورد بررسی قرار دهیم. این مساله‌ی خیلی جدی است.

**اندروپف:** رفقا، من درباره‌ی این مسایل بسیار فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که باید به این مساله‌ی جدی بباندیشیم که ما روی چه منظوری نیروهای خود را به افغانستان اعزام کنیم؟ برای ما کاملاً روشن است که افغانستان آماده‌ی آن نیست که حالا تمامی مسایل را به گونه‌ی سوسیالیستی حل و فصل کند. آنجا مذهب نیروی شگرفی دارد، اهالی روستاها تقریباً همه در بیسوادی کامل، عقب‌ماندگی اقتصادی به سر می‌برند. ما تعالیم لنین را درباره‌ی وضعیت انقلابی می‌دانیم. از کدام وضعیت انقلابی می‌توان در افغانستان سخن گفت؟ آنجا هیچ وضعیتی وجود ندارد. از اینرو من فکر می‌کنم که ما تنها می‌توانیم انقلاب را در افغانستان به زور سر نیزه خود نگهداریم و این کار برای ما قابل قبول نیست. ما نمی‌توانیم خود را در چنین مخاطره بیافکنیم.

**کاسیگین:** ممکن است ما به سفیر خود در تهران، رفیق وینوگرادف، دستور بدهیم تا با آقای

بازرگان نخست وزیر دیدار نموده و به وی از لزوم عدم مداخله در امور داخلی افغانستان یادآوری نماید.

**گرومیکو:** من کاملاً از پیشنهاد رفیق اندروپف مبنی بر نفی چنین اقدامی چون اعزام نیرو به افغانستان پشتیبانی می‌کنم. ارتش افغانستان مطمئن نیست. به این ترتیب هرگاه ارتش ما به افغانستان برود، تجاوزگر خواهد بود. نیروهای ما در برابر چه کسانی خواهند جنگید؟ روشن است که در برابر مردم افغانستان و در گام نخست به روی مردم آتش خواهند گشود. رفیق اندروپف درست یادآور شد که همانا زمینه در افغانستان برای انقلاب فراهم نگردیده است و تمام آنچه را که ما طی سالهای اخیر با چنین مشکلات در عرصه تنش‌زدایی در جهان، کاهش جنگ افزارها و از این قبیل، انجام داده‌ایم، با لشکرکشی به افغانستان از دست خواهیم داد. البته با این کار هدیه خوبی برای چین خواهیم داشت. کلیه کشورهای غیر متعهد رویاروی ما قرار خواهند گرفت. دیدار لئونیدایلیچ برژنف با جیمی کارتر رئیس جمهوری امریکا و بازدید والرئیسکارستن رئیس جمهور فرانسه از مسکو نیز بر هم خواهد خورد. پرسیده می‌شود که برد ما از این کار چه است؟ افغانستان با حکومت کنونی آن، با اقتصاد درمانده و با وزن بسیار ناچیز در عرصه بین‌المللی از سوی دیگر باید در نظر داشت که از نظر حقوقی نیز نمی‌توانیم اعزام نیرو را مدلل نماییم. بر پایه آیین‌نامه سازمان ملل، یک کشور می‌تواند از کشور دیگری درخواست کمک نظامی بنماید و ما در صورتی می‌توانیم سپاهیان خود را به آن کشور بفرستیم که آنها از سوی خارج مورد تجاوز قرار بگیرند. افغانستان مورد هیچگونه تجاوزی قرار نگرفته است. این موضوع داخلی آنان است. زدو خورد داخلی است، جنگ یک گروه مردم در برابر گروه دیگر است. افزون بر آن باید گفت که افغانها رسماً از ما درخواست کمک نکرده‌اند. فشرده سخن سرو کار ما در اینجا با موردی است که رهبران کشور در نتیجه ارتکاب اشتباهات جدی از پشتیبانی لازم مردم برخوردار نیستند.

**کیریلینکو:** دیروز در افغانستان وضع طور دیگری بود و ما بر آن بودیم که ممکن است تا واحدهای چندی را آنجا اعزام کنیم. امروز اوضاع طور دیگر است و گفتگوی ما حالا کاملاً

عادلانه در بستر دیگری روان است و همانا همه تأکید دارند که اعزام نیرو هیچ پایه‌ای ندارد.

**اندروپف:** دیروز، هنگامی که ما این مساله را بررسی می‌کردیم، افغانها دربارهٔ اعزام قوا سخن نمی‌گفتند ولی امروز اوضاع آنجا طور دیگر است همگی نیروهای مستقر در هرات به مخالفان پیوسته‌اند. طوری که ما از گفتگوی امروزی با امین می‌بینیم، مردم از دولت تره‌کی پشتیبانی نمی‌کنند. آیا سربازان ما خواهند توانست به آنان کمک نمایند؟ در این صورت تانکها و زرهپوشها مشکل را حل نخواهند کرد. من فکر می‌کنم، مستقیماً این موضوع را به تره‌کی بگوییم که ما از تمامی کارهای آنان حمایت می‌کنیم و آنچه را که دیروز و امروز روی آن توافق کردیم، به آنان کمک خواهیم کرد، اما به هیچ صورت اقدام به اعزام نیرو به افغانستان نمی‌کنیم.

**کاسیگین:** ممکن است وی را دعوت کنیم و بگوییم که ما کمکهای خود را به شما افزایش می‌دهیم، اما سپاهیان خود را اعزام نمی‌کنیم، زیرا نیروهای ما نه بر ضد ارتشی که در ماهیت امر به مخالفان پیوسته بلکه ضد مردم جنگ خواهد کرد. زیان ما از این کار خیلی عظیم خواهد بود. گروه زیادی از کشورها فوراً بر ضد ما برخوانند خاست، اما از این کار هیچ سودی متوجه ما نخواهد بود.

**اندروپف:** بایست پوست کنده به رفیق تره‌کی بگوییم که ما با تمامی تدبیرها و شیوه‌ها منهای اعزام نیرو از شما پشتیبانی خواهیم کرد.

**کاسیگین:** باید او را دعوت کنیم و بگوییم که ما با تمامی شیوه‌ها و تدبیرها از شما حمایت می‌کنیم، اما سربازان خود را اعزام نخواهیم کرد.

**کیریلینکو:** رهبران افغانستان خود، هیچ کاری نکرده‌اند تا اوضاع را آرام بسازند. آنان یک ارتش صدهزار نفری در اختیار دارند. این ارتش چه کرده است؟ چه کاری را به پیش برده است؟ عملاً هیچ. اما رفقا، ما برای افغانستان چه بود که نکرده‌ایم؟! **دیگران:** درست است.

**کیریلینکو:** ما برای افغانستان همه چیز دادیم. اما نتیجه چیست؟ این آنها بودند که انسانهای بیگناه را تیرباران کردند از دیشب به اینسو کار تغییر کرده است. دیشب ما در زمینهٔ ارائه کمک

نظامی هم‌نظر بودیم، اما هنگامی که به دقت موضوع را بررسی کردیم و امکانهای گوناگون را مطرح کردیم، راههای دیگر به استثنای اعزام نیرو را جستجو کردیم. من فکر می‌کنم که ما باید به رفیق برژنف پیرامون این دیدگاههای خود گزارش بدهیم، رفیق تره‌کی را به مسکو دعوت کنیم و به وی تمام آنچه را که در اینجا به توافق رسیده‌ایم، بازگو نماییم. ممکن است واقعاً لازم باشد به پاکستان و [هم] به ایران نامه‌هایی خاص با عنوان [آیت‌الله] خمینی و بازرگان بفرستیم. چرننکو: هرگاه ما به افغانستان نیرو اعزام کنیم و مردم افغانستان را بکشیم، حتماً متهم به تجاوزکاری خواهیم شد. این امر ناگزیر است.

**اندروپف:** باید تره‌کی را دعوت کنیم.

**کاسیگین:** من فکر می‌کنم باید با رفیق برژنف مشورت کنیم و همین امروز برای آوردن تره‌کی به کابل هواپیما بفرستیم.

**کیریلینکو:** باید رفیق کاسیگین با رفیق تره‌کی صحبت کند. هرگاه وی آرزو کند به مسکو بیاید و به تاشکند توقف نکند، آنگاه باید مشورت کرد، شاید رفیق برژنف وی را بپذیرد.

**گرومیکو:** به نظر من بهتر است امروز بعدازظهر تهیه سند سیاسی را پس از صحبت با رفیق تره‌کی آغاز کنیم.

**اندروپف:** ما باید همین حالا اقدام به نشر یک مقاله بر ضد پاکستان مبنی بر حمایت آن کشور از شورشیان افغان نماییم.

**اوستینف:** من چنین فکر می‌کنم که اقدامات کمکی را به گونه‌ای که دیروز به توافق رسیدیم، عملی نماییم.

**همه به اتفاق آرا:** درست است.

**اوستینف:** تنها، مسأله اعزام نیرو را باید حذف کرد.

**کاسیگین:** فشرده سخن اینکه، هیچ چیزی را در زمینه کمک به افغانستان تغییر نمی‌دهیم، منهای اعزام نیرو؛ به این ترتیب آنها خود به حل و فصل مسایل امور دولت با مسئولیت‌تر برخورد خواهند کرد و هرگاه ما به جای آنان همه چیز را انجام بدهیم و از انقلاب دفاع کنیم. برای آنان چه

کاری باقی می‌ماند؟ هیچ. ما در هرات ۲۴ کارشناس و مشاور داریم. باید آنها را از آنجا بیرون آورد.

**زامیاتین:** آنچه که مربوط به پوشش بعد تبلیغاتی این تدبیرها می‌گردد، ما درباره افغانستان نوشتاری آماده کرده‌ایم. دیگر اینکه ما نوشتاری هم درباره پاکستان و کمک‌هایی که از جانب چین به شورشیان افغان می‌شود، تهیه کرده‌ایم. این نوشتارها را باید همین امروز برای چاپ فرستاد.  
**همه:** درست است.

**چرنکو:** رفقا، بیاید معین نماییم که چه کسی تره‌کی را دعوت بکند.  
**کیریلینکو:** این کار را باید رفیق کاسیگین انجام بدهد. بگذار او به تره‌کی زنگ بزند و وی را حسب خواهش خودش به تاشکند یا مسکو دعوت کند.

### پای ما نباید به این جنگ کشانیده شود

روز دوشنبه ۱۹ مارس، لئونید برژنف دبیرکل کمیته مرکزی از خانه ییلاقی خود در حومه مسکو به ساختمان مقر کمیته مرکزی حزب واقع محله میدان قدیم مسکو آمد. طی دو روزی که به تفکر و گفتگوهای دشوار با کابل گذشت، نظر اعضای دفتر سیاسی درباره واکنش ممکنه در برابر حوادث در جریان افغانستان دو بار عوض شد و این در حالی بود که یک دیدگاه کاملاً مغایر دیدگاه دیگر بود. دبیرکل حزب به نتیجه‌گیری نهایی پرداخت.

### خیلی سری؛ تنها در یک نسخه

**برژنف:** رفقا، من از همان آغاز، رخدادهای جاری افغانستان، در جریان قرار دارم و گفتگوهای رفیق گرومیکو با امین و رفیق اوستینف با امین، درباره حوادثی که در آنجا طی دیروز به وقوع پیوسته است و همچنان گفتگوی رفیق کاسیگین در این رابطه با رفیق تره‌کی را به من اطلاع داده‌اند. من اسناد مربوط به تحویل تکمیلی محموله‌های خاص و از جمله محموله‌های نظامی و جنگ افزارها را امضاء کرده و همچنان مسأله تدبیرهای سیاسی و سازماندهی را بررسی نموده

و از جمله به رفیق کاسیگین سفارش کرده‌ام، با رفیق تره‌کی گفتگو نموده و مطبوعات و سایر وسایل ارتباط جمعی را در رابطه با رخداد‌های افغانستان مطلع بسازد. مسأله شرکت مستقیم نیروهای ما در درگیری‌های به وجود آمده در افغانستان هم مطرح گردیده بود. من فکر می‌کنم که اعضای دفتر سیاسی درست تشخیص دادند که ما نباید اکنون در این جنگ درگیر شویم. باید به رفیق تره‌کی و دیگر رفقای افغانی توضیح دهیم که ما می‌توانیم آنان را با کلیه وسایلی که برای پیشبرد هر نوع عملیات در کشور لازم است، کمک کنیم. شرکت نیروهای ما در درگیری‌های افغانستان ممکن است نه تنها برای ما، بلکه در گام نخست برای خود آنان زیان به بار آرد. بنابراین چنین بر می‌آید که لازم باشد تا ما اکنون به اطلاعات رفقا گرومیکو، اوستینف، اندروپف و کاسیگین گوش فرا داده و در اینجا این مرحله را با اتخاذ تدبیرهایی که در رابطه با منازعه در افغانستان لازم است، پایان بخشیم.

**گرومیکو:** ما باید امروز اوضاع حاد در افغانستان را بررسی کنیم. اوضاع امروز از چه قرار است؟ در برخی از استان‌های افغانستان، در گام نخست در هرات شورشیان به پا خاسته‌اند. این شورشیان از کجا آمده‌اند؟ آنها را از قلمرو ایران و پاکستان فرستاده‌اند. آنها با دولت رفیق تره‌کی دشمنی دارند. برای آنکه اعزام آنان را به افغانستان پنهان ساخته باشند، آنان را به لباس افغانی آراسته‌اند و به این ترتیب چندین ده هزار نفر در هرات پیدا شده‌اند. این شورش را برانگیخته‌اند و ما به گونه ناگهانی درباره وقایع هرات اطلاع به دست آورده‌ایم. در این شهر یک لشکر دولتی مستقر است که باید نظم اجتماعی را پاسداری می‌کرد، اما در رابطه با آنکه بخشی از نیروهای دولتی به شورشیان پیوسته‌اند، تیراندازی آغاز گردیده و قربانیان زیادی به بار آورده است و بیش از هزاران نفر کشته شده‌اند. من درباره کلیه امور مربوط به وضع در افغانستان با امین معاون نخست وزیر و وزیر امور خارجه صحبت کردم، او سخنان رویهمرفته آرامش بخشی به زبان آورد. ما تحت تأثیر این اظهارات امین قرار گرفتیم، اما پس از آن او خود گفت که لشکر مستقر در هرات کلاً به شورشیان پیوسته است. در گرماگرم حوادث هرات، رفیق اوستینف با امین تلفنی گفتگو کرد. او به گونه مستقیم به رفیق اوستینف چنین اندیشه‌ای را ابراز نمود که اتحاد شوروی باید سپاهیان

خود را به هرات وارد کند. گو اینکه ما با یک رمان پلیسی روبرو باشیم، می‌بینید رهبران افغانستان تا چه اندازه مسایل به این بغرنجی را پیش پا افتاده و بسیار سطحی مطرح می‌سازند؟ پس از آن رفیق کاسیگین با رفیق تره‌کی صحبت نمود. تره‌کی به وی گفت که اوضاع در افغانستان خیلی خراب است و وی نیز خواهش می‌کند که ما به هرات نیرو وارد کنیم. مرزهای افغانستان هم با ایران و هم با پاکستان باز است. مستشاران ما به آنان پیشنهادهای به موقعی ارائه نموده‌اند، اما آنها به این پیشنهادهای، گوش فرا نمی‌دهند. امروز اطلاع گرفتیم که اوضاع در هرات آنقدرها هم خراب نیست. بخشی از نیروها هنوز به دولت وفادار مانده‌اند. حقیقت امر چه است، من نمی‌دانم، اما چنین اطلاعی به دست آمده است. می‌توان با قاطعیت کامل حدس زد که سراسر این نمایش را در صحنه افغانستان، کشورهای همجوار آن به علاوه چین، دستهای ایالات متحده آمریکا کارگردانی می‌کنند. بسیار دور از تصور است که چین، پاکستان و ایران در این نمایش نقشهای پایین تری را بازی کنند. پیکهای شادی برانگیزی هم می‌رسد، مبنی بر اینکه دیروز در کابل راهپیمایی گسترده در پشتیبانی از دولت بر پا گردیده بود. ما البته از حل و فصل قضایای مربوط به اوضاع افغانستان ناگزیر هستیم. اما من فکر می‌کنم ما باید اوضاع سیاست خود را پیگیری نماییم و به راه خود برویم. هرگاه ما مثلاً خود را به چنین مخاطره‌ای چون اعزام نیرو بیافکنیم، روشن است که نسبت زیان ما بر سود، چندین بار بیشتر خواهد بود. ما تاکنون نمی‌دانیم که ارتش افغانستان چه برخوردی خواهد داشت؟ هرگاه ارتش افغانستان از اقدامات ما پشتیبانی نکرده و یا بیطرف باقی بماند، آنگاه چنین می‌شود که ما با قشون خود افغانستان را اشغال کرده‌ایم. با این کار، ما برای خود وضع بس دشواری را در عرصه سیاست خارجی به وجود خواهیم آورد. ما همه آنچه را که با چنین مشقت احیا نموده‌ایم و قبل از همه خلع سلاح را به میزانی زیاد به پشت سر خواهیم افکند. گفتگوها پیرامون سالت - ۲ (تحدید جنگ افزارهای استراتژیک) نیز بر هم خواهد خورد. موافقتنامه‌ها نیز امضا نخواهد گردید (... و این امر برای ما صرف نظر از همه مسایل اکنون بزرگترین کار مبرم سیاسی است). دیدار رفیق برژنف با جیمی کارتر عملی نگردیده و خیلی بعید خواهد بود که والرئ ژیسکاردستن به مسکو بیاید. مناسبات

ما با کشورهای غربی و به ویژه با جمهوری فدرال آلمان تیره خواهد گردید. به این ترتیب به رغم خرابی اوضاع در افغانستان، ما نمی‌توانیم دست به چنین عملی چون اعزام نیرو بزنیم. شایان یادآوری است که برای ما هراس افغانستان از پاکستان که به گونه آشکار در مداخلات در امور داخلی این کشور دست دارد، کاملاً غیرقابل درک است. دیروز رهبران افغانستان اعلامیه‌ای پخش کردند که لحن آن به اندازه کافی تند نبود. ما به افغانستان کمک‌های خیلی زیادی می‌کنیم. برای ما مشکل است بگوییم که دولت افغانستان در آتیه چه خواهد کرد. سرو سامان دادن به اوضاع آنجا هم دشوار است. در آنجا همه چیز نابود شده است. من فکر می‌کنم که هرگاه رهبران افغانستان در وجود خود نیرو بیابند، و اعمال خود را درست هماهنگ بسازند، ممکن است برد با آنان باشد.

**کاسیگین:** من دیروز دو بار با رفیق تره‌کی گفتگو کردم. وی گفت که همه چیز از هم فرو می‌پاشد و لازم است تا ما نیرو بفرستیم. وی افزود اوضاع افغانستان بسته به اوضاع هرات است. هرگاه ما هرات را از دست بدهیم، آنگاه همه چیز بر باد خواهد رفت. به عقیده او پاکستان تعداد زیاد افراد را که جامعه افغانی پوشیده‌اند، به افغانستان می‌فرستد. نظر به مدارک افغانها تعداد آنان بیش از ۴۰۰۰ نفر است. در فرودگاه هرات اکنون ۵۰۰ تن از سربازان وفادار به دولت باقی مانده‌اند. من پرسیدم بالاخره چه کسانی در هرات به طرفداری از شما باقی مانده‌اند؟ رفیق تره‌کی گفت که نزدیک تمامی اهالی زیر تأثیر مذهبیون قرار دارند. وی گفت که در آنجا دویست تا دویست و پنجاه نفر هستند که همه این کارزار را رهبری می‌کنند. من پرسیدم آنجا کارگران به چه تعدادند؟ تره‌کی پاسخ داد ۲۰۰۰ نفر، پرسیدم، دورنمای هرات را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ او پوست کنده گفت که هرات فردا سقوط می‌کند، ولی هنوز پایداری می‌کند. آنها در نظر دارند یگانهای تازه تشکیل داده و به هرات روانه شوند. به نظر رفیق تره‌کی، فراریانی که از رژیم جدید ناراضی‌اند، بعدها دست به دست هم داده و به کابل یورش خواهند آورد. آنگاه دولت وی سرنگون خواهد گردید. به همین علت او خواهش می‌کند تا ما با اعزام نیرو به کمک آنان بشتابیم. من گفتم اکنون نمی‌توانم پاسخ دهم. ما به دقت این مسأله را بررسی می‌کنیم، می‌اندیشیم و بعد پاسخ می‌دهیم. به گونه‌ای که شما می‌بینید، گفتگو با رفیق تره‌کی نتیجه سازنده نداد. او از سقوط هرات سخن به



میان آورد و خواهش کرد تا ما سپاهیان خود را گسیل داریم. پرسیدم ما چه باید بکنیم تا تدبیرهای سیاسی را با اقداماتی که جنبه نظامی دارند، هماهنگ بسازیم. تره‌کی پاسخ داد که شما نشانه‌های افغانی را به روی هواپیماها و تانکهای خود زده و از آنسوی مرز به هرات سرازیر بسازید. من گفتم که این کار از جانب اتحاد شوروی به مثابه تجاوز بر افغانستان قلمداد خواهد گردید.

پرسیدم - آیا می‌توانید به گردآوری سرباز به ویژه رانندگان تانک و خودرو بپردازید؟ گفت می‌توانیم، اما به میزانی کم. من به اطلاع او رسانیدم که ما بر آنیم تا به افغانستان کمکهای همه‌جانبه‌ای ارائه نموده و مشاوران و کارشناسان بیشتری اعزام کنیم. البته برای ما لازم است، تا افغانستان را به مثابه یک دولت متحد نگهداریم. افزون بر آن لازم است به پاکستان در رابطه با غیرمجاز بودن مداخله در افغانستان جداً هشدار بدهیم. برخورد مشابهی با ایران نیز باید انجام یابد. باید یادداشتهایی هم به [آیت‌الله] خمینی و هم به بازرگان فرستاده شود. ما باید سند مشابهی به پاکستان هم ارائه بدهیم. خیلی خوب می‌بود هرگاه مرزهای افغانستان با پاکستان و ایران مسدود می‌بود. به نظر من برای ما مهم است، سفیر مجربی به افغانستان بفرستیم. از گفتگو با رفیق تره‌کی چنین برمی‌آید که او حتی نمی‌داند دولت به که تکیه کند. آنجا به کار سیاسی بزرگی نیاز است و تنها ما آنگاه خواهیم توانست افغانستان را به مثابه متحد خود نگهداریم.

**برژنف:** همین امروز باید نامه‌ها را به پاکستان و ایران فرستاد.

**اوستینف:** بامداد دیروز، امین با من گفتگو کرد. من بر پایه مفاهمه قبلی با رفیق برژنف، او را از آن کمک بزرگی که ما ارائه نموده و در آینده هم ارائه خواهیم کرد، مطلع ساختم. امین گفت که اتحاد شوروی بهترین و نخستین دوست افغانستان است. آنگاه او آغاز به شکوه نمود که پاکستان و ایران تعداد بسیاری خرابکاران را که توسط مشاوران چینی در قلمرو پاکستان آموزش دیده و با جنگ افزارهای چینی مسلح گردیده‌اند، از آنسوی مرزها به درون افغانستان می‌فرستند. ... و افزود: فتودالها هم نیروی مخالف بسیار نیرومندی را تشکیل می‌دهند. او سپس از هرات سخن به میان آورد و مانند تره‌کی خواهش کرد تا ما تانک بفرستیم. من او را از آن کمکی که در نظر

داریم برای افغانستان با فرستادن اسلحه انجام بدهیم. مطلع ساختم. او گفت این کمک بسیار خوبی است، اما مهمترین چیز فرستادن نیرو است.

**پرژنف:** ارتش آنان از هم فرو می‌باشد، حالا دیگر ما باید وارد جنگ شویم!؟

**اوستینف:** ما در ارتش افغانستان مشاوران زیادی داریم. در میان آنان مترجمان نیز هستند. من به امین گفتم که ما می‌توانیم تعداد بیشتری مترجم هم بفرستیم. هرگاه درباره ماهیت امر بگوییم، واقعیت این است که ما درباره افغانستان هیچ اطلاعی نداریم. ارتباط کابل با هرات گسسته است. یگانهای شورشی که به دولت خیانت کرده‌اند، به کوهها پناه می‌برند. وضع هرات امروز تا اندازه‌ای خوب است و شهر در آرامش به سر می‌برد. البته ما باید جنگ افزارهای سنگین را به میزان زیاد تحویل بدهیم. ما دو لشکر در چوکات «فرماندهی نظامی آسیای میانه» تشکیل می‌دهیم. سه هنگ می‌توانند ظرف سه ساعت به افغانستان وارد شوند اما باید خاطر نشان سازم که من البته این را برای آن می‌گویم که آمادگی ارتش را اعلام نمایم. اما روشن است که من هم مانند دیگر رفقا اندیشه اعزام نیرو به افغانستان را تأیید نمی‌کنم. من خواهش خواهم کرد اجازه دهید در مرز افغانستان دست به مانورهای تاکتیکی زده و لشکرها و هنگهای خود را مستقر بسازیم.

**اندروپف:** رهبری افغانستان نیروهایی را که آنان را پشتیبانی بکنند و بتوان به آنان تکیه زد، نمی‌شناسد، مثلاً امروز راهپیماییهای نسبتاً شکوهمندی در کابل و هرات برپا گردیده بود، اما رهبران از این اقدامات گروهی به میزانی بایسته بهره‌برداری نکردند. کار تبلیغاتی و تشریح مرامهای حزب و دولت نه تنها در ارتش، بلکه میان مردم در مجموع خیلی بد سازماندهی گردیده است. آنها مخالفان سیاسی خویش را تیرباران می‌کنند. مردم به رادیو گوش نمی‌دهند، زیرا خیلی خراب پخش می‌گردد. لازم است به آنان ایستگاههای رادیویی سیار تحویل بدهیم. امین قدرت دولتی را، در واقعیت امر، کلاً به دست گرفته است، دیشب رئیس امنیت دولتی و رئیس ستاد ارتش را تعیین نموده‌اند و به این ترتیب پایه سیاسی در رهبری تا اندازه‌ای گسترش یافته است. ما در افغانستان مشاورانی به رهبری سرمشاور حزبی رفیق واسیلیف داریم. از نظر

من این شخص، کارمند به اندازه کافی قوی نیست و در تسلط بر اوضاع از خود سستی نشان می‌دهد. ممکن است ما رفیقی را از کمیته مرکزی بفرستیم. مشاوران آنجا زیادند. مشاوران ک گ ب نیز زیادند. اعزام سپاهیان به معنای مبارزه بر ضد مردم کشور، سرکوب آنان و به تیربستن آنان است. ما آنگاه در انظار جهانیان به عنوان متجاوز معرفی خواهیم شد و ما نمی‌توانیم دست به چنین عملی بزنیم.

**پانوماریف:** در اتحاد شوروی ۴۶۰ نظامی افغان مشغول آموزش شدند. اینها تقریباً کادرهای افسری آماده هستند. آنان را می‌توان به افغانستان فرستاد.

**اوگراکف:** جانب افغانی خواهش کرده است تا دوره آموزش ۱۶۰ افسر را تسریع نماییم.  
**اوستینف:** لازم است با رفیق تره‌کی درباره آن صحبت کنیم که می‌توانیم این افراد را به افغانستان بفرستیم، تا در آنجا به عنوان افسر کار کنند.

**پانوماریف:** رفیق تره‌کی و رفیق امین اشتباهات جدی را در برخورد با اعضای حزب «پرچم» مرتکب گردیده‌اند و رفقای زیادی را از این حزب تیرباران کرده‌اند.

**اوستینف:** مشاوران حزبی ما آنجا از کفایت کافی برخوردار نیستند و تعداد آنان، آنجا زیاد نیست. فکر می‌کنم در حدود ۵ نفر. اما باید کار خیلی بزرگی را انجام داد.

**کاپیتونف:** آنجا ۵ مشاور حزبی به رهبری رفیق واسیلیف کار می‌کنند، اما حالا چند رفیق دیگر را برگزیده و بدانجا خواهیم فرستاد؟

**برژنف:** من فکر می‌کنم باید تدبیرهایی را که طی این روزها تدوین گردیده‌اند، اتخاذ نماییم.  
**همه:** درست است.

**برژنف:** لازم است به رفقای مسئول سفارش گردد تا این اقدامات را با تمام نیرو عمل نموده و هرگاه مسایل تازه‌ای در رابطه با افغانستان بروز نماید، بی‌درنگ آن مسایل را به دفتر سیاسی گزارش نمایند.

**همه:** درست است.

**برژنف:** به این ترتیب ما تصویب می‌کنیم تا رفیق تره‌کی فردا تاریخ ۲۰ ماه مارس به اتحاد

شوروی بیاید، گفتگوها را رفقا کاسیگین، گرومیکو و اوستینف پیش ببرند، آنگاه من وی را می‌پذیرم.  
همه: درست است، بسیار خوب.

### مردم این عمل شما را نمی‌بخشند

بیستم ماه مارس ۱۹۷۹ تره‌کی به مسکو پرواز کرد تا تلاش ورزد راه برونرفت از حالت بحرانی را که در افغانستان پدید آمده است، جستجو کند. او وعده شوروی مبنی بر تحویل عاجل محموله‌های غیرنظامی را به دقت شنیده و ابراز سپاسگذاری کرد. اما اکنون او به جنگ افزارها و مهمات و مهمتر از همه سربازان شوروی نیازمند بود. به عقیده او، همانا اعزام سپاهیان شوروی می‌توانست انقلاب افغانستان را که در یک قدمی پرتگاه قرار داشت، نجات دهد.

نخست الکسی کاسیگین، اندره گرومیکو، مارشال اوستینف و پونوماریف با او در این روز دیدار کردند.

### خیلی محرمانه، بخش خاص

کاسیگین: دفتر سیاسی به ما سفارش کرده است با شما پیرامون کلیه مسایل که شما لازم می‌دانید به تبادل افکار پردازیم. همانگونه که من به شما پیشتر گفتم از ساعت ۶ تا ۶/۳۰ شام. شما با لئونید ایلیچ برژنف دیدار خواهید داشت. ما در آغاز چنین در نظر داشتیم تا نخست رشته سخن را به شما بسپاریم، ولی چون از جانب شما از پیش یک مساله بسیار مهم مطرح گردیده بود، می‌خواهم نخست موضع خود را شرح داده، آنگاه به دقت تمام به گفتار شما گوش فرا دهیم. پیش از همه می‌خواهم یادآور شوم که دوستی میان اتحاد شوروی و جمهوری دموکراتیک افغانستان مساله‌ای نیست که بر پایه ملاحظات موقت و گذرا پی‌ریزی شده باشد، بلکه برای سده‌های دراز در نظر گرفته شده است. ما برای شما در گذشته کمکهایی در راستای مبارزه با کلیه دشمنانی که

ضد شما عمل می‌کنند، ارائه نموده‌ایم و از این پس هم به شما علیه دشمنانی که در آتیه با آنان برخورد خواهید خورد، کمک خواهیم کرد. ما به دقت اوضاع پدید آمده در کشور شما را بررسی کردیم و به جستجوی چنان راه‌های ارائه کمک به شما به گونه‌ای که دربرگیرنده منافع دوستی ما و شایسته مناسبات شما با دیگر کشورها باشد، پرداختیم.

جایز نیست آنچه را مرتکب گردید که چنین بنماید که گویا شما خود از عهده تمامی مسایل پیش آمده در کشورتان برنیامده و سپاهیان خارجی را به کمک خود فرا خوانده‌اید. می‌خواهم از ویتنام مثال بیاورم. مردم ویتنام نبرد سهمگینی را با امریکاییها از سر گذرانیدند و همین اکنون هم با متجاوزان چینی مبارزه می‌کنند، مگر هیچ کسی ویتنامی‌ها را متهم به آن نمی‌کند که آنان از سپاهیان خارجی یاری جسته باشند. ویتنامیها خود مردانه از میهن خود در برابر فتنه‌انگیزیهای تجاوزگران دفاع می‌کنند. ما چنین می‌پنداریم در کشور شما به اندازه کافی نیروهایی موجودند که می‌توانند رویاروی صف ضد انقلابیون بایستند. این نیروها را باید فقط به گونه‌ای شایسته انسجام بخشید و دست به ایجاد واحدهای تازه نظامی زد. ما و شما طی گفتگوی تلفنی به این نظر رسیدیم که ایجاد واحدهای تازه نظامی را باید بیدرنگ آغاز کرد. با در نظر داشتن اینکه برای آموزش و آمادگی آنان زمان معینی لازم است. اما هم‌اکنون نیروی کافی برای آن که در برابر اوضاع پدید آمده رویارویی نمایید، دارید. تنها لازم است کارها را درست پیش برد. مثلاً حداقل از هرات باید مثال گرفت. چنین می‌نمود که همه چیز دارد از هم می‌گسلد، دشمن قویاً آنجا جاگیر شده است و شهر به مرکز ضد انقلاب مبدل گردیده است. اما هنگامی که شما جدی دنبال این مساله را گرفتید، توانستید بر اوضاع مسلط شوید. ما همین الان اطلاع گرفتیم که امروز ساعت ۱۱ بامداد شهرک نظامی هرات، جایی که شورشیان لشکر ۱۷ پیاده مستقر بودند، پس از بمباران هوایی، توسط نیروهای کماندو که با زرهپوشهای هدایت شده از قندهار حمایت می‌گردیدند، تصرف گردیده است. سپاهیان وفادار به دولت پیروزی به دست آورده و به تحکیم مواضع خود می‌پردازند. ما رسالت خود را در مرحله کنونی در آن می‌بینیم که شما را از تمامی دردهای ممکنه بین‌المللی حفظ کنیم. ما به شما با تمامی وسایل کمک

خواهیم کرد و به شما جنگ افزار و مهمات تحویل داده و افرادی را به افغانستان می‌فرستیم که می‌توانند برای شما در تأمین رهبری امور نظامی و اقتصادی کشور سودمند باشند. برای آموزش پرسنل نظامی و کاربرد مدرن‌ترین انواع اسلحه و جنگ افزارهایی که ما به شما تحویل خواهیم داد، نیز کارشناسان مجربی را اعزام خواهیم کرد. اعزام سپاهیان ما به قلمرو افغانستان فوراً جامعه بین‌المللی را برانگیخته و پیامدهای منفی را به دنبال خواهد داشت. در ماهیت امر این عمل نه تنها به مثابه یک رویارویی با کشورهای امپریالیستی، بلکه با مردم خود نیز خواهد بود. دشمنان مشترک ما، تنها منتظر آن فرصت هستند که سپاهیان شوروی به قلمرو افغانستان پدیدار گردند. این کار به آنان بهانه‌ای را به دست می‌دهد که گروههای مسلح مخالف شما را به قلمرو افغانستان بفرستند. می‌خواهم بار دیگر تأکید ورزم که مسأله اعزام نیرو از جانب ما همه جانبه بررسی گردید و ما پیگیرانه تمامی زوایای این امر را بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که هرگاه سپاهیان خود را به افغانستان اعزام نماییم، آنگاه اوضاع در کشور شما نه تنها بهبود نخواهد یافت، بلکه برعکس، پیچیده‌تر خواهد شد. نادیده نمی‌توان گذاشت که سربازان ما ناچار خواهند شد نه تنها با تجاوزگران خارجی، بلکه با بخشی از مردم کشور شما برزمنند و مردم چنین اعمال را نمی‌بخشند. افزون بر آن به محض اینکه سربازان ما پا از فراز مرز بگذارند، چین و دیگر متجاوزان اعاده حیثیت گردیده و سند برائت خواهند گرفت. ما به این نتیجه رسیده‌ایم که در این مرحله، مؤثرترین و بهترین پشتیبانی، روشهای تأثیرگذاری سیاسی ما بر کشورهای همسایه و ارائه کمکهای همه جانبه و وسیع برای شما خواهد بود. از این راه در مقایسه با اعزام نیرو نتایج ثمربخش‌تری به دست خواهیم آورد. ما عمیقاً باور داریم که با اقدامات سیاسی که هم از جانب ما و هم از جانب شما عمل می‌گردد، خواهیم توانست دشمن را کنار بزنیم. ما پیشتر با شما در این مورد صحبت کردیم که افغانستان بایست با ایران، پاکستان و هندوستان روی به این جهت روابط خوبی برقرار سازد تا هرگونه بهانه‌ای مبنی بر مداخله در امور شما از دست ایشان گرفته شود. آنچه به ما مربوط می‌گردد، امروز دو سند را به رهبران ایران و پاکستان می‌فرستیم. در این اسناد با جدیت تمام از آن سخن به میان می‌آید که آنان در امور افغانستان مداخله نکنند. ما به این

اقدام، خود دست زده‌ایم و پای شما را به اینکار نمی‌کشانیم. این بود دیدگاه‌های که ما می‌خواستیم، از صمیم قلب رفیقانه به شما بازگو نماییم.

**نورمحمد تره‌کی:** از شما به خاطر روشن ساختن مفصل موضع رهبران اتحاد شوروی پیرامون مسأله که من می‌خواستم با شما بررسی کنم، سپاسگزارم. من هم همه چیز را به شکل روشن، از صمیم قلب، مانند یک رفیق شما می‌گویم. ما در افغانستان هم فکر می‌کنیم که مسایل پیش آمده را باید به نوبه اول از طرق سیاسی حل کرد و عملیات نظامی باید شکل فرعی را داشته باشند. در عرصه سیاسی ما دست به اقداماتی زده و معتقد شدیم که بخش بیشتر خلق طرفدار ما هستند؟ پس از سخنرانی من از طریق رادیو و پس از توضیح و تشریح چگونگی حوادث هرات در برخی از شهرهای کشور تنها در جریان یک روز ۱۰۲ راهپیمایی ترتیب یافت که شرکت کنندگان آن شعارهایی را مبنی بر محکوم ساختن دخالت ایران حمل می‌کردند. این کار ما را معتقد ساخت که مخالفان داخلی ما آنقدرها هم زیاد نیستند. اطلاعات مبنی بر آنکه بخشی از سربازان شرکت کننده در شورش هرات، سلاحهای خود را به زمین گذاشته‌اند، نیز ما را خشنود ساخت. از جانب خود همچنان می‌خواهم خاطر نشان بسازم که روابط میان کشورهای ما تنها مناسبات عادی بین دولتها نیست. این روابط بر پایه طبقاتی مبتنی بوده و متکی بر اشتراک ایدئولوژی و سیاست می‌باشد. در کشور ما همانند شما حاکمیت متعلق به طبقه کارگر و دهقان است که ما آنرا از دست اریستوکراتها، اشرافیون و فئودالها ربوده‌ایم. انقلاب ما واکنش خشنونت‌باری را از جانب دشمنان طبقاتی ما برانگیخت. تحولات انقلابی که ما به آن مبادرت می‌ورزیم مانند رهایی دهقانان از وابستگی از قروض و دیون زمینداران و فئودالها، تقسیم زمینها میان دهقانان بی‌زمین و دیگر تدبیرها - قدرت دولت ما را نزد خلق افغانستان تحکیم بخشیده و در میان خلقهای پاکستان و ایران به صورت مثبت ارزیابی گردیده است. این امر نیروهای ارتجاعی این کشورها را ترسانیده و به آن واداشته است تا عملیات تخریبی خویش را ضد کشور ما تشدید بخشیده، تبلیغات زهرآگین و بهتان آمیز خویش را گسترش دهند و باندهای تروریستی را به قلمرو ما گسیل دارند. آنان تبلیغات خویش را بر ضد ما از آن آغاز کردند که ما را منحرفین از اسلام اعلام داشته‌اند. آنگاه

ما را متهم به دیگر گناهان مرگبار کردند. تبلیغات پاکستان اقدامات ما را در عرصه‌ رهایی اجتماعی زنان که ما برای آنان موضع شایسته‌ای را در جامعه تأمین نموده‌ایم تحریف نموده است. موقعی که ما اصلاحات ارضی را آغاز کردیم، محافل حاکمه پاکستان با مشاهده اینکه این کار تأثیر انقلابی بر خلق پاکستان برجا می‌گذارد، به سیاست فشار و خرابکاری بر ضد ما روی آوردند. حکام پاکستانی را تظاهرکنندگانی که با حمل شعارهای «زنده باد جمهوری دمکراتیک افغانستان!» و «زنده باد تره‌کی!» در تظاهراتی که در سرتاسر کشورشان سازمان می‌یابد، لرزانیده است. به قلمرو ما نه تنها «اخوان المسلمین» که پس از انقلاب از افغانستان فرار کرده‌اند رخنه می‌کنند، بلکه واحدهای کامل نظامی که به لباسهای نظامی افغانستان ملبس شده‌اند و دست به عملیات خرابکارانه می‌زنند، فرستاده می‌شوند. پس از بازدید من از اتحاد شوروی و امضای معاهده خیلی مهم میان کشورهای ما، امپریالیستهای امریکایی و مرتجعان دیگر به شدت از جمهوری دمکراتیک افغانستان خشمگین شده‌اند. آنها دانسته‌اند که افغانستان برای ابد از دست غرب رفته است. وسایل ارتباط جمعی ایالات متحده امریکا، پاکستان و ایران موارد بهتان‌آمیز زیادی را پخش کرده‌اند که در آن ما را هدف قرار داده‌اند. علت اصلی فعالیتهای ضد افغانی امپریالیستها و مرتجعان در دوستی عمیق افغانستان با اتحاد شوروی نهفته است. ما امروز با شما پیرامون این مساله صحبت کردیم که افغانستان روابط خوبی با پاکستان، ایران و هند برقرار سازد. دستیابی به این امر خیلی دشوار خواهد بود، زیرا ایران و مخصوصاً پاکستان خواهان دوستی با ما نیستند.

**کاسیگین:** درست همین حالا اعلامیه ضیال‌الحق به دست ما رسیده است. در اعلامیه یادآوری گردیده است که رخدادهای افغانستان مساله داخلی آن کشور میباشد و پاکستان در آن مداخله نخواهد کرد. همچنان در این اعلامیه خاطر نشان می‌گردد که دولت پاکستان کمکهای انساندوستانه را برای بیش از ۳۵۰۰۰ مهاجر افغان ارائه خواهد کرد. ولی این کمکها تا زمانی ادامه خواهد یافت که فعالیتهای آنان به مناسبات میان افغانستان و پاکستان خدشه وارد نیارد.

**تره‌کی:** آنها از هومانیسیم تنها سخن می‌زنند، اما در عمل دست به ایجاد اردوگاهها برای آموزش



اوباشان و خرابکاران بر ضد ما می‌زنند.

**کاسیگین:** البته فکر نکنید که ما تا آن اندازه ساده باشیم که کاملاً سخنان ضیال‌الحق را باور کنیم.

اما هرچه نباشد آنها اعلامیه صادر کرده‌اند و این اعلامیه آنان را مسئول می‌گرداند.

**پانوماریف:** شاید این اعلامیه ضیال‌الحق واکنش پاکستان در برابر نوشتاری باشد که در روزنامه

پراودا (ارگان رسمی حزب کمونیست اتحاد شوروی - م.) چاپ شده است.

**کاسیگین:** روشن است که پاکستان نگران گردیده است. آنها احساس کرده‌اند که نه تنها شما،

بلکه ما هم بر آنان فشار وارد می‌آوریم.

**تره‌کی:** «پراودا». بسیار به موقع مقاله‌ای را مبنی بر محکوم ساختن اقدامات ضد جمهوری

دمکراتیک افغانستان انتشار داده است. این مقاله تأثیر عمیقی بر همسایگان ما برجا گذاشته

است. من البته با شما موافق هستم که لازم است تا تدبیرهای مبنی بر تأثیرگذاری سیاسی اتخاذ

گردد و تفهیم گردد که جنگ امر بسیار خطیری است. البته اضافه‌گویی خواهد بود اگر ما روی این

مساله که چرا پاکستانیها، ایرانیان، امریکاییها و چینیه‌ها بر ضد ما عملیات خرابکارانه را به پیش

می‌برند. ما دوست شما بوده و باقی خواهیم ماند و ما هرگز با کس دیگری چنین نزدیک

نخواهیم بود. ما از لنین آموخته و از او می‌آموزیم. ما تعالیم لنین را مبنی بر اینکه چگونه

مناسبات خود را با کشورهای همسایه برقرار ساخت به خوبی می‌دانیم. ما برای برقراری

مناسبات دوستانه با همسایگان خود تلاش می‌ورزیم. اما امریکاییها که به تشدید تشنج

می‌پردازند با عملیات خرابکارانه بر ضد کشورهای مترقی برای ما مزاحمت ایجاد می‌کنند. آنان

چنین سیاستی را در گذشته بر ضد کوبا، اتیوپی، موزامبیک و یمن جنوبی به پیش می‌برند. ما

برضد چنین اقداماتی می‌ایستیم و برای آنکه کشور را نه با نیروی اسلحه، بلکه با اعتبار در میان

خلق از طریق ایجاد تحولات دمکراتیک و انقلابی به نفع خلق رنجبر رهبری کنیم، از هیچگونه

اقدامی دریغ نخواهیم کرد. روی این منظور ما تاکنون ۲۰۰ میلیارد افغانی خرج کرده‌ایم. خلق

اینرا احساس می‌کند و می‌داند که چه کسانی دوستان و چه کسانی دشمنان آنانند. با مشاهده این

که تبلیغات بر ضد حکومت ما از پشتیبانی گسترده در میان خلق افغانستان برخوردار نمی‌باشد،

روحانیون تاکتیک خویش را عوض کرده و دادو فریاد به راه انداخته‌اند که افغانستان وابسته به شوروی و هوادار کمونیسم گردیده و در کشور ده هزار نفر کارشناس شوروی آمده‌اند که تمام امور افغانستان را اداره می‌کنند. با نتیجه گیری از آنچه که یادآور گردیدیم، می‌خواهم بگویم که ما را نفوذ مخالفان از پاکستان و ایران ناراحت می‌سازد. البته روشن است که نامه‌های شما برای رهبران پاکستان و ایران خیلی سودمند خواهد بود و بر آنان تأثیر کوبنده‌ای برجا خواهد گذاشت.

**کاسیگین:** ما اطلاعات تازه‌ای به دست آورده‌ایم مبنی بر اینکه حکومت ایران دستوری صادر کرده است تا کارگران خارجی الی ۲۱ آوریل و کارشناسان خارجی تا ۲۱ ماه ژوئن کشور را ترک بگویند. در اعلامیه چنین آمده است: آنچه مربوط به کارشناسانی می‌گردد، که برای اقتصاد ایران ارزش ویژه دارند، مسأله بازگشت آنان به صورت منفردانه و جداگانه در هر مورد مشخص و جداگانه حل خواهد شد.

**تره‌کی:** این کار را آنان به احتمال قوی به خاطر امریکاییان کرده‌اند. ما اطلاعاتی در دست داریم که دولت ایران کارشناسان امریکایی را که به مونتاز هلیکوپترها اشتغال داشتند، بازگردانیده است.

**کاسیگین:** بلی، ما هم در این باره شنیده‌ایم. اما کارشناسان ما ممکن است از کارشناسان امریکایی بیشتر باشند. هرگاه مسأله بازگشت کارشناسان ما مطرح گردد، کارخانه ذوب آهن ایران و مؤسسات مهم دیگری هم از کار بازخواهند ایستاد. بگویید بینم چه تعداد از افغانها برای کار در ایران به سر می‌برند؟

**تره‌کی:** از ۲۰۰۰۰۰ نفر کمتر نیستند. آنها ۵-۶ سال پیش در زمان داود و حتی پیشتر از آن به ایران رفته بودند. هرگاه آنان را بیرون نمایند. همراه با آنان خرابکاران را به شکل کارگران افغان خواهند فرستاد، زیرا ظاهراً تفکیک افغانان از ایرانیان خیلی دشوار است. من می‌خواهم مسأله نیازمندیهای ارتش افغانستان را مطرح کنم. ما می‌خواهیم هلیکوپترهای زرهی، تعداد بیشتر زرهپوشها، و همچنان وسایل مخابراتی مدرن به دست بیاوریم. هرگاه امکانات اعزام پرسنل خدماتی هم جستجو شود، برای ما کمک بزرگی خواهد بود.

**اوستینف:** فکر می‌کنم سخن بر سر هلیکوپترهای Mi-24 که دارای زره ضد گلوله‌اند، باشد. ما طی ماههای ژوئن و ژوئیه شش فروند هلیکوپتر از این نوع به شما تحویل می‌دهیم. شش فروند دیگر در اواخر سال جاری تحویل داده خواهد شد. ممکن است ما بتوانیم زمان تحویل را سرعت بخشیم.

**تره‌کی:** ما به این هلیکوپترها خیلی نیاز داریم و خیلی خوب می‌شد که هرگاه این هلیکوپترها با خلبان به ما داده شود.

**کاسیگین:** ما، البته می‌توانیم، کارشناسانی را اعزام کنیم که به سرویس این هلیکوپترها در فرودگاهها پردازند. اما پرسنل رزمی خیر. ما در این باره قبلاً با شما صحبت کردیم.

**اوستینف:** شما باید برای خود خلبان تربیت کنید. افسران شما در کشور ما آموزش می‌بینند. ما می‌توانیم تحصیل آنان را سرعت بخشیم.

**تره‌کی:** شاید ممکن باشد ما خلبانان هلیکوپتر را از هانوی و یا کشور دیگری مانند کوبا بگیریم.

**کاسیگین:** همانگونه که من قبلاً گفتم، ما به ویتنامیها خیلی کمک نموده و می‌کنیم. اما ویتنامیها هیچگاهی مسأله اعزام خلبان از جانب ما را مطرح نکرده‌اند. آنها خود به ما می‌گفتند که تنها به کارشناسان فنی نیاز دارند، ولی پرسنل جنگی را از افراد خود برمی‌گزینند. در کشور ما چهارصد افسر افغان تحصیل می‌کنند. فهرست آنان نزد شما موجود است. افراد مورد نیاز خویش را انتخاب کنید. ما می‌توانیم آمادگی آنان را سرعت بخشیم و آنان را پیش از موعد معین فارغ‌التحصیل بسازیم.

**تره‌کی:** ما خیلی می‌خواهیم که تحویل هلیکوپترها سرعت یابد. ما به این هلیکوپترها خیلی نیاز داریم.

**کاسیگین:** خواهش شما را باز هم بررسی می‌کنیم و اگر ممکن باشد، تحویل هلیکوپترها را سرعت می‌بخشیم.

**اوستینف:** اما شما باید همزمان با آن در اندیشه استفاده خلبان برای این هلیکوپترها باشید.

**تره‌کی:** البته، ما این کار را می‌کنیم. هرگاه ما در کشور خود برای این هلیکوپترها خلبان نیابیم،

آنگاه در جستجوی آن از دیگر کشورها خواهیم شد. جهان بزرگ است. هرگاه شما به این کار موافق نشوید، ما در میان افغانهایی که در کشور شما مشغول تحصیل و آموزش اند، به جستجوی خلبان خواهیم پرداخت، اما ما به افراد سرسپرده نیاز داریم. در میان افسران افغانی که قبلاً برای تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شده بودند، «اخوان المسلمین» و هواداران چین زیادند.

**کاسیگین:** البته شما باید درباره اشخاصی که در کشور ما تحصیل می‌کنند، مطالعه کنید. ما می‌توانیم افراد اخوان المسلمین را دوباره به افغانستان بفرستیم و هم دوره آموزش اشخاصی را که شما به آنان می‌توانید اعتماد کنید، سرعت بخشیم.

**اوستینف:** امسال ۱۹۰ افسر افغان از جمله شانزده خلبان هواپیما و سیزده خلبان هلیکوپتر فارغ‌التحصیل می‌شوند. ما توسط مشاور ارشد نظامی ژنرال گوریلوف فهرست فارغ‌التحصیلان را بر حسب رشته تحصیل آنان به شما خواهیم داد. شما خود می‌توانید افراد مورد پسندتان را برگزینید.

**تره‌کی:** خوب، ما اینکار را می‌کنیم، اما مشکل کار در اینجا است که اشخاصی را که وابسته به گروههای ضد انقلابی اند، به نام نمی‌شناسیم. برای ما تنها روشن است که در دوره داود، اعضای سازمان «اخوان المسلمین» و گروههای هوادار چین «شعله جاوید» به اتحاد شوروی فرستاده شده بودند. ما تلاش می‌ورزیم به تفکیک آنان بپردازیم.

**کاسیگین:** شما به گونه‌ای که دیده می‌شود، مسأله تحویل تجهیزات نظامی را با توجه به قراردادی که دیشب به اطلاع کابل رسید مطرح می‌سازید. در این قرارداد سخن بر سر تحویل ۱۰۰۰۰۰ تن گندم و افزایش بهای گاز طبیعی افغانستان از ۲۴ دلار به ۳۷ دلار در برابر هر هزار مترمکعب است. شما موفق شدید با این سند آشنا گردید؟

**تره‌کی:** نه، فکر می‌کنم به من درباره این سند گزارش نداده‌اند.

**کاسیگین:** به احتمال بسیار این سند، پیش از پرواز شما به مسکو، به کابل رسیده. در این سند درباره مسایل زیر تصمیم اتخاذ گردیده است: در ماه مارس سال جاری برای شما به صورت تکمیلی و به شکل بلاعوض ۳۳ دستگاه نفر بر زرهی و ۵ فروند هلیکوپتر Mi-۲۵ و هشت

فروند هلیکوپتر Mi-8T و پنجاه دستگاه زرهپوش ۶۰ ب پ، دستگاههای پدافند هوایی تعبیه شده بر وسایط سیار و دستگاه پدافند هوایی نوع پیکان (استریلا) تحویل داده خواهد شد. به تاریخ ۱۸ ماه مارس ۴ فروند هلیکوپتر دیگر تحویل داده خواهد شد. تمام اینها به شما به شکل بلاعوض تحویل داده خواهد شد.

**تره‌کی:** از شما به خاطر چنین کمک بزرگ سپاسگزارم. در کابل من این سند را مفصل تر مطالعه خواهم کرد. حالا من می‌خواهم بگویم که ۱۰۰۰۰۰ تن گندم برای ما کافی نیست. پاییز امسال ما نخواهیم توانست، محصول را به صورت کامل برداریم، زیرا زمیندارانی که زمین آنان مصادره گردیده، کشت نکرده و در بسیاری از مناطق، کشتزارها از میان رفته است.

**کاسیگین:** ما صد هزار تن گندم را به شما هنگامی تحویل خواهیم داد که شما بتوانید آنرا در مرز گرفته و به کشورتان انتقال دهید. احتمالاً شما در زمینه حمل و نقل آن دچار مشکلات خواهید گردید، زیرا طوری که به ما کارشناسان مسایل حمل و نقل گفته‌اند، نقاط انبار و بارگیری شما ماهانه تنها گنجایش ۱۵۰۰۰ تن گندم را دارد. ما فکر خواهیم کرد که بعداً چه کنیم.

**تره‌کی:** قبلاً پاکستان وعده داده بود تا به ما ۲۰۰۰۰۰ تن گندم بفروشد، اما بعداً از وعده خود سر باز زد. ترکیه نیز از تحویل ۷۰۰۰۰ تن گندم امتناع کرده است. ما اکنون کم از کم به ۳۰۰۰۰۰ تن گندم دیگر نیاز داریم.

**کاسیگین:** ما می‌توانیم برای شما از آمریکا گندم خریده و آنرا به افغانستان تحویل بدهیم. به طور مثال ۲۰۰۰۰۰ تن گندم حدود ۲۵ میلیون روبل (نزدیک به ۴۰ میلیون دلار) بها دارد.

**تره‌کی:** برای ما مشکل خواهد بود تا چنین مبلغی را تهیه کنیم.

**کاسیگین:** هر قدر می‌توانید تهیه کنید. ما به همان مقدار برایتان گندم می‌خریم.

**تره‌کی:** هرگاه ما برای این منظور منابع پولی نیابیم، آنگاه از شما خواهش خواهیم کرد تا به ما گندم کمک نمایید. ما همچنان از شما خواهش می‌کنیم که موعده بازپرداخت اعتبارات و درصدهای مربوطه آنها را به تعویق بیاندازید. بودجه نظامی ما به این امید که بازپرداخت اعتبارات به تعویق خواهد افتاد، در نظر گرفته شده است.

**کاسیگین :** ما با تحویل بلاعوض تجهیزات نظامی از پیش به بودجه نظامی شما کمک شایانی کرده‌ایم. البته ما درباره آن می‌اندیشیم که تا اندازه‌ای موعد بازپرداخت اعتبارات را عقب بیاوریم. ما این مساله را بررسی می‌کنیم و به شما اطلاع می‌دهیم که در این راستا چه می‌توان کرد.

**تره‌کی :** ما همچنان به دستگاه توانمند رادیویی نیاز داریم که به ما امکان بدهد تا در سطح جهانی به تبلیغات بپردازیم. دستگاه رادیویی ما ناتوان است. در حالی که هرگونه اظهارات بهتان‌آمیز به وسیله ارگانهای اطلاعات جمعی غرب در سراسر جهان پخش می‌شود، صدای رادیوی ما تقریباً شنیده نمی‌شود.

**پانوماریف :** ما از سوی خود تدبیرهای پرشوری را مبنی بر تبلیغ پیروزیهای جمهوری دموکراتیک افغانستان اتخاذ نموده و پاسخ قاطعی به دشمنان شما می‌دهیم. ما درباره نوشتار چاپ شده در روزنامه «پراودا» گفتگو کردیم. در شماره امروزی «پراودا» سخنرانی شما به چاپ رسید. متن این سخنرانی از طریق رادیو برای ایران، پاکستان و دیگر کشورها پخش خواهد گردید. بدین ترتیب ما کمک می‌کنیم تا ضعف دستگاه رادیویی شما جبران گردد.

**تره‌کی :** پشتیبانی تبلیغاتی شما برای ما بسیار ارزشمند است، ولی ما می‌خواهیم تا جهانیان صدای خود ما را بشنوند، و به همین خاطر از شما خواهش می‌کنیم که ما کمک کنید تا دستگاه رادیویی به توان ۱۰۰۰ کیلووات بسازیم.

**کاسیگین :** ما این مساله را بررسی می‌کنیم، با کارشناسان مشورت می‌کنیم ولی تا جایی که برای من روشن است ساختن دستگاه رادیویی به زمان درازی نیاز دارد.

**پانوماریف :** ما در ترکیب گروه مشاوران حزبی شما، کارشناسی را در عرصه تبلیغات نیز می‌فرستیم. شما می‌توانید برای وی دیدگاههای خویش، مبنی بر اینکه چگونه از طریق کشورهای سوسیالیستی پشتیبانی گسترده تبلیغاتی را تأمین نمود، ابراز نمایید.

**اوستینف :** در رابطه با تحویل تکمیلی تجهیزات رزمی چنین برمی‌آید که لازم باشد تا کارشناسان و مستشاران نظامی بیشتری به افغانستان اعزام گردد.

**تره‌کی:** هرگاه شما لازم می‌بینید که چنین نیازی وجود دارد، ما البته که آنان را می‌پذیریم. آیا به ما اجازه می‌دهید که ما خلبانان را از دیگر کشورهای سوسیالیستی استخدام کنیم؟

**کاسیگین:** هنگامی که ما از کارشناسان نظامی خود، سخن می‌رانیم، تکنیسینهایی را در نظر می‌گیریم که خدمات فنی نظامی را انجام می‌دهند. من نمی‌توانم درک کنم که چرا مسأله خلبانان مطرح می‌گردد. این مسأله برای ما کاملاً غیر منتظره است و من برآنم که کشورهای سوسیالیستی به مشکل بتوانند دست به این کار بزنند. مسأله اعزام پرسنلی که سوار بر زرهپوشهای شما به روی مردمان آتش بگشایند، مسأله خیلی حاد سیاسی است.

**تره‌کی:** ما خواهیم دید که چگونه می‌توانیم آن افراد نظامیان افغان را که قبلاً در کشور شما آموزش دیده‌اند، به کار بگیریم.

**کاسیگین:** با جمع‌بندی گفتگوهای انجام شده می‌توان تأکید کرد که در برابر ما مسأله یاری در زمینه راه‌اندازی دستگاه نیرومند رادیویی برای شما قرار دارد و همچنان مسأله تسریع تحویل جنگ افزارها. به طوری که ما برداشت کردیم، شما برای هلیکوپترها خلبانانی را از میان افسران افغان دوره دیده در کشور ما برمی‌گزینید. ما خواهشهای شما را به دقت بررسی خواهیم کرد و در برابر آن به گونه‌ای واکنش نشان خواهیم داد. ما همچنان برآن شدید تا تدبیرهای سیاسی را در زمینه دفاع از جمهوری دموکراتیک افغانستان در برابر امپریالیستها و مداخلات ارتجاع اتخاذ نماییم. ما به وارد آوردن فشارهای سیاسی برآنان ادامه خواهیم داد. مطبوعات ما نیز پیوسته از جمهوری دموکراتیک افغانستان پشتیبانی خواهند کرد. به پندار ما خیلی مهم است که شما در کشورتان روی گسترش پایه‌های اجتماعی رژیم کار نموده، مردم را به سوی خود جلب کرده و نگذارید میان دولت و خلق بیگانگی به میان آید. و بالاخره سخن نهایی - می‌خواهم نظر خود را نه برای بررسی، بلکه به شکل آرزومندی درباره لزوم برخورد خیلی محتاطانه و باریک بینانه با کادریتان ابراز کنم. کادرها را باید نگهداشت و با آنان برخورد انفرادی داشت. هر کس را پیش از آنکه برجسبی برایشانی اش زد، باید همه جانبه و به خوبی مطالعه کرد.

**تره‌کی:** آیا منظور افسران و ژنرالها است؟

**کاسیگین:** هم افسران و هم ژنرالها و هم سیاستمداران. اما می‌خواهم یادآور شوم که من این مساله را برای بحث و بررسی مطرح نکرده، بلکه صرف آرزومندی از خویش را ابراز می‌نمایم. **تره‌کی:** در مجموع ما تلاش می‌کنیم با کادرهای خویش با نرمش رفتار نماییم، اما رویدادهای هرات نشان داد که در دائره ما «اخوان المسلمین» رخنه کرده‌اند. و ما به هر کس مارک و برچسب نمی‌زنیم.

**کاسیگین:** ما هیچگونه انتقادی را بر شما وارد نمی‌آوریم. تنها می‌گوییم که ارتکاب لغزشها در زمینه سیاست کادری خیلی گران تمام می‌شود. ما این کار را برای خود تجربه کرده‌ایم. شما می‌دانید که در زمان استالین بسیاری از افسران ما زندانی بودند، ولی هنگامی که جنگ درگرفت، استالین ناچار شد آنان را به جبهه بفرستد. آنها قهرمانیهای زیادی نشان دادند و بسیاری از ایشان به سرداران جنگی بزرگ مبدل گردیدند. ما در امور داخلی شما مداخله نمی‌کنیم ولی می‌خواهیم نظرات خویش را مبنی بر لزوم مناسبات احتیاط‌آمیز با کادرها ابراز نماییم.

**تره‌کی:** طوری که من از گفتگوهای انجام شده برداشت کردم، شما به ما کمک نموده و خواهید کرد، اما امنیت و استقلال و تمامیت ارضی ما را در برابر تجاوز تضمین نمی‌کنید.

**کاسیگین:** ما با شما مساله را در چنین سطحی بررسی نکردیم. ما درباره مرحله کنونی مبنی بر اینکه حالا مؤثرترین وسیله، دفاع سیاسی از کشور شما می‌باشد، صحبت کردیم. شما نباید چنین درک کنید که گویا ما شما را به دست سرنوشت می‌سپاریم.

**تره‌کی:** پشتیبانی، سه نوع است. سیاسی، اقتصادی و نظامی، شما تاحال دو نوع نخست پشتیبانی را از ما به عمل آورده‌اید. ولی هرگاه کشور ما از خارج مورد تهاجم قرار بگیرد، شما چه برخوردی خواهید داشت.

**کاسیگین:** هرگاه تهاجم نظامی به قلمرو شما صورت بگیرد، این حالت کاملاً دیگری است. اما حالا ما مساعی لازم را به خرج می‌دهیم تا چنین تهاجمی صورت نپذیرد و من فکر می‌کنم که ما خواهیم توانست به این هدف نایل شویم.

**تره‌کی:** من این پرسش را بدان لحاظ مطرح می‌سازم که چین، پاکستان را پیگیرانه بر ضد ما



برمی‌انگیزد.

**کاسیگین:** هنگامی که تجاوز صورت بگیرد، وضعیت کاملاً دیگری ایجاد می‌گردد. این را چینی‌ها در ویتنام به تجربه دریافتند و حالا طوری که می‌گویند «دارند انگشت خود را زیر دندان می‌گزند». آنچه مربوط به افغانستان می‌گردد، ما یک رشته تدبیرهایی را در نظر گرفته‌ایم که کشور شما را از تجاوز در امان نگهداریم. من بیشتر یادآور گردیدم که ما یادداشتهایی به رئیس‌جمهور پاکستان، [آیت‌الله] خمینی و نخست‌وزیر ایران فرستاده‌ایم.

**تره‌کی:** اعضای دفتر سیاسی ما از مسافرت من به مسکو آگاهی دارند. هنگام بازگشت به کابل، من بایست از دستاوردهای گفتگوها به آنان گزارش بدهم. می‌توانم برای آنان بگویم که اتحاد شوروی از جمهوری دموکراتیک افغانستان تنها پشتیبانی سیاسی می‌کند یا کمک دیگری هم خواهد کرد.

**کاسیگین:** آری، هم پشتیبانی سیاسی و هم کمک بزرگی در زمینه تحویل نظامی و سایر سازوبرگها. این مصوبه دفتر سیاسی ما است. لئونید ایلچ برژنف در دیداری که تا ده دقیقه دیگر با شما خواهد داشت، در این باره به شما اطلاع خواهد داد. من فکر می‌کنم که شما با اطمینان خاطر از پشتیبانی ما و باورمندی کامل بر کارکردهای خودتان به افغانستان باز خواهید گشت.

**تره‌کی:** من از گفتگوهای به عمل آمده اظهار خرسندی عمیق نموده و از کمک بزرگ شوروی در این لحظات بحرانی، برای افغانستان امتنان می‌کنم.

### برای ارتش هیچ چیزی را صرف نکنید ...

شام بیستم مارس، برژنف با تره‌کی دیدار کرد. در دفتر کار پرشکوه دبیرکل حزب کمونیست اتحاد شوروی در محله «میدان قدیم مسکو» افزون بر برژنف و تره‌کی، الکسی نیکلایویچ کاسیگین، اندره اندره‌یچ گرومیکو، مارشال دیمتری فنڈروویچ اوستینف و بوریس پونوماریف حضور داشتند. برژنف بدون مقدمه چینی دراز، یکراست به موضوع اصلی گفتگو پرداخت: برحکومت افغانستان لازم است تا برای سروسامان دادن به حالتی که در نتیجه

رخدادهای هرات به میان آمده است، مساعی اعظمی به خرج دهد. اما این به تنهایی بسنده نیست. باید نه تنها تدبیرهای مشخصی در راستای زدایش تهدیدهایی که متوجه حکومت تازه کشور است اتخاذ شود، بلکه این تدبیرها باید به گونه‌ای باشد که به تحکیم دستاوردهای انقلاب نیز یاری برساند. برژنف خاطر نشان ساخت که حفظ یگانگی حزب حاکم و درگیر نشدن به جنگ خانگی از اهمیت به سزایی برخوردار است. برژنف با ادامه به گفتار خود به گونه‌ی صادقانه، کارسست تبلیغاتی حکومت افغانستان را نکوهش کرد. دبیرکل حزب کمونیست با پیشگیری از طرح احتمال مسأله گسیل واحدهای رزمی شوروی به قلمرو افغانستان (از جانب تره‌کی)، از بررسی این موضوع حاشا رفت و گفت: نه اعزام سپاهیان لازم است و نه طرح علنی موضوع عدم اعزام آنان. پس از بررسی پیرامون کار مستشاران و کارشناسان نظامی شوروی در افغانستان، برژنف مسأله بستن مرزهای دولتی افغانستان را طرح کرد: با اینکه از ایران و پاکستان هزاران خرابکار مسلح بکشور اعزام شده و گسیل جنگ افزارها و مهمات سرازیر می‌گردد، مرز همچنانی که باز بود، همانگونه باز است. ما در اتحاد شوروی چنین اجازه‌ای را نمی‌دهیم. ... وی ادامه داد: البته باید متوسل به هر کاری شد تا ارتش جانب دولت انقلابی را بگیرد و در این راه از هیچ چیزی نباید صرف نظر کرد. شما خود بهتر می‌دانید که در اوضاع و احوال پدید آمده چگونه رفتار کنید. تنها می‌خواهم یک نکته را خاطر نشان بسازم و آن اینکه خیلی مهم است تا رهبری ارتش به استحکام موقعیت خود، احساس اعتماد به نفس داشته باشد. از ارتشی که کادرهای رهبری آن هر روز عوض می‌گردد، نمی‌توان انتظار بسیار داشت. این نظر افزون بر آن، به این علت عادلانه خواهد بود که تعویض کادرها با دستگیری‌های پیاپی هماهنگ باشد. زیرا بسیاری از فرماندهان با توجه به اینکه همکارانشان بازداشت می‌گردند و ناپدید می‌شوند، خود نسبت به آینده‌شان احساس بی‌اعتمادی می‌کنند. با این دیدار برژنف و تره‌کی به میزان معینی سیمای ناآرامی‌های ماه مارس هرات که به مفهوم خاص کلمه حکومت انقلابی افغانستان را به وحشت انداخته بود، ترسیم گردید. در مسکو پیگیرانه شورش ضد دولتی را که به تاریخ پانزدهم مارس در هرات برپا گردیده بود، دنبال می‌کردند. این بار موفق گردیدند تره‌کی و حواریون او را آرام

ساخته و آنان را مجبور بسازند تا اوضاع را زیر کنترل خود بگیرند. افزون بر آن رخدادهای هرات، رهبران شوروی را وادار ساخت تا دست به یک رشته اقدامات قاطعانه بزنند. این امر که در روز نخست قیام در هرات یک مستشار نظامی و دو کارشناس ماکه در شهر کار می‌کردند، کشته شدند، قابل توجه بود. پس از دو روز، مارشال اوستینف وزیر دفاع شوروی فرمان داد تا لشکر کماندویی هوابرد برای فرود آمدن با چتر در افغانستان به حالت آماده باش درآید. وی همچنان فرمان داد تا دو هنگ موتوریزه در ناحیه [شهربندری] کوشکا و یک لشکر زرهی هم در قلمرو فرماندهی نظامی آسیای میانه، در حوالی ترمز جابه جا گردد. به تاریخ هیجدهم ماه مارس، حسب دستور مارشال اوستینف دو لشکر زرهی دیگر هم از فرماندهی نظامی ترکستان در امتداد مرز مستقر گردیدند. در ماه آوریل این واحدهای نظامی به انجام مانورها و آموزشهای رزمی دست یازیده و در پایان آموزش، دسته‌ها و گروههای شرکت کننده به کمیته‌های نظامی مربوطه خویش (برای ثبت نام) فرا خوانده شدند. این اقدامات تشکیلاتی نشان می‌داد که اتحاد شوروی با دقت تحولات اوضاع در افغانستان همسایه را دنبال کرده و حاضر است به عهدنامه‌ای که قبلاً به امضاء رسانیده است، عمل کند.

### تقویم درگیریها

۲۳ مارس - گروههای مسلح مخالف، در نتیجه جنگهای خونینی توانستند، شهرهای قلعه نو [مرکز استان بادغیس] و [فرمانداری] غورماچ این استان را اشغال نمایند. این شهرها تنها پس از چندین روز [از سوی نیروهای دولتی] آزاد گردیدند. فعالیتهای رزمی شورشیان در کوهستانهای نزدیک جلال آباد به گونه چشمگیری شدت گرفت. ۲۵ مارس - سربازان دولتی شهر بالامرغاب را از دست دادند. در همین روز گروههای مسلح مخالف تلاش ورزیدند تا شهر جاجی (در استان پکتیا در جوار مرز پاکستان) را تصرف نمایند.

۳۰ مارس - شورشیان فعالیتهای خود را در حوالی فرماندهی قیصار (پنججاه کیلومتری شهر میمنه، مرکز استان فاریاب در شمال افغانستان) شدت بخشیدند. باندهای وابسته به

فئودالها چندین بار به پادگانهای سپاهیان دولتی در فرمانداری اسمار و منطقه مانوگی (در ۲۵ کیلومتری شمالغرب اسعدآباد مرکز استان کنر) در شرق کشور یورش بردند. جنگهای شدیدی هم در حوالی شهر اسعدآباد در جریان بود.

### خرابکاری، آشوبگری و مقاومت

خبرهای روزانه‌ای که از افغانستان از مجرای سفارت شوروی، سرویس اطلاعات و مشاوران ما می‌رسید، به دقت از سوی تحلیلگران مطالعه می‌شد. برپایه نتیجه‌گیریهای آنان، وزیران امور خارجه، دفاع و نمایندگان ک گ ب و مسئول دفتر روابط بین‌المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی «یادداشت‌های کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی» را ترتیب می‌دادند که برای حلقه‌های بسیار محدود در نظر گرفته می‌شد و تنها برای اعضای دفتر سیاسی حزب فرستاده می‌شد. چنین «یادداشت‌ها» نه تنها به تجزیه و تحلیل اسباب و علل اوضاع پدید آمده به ویژه در افغانستان می‌پرداختند، بلکه توصیه‌های مشخصی را برای رهبران سیاسی شوروی نیز دربرداشتند. یکی از چنین یادداشت‌ها را اندره گرومیکو وزیر امور خارجه، یوری اندروپف رئیس کمیته امنیت دولتی (ک.گ.ب)، مارشال دیتمتری اوستینف وزیر دفاع و بوریس پونوماریف رئیس دفتر تبلیغ کمیته مرکزی حزب کمونیست برای اعضای دفتر سیاسی به تاریخ یکم آوریل ۱۹۷۹ تهیه کرده بودند که پس از ۱۱ روز، دفتر سیاسی با نظرات ارائه شده موافقت کرد.

### خیلی سری، بخش خاص

#### کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی

برحسب رهنمود ۱۸ مارس سال جاری (شماره ۱۴۷) گزارشی را پیرامون تجزیه و تحلیل علل بروز وخامت اوضاع جاری در جمهوری دمکراتیک افغانستان ارائه کرده و نظراتی را مبنی بر اقدامات احتمالی آتی ما در زمینه ارائه کمک به رهبران جمهوری دمکراتیک افغانستان

در امر تحکیم مواضع آنان و ثبات اوضاع کشورشان ارائه می‌نماییم. انقلاب آوریل سال گذشته افغانستان، در کشوری با اقتصاد عقب‌مانده فئودالی با اشکال خیلی ساده تولید و با منابع خیلی محدود داخلی رخ داد. رژیم گذشته کشور از خود نابسامانی‌های حاد اقتصادی - اجتماعی و سیاسی را به میراث گذاشته بود. در شرایط جنگ درگرفته حاد طبقاتی، حزب دمکراتیک خلق افغانستان که بیانگر منافع خلق کارگر است، در یک سو، و نیروهایی که نماینده منافع محافل زمیندار و فئودال و بورژوازی کمپرادور در سوی دیگر قرار گرفته‌اند. نیروهای ارتجاع افغانی متهورانه از بیسوادی عمومی فراگیر، تناقضات پیچیده ملی و عشیره‌ای، تعصبات مذهبی و ناسیونالیسم افراطی بهره‌برداری می‌کنند. عملیات خرابکارانه، سابوتاژ و مقاومت از سوی طبقات سرنگون شده استثمارگر، نابسامانی‌های اقتصادی را پیچیده‌تر ساخته و منجر به کاهش تولیدات صنعتی و کشاورزی، کاهش فعالیت‌های معاملاتی، افزایش نرخها و کاهش درآمد دولت می‌گردد. اعمال نیروهای ارتجاعی که در این مرحله توسط رهبران مذهبی مسلمان رهبری گردیده و به سازمان «اخوان المسلمین» مربوط می‌گردد، بر روابط دشمنانه کلی با نظام نوین توأم با فعالیتهای ضد انقلابی گروهکهای تجزیه طلب و ناسیونالیستی و همچنان سازمان مائویستی «شعله جاوید» مبتنی می‌باشد. نیروهای ارتجاع به میزان چشمگیری بسیج شده‌اند. نیروهای ارتجاع حتی خود اشکال مبارزه را نیز تغییر داده و از اعمال خرابکارانه زیرزمینی به عملیات آشکار مسلحانه روی آورده‌اند. آنها توانسته‌اند نه تنها در درون کشور به گروهبندی و تجدید سازمان بپردازند، بلکه روابط خیلی گسترده‌ای با محافل امپریالیستی و سلطه‌گر خارجی نیز برقرار سازند که از پشتیبانی نیرومند تبلیغاتی ایشان برخوردار گردیده و کمکهایی هم به شکل سلاح و پول دریافت می‌دارند. تاکتیک دشمنان انقلاب این است که جبهه مبارزه را گسترش بخشیده و حکومت را ناگزیر بسازند تا نیروهای ضربتی خود را پراکنده ساخته و به گوشه‌های مختلف کشور گسیل دارد. ارتجاع با شعارهای ضد کمونیستی و آنتی سوویستی (ضد شوروی) افراطی عمل نموده، سرنگونی ساختار دمکراتیک انقلابی و برپایی «جمهوری آزاد اسلامی» در افغانستان را هدف سیاسی خود قرار داده است. برنامه حزب دمکراتیک خلق

افغانستان انجام تحولات وسیع سیاسی و اقتصادی به سود توده‌های رنجبر را در نظر دارد ولی مردم هنوز برتری ساختار نوین را احساس نکرده و خصلت مترقی آن را ارزیابی نکرده‌اند. زدایش نارسایی‌ها و حل دشواریهایی که حکومت جدید از آغاز با آن روبرو گردیده است، به زمان و برخورد مرحله‌ای و برنامه ریزی شده و سنجیده شده نیاز دارد. بر رهبران افغانستان دمکراتیک لازم است تا بنیاد دستگاه اداری دولت را از نو ساخته، نیروهای مسلح کشور را بازسازی و منسجم نمایند و به اندوختن تجربه عملی ساختمان دولت و حزب بپردازند. نقطه ضعف دولت انقلابی این است که این دولت تاکنون برای خود تکیه‌گاهی واقعی در ارگانهای اداری - سیاسی ولایتی، شهری و روستایی ایجاد نکرده است، تا زحمتکشان از طریق آنان در اداره امور دولت، هم در مرکز و هم در روستاها سهم شوند. رویدادهای اخیر ایران که به شعله ورشدن بنیادگرایی در سرتاسر خاور اسلامی دامن زده، در برانگیختن عملیات ضد دولتی روحانیون در افغانستان نیز جهش تازه‌ای بخشیده‌اند. نابسامانیهایی که دامنگیر رهبران جمهوری دمکراتیک افغانستانند، به این دلیل پیچیده‌تر می‌گردند که حزب دمکراتیک خلق هنوز به یک سازمان سیاسی سراسری توده‌ای مبدل نگردیده است. کارگران پیشاهنگ و کشاورزان فقیر به صورت بسیار کندی به حزب جذب می‌گردند. حزب تاکنون نتوانسته است آن محافل جامعه افغانی را که می‌توان به سوی انقلاب متمایل گردانید، زیر تأثیر خود بیاورد، مانند: روشنفکران، کارمندان دولتی، خرده بورژوازی و لایه‌های زیرین روحانیون.

حزب دمکراتیک خلق، خود نیز پس از انقلاب آوریل دچار انشعاب گردیده است که این امر به میزان چشمگیری موقعیت، تأثیر و اتوریته آن را تضعیف کرده است. این حزب به موجودیت خود نه تنها به مثابه یک حزب محدود، بلکه هم فرسوده در نتیجه مبارزات درونگروهی میان گروهکهای «خلق» و «پرچم» ادامه می‌دهد. برجسته‌ترین رهبران گروه «پرچم» یا نابود شده یا از کارهای حزبی برکنار گردیده و یا از ارتش و دستگاه دولتی رانده شده‌اند وضعیت پدید آمده برای آن عده از پرچمیها که هنوز در حزب مانده‌اند، نیز تأثیرات منفی برجای می‌گذارد. آنها با ترس و بیم به سربرده، به رهبری حزب دمکراتیک خلق افغانستان، سوء ظن

داشته و بی‌اعتماد هستند. کار در نتیجه تبدیل و تعویضهای پیوسته رهبران مهمترین یگانهای اداری هم در مرکز و هم در اطراف و جابجایی‌های پی‌درپی کادرهای افسری دشوار می‌گردد.

دشمنان انقلاب هم در درون کشور و هم از بیرون آن پیشتر از همه از قلمرو پاکستان و ایران - جایی که تعداد بسیار از مخالفان نظام نوین افغانستان، رفته‌اند، عمل می‌کنند. برپایه مدارک موجود، در امر سازماندهی اقدامات ضد دولتی در کشور، سرویسهای اطلاعاتی غربی و به نوبه نخست جاسوسان امریکایی و چینی هم دست دارند. ایشان به ویژه از این که مرزهای افغانستان با پاکستان و ایران عملاً باز است، سود می‌برند. از طریق این مرزها نه تنها گروههای خرابکار و دهشت‌افکن، بلکه باندهای بزرگ مسلح به افغانستان فرستاده می‌شوند.

آشوبگران داخلی و خارجی تلاش می‌ورزند نه تنها از مشکلات عینی نظام جدید، بلکه همچنان از لغزشها و اشتباهات جدی رهبران افغانستان بهره‌برداری نمایند. روشن است که پس از پیروزی انقلاب آوریل هنگام حل و فصل ناهنجاریهای درون حزبی و مسایل دولتی اکثراً لغزشها، اختناقهای ناموجه و تسویه حسابهای شخصی صورت گرفته و در روند بازرسی پرونده‌های بازداشت شدگان از خشونت استفاده شده است. نارضایتی از خشونت‌های بی‌دلیل به ارتش که تکیه گاه مهم رژیم بوده و هست، نیز سرایت کرده است، و این امر به میزان چشمگیری وظایف ضد انقلاب را در زمینه بی‌اعتبار ساختن نظام نوین نه تنها در درون کشور، بلکه در خارج هم تسهیل کرده است. بسیاری از فرماندهان با مشاهده اینکه همکارانشان بازداشت شده و ناپدید می‌گردند، احساس بی‌اعتمادی کرده، از بازداشت شدن می‌ترسند. این مساله را رخدادهای هرات - جایی که نه تنها بخش چشمگیری از اهالی، بلکه یگانهای جداگانه‌ای از ارتش به ابتکار فرماندهانشان به شورشیان پیوسته‌اند - نیز تأیید کردند. رخدادهای هرات همچنان ضعف کارکرد سیاسی و تبلیغی - حزب دمکراتیک را در میان مردم نشان دادند. اعمال خرابکارانه‌ای که توسط گروههای گوناگون دشمنان نظام نوین از جمله روحانیون ارتجاعی انجام می‌یابد، بارها مؤثرتر و گسترده‌تر از آن کار سیاسی می‌باشد که نمایندگان حزب در نواحی دوردست کشور پیش می‌برند.

رهبران شوروی چندین بار توصیه‌ها و مشورتهای لازم را به رهبران جمهوری دمکراتیک

افغانستان در عالی‌ترین سطح داده‌اند و توجه ایشان را به این اشتباهات و لغزشها معطوف گردانیده‌اند؛ ولی رهبران افغان با نشان دادن انعطاف پذیری سیاسی بسیار اندک و بی‌تجربگی، در کمتر موردی به این مشورتها گوش فرا داده‌اند.

بی‌تجربگی سیاسی رهبران افغانستان در اوج رخدادهای هرات - هنگامی ظاهر گردید که روشن شد که آنان پیامدهای سیاسی ناشی از اعزام سپاهیان شوروی به افغانستان را درک نمی‌کنند. در این میان، روشن است که به علت خصلت عمدتاً داخلی اقدامات ضد دولتی در افغانستان، شرکت سپاهیان شوروی در سرکوب این اقدامات، از سویی زیان جدی به اتوریتة بین‌المللی اتحاد شوروی وارد آورده و روند تنش زدایی را با کندی مواجه ساخته و از سوی دیگر ضعف موجود دولت تره‌کی را ظاهر خواهد ساخت و به میزان بیشتری نیروهای ضد انقلاب داخلی و خارج از افغانستان را در زمینه گسترش ابعاد اقدامات ضد دولتی‌شان ترغیب خواهد کرد. این واقعیت که دولت افغانستان توانست شورش هرات را با نیروهای خودی سرکوب نماید، باید تأثیرات بازدارنده‌ای را بر ضد انقلاب با نشان دادن ثبات نسبی نظام نو برجا بگذارد. بدین ترتیب تصمیم ما مبنی بر خودداری از برآوردن خواهش رهبری حزب دمکراتیک خلق افغانستان مبنی بر اعزام نیروهای شوروی به هرات، کاملاً درست بوده است. این مشی را ناگزیر باید همچنان در صورت بروز خیزشهای تازه ضد دولتی در افغانستان که درست نیست امکان وقوع آن را نفی نماییم، پیگیری کرد. در اوضاع و احوال کنونی، البته که جانب ما باید همانند گذشته هرآنچه را که مربوط به ما می‌گردد، انجام بدهد و برای آن که دولت جمهوری دمکراتیک افغانستان به نیروهای ضد انقلاب پاسخ لازم را داده، اوضاع را در کشور آرام گردانیده باید به آن دولت کمک نماییم.

از روزهای نخستین پیروزی انقلاب آوریل در افغانستان، اتحاد شوروی از دولت جدید این کشور در عرصه بین‌المللی پشتیبانی فعال سیاسی کرده و در زمینه اقتصاد، تحکیم نیروهای مسلح کشور و پرورش کادرهای فنی و حرفه‌ای کمک گسترده می‌نماید. حسب خواهش دولت جمهوری دمکراتیک افغانستان تعداد بسیاری از مستشاران و کارشناسان شوروی به افغانستان



اعزام گردیده‌اند که کمک شایانی در حل مسایل که در پیش روی رهبری جمهوری دمکراتیک افغانستان قرار دارد، ارائه می‌کنند. در ادامه این کار با در نظر داشتن مصوبه‌های جدید که در این اواخر در رابطه با افغانستان اتخاذ گردیده است، مسایل آتی لازم شمرده می‌شود:

۱. ادامه ارائه کمک به رهبری جمهوری دمکراتیک افغانستان در زمینه ارتقای کارایی رزمی و سیاسی و بالا نگهداشتن روحیه ارتش افغانستان، در عرصه تأمین وفاداری و سرسپردگی ارتش به دولت انقلابی خلق و در امر تحکیم و ارتقای موثر ارگانهای امنیتی و مرزبانی. با توجه به اینکه در رابطه با رخدادهای اخیر در افغانستان مقادیر بسیاری سازوبرگ رزمی و جنگ افزار به آن کشور اعزام شده و خواهد شد و آماده سازی کارشناسان نظامی برای نیروهای مسلح جمهوری دمکراتیک افغانستان هم در داخل آن کشور و هم در آموزشگاههای اتحاد شوروی افزایش یافته است، می‌بایست توجه ویژه‌ای به لزوم فراگیری به موقع و مؤثر کاربرد اسلحه و سازوبرگ تحویل داده شده مبذول گردد.

۲. در چهارچوب امکانات دست داشته، باید به گونه‌ای فعال مسایل ارائه کمکهای اقتصادی را به افغانستان که در امر تحکیم سریع مواضع سیاسی رژیم انقلابی و دمکراتیک در کشور یاری می‌رساند بررسی نمود و درباره آن تصمیم گرفت.

۳. حین تماسها با رهبران افغانستان در تمامی سطوح باید به گونه مستمر از اهمیت ویژه مسایل توسعه و بسط پایه‌های سیاسی که حزب و دولت بر آن تکیه می‌زنند، یادآور گردید. به ویژه لازم است تا به رهبران افغان این اندیشه را مبنی بر اهمیت عمل منظم تحولات اجتماعی - اقتصادی در نظر گرفته شده از جمله اصلاحات ارضی را القا نمود. آنان باید در این عرصه عاقلانه، بدون شتاب و لغزش عمل نموده و توجه لازم را به ابعاد سیاسی - عقیدتی اصلاحات انجام شده مبذول بدارند. لازم است رهبری افغانستان را به این نظر متقاعد سازیم تا به نفع گسترش پایه‌های سیاسی حزب دمکراتیک خلق افغانستان بر لزوم گذار تدریجی به ایجاد ارگانهای انتخاباتی البته با حفظ و تحکیم نقش رهبری کننده حزب در دولت و ساختار سیاسی کشور صحنه بگذارند. همچنان باید به آنان لزوم تدوین و تصویب قانون اساسی جدید که حقوق

دمکراتیک مردم را تثبیت کرده و عملکردهای ارگانهای دولتی را قانونیت می‌بخشد، تأکید گردد.

۴. در دیدارها با رهبران افغان باید به توضیح این مساله به آنان داده شود که به چه اندازه‌ای تأمین وحدت رهبری و فشرده‌گی صفوف حزب به موازات رشد کمی آن دارای اهمیت شایان است. همچنان به آنان باید خاطر نشان گردید که تصمیم‌گیری جمعی در مسایل مهم حزبی و دولتی نیز بس ارزشمند است. ما باید به حزب دمکراتیک خلق افغانستان و رهبری افغانستان کمک عملی در زمینه طرح امور سازمانی - حزبی و گروهی و پرورش کادرهای حزبی و دولتی ارائه نماییم.

۵. باید به متوجه ساختن رهبران افغان بر لزوم انجام کار لازم در میان روحانیون مسلمان کشور مبنی بر نیل به از هم پاشیدن آنها و برهم زدن تأثیر رهبران ارتجاعی به ظاهر مسلمان بر توده‌های مردم، ادامه داد. به این هدف می‌توان با تأکید بر واقعیتهای مشخص آزادی مذهب در کشور و این مساله که دولت جدید به پیگرد روحانیون نمی‌پردازد رسید.

۶. لازم است تا به متقاعد ساختن رهبران افغان در مورد لزوم مراعات جدی نظم حقوقی معین مبتنی بر نظم انقلابی و بر ضرورت برخورد نرمتر در رابطه با کاربرد اقدامات اختناق‌آمیز و خشونت‌بار ادامه داد. البته این به آن معنی نیست که برخوردهای خشونت‌آمیز بر علیه کسانی که واقعاً اتهامات واقعی در رابطه با وفاداریشان به حکومت انقلابی و مهمتر از آن مخالفت فعال در برابر انقلاب موجود است، اعمال نگردد. سخن بر سر آنست که نمی‌توان سرنوشت مردم و از جمله کادرهای حزبی و نظامی را برپایه اطلاعات تصادفی و بی‌پایه تعیین کرد، به ویژه که تصمیمهای بدون تحقیق و دادگاه به وسیله ۲ یا ۳ نفر گرفته می‌شود.

۷. با توجه به اهمیت گفتگوهای رویارو به منظور روشن ساختن دیدگاهها و نظرات ما پیرامون مسایل مورد علاقه برای رهبران جمهوری دمکراتیک افغانستان به محض عادی شدن اوضاع در آن کشور، لازم است تا به گونه‌ای منظم دید و بازدیدهایی با آنان در سطوح گوناگون صورت بگیرد.

۸. به دوستان افغانی کمکهای عملی در سازماندهی امور سیاسی و گروهی از جمله

تبلیغات رادیویی ارائه نماییم.

۹. از مجاری دیپلماتیک و اختصاصی به محدود کردن و توقف مداخلات کشورهای دیگر به ویژه کشورهای هم‌مرز با افغانستان، در امور داخلی آن کشور ادامه داده شود. در تبلیغاتی که از جانب ما برای افغانستان در نظر گرفته شده است، به سنت‌های حسن همجواری و همکاری وسیع سودمند دو جانبه که استحکام آن در روابط میان کشورهای ما تثبیت گردیده و اکنون در ادامه خود توسعه چشمگیری یافته است، توجه معطوف گردد. باید به اشکال سودجویانه‌ای از دستاوردهای توسعه اجتماعی - اقتصادی جمهوری‌های آسیای مرکزی طی سالهای حکومت شوروی برای مردم افغانستان سخن گفت و برای آنان این جمهوریها و سایر جمهوریهای شوروی را الگو آورد و تأکید کرد که این اندیشه که آزادی مذهب (از جمله اسلام) وجود ندارد، بی‌پایه می‌باشد. خواهشمندیم مطالب ارائه شده را مورد بررسی قرار بدهید.

اندره گرومیکو، یوری اندروپف، دیمتری اوستینف، بوریس پونوماریف.

### گاهنامه رویدادها

۲ آوریل - برخوردهای جداگانه با گروه‌های شورشی در استانهای بادغیس، پکتیا، کنر و تخار رخ داده است.

۶ آوریل - یگانهای ارتشی تهاجم گروه ۳۰۰ نفری مجاهدان را به انجیرستان به عقب زدند.

۱۳ آوریل - عناصر ضد انقلاب در حومه شهرهای گردیز و جلال آباد فعالیت‌های خویش را تشدید نمودند. یک روز بعد، به پنج پاسگاه مرزی در فرمانداری خوست از سوی خرابکاران آتش گشوده شد.

۱۵ آوریل - نیروهای ارتش در استان ارزگان یک باند شورشی را در هم کوبیدند. در روند درگیری بیش از ۳۰ نفر از مجاهدان کشته شده و دو تن از آنان به اسارت درآمدند. در پادگانهای گردیز و خوست سرویسهای اطلاعاتی ۴۵ افسر را که وابسته به سازمان افراطی

«اخوان المسلمین» بودند و برای قیام مسلحانه ضد دولت افغانستان آماده می شدند، بازداشت کردند. ۱۷-۱۸ آوریل - اقدامات فعالانه نیروهای ضد انقلاب در استانهای بادغیس، بدخشان، کنر و پکتیا ادامه داشت. در استان بادغیس، شورشیان توانستند شهر کشک کهنه را تصرف نمایند ولی نیروهای دولتی تنها پس از ۴ روز درگیری موفق به آزادسازی این شهر گردیدند. در استان کنر واحدهای ارتشی دولت افغانستان مورد آتشباری شدید قرار گرفتند. در استان پکتیا، پادگان اورگون مورد حمله مسلحانه قرار گرفت. ۲۰ آوریل - یگانهای نیروهای دولتی به کمک نیروهای امنیتی، تلاش شورشیان را در پادگان جلال آباد خنثی ساختند. در این اقدام ضد دولتی سپاهیان گردان اکتشاف، هنگ توپخانه و گروهان دیده بانان اشتراک داشتند.

### مسکو، خیلی سری

#### «رفیق امین را قانع سازید...»

حسب سفارش نورمحمد تره کی، رفیق امین مرا دعوت کرده و از ما خواهش کرد تا ۱۵-۲۰ هلیکوپتر رزمی با مهمات و پرسنل شوروی به ایشان تحویل بدهیم تا در صورت وخامت اوضاع در حومه کابل و مناطق مرکزی کشور بر ضد باندهای شورشیان که از پاکستان فرستاده می شوند به کار گرفته شود.

گوریلوف - ۱۴ آوریل ۷۹

#### مصوبه کمیته مرکزی: «مصلحت نیست، این کار انجام شود. ن. و. اگرارکف.»

۲۱ آوریل ۱۹۷۹ دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی تصویب کرد که: شرکت پرسنل هوابرد شوروی در سرکوب خیزشهای ضد انقلابی در قلمرو افغانستان صحیح نیست. در این حال به مستشار ارشد نظامی شوروی در جمهوری دمکراتیک افغانستان دستورهای زیر داده شد:

## خیلی سری، بخش خاص

کابل. به مستشار ارشد نظامی.

به نخست وزیر جمهوری دمکراتیک افغانستان، حفیظاله امین اطلاع بدهید که درخواست افغانستان مبنی بر تحویل ۱۵-۲۰ فروند هلیکوپتر رزمی با پرسنل نظامی شوروی به حکومت شوروی فرستاده شد. بگوئید که ما به افغانی‌ها قبلاً توضیح داده بودیم که شرکت آشکار یگانهای رزمی شوروی در سرکوب ضد انقلابیون در جمهوری دمکراتیک افغانستان مصلحت نمی‌باشد، زیرا چنین اقدامی از سوی دشمنان انقلاب افغانستان و نیروهای متخاصم خارجی به منظور دگر جلوه دادن کمکهای انترناسیونالیستی شوروی به افغانستان و به مثابه حربه تبلیغاتی ضد افغانی و ضد شوروی در میان مردم افغانستان به کار گرفته خواهد شد.

یادآور شوید که در ماههای مارس - آوریل سال روان، ۲۵ فروند هلیکوپتر جنگی که هر کدام مجهز به ۵-۱۰ محموله مهمات‌اند، به افغانستان تحویل داده شده است. رفیق امین را متقاعد سازید که هلیکوپترهای جنگی موجود با پرسنل افغانی آن، شایستگی آنها دارند که در هماهنگی با یگانهای پیاده نظام و نیروی هوایی وظایف محوله مربوط به سرکوب شورشهای ضد انقلابی را انجام دهند. برای فرماندهان افغان سفارشهای لازم را در این باره تهیه نمایید.

## ماهنامه رویدادها

۲۲ آوریل - گروههای مسلح شورشی شاهراه گردیز - خوست را کاملاً به محاصره خود درآوردند.

۲۴ و ۲۵ آوریل - جنگهای سهمگینی با گروههای ناراضی در استان ننگرهار ادامه داشت. در منطقه چنار که در ۶۰ کیلومتری جنوب خاوری جلال آباد واقع است، بیش از پنجاه تن شورشی از مرز پاکستان به داخل افغانستان رخنه کردند. در حوالی استان بلخ، دسته‌های پاسداران انقلاب (گروههای دفاع خودی) که از معادن زغال سنگ دره سوف (دره سوف) پاسداران انقلاب (گروههای دفاع خودی) که از معادن زغال سنگ دره سوف (دره سوف)

پاسداری می‌کردند، مورد حمله قرار گرفتند. همچنان شورشیان آق کپرک را در هفتاد کیلومتری جنوب باختری مزار شریف گرفتند.

۲ ماه مه - فعالیت‌های جنگی گروه‌های مسلح عشایر کوچی در خاور و در شمال خاوری کشور تشدید شده است. در حومه شهرهای گردیز و خوست، چند منطقه مسکونی مورد حمله خرابکاران قرار گرفت. آنان همچنان فرمانداری دره سوف را در شمال کشور متصرف شده و تراج کردند. سربازان دولتی دسته‌های شورشی را در استان زابل تارومار کردند.

۷ ماه مه - در استان کنر سه گروه مجاهدان که از پاکستان به مناطق وزیر، گشت و جنوب اسمار فرستاده شده بودند، شناسایی گردیده و از میان برده شدند.

۹ ماه مه - عناصر ضد انقلاب اقدامات سراسری ضد دولتی را برنامه ریزی کرده و توانستند در استانهای غزنین، پکتیا، کنر، بلخ، سمنگان و اطراف کابل قیام‌هایی را برپا کنند. بزرگترین قیام مسلحانه شورشیان در تره خیل در نزدیکی پایتخت رخ داد. بیش از ۳۰۰ مجاهد تلاش می‌کردند به کابل رخنه کنند ولی سربازان دولتی توانستند آنان را پراکنده ساخته و نابود نمایند. در حومه جنوبی غزنین دسته‌های مسلح توانستند چندین منطقه مسکونی را بگیرند. حوالی غروب شورشیان سرکوب گردیده، دویست و پنجاه مجاهد به اسارت درآمدند. رویدادهای مشابهی در مناطق پلچرخی و پل علم (مرکز استان لوگر) نیز به وقوع پیوست. در نتیجه عملیات قاطعانه نیروهای دولتی بیش از ۳۰۰ چریک اسیر گردیدند.

دهم ماه مه - در پایگاه هوایی قندهار توطئه ضد دولتی افشا گردید. مأموران اطلاعات دولتی ۱۶ تن از تکنیسین‌ها را بازداشت کردند. روز دیگر عملیات سربازان دولتی برای گشودن دوباره بزرگراه گردیز - خوست آغاز گردید.

۱۳ مه - نیروهای انتظامی و سپاهیان دولتی باند بزرگی را در روستای سنگرک به محاصره کشیدند. واحدهای خدمات اطلاعاتی در شهر پلچرخی بیش از ۵۰۰ تن از هواداران مخالف را دستگیر کردند. زدوخوردهای شدیدی در مناطق غوریان و غوری ادامه داشت. در منطقه منجان در جنوب شهر بدخشان یک گروه شورشی ۸۰۰ نفری به محاصره درآمده و نابود

گردید. گروههای مسلح مخالف شهرهای اسعدآباد و اسمار را به خمپاره و مسلسل بستند. بیش از یک هزار شورشی در نواحی کوهستانی جنوب باختری شهر بغلان مستقر گردیده‌اند. تعداد ناراضیان مسلح در منطقه زیرک دو هزار و در ۱۲ کیلومتری غرب غزنین ۴۰۰ ضبط گردیده است. ۱۴ مه - فعالیتهای شورشیان در منطقه دره سوف، در استان لغمان و در ۱۶ کیلومتری غرب بغلان شدت چشمگیری یافته است. واحدهای بزرگ مخالف برای تصرف دوشی و خنجان بسیج گردیده‌اند. فرمانداری بهسود در استان غزنین همچنان در تصرف ناراضیان قرار دارد.

درگیری‌های خونباری در مناطق وازه و گومال در مرز پاکستان و همچنان در پیرامون پاسگاههای نظامی در جوار مرز پاکستان با افغانستان در فرمانداری خوست ادامه یافتند. در این میان یک گردان از مرزبانان دولتی به شورشیان پیوستند.

۱۷ مه - فعالیتهای جنگی در مناطق جوزجان و لغمان افزایش یافته و شورشیان در این استانها بسیج گردیده‌اند. در استان غزنین، در جنوب شهر غزنین گروههای ناراضیان منطقه مالستان را که قبلاً در محاصره کامل آنان قرار داشت، اشغال کردند. در مسیر راه غزنین - کتواز در اثر جنگ با نیروهای شورشی بیش از دویست تن از مخالفان کشته شده و بقایای آنان به جنوب باختری شهر کتواز (در استان پکتیا) پناه بردند. سه روز بعد، مأموران اطلاعات دولتی در پایگاه هوایی قندهار ۲۰ نفر دیگر را بازداشت کردند که به توطئه ضد انقلابی متهم بودند. شورشیان بخشی از بزرگراه کابل - جلال آباد را زیر کنترل خود درآوردند. فعالیت مخالفان در استانهای زابل، ارزگان، بامیان و غور بیش از پیش تشدید یافته است.

۲۳ مه - نیروهای مسلح دولتی عملیات گسترده‌ای را در ۳۰ کیلومتری جنوب باختری هرات در محل تجمع بیش از ۲۰۰۰ شورشی انجام دادند. در روند زدوخوردها ۶۰ نفر نابود گردیده و ۱۳۰ تن از مخالفان به اسارت درآمدند. روز بعد زدو خوردهای شدیدی در استانهای غزنین و پکتیا درگرفت که طی این درگیریها ۶۰ تن از عناصر ضد دولتی کشته شده و ۳۹ تن از آنان به دام افتادند. همچنان عملیات سرکوب کانونهای ضد انقلابی در جنوب باختری هرات و

در مناطق وازه و بامیان تداوم یافت که طی این کارزارها بیش از صد مجاهد کشته شده و هشتاد تن از آنان اسیر گردیدند.

### «بمبهای گازی را نمی فرستیم...»

در مسکو کماکان رخدادهای روان افغانستان را موشکافانه دنبال می‌کردند. در جلسه دفتر سیاسی حزب کمونیست به تاریخ ۲۴ ماه مه مسأله کمکهای تکمیلی نظامی به حکومت افغانستان بررسی می‌گردید. به ویژه به کمیته دولتی برنامه ریزی و وزارت بازرگانی خارجی اتحاد شوروی رهنمود داده شد که طی دو هفته موضوع تحویل ۱۵۰۰ کامیون را به جمهوری دمکراتیک افغانستان بررسی نمایند. پس از چند ساعت از مسکو به کابل این تلگرام به شکل رمز فرستاده شد:

### خیلی سری، بخش خاص

#### کابل. به سفیر شوروی

با نورمحمد تره‌کی دیدار نموده و با اشاره به رهنمود ما با اطلاع وی برسانید که درخواست رهبری افغانستان مبنی بر ارائه کمکهای تکمیلی نظامی برای جمهوری دمکراتیک افغانستان بررسی گردیده است.

بگویند که در مسکو با نگرانی رهبران افغانستان در رابطه با تشدید کارزار ضد انقلابی از سوی نیروهای واپس‌گرای کشور هم‌نوا هستند. حکومت شوروی با توجه به تمایل ما مبنی بر ادامه ارائه کمکهای اترناسیونالیستی در امر با ثبات ساختن اوضاع در جمهوری دمکراتیک افغانستان فیصله نموده است تا در سالهای ۷۹-۸۱ به گونه بلاعوض سازوبرگهایی اختصاصی را به بهای ۵۳ میلیون روبل (معادل نزدیک به ۱۵۰ میلیون دلار) از جمله ۱۴۰ دستگاه آتشبار و خمپاره‌انداز، ۹۰ دستگاه خودرو زرهی، ۴۸ هزار قبضه مسلسل و تفنگ خودکار، هزار دستگاه نارنجک انداز و ۶۸۰ بمب هوایی به افغانستان تحویل بدهد. در ماههای ژوئن و ژوئیه سال



۱۹۷۹ دارو و تجهیزات بهداشتی به بهای ۵۰۰۰۰ روبل (معادل ۱۰۰۰۰۰ دلار) به گونه‌ی عاجل برای شما فرستاده می‌شود. در ماه مه سال جاری برای شما یکصد عدد بالون آتشنا و ۱۶۰ عدد کاست بمبی گسیل خواهد گردید ولی تحویل بمبهای گازی با مواد مسموم کننده زهری امکان ندارد.

راجع به آنچه مربوط به درخواست طرف افغانی مبنی بر اعزام هلیکوپترها و هواپیماهای ترابری با پرسنل نظامی شوروی و پیاده کردن نیروهای هوابرد ما به کابل می‌گردد، باید گفت که مسأله اعزام یگانهای نظامی ارتش شوروی از همه دیدگاهها هنگام بازدید نورمحمد تره‌کی از مسکو در ماه مارس سال جاری بررسی گردید. این اقدام به گونه‌ای که ما عمیقاً باور داریم با دشواریهای بزرگی نه تنها در سطح داخلی، بلکه هم در ابعاد بین‌المللی آن توأم میباشد که بی‌تردید از سوی نیروهای دولت افغانستان، در گام نخست به زیان منافع جمهوری دموکراتیک افغانستان و تحکیم دستاوردهای انقلاب آوریل، بهره‌برداری خواهد گردید.

## زمان بحران

حسب دستورهای شفاهی وزیر دفاع، مارشال اتحاد شوروی د. ف. اوستینف در ماه دسامبر بیش از ۳۰ رهنمود مختلف داده شد که مطابق آن در قلمرو «فرماندهی نظامی ترکستان» و «فرماندهی نظامی آسیای میانه» نزدیک به یکصد یگان رزمی تشکیل شد. مرکز فرماندهی ارتش (سپاه) چهلم مشتمل بر سه لشکر موتوریزه، یک تیپ تهاجمی کماندو، یک هنگ ویژه موتوریزه، تیپهای توپخانه، موشک انداز و پدافند هوایی و همچنان چندین یگان مختلف رزمی و خدمات پشت جبهه تأسیس گردید. برای بسیج و تکمیل لشکرهای مستقر شده، بیش از ۵۰۰۰۰ افسر، درجه‌دار و سرباز از نیروهای ذخیره ارتش احضار گردیدند. جهت تأمین نیازهای سپاه نزدیک به ۸۰۰۰ کامیون در اختیار مؤسسات تولیدی گذاشته شد. برای هر دو فرماندهی نظامی این آرایش نظامی بزرگترین آرایش در نیم قرن اخیر بود. در پادگانها و کمیساریای نظامی بر این باور بودند که بازرسی عادی در جریان است تنها به تاریخ ۲۴ ماه دسامبر در گردهمایی

هیات رهبری وزارت دفاع اعلام گردید که رهبران اتحاد شوروی تصمیم گرفته‌اند به افغانستان نیرو بفرستند. تا فرارسیدن این موعد، نیروهای عمده سپاه آرایش یافتهٔ چهارم آماده بودند به وظایف خود عمل نمایند. سپاهیان وظیفه داشتند برپایهٔ رهنمود وزارت دفاع اتحاد شوروی به سوی افغانستان مارش کرده و در قلمرو آن کشور مستقر گردند. زمان دقیق عبور از مرز نیز تعیین گردیده بود - ساعت یک بعد از ظهر ۲۵ دسامبر سال ۱۹۷۹.

سفیر شوروی در کابل، حفیظ‌اله امین را از پیش در جریان قرار داد که رهبران شوروی تصمیم گرفته‌اند، به کشور دوست افغانستان کمک نمایند. برپایهٔ این اطلاع، حفیظ‌اله امین به ستاد کل نیروهای مسلح افغانستان دستور داد تا با سپاهیان شوروی از هیچگونه همکاری دریغ نشود. بامداد ۲۵ دسامبر ۱۹۷۹، فرماندهٔ سپاه چهارم، سرلشکر توخارینف، دوبار با سرلشکر باب‌جان، رئیس ادارهٔ عملیاتی ستاد کل نیروهای مسلح افغانستان و عبدالله امین، برادر بزرگ حفیظ‌اله امین، در شهر کهندهژ (کهندهز) در شمال افغانستان دیدار کرد. در همین زمان در نزدیکی «پل دوستی»<sup>۱</sup> که سپاهیان شوروی از روی آن آمد و شد می‌کردند، یگانهای پشتیبانی سپاه، یک پل شناور ۶۰ تنی را برای گذار از روی رود آمو برپا کردند. طرح اصلی استقرار نیروهای سپاه در آن خلاصه می‌گردید که در دو راستا از مرز دولتی گذشته و به قلمرو افغانستان درآیند و در پایان هجوم به مسیرهای ترمز - کابل - غزنین و تورغندی - هرات - قندهار، مهمترین مراکز اداری کشور را حلقه بزنند. چنین برنامه ریزی شده بود که پادگانهای سپاه را روی این حلقه مستقر ساخته و با این کار شرایط را برای تأمین زندگی عادی در افغانستان فراهم گردانند. ولی در آستانهٔ هجوم تصحیحاتی چند وارد آمد. فرماندهٔ لشکر موتوریزه که می‌بایست پیش از همه از حیرتان عبور می‌کرد، دستور گرفت تا نیروهایش را به کهندهز سوق نماید. به لشکر موتوریزه دیگری که می‌بایست از طریق تورغندی حرکت می‌کرد، فرمان داده شد که اندکی بعدتر داخل قلمرو افغانستان شوند. ۲۵ دسامبر، گردان ویژهٔ اکتشافی، لشکر ۱۰۸ زره‌دار از مرز دولتی افغانستان و شوروی عبور کرد. همزمان با آن هواپیماهای ترابری نیروی هوایی با سربازان و جنگ افزارهای

۱. پل بزرگی که روی رود آمو بنا گردیده و شهر بندری حیرتان را به شهر بندری ترمز (ازبکستان) وصل می‌کند.م

مربوط به لشکر ۱۰۳ کماندوی هوایی از فراز مرز گذشتند. کماندوهای این لشکر با چتر به فرودگاه کابل فرود آمدند. در آستانه پیاده سازی نیرو به افغانستان. معاون اول وزیر دفاع، مارشال اتحاد شوروی س. ال. سوکولف و فرمانده نیروهای فرماندهی نظامی ترکستان سپهد یو. پ. ماکسیمف به محل فرماندهی سپاه چهلیم حضور یافتند. به طوری که توخارینف به یاد می‌آورد. نخستین قربانیان جنگ، تقریباً پس از دو ساعت، پیدا شدند. به علت تعویض کمربندهای زمانی، هجوم به سوی کابل شب هنگام ادامه یافت. در تاریکی شب، یکی از نفربرهای زرهی با خالی کردن جا برای یک اتومبیل افغانی، تعادل خود را از دست داده و واژگون گردید که در نتیجه هشت نفر سرنشین آن کشته شدند. تراژدی دیگر هنگام پیاده سازی لشکر ۱۰۳ کماندوی هواپرد به کابل رخ داد. به ساعت ۱۹/۳۳ وقت مسکو هنگامی که در کابل نیمه‌های شب بود، در اثر برخورد یک هواپیمای ترابری نیروی هوایی ارتش از نوع ایل - ۷۶ با قله کوه، تمامی ۴۴ سرنشین آن جان سپردند. بامداد ۲۶ دسامبر ژنرال توخارینف همراه با مارشال سوکولف بر فراز کاروانهای اعزامی به افغانستان پرواز کردند. در همین هنگام کاروانهای لشکر ۱۰۸ موتوریزه که به سوی کابل مارش نموده بودند، به حومه این شهر نزدیک شدند. رویهمرفته اهالی افغانستان با ورود نظامیان ما به آرامی برخورد کردند، اوضاع ناخوشایندی هنگام حرکت هنگ ویژه موتوریزه به سوی شهر فیض آباد مرکز استان بدخشان در شمال خاوری کشور پدید آمده بود. شاید علت آن، این بوده باشد که در این منطقه تعداد زیادی از «باسماچ»<sup>۱</sup>های پیشین شوروی و بازماندگان آنان حضور داشتند.

با فرارسیدن بامداد ۲۸ دسامبر، لشکر ۱۰۸ موتوریزه کاملاً در شمال خاوری کابل مستقر گردید و با نیروهای لشکر ۱۰۳ کماندوی هواپرد، ارتباط برقرار ساخت. عبور لشکر موتوریزه در شرایط زمستانی از طریق گردنه خطرناک کوهستانی سالنگ برای نخستین بار در دهه‌های اخیر

---

۱. باسماچ - (رهزن) - اصطلاحی است که به رزمندگان آسیای مرکزی که در برابر حکومت شوروی پس از انقلاب کبیرا کتبر می‌جنگیدند، اطلاق می‌گردید. «جنش باسماچی» تا اواخر دهه سوم سده جاری در کوهستانهای تاجیکستان شوروی فعال بود که توسط استالین سرکوب و نابود شد. بازمانده‌های آنان به شمال و شمال خاوری افغانستان پناه آورده بودند. - م.

صورت می‌گرفت. راههای کوهستانی از برف سفید می‌زدند. ماشینهای سنگین در سربالایی‌ها از حرکت باز می‌ایستادند و در شیبها می‌لولیدند. هنگام عبور زرهپوشها و نفربرهای زرهی از طریق تونل ۲۷۰۰ متری سالنگ با هواکشهای عادی آن (که برای آمد و شد اتومبیلهای کاربراتوری در نظر گرفته شده بود) آلودگی هوای تونل با گاز تا مرز «بحرانی» بالا می‌رفت. سربازان ناگزیر با ماسکهای ضد گاز از تونل گذشتند و تنها با این کار از تلفات جلوگیری گردید. یگانهای لشکر کماندویی هوابرد، پس از پیاده شدن در کابل، با توافق جانب افغانی به سوی مهمترین ساختمانهای اداری دولتی مانند کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق، وزارت دفاع، وزارت کشور، وزارت امنیت دولتی (سازمان اطلاعات و امنیت) و وزارت مخابرات رفته و این ساختمانها را به کنترل خود درآوردند. سپاهیان شوروی همچنان به پاسبانی از بزرگراههای اصلی کشور مانند: تورغندی - هرات - شیندند - گرشک - قندهار - حیرتان - کابل، کابل - جلال آباد، پلچرخ - کندز - فیض آباد، پرداختند. همچنان بسیاری از تأسیسات مشترک عمرانی که به کمک کارشناسان شوروی احداث گردیده بود و تعداد زیاد کارشناس و تکنیسین شوروی در آن مشغول به کار بودند، زیر کنترل نیروهای اعزامی قرار گرفتند. تا اواسط ژانویه ۱۹۸۰ استقرار نیروهای اصلی سپاه چهل عمدتاً تکمیل گردیده بود. لشگرهای ۵ و ۱۰۸ موتوریزه و ۱۰۳ کماندویی هوابرد، تیپ ویژه ۵۶ کماندویی مهاجم، هنگ ۸۶۰ موتوریزه و گردان ویژه ۳۴۵ چتربازان هوایی به صورت کامل در قلمرو افغانستان متمرکز گردیده بودند. طی ششماه نخست سال، نیروهای سپاه چهل با اعزام لشکر ۲۰۱ موتوریزه و دو تیپ ویژه دیگر تقویت گردید. در آتیه آرایش رزمی سپاهیان شوروی در افغانستان در بستگی از تحول اوضاع سیاسی - نظامی در کشور دگرگون می‌گردید. در ژانویه سال ۱۹۸۰ مساله نامگذاری نیروهای شوروی مستقر در افغانستان مطرح گردید. این سپاهیان تا آن هنگام در ترکیب فرماندهی نظامی ترکستان داخل بودند ولی نام ارتش چهل بالای آنان کاملاً درست نبود، زیرا افزون بر نیروهای ارتش چهل، یگانهای از سپاهیان تحت فرمان مرکز نیز به افغانستان اعزام گردیده بودند. برپایه پیشنهاد وزیر دفاع اتحاد شوروی، مارشال دیمتری فن دورویچ اوستینف، نام «قطعات محدود سپاهیان شوروی در

افغانستان» برای این نیروها تصویب گردید.

## در پشت پرده کارزار دیپلماتیک<sup>۱</sup>

خیلی سری، بخش خاص

نیویورک به نماینده دائمی شوروی در سازمان ملل

در صورت تلاش کشور، مبنی بر مطرح ساختن درگیری ما در رابطه با افغانستان، در شورای امنیت سازمان ملل، سرسختانه بکوشید تا از شمول این موضوع در دستور کار جلسه جلوگیری کنید. خاطر نشان بسازید که این مساله، مربوط به مناسبات دو جانبه افغانستان و شوروی است، که دو کشور خود به حل و فصل آن می‌پردازند. ضمناً یادآور شوید که مطابق با ماده ۵۱ آیین نامه سازمان ملل متحد، جمهوری دمکراتیک افغانستان از حقوق پذیرفته شده بین‌المللی که از اتحاد شوروی در زمینه همکاری برای دفع تجاوز یاری درخواست نماید و اتحاد شوروی از اینکه چنین همکاری و یاری را به افغانستان ارائه دهد، برخوردارند. هرگاه این مساله در دستور کار شورای امنیت شامل گردد، هنگام بررسی آن اعلامیه زیر را پخش کنید:

«همانگونه که به خوبی برای همه جهانیان، از جمله حکومت‌های کشورهای عضو شورای امنیت آشکار است، طی دراز مدت در امور داخلی جمهوری دمکراتیک افغانستان مداخله خارجی از جمله مسلحانه صورت می‌گیرد. کاملاً روشن است که هدف این مداخلات سرنگونی نظام دمکراتیک خلق می‌باشد که در نتیجه پیروزی انقلاب آوریل ۱۹۷۸ برپا گردیده است. خلق افغانستان و نیروهای مسلح کشور، فعالانه این تجاوزات را دفع می‌نمایند و پاسخ دندان شکنی به مخربان دستاوردهای دمکراتیک استقلال و ارزشهای ملی افغانستان نوین

---

۱. دولت شوروی، پس از گسیل نیروهای ارتش سرخ به افغانستان، کارزار گسترده دیپلماتیک را در سطح جهانی برای پرده پوشی از لشکرکشی خود به این کشور، به راه انداخت. در این جا مؤلف برای نخستین بار به پرده برداری از اسناد مهمی از آرشیوهای طراز اول دولتی شوروی می‌پردازد که مشتمل بر نامه‌های کاملاً سری به سفیران شوروی در سراسر جهان، نامه به نماینده دائمی شوروی در سازمان ملل و غیره می‌باشد. با توجه به مشابهت متون، ما تنها به ترجمه برخی از این اسناد بسنده کردیم - م.

می‌دهند. ولی تجاوزات خارجی در ابعاد هر چه گسترده‌تری ادامه دارد. همه روزه جنگجویان مسلح و جنگ افزار از خارج به کشور فرستاده می‌شود. در این رابطه لازم است همچنان تأکید کنیم که اتحاد شوروی و افغانستان از حقوق حقه خود مبنی بر دفاع انفرادی یا جمعی که در ماده ۵۱ آیین نامه سازمان ملل (منشور سازمان ملل متحد) درج گردیده است، بهره می‌گیرند. به گونه‌ای که روشن است، بسیاری از دولتها، از جمله اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد به خاطر حفظ یا احیای صلح جهانی و امنیت، بارها از این حق انکارناپذیر استفاده کرده‌اند. حکومت شوروی همچنان لازم می‌داند، اعلام نماید، مصمم است که پس از، از میان رفتن علل و عوامل که منجر به چنین درخواست حکومت افغانستان از اتحاد شوروی و اقدام مقتضی از جانب ما در رابطه با استقلال افغانستان انجام گردیده است، نیروهای خود را از قلمرو افغانستان بیرون نماید. ما به سیاست حسن همجواری و صلح آمیز و پابندی لازم به تعهدات بین‌المللی خویش منجمله در برابر آیین نامه سازمان ملل متحد ادامه خواهیم داد.»

هنگام بررسی مساله، اعلامیه یادشده و سایر اسنادی که احتمالاً از جانب ما و یا رهبری جدید افغانستان انتشار خواهند یافت را، سرمشق قرار دهید.

### به نمایندگی از کمیته مرکزی حزب اطلاع دهید ...

خیلی سری، بخش خاص، بیرون برنامه

### به سفارت‌های شوروی

با نمایندگان رهبری کشورهای دوست دیدار نموده و از جانب کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پیام زیر را به آنان بدهید:

رفقای عزیز! رویدادهای انقلابی در افغانستان با مقاومت سرسختانه نیروهای واپس‌گرای خارجی و دشمنان آن مواجه گردیده است. از جانب پاکستان، ایران و چین فعالیت‌های خرابکارانه بلاوقفه گسترش یافته است. به نوبه خود بقایای ارتجاعی رژیم پیشین، زمینداران که زمینهای خود را از دست داده‌اند، کاسه لیسان رژیم گذشته شاهی و بخشی از روحانیون مسلمان، برضد

ساختار نوین انقلابی به مبارزه برخاسته‌اند. اعمال اشتباه آمیز، اگر روشن تر بگوییم اعمال مستبدانه و مظالم حفیظ‌اله امین و نقض ابتدایی‌ترین حقوق از جانب او، اختناق گسترده در رابطه با کلیه اشخاصی که با او موافق نبودند، از جمله آنانی که در روند سالیان متمادی برضد رژیم شاهی مبارزه کرده بودند، و فعالانه در انقلاب آوریل سهم گرفته بودند، به این کارزار رنگ و بوی دیگری بخشیده بود. اخیراً، حفیظ‌اله امین با برکنار ساختن دبیرکل پیشین حزب دموکراتیک خلق افغانستان، نورمحمد تره‌کی، محیلانه و مزورانه، سخن از قانون و انسانیت به زبان می‌آورد و به ایراد سخنرانیهای پر طمطراق افراطی انقلابی می‌پرداخت، ولی در عمل اختناق فراگیری را اشاعه داده و ثبات انقلابی را بر هم می‌زد. بدین ترتیب مداخلات خارجی و ترور کادرهای سرسپرده به امر انقلاب و منافع خلق، آنچه را که انقلاب آوریل برای افغانستان به ارمغان آورده بود، در معرض خطر قرار می‌داد.

نیروهای ارتجاعی خارجی از این زمینه‌ها بهره‌برداری همه جانبه‌ای می‌کردند. آنان گسیل گروههای بزرگ مسلحانه (عمدتاً از قلمرو پاکستان)، را تشدید بخشیده، دارودسته‌های گوناگون رزمنده را با اسلحه و پول و از این قبیل تجهیز می‌کردند. امپریالیسم امریکا و سیا (CIA) و همچنان رهبران پکن به مثابه نیروهای عمده عمل به چنین سیاستی به شمار می‌رفتند. ولی در افغانستان نیروهایی پیدا شدند که قاطعانه ضد حفیظ‌اله امین برخاستند، او را نابود کرده و ارگانهای تازه رهبری حزب و کشور را ایجاد نمودند. رزمندگانی که سالیان دراز برضد رژیم سلطنتی مبارزه کرده و همپا با تره‌کی انقلاب آوریل را به پیروزی رسانیدند، به آنان پیوستند. بیرک کارمل، به عنوان صدر حزب و دولت گماشته شد. بیانیه او خطاب به خلق افغانستان، در راستای استقلال ملی افغانستان، اتحاد خلق، اجرای مشی مرفی و دموکراتیک، مراعات قانون و ایجاد نظم حقوقی پایدار، مبتنی بر مناسبات انساندوستانه با مردم، متوجه می‌باشد رهبری جدید کشور وظیفه عمده خود را، تأمین صلح پایدار در کشور قرار داده است.

رهبران جدید دولت و حزب [افغانستان]، به اتحاد شوروی با این تقاضا مراجعه نمودند تا به آنان کمکهای سیاسی و مادی شامل پشتیبانی نظامی ارائه کند. اتحاد شوروی تصمیم

گرفت، چنین پشتیبانی را انجام دهد. در این حال حکومت‌های اتحاد شوروی و افغانستان به تعهدنامه بین‌المللی امضاء شده میان اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و افغانستان، تاریخ ۵ دسامبر ۱۹۷۸ تمسک جستند. در ماده ۴ این معاهده آمده است: «جانین متعالیه عهدکننده، با عملکرد مطابق روحیه سنتهای دوستی و همسایگی نیک و همچنان مطابق آیین نامه سازمان ملل متحد با هم به رایزنی پرداخته و با توافق هر دو جانب، تدبیرهای لازم را به منظور تأمین امنیت، استقلال و تمامیت ارضی طرفین اتخاذ می‌نمایند. به خاطر تحکیم توانایی دفاعی جانین متعالیه تعهدکننده، آنان به همکاری در عرصه نظامی ادامه خواهند داد.»

اتحاد شوروی به حکومت افغانستان اعلام نمود تا چندی، نفرت محدود نظامی را به آن کشور اعزام نماید. نفس حضور این نیروها در قلمرو افغانستان، به مثابه عامل تضمین‌کننده و بازدارنده در برابر تجاوزات مسلحانه نیروهای مخاصم خارجی (عمدتاً از جانب پاکستان) و هم از جانب نیروهای ضد انقلاب داخلی خواهد بود. یگانهای مسلح شوروی، به محض اینکه عوامل و عللی که منجر به گسیل آنها گردیده، زوده شوند و به مجرد با ثبات شدن اوضاع، از افغانستان فراخوانده خواهند شد. کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، ابراز امیدواری می‌نماید که حزب شما انگیزه‌هایی را که لزوم ارائه این چنین کمک را به افغانستان دموکراتیک دیکته کرده است، به خوبی درک کرده و از این کارزار پشتیبانی خواهد کرد.

با درودهای کمونیستی

کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی

### آقای رئیس جمهور، لحن گفتار شما نامالیم است ...

جیمی کارتر، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا، یکی از نخستین شخصیت‌هایی بود که به اعزام سپاهیان شوروی به افغانستان واکنش نشان داد. پیام کارتر از طریق مخابرات مستقیم به تاریخ ۲۹ دسامبر به مسکو رسید و در همین روز پاسخ برژنف به واشنگتن فرستاده شد.



## خیلی سری؛ آقای رئیس جمهور محترم!

در پاسخ پیام تاریخی ۲۹ دسامبر سال جاری شما لازم می‌دانم مطالب زیر را به اطلاع برسانم:

به هیچ وجه نمی‌توان با ارزیابی شما از آنچه که اکنون در جمهوری دموکراتیک افغانستان می‌گذرد موافقت نمود. از طریق سفیر شما در مسکو، ما صادقانه برای امریکا و برای شخص شما حقایق رویدادهای افغانستان و همچنان عللی که ما را وادار به دادن پاسخ مثبت به درخواست حکومت افغانستان مبنی بر اعزام واحدهای محدود نظامی شوروی به آن کشور گردانید، توضیحات مستندی ارائه کردیم.

حکومت افغانستان در درازای تقریباً دو سال گذشته بارها با چنین درخواستی به ما مراجعه کرده بود. شایان یادآوری می‌دانم که یکی از چنین درخواستها به تاریخ ۲۶ دسامبر سال جاری به ما فرستاده شد. این امر هم از جانب اتحاد شوروی و هم از جانب افغانی که چنین درخواست را از ما کرده است روشن می‌باشد. می‌خواهم یکبار دیگر تأکید نمایم که اعزام یگانهای محدود نیروهای شوروی به افغانستان یک هدف دارد - همکاری و همیاری در راه زدایش تجاوز خارجی که از دیری به اینسو صورت گرفته و اکنون ابعاد گسترده‌تری به خود گرفته است. آنچه در پیام شما آمده مبنی بر اینکه گویا اتحاد شوروی برای سرنگونی حکومت افغانستان اقدام نموده است. کاملاً غیرقابل پذیرش است و با حقیقت وفق ندارد. همچنان آنچه که در پیام شما درباره سرنوشت خانواده‌های رهبران قبلی افغانستان آمده است، از واقعیت به دور می‌باشد. مدارکی که در دسترس ما قرار دارند، اطلاعات به دست آمده توسط شما را رد می‌نمایند. ناگزیرم همچنین به صراحت اعلام نمایم که یگانهای رزمی نیروهای شوروی هیچگونه عملیات نظامی را برضد جانب افغانی انجام نداده و در نظر ندارند در آتیه هم انجام بدهند. شما در پیامتان یادآوری می‌کنید که ما با حکومت ایالات متحده امریکا پیرامون مسایل افغانستان، در آستانه اعزام نیروهای نظامی به این کشور مشورت نکرده‌ایم. اجازه بفرمایید از شما بپرسم - آیا شما با ما پیش از آنکه به استقرار همه جانبه نیروهای دریایی تان به آبهای هم‌مرز

با ایران در خلیج فارس دست زدید، و در بسیاری دیگر از مواردی که می‌بایست حداقل ما را در جریان می‌گذاشتید، با ما مصلحت کرده بودید؟ در رابطه با درونمایه و روحیه پیام شما لازم می‌پندارم بار دیگر توضیح بدهم که درخواست حکومت افغانستان و برآوردن این درخواست از جانب اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی - امریست مطلقاً مربوط به این دو کشور که آن را نظر به موافقت یکدیگر و برپایه مناسبات دو کشور عملی ساخته و مسلماً هیچ مداخله را از خارج در این روابط دو جانبه اجازه نمی‌دهند. این دو کشور همانند هر کشور عضو سازمان ملل متحد از حق دفاع انفرادی و جمعی برخوردارند که در ماده ۵۱ آیین‌نامه سازمان ملل که اتحاد شوروی و ایالات متحده آنرا خود تدوین کرده و همه کشورهای عضو آنرا تأیید کرده‌اند، آمده است. در روشنی آنچه که گفته شد، زمختی برخی از جملات پیام شما هویدا می‌باشد. آنها به خاطر چه است؟ آیا بهتر نبود هرگاه با در نظر گرفتن منافع عالی صلح، اوضاع را آرامتر ارزیابی کرده و مناسبات دو کشور ما را در جایگاه آخر قرار نمی‌دادید. آنچه به مشورت شما مربوط می‌گردد، ما از پیش به شما عللی را که منجر به درخواست حکومت افغانستان از اتحاد شوروی گردیده است، اطلاع داده‌ایم. به محض اینکه این علل از میان بروند، ما مصمم هستیم کاملاً واحدهای نظامی خویش را از افغانستان فرا بخوانیم و مشورت ما به شما اینست که: جانب امریکا می‌تواند سهم خویش را در قطع مداخلات مسلحانه خارجی به قلمرو افغانستان ادا نماید. به باور ما، اینکه روابط میان ایالات متحده و اتحاد شوروی چگونه برپا می‌گردد، امری است دوجانبه. ما می‌پنداریم که نباید مناسبات ما زیر تأثیر هیچ عامل یا رخداد جاری نوسان نماید. بر رغم موجودیت اختلاف نظر پیرامون مسایل سیاست جهانی یا اروپایی - امری که ما آنرا به روشنی ارزیابی می‌کنیم و می‌پذیریم - اتحاد شوروی هوادار آن است که کارها را مطابق روحیه توافقات و اسنادی پیش ببریم که کشورهای ما به خاطر صلح و همکاری عادلانه و امنیت بین‌المللی پذیرفته‌اند.

**«بهتر است فاش نکنید...»**

در نخستین روزهای ژانویه ۱۹۸۰، در مسکو در انتظار آمدن وزیر امور خارجه جدید افغانستان، شاه محمد دوست بودند ولی او نتوانست به موعد معین به مسکو پرواز کند. چون به تاریخ ۳ ژانویه، ببرک کارمل، نخستین کنفرانس مطبوعاتی خویش را در سیمای تازه‌اش به عنوان دبیرکل حزب دمکراتیک خلق افغانستان و رئیس دولت برگزار کرد. شاه محمد دوست نیز به عنوان وزیر امور خارجه در این کنفرانس شرکت داشت.

کارمندان نمایندگیهای دیپلماتیک افغانستان در خارج، دستور یافته بودند که فوراً برای خبرنگاران خارجی که خواهان بازدید از افغانستان باشند، روایید مسافرت بدهند. این کار بنا به توصیه جانب شوروی صورت گرفته بود. سیاست «درهای باز» تنها چند هفته دوام یافت. این درها را نیز بنا به پیشنهاد مسکو بستند. از وقتی که انقلاب آوریل در افغانستان به پیروزی رسید، تا واپسین روزهای حیات رژیم کابل، فعالیت حزب دمکراتیک خلق افغانستان و حکومت افغانستان پیوسته زیر کنترل جدی شورویها قرار داشت.

این موضوع در گفتگویی که اندره گرومیکو وزیر امور خارجه شوروی، با شاه محمد دوست وزیر امور خارجه افغانستان در مسکو در آستانه گشایش گردهمایی شورای امنیت سازمان ملل متحد که در روند کار آن انتقاد شدیدی بر عملکرد رهبران شوروی در رابطه با افغانستان از سوی کشورهای بزرگ جهان انتظار می‌رفت، به خوبی آشکار است.

**خیلی سری**

**برگرفته از نوار گفتگوهای اندره گرومیکو**

**با شاه محمد دوست وزیر امور خارجه افغانستان**

گرومیکو: از اینکه رهبران کنونی افغانستان با مشورتها و آرزومندیهای دوستانه جانب شوروی با تفاهم برخورد می‌کنند، شادمانم. افزون بر آن می‌خواهم تأکید کنم که اتخاذ تصمیم در هر مورد مربوط افغانستان، به خود شما و صرفاً خود شما مربوط می‌باشد.

می‌خواستم رفیق وزیر، با شما برخی از دیدگاهها را پیرامون جو جاری پدید آمده در شورای امنیت و همچنان نحوه سخنرانی شما در اجلاس که قرار است برگزار گردد، در میان بگذارم. البته که این دیدگاهها به هیچ وجه نهایی نیستند.

۱. کشورهای غربی و در گام نخست ایالات متحده آمریکا تبلیغات گسترده و خصمانه را بر ضد اتحاد شوروی و بر ضد افغانستان انقلابی که قاطعانه در مسیر ساختن جامعه نوین قرار گرفته است، به راه انداخته‌اند. در این تبلیغات خصمانه هیچ چیز شگفتی‌انگیزی دیده نمی‌شود. شگفتی آور می‌بود که هرگاه در موضع امپریالیسم در رابطه با تحولات جاری در افغانستان حسن نیت داده می‌شد. آنگاه ما و شما ناگزیر به آن می‌اندیشیدیم که چه لغزشی را مرتکب شده‌ایم که امپریالیست‌ها از ما ستایش می‌کنند. به این ترتیب در غوغای تبلیغاتی که غرب پیرامون رخدادهای افغانستان برپا کرده است، چیز غیر منتظره دیده نمی‌شود.

۲. در رابطه با لحن سخنرانی رئیس هیات افغانی در اجلاس شورای امنیت.

شما رفیق وزیر، دلایل فراوان در اختیار دارید که نه به عنوان یک متهم، بلکه به عنوان یک طرف در الزام و محذور سخنرانی نمایید. فکر می‌کنم که برای این کار حقایق فراوان در دست است. به این ترتیب خیلی مهم است تا دفاع نکرده، بلکه پیگیرانه حمله نمایید و قاطعانه توطئه‌های امپریالیسم را درهم کوبید.

۳. لازم است مخصوصاً تأکید نمایید که اتحاد شوروی در پاسخ به درخواست‌های پی‌درپی حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان از رهبری اتحاد جماهیر شوروی به اعزام بخشی محدود از نیروهای خود به افغانستان مبادرت ورزیده است. این درخواست‌ها قبلاً هم از سوی نورمحمد تره‌کی هنگام بازدیدش از مسکو و هم از سوی حفیظ‌اله امین صورت گرفته بود. کارتر می‌خواهد چنین تصویری را ایجاد نماید که گویا اتحاد شوروی تنها بنا به درخواست حکومت تازه افغانستان به اعزام یگانهای نظامی خود به این کشور زده است، ولی لازم است که این «وهم» را قاطعانه رد نموده و ممکن است تاریخوار ثابت بسازید که در رابطه با مداخلات پی‌درپی نیروهای خارجی در امور داخلی افغانستان، این کشور ناچار گردیده بود که

چندین بار به خاطر کمک نظامی به اتحاد شوروی مراجعه نماید. در این بخش سخنرانی به جا خواهد بود، توجه شرکت کنندگان اجلاس شورای امنیت را به ماده ۵۱ آیین نامه سازمان ملل متحد و همچنین محتوای معاهده تاریخی ۵ دسامبر ۱۹۷۸ دوستی، حسن همجواری و همکاری میان اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری دموکراتیک افغانستان جلب کند.

۴. بایست دقیقاً خاطر نشان ساخت که اعزام بخشی محدود از نیروهای نظامی شوروی تنها به منظور کمک به افغانستان در امر دفع تجاوز خارجی به ویژه از قلمرو پاکستان جایی که اردوگاههای فراریان افغان در اثر مساعی ایالات متحده، دیگر کشورهای غربی و چین به مرکز پرورش و اعزام گروههای متعدد مسلح مبدل گردیده، صورت گرفته است.

۵. ممکن است بار دیگر اعلام کرد که یگانهای محدود نیروهای شوروی به محض اینکه دلایل حضور آنان در افغانستان رفع گردیده و به مجرد قطع مداخلات مسلحانه و تحریکات تجاوزکارانه خارجی که در نتیجه آن امنیت افغانستان تأمین خواهد گردید، از جمهوری دموکراتیک افغانستان به طور کامل بیرون خواهند رفت.

۶. در غرب شایعاتی مبنی بر ادامه سرکوبهای گروهی مسلمانان سرشناس و پامال شدن دین اسلام در افغانستان شنیده می شود. این در حالی است که این «همدردی» نه در رابطه با اعمال امین، قربانیان اختناق و شکنجه او، بلکه به علت برکناری امین «قصاب» خلق افغانستان صورت می گیرد. با توجه به این امر طی سخنرانی رئیس هیات افغانی لازم است به گونه قاطعانه و روشنی مشی مثبت حکومت جدید افغانستان به رهبری ببرک کارمل در رابطه با اسلام و مسلمانان اعلام گردد.

۷. شاید لازم باشد، تا ماهیت حفیظاله امین به مثابه یک دیکتاتور که پیرو اندیشه عمل به اختناق و ترور جمعی برضد مردم کشور بود، افشا گردد. در این زمینه می توان مدارک زیادی را ارائه کرد.

۸. در رابطه با تصمیم ایالات متحده آمریکا مبنی بر افزایش تحویل اسلحه به پاکستان لازم است گفته شود که عده ای از نیروهای خارجی به ویژه ایالات متحده آمریکا به ایجاد ثبات و

آرامش در منطقه علاقه‌مند نبوده، بلکه برعکس به وخامت اوضاع و ایجاد تشنج متمایلند. لازم است به صراحت اعلام گردد که حکومت افغانستان نمی‌تواند به این مساله که پاکستان را تا به دندان با جنگ افزارهای امریکایی مجهز می‌سازند با بی‌تفاوتی بنگرد. زیرا به این ترتیب پیوسته تهدید تهاجم نظامی از جانب پاکستان به افغانستان وجود خواهد داشت.

۹. روشن است که تلاشهایی صورت خواهد گرفت تا افغانستان را در برابر دیگر کشورهای مسلمان قرار بدهند. در رابطه با این امر باید اعلام گردد که افغانستان به سوی همه کشورهای مسلمان حتی آن کشورهای که پای نامه مبنی بر تشکیل اجلاس شورای امنیت را امضا نموده‌اند، دست دوستی دراز می‌نماید. لازم است یادآوری گردد که رهبری جدید جمهوری دمکراتیک افغانستان حاضر است در عمل به دین اسلام احترام نموده و پیگیرانه با جنبش عدم تعهد همبستگی نشان بدهد. سودمند است گفته شود که هیچ روحانی، هرگاه سلاح به دست برضد حکومت قانونی افغانستان عمل نکند، مجازات نخواهد گردید. می‌توانم، رفیق وزیر، معتمدان به شما اطلاع بدهم که ما مدارکی در دست داریم مبنی بر اینکه عربستان سعودی و شش کشور همجوار آن تصمیم گرفته‌اند، روابط دیپلماتیک خود را با جمهوری دمکراتیک افغانستان برهم بزنند.

۱۰. مهم است تأکید به عمل آید که حکومت‌های کشورهای که امضای آنان پای نامه عنوانی نماینده شورای امنیت سازمان ملل آمده است، در مسیر اعمال خصمانه برضد خلق افغانستان قرار گرفته‌اند. افغانستان قاطعانه در مسیر تحولات انقلابی گام برداشته و نیرویی وجود ندارد که آن را ناگزیر گرداند تا از این راه برگردد. همزمان با آن لازم است، اعلام گردد که حکومت جدید جمهوری دمکراتیک افغانستان آرزومند همکاری با کلیه کشورهای حتی کشورهای امضاکننده نامه است. حکومت جمهوری دمکراتیک افغانستان کماکان در جنبش غیر متعهدها فعالانه شرکت خواهد ورزید.

شاه محمد دوست

من تنها می‌توانم از شما رفیق وزیر، به خاطر مشورتهای سودمند و ارزشمندی که به من در رابطه با خصلت سخنرانی در شورای امنیت دادید، صمیمانه سپاسگذاری نمایم. من نه تنها به همه این مشورتهای به دقت گوش فرا دادم، بلکه آنها را مفصلاً یادداشت هم کردم. کلیه آرزومندی‌هایی که شما ابراز کردید، شالوده سخنرانی مرا در شورای امنیت تشکیل خواهند داد. یک بار دیگر از سخنان صادقانه و رفیقانه شما سپاسگذارم.

**گرومیکو:** من از جانب خود اندیشه‌هایی را ابراز کردم که از دیدگاه ما می‌تواند برای شما حین تدوین متن سخنرانی‌تان سودمند باشند. البته نظر به کمی وقت این دیدگاهها به شکل فرازها به گونه فشرده ارائه گردیدند. مگر ابراز مشورتهای رفیقانه و آرزومندیهای ما تصور روشنی از دیدگاههای اتحاد شوروی پیرامون مسایل مطرح شده به دست می‌دهند. بنا به خواهش شما، ما برایتان مدارک زیادی را از جمله درباره پایگاههای نظامی امریکا تهیه دیده‌ایم. ما این مواد را به دست رفیق سافر و نچوک (واسیلی استیپانویچ - کارشناس مسایل افغانستان، بعدها وزیر مختار سفارت شوروی در کابل - م.) که صرفاً برای ارائه کمک مشورتی به شما، به نیویورک اعزام می‌گردد، مطابق آرزومندیهای که قبلاً به شما ارائه داشتیم، می‌فرستیم. ایالات متحده امریکا بر رغم درخواستهای متواتر حکومت کوبا و خلق این کشور به حفظ پایگاه نظامی خود در گوانتاما ادامه می‌دهد. این یک واقعیت مداخله آشکار و زشت امریکا در امور داخلی یک کشور مستقل است. با نمایندگان کشورهای شرکت کننده در اجلاس، بیشتر دیدار نمایید و با شجاعت ماهیت رخدادهای جاری افغانستان را برای آنان تشریح نمایید، زیرا حق به جانب شما و جانب ما است. آنچه که مربوط به تماسها و گفتگوها با سافرونچوک می‌گردد، بهتر است حین گفت و شنود در نیویورک، به ویژه در ساختمانها از دقت و احتیاط لازم کار بگیرید. دیدارها و تبادل افکار را ممکن خواهد بود که به نوبت در ساختمانهای نمایندگی شوروی در جنب مقر سازمان ملل یا در ساختمان سرکنسولگری شوروی انجام دهید. بهتر است فاش نکنید که سافرونچوک برای یاری به شما به نیویورک آمده است. رسماً او به عنوان عضو هیات شوروی

در اجلاس مجمع عمومی که هنوز به کار خود ادامه می‌دهد، فرستاده می‌شود<sup>۱</sup>.

۱۹۸۰/۱/۴

### مأموریت نخست

در سال ۱۹۷۹ افغانستان در زندگی من به همان اندازه جا داشت که در زندگی سایر مردم. گزارشهای تلویزیونی از افغانستان برای من در رده دیگر اخبار مربوط به کشورهای خارجی مبنی بر اینکه در جهان چه می‌گذرد، بود و به رخدادهای جاری در آنجا توجه بخصوصی نمی‌کردم. نامهای چون: تره‌کی، امین و دیگر رجال سیاسی افغانستان با وجود اینکه بیشتر و بیشتر شنیده می‌شدند، به همین میزان برای من چیزی خاصی را بازگو نمی‌کردند. البته این رویدادها برای افسران ارشد و ژنرالهای ارتش که در نواحی هم مرز با افغانستان خدمت می‌کردند، درخور توجه بود و آنان از دیدگاه حرفه‌ای با دقت بیشتری دنبال می‌کردند که در فراسوی رود آمو چه می‌گذرد.

بیست و هشتم دسامبر یکی از جمله افسران همکارم گفت که شب گذشته سربازان ما از مرز گذشته و به قلمرو افغانستان وارد شده‌اند، شاید یک سپاه دیگر از سربازان ما در خارج تشکیل گردیده باشد. علل اعزام سپاه همانند همیشه در همچو موارد به گونه‌ای سردرگم اعلام گردید: «کمک به خلق کشور دوست به خاطر زدایش تجاوز خارجی و دفاع از مرزهای جنوبی میهن ما» این خبر تازه نه من و نه افسران دیگر را متعجب نساخت. کاملاً احتمال داشت که برای اعزام سپاه دلایل کافی وجود داشته باشد. نمی‌توانم بگویم چرا ولی کدام حس ششمی به گوش

---

۱. «سازمان ملل متحد، هجده روز پس از حمله شوروی به افغانستان به تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۹۸۰ ... جلسه خاص و اضطراری تشکیل داد که در آن همه نمایندگان عضو شرکت داشتند. پس از بحث و بررسی و اظهار نظر در زمینه، تصویب گردید تا سربازان روسی از افغانستان خارج گرداند. بیطرفی افغانستان، حق حاکمیت و آزادی این کشور اعاده گردد و به مردم آن حق داده شود تا نوع حکومت خود را خود انتخاب کنند. این قطعنامه با ۱۰۴ رأی موافق، ۱۸ رأی ممتنع و ۱۸ رأی مخالف به تصویب رسید. مجمع عمومی با ملاحظه موضوع زیر عنوان «وضع در افغانستان و نقش ضمنی آن برای صلح و امنیت بین‌المللی» فیصله‌های ES-6/2 چهاردهم ژانویه ۱۹۸۰، ۳۵/۳۷ بیستم نوامبر ۱۹۸۰ ...» را صادر کرد.



من زمزمه می‌کرد که من در همین قطعات محدود نظامی خدمت خواهم کرد. اطلاعاتی هم دربارهٔ نخستین قربانیان جنگ در افغانستان و جنایات باندهای راهزنان و تبهکاران نسبت به سربازان ما می‌رسید. این اطلاعات برای من غیر منتظره بودند، زیرا پیوسته به ما گفته می‌شد که افغانها دوستان ما هستند ... شانزدهم ژانویه نزدیک ساعت ۵ شام به من تلفن زدند و با صدای خشکی گفتند که وزیر دفاع فرمانی را امضا کرده است که به موجب آن من به سمت رئیس ستاد لشکر مستقر در کابل گماشته شده‌ام. پس از ۴ روز من می‌بایست به مقر فرماندهی نظامی ترکستان حاضر شده و سپس از تاشکند به افغانستان پرواز کنم. این گفتگوی تلفنی کوتاه برای من چنان غیر منتظره بود که من حتی کنجکاوی هم نکردم که علت این مأموریت جدید من چیست؟

### تاشکند - کابل

در تاشکند، سه ساعت پس از فرود هواپیما یکراست به دفتر کار فرمانده «فرماندهی نظامی ترکستان» سپهبد ماکسیمف رفتم. او با نرمش و آرامی به من دربارهٔ وظیفه که در پیش رو داشتم، سخن گفت. در ستاد فرماندهی یک روز به سربردم و طی همین یک روز تلاش کردم تا هر چه بیشتر اطلاعاتی دربارهٔ لشکر تازه خود و اوضاع در افغانستان به دست بیاورم ولی بی‌آنکه چیزی برایم روشن شود، تنها یک چیز را درک کردم: در افغانستان دشوار خواهد بود. در اتاقتها و دهلیزهای مقر فرماندهی با من چنان صحبت می‌کردند که گویی مرا برای آخرین بار می‌دیدند. بامداد روز دیگر به کابل پرواز کردیم. نخستین پرواز به سوی کارزار رزم فراموش نشدنی است. هواپیمای ما پس از یک ساعت و نیم به فرودگاه بگرام در ۶۰ کیلومتری شمال کابل به زمین نشست. بعدها من دانستم که این فرودگاه بزرگترین پایگاه نیروی هوایی افغانستان است. هواپیمای ما باید کمتر از نیم ساعت در بگرام توقف می‌داشت. جنگ درست از پلکان هواپیما به پیشواز ما آمد. هنوز از هواپیما بیرون نشده بودیم که آوای تیراندازی سهمگین مسلسل‌ها و آتشبارها را شنیدیم. درگیری در نزدیکی فرودگاه جاری بود. نزدیکترین ساختمانها نزدیک یک کیلومتر از ما فاصله داشتند. تیراندازی گاه خاموش و گاه سر از نو نیرو می‌گرفت، همچنان صدای

انفجار نارنجکهای دستی هم شنیده می‌شد. مرا بلا تکلیفی به کلی کلافه کرده بود. خلبانان که برای گرفتن اجازه ادامه پرواز رفته بودند به زودی برگشتند و گفتند که برای ما اجازه نشست به کابل داده نشد و امشب باید همین جا بخواهیم. با فرارسیدن تاریکی من برای آنکه نخستین خاطرات خود را کمی فراموش کرده باشم. تصمیم گرفتم کمی روی باندهای فرودگاه قدم بزنم. حدود سی متر از هواپیما دور نشده بودم که چشمم به یک تابلو خود که در آن نوشته شده بود: «احتیاط، اینجا مین کاشته شده است!» دوباره برگشتم و از فرمانده هواپیما پرسیدم: کجا می‌توانیم بخواهیم. افسر خوش قامت جوان روی خود را به سوی سالون هواپیما کرده گفت: - بهتر است درون هواپیما. پس از دو ساعت هنوز نخوابیده بودم که بیکه خوردم و شنیدم که کسی با بیدار کردن یک یک از افسرانی که درون هواپیما خوابیده بودند، نام مرا می‌برد. روشن شد که فرمانده لشکر با مطلع شدن از تأخیر در پرواز هواپیما دنبال من از کابل یک خودرو زرهی فرستاده است. نگاه کوتاهی به ساعت انداختم و کم مانده بود فحش بدهم: آخر با یک خودرو زرهی، تنها از میان کوهها گذشتن، آنهم در نیم شب؟! تنها آرزوی چنین چیزی را می‌توان کرد! دستور دادم به فرمانده لشکر اطلاع بدهند که من فردا با هواپیما به کابل می‌آیم. خواب از چشمانم پریده بود. تازه تیراندازی در حوالی فرودگاه پس از یک فروکش نیمبند، از سر گرفته شده بود. در نخستین شب ورود به افغانستان، همینطور نتوانستم بخوابم. تا سپیده دم گویی که شب میخکوب شده بود و جاودانگی یافته بود. شب هنگام من متوجه کوههایی که فرودگاه بگرام را حلقه زده بودند، نشده بودم. بامداد با پایین رفتن از پلکان هواپیما نظرم به این کوههای سر به آسمان کشیده افتاد و از شکوه و عظمت آنها شگفت زده شدم زیر پرتو خورشید طلوع کننده، کوهها زیبایی خیره کننده‌ای داشتند. این یکی از بهترین خاطرات من از افغانستان است. به راستی که کوههای همیشه پوشیده از برف، هوای پاک و لذت بخش و آرامش و ابهت صبحگاهی مرا واداشتند تا ناراحتی و بیخوابی شب گذشته را فراموش کنم. ... فرمانده هواپیما بازگشت و گفت که بالاخره به ما اجازه پرواز داده شد. پس از چهل دقیقه دیگر هواپیمای ما از روی باندهای فرودگاه بلند شد و پس از لحظه‌ای چند کابل از دریچه هواپیما هویدا گردید. کابل با کوهها به چند بخش پراکنده شده بود و

خدمه پرواز برای فرود روی فرودگاهی که در متن شهر قرار داشت، مهارت بسیاری از خود نشان دادند. در فرودگاه، چند افسر انتظار مرا می‌کشیدند و پس از فرود بی‌درنگ به سوی ستاد فرماندهی سپاه چهلیم روان شدیم. در راه با دلچسبی به شهر ناشناس می‌نگریستم. در امتداد خیابانها عمدتاً خانه‌های یک طبقه عادی ایستاده بودند، گاهگاهی هم ویلاهای مجلل و اشرافی به چشم می‌خورد. خرید و فروش و دادوستد با جوش و خروش در همه جا جاری بود. بسیاری از دست فروشان و سوداگران دوره گرد، کالاهای خود را روی زمین چیده بودند و به شیوه سنتی خاور زمین رهگذران را به خرید فرا می‌خواندند. پس از چند لحظه ماشین سواری در جاده‌های کابل به نزدیکی کاخ «امین» (به محله تپه تاج بیک) رسیدیم.

در زدوخوردهای ماه دسامبر، این ساختمان مجلل سه طبقه به میزان چشمگیری خسارت دیده بود. سربازان ما هنوز هم به بازسازی کاخ و یک ساختمان دو طبقه کوچک دیگر که بعدها مرکز مخابرات در آن مستقر گردید مشغول بودند. ستاد سپاه در چند اتومبیل فرماندهی و چند خیمه در دامنه تپه مصنوعی که روی آن یک آسایشگاه دولتی قرار داشت، مستقر گردیده بود. وزارت دفاع افغانستان هم در همین جا در محله دارالامان واقع بود که با ماشین ۵ دقیقه از کاخ فاصله داشت. با نخستین حملات «دشمنها» بالای ستاد سپاه چهلیم که در ماه مارس رخ داده بود، روشن گردید که فرماندهی و وسایل مخابراتی چندان مصون نیست. لازم افتاد تا بسیاری چیزها مورد بازنگری قرار بگیرد. در شعاع بسیار گسترده‌ای مین‌های بسیاری را کاشته بودند. همچنان نقاط دیده‌بانی مد نظر گرفته شد. پاسبانان روی چند کمر بند دفاعی جا داده شدند که کمر بند خارجی کاملاً پیرامون ستاد فرماندهی را حلقه‌وار دور می‌زد و کمر بندهای درونی مستقیماً در نزدیکی هر ساختمان و هر بنا برپا گردیدند. در ستاد سپاه من یکرست نزد فرمانده کل نیروهای مستقر در افغانستان ژنرال توخارینف رفتم. گفتگوی من با فرمانده سپاه چهلیم سرلشکر توخارینف بیش از پانزده دقیقه دوام نیافت و از چهارچوب گفت و شنوهای متعارف که با افسران تازه وارد به عمل می‌آید، بیرون نشد. سرلشکر توخارینف تا پایان ماه ژوئن در افغانستان، سپاه چهلیم را فرماندهی می‌کرد. همین هنگام ما عملیات بسیار شدید رزمی را به پیش

می‌بردیم و درست مطابق دستور او بود که من نخستین نبردهای خود را در ماه مارس آغاز کردم. تورخارینف در پست فرمانده کل سپاه همزمان چندین عملیات را رهبری می‌کرد و خیلی با جدیت عملکرد هر فرمانده را جداگانه کنترل می‌کرد. هنگامی که من به سمت رئیس ستاد لشکر ۱۰۸ منصوب شدم، مقر ستاد فرماندهی این لشکر در روبروی مقر ستاد فرماندهی سپاه چهارم در حومه کابل قرار داشت. فرماندهی لشکر را سرهنگ میرونف به عهده داشت. ما با هم یکجا در آموزشگاه نظامی درس خوانده بودیم و با یکدیگر پیشینه دوستی داشتیم. او به گونه فشرده به من بازگو کرد که اعزام سپاهیان ما به افغانستان چگونه صورت گرفته بود. برای اعزام نیرو از یک سال به اینسو آمادگی گرفته شده بود. چندین بار سپاهیان لشکر پنجم کشکا (ترکمستان) و لشکر ۱۰۸ ترمز (ازبیکستان) را به حالت آماده باش کامل نظامی درآورده و بسیج نموده بودند. در ماه نوامبر یگانهای سپاه در حالت آماده باش کامل نظامی به سر می‌بردند. شب ۲۵ دسامبر دستور تمرین نظامی، به سوی افغانستان صادر گردید. در آستانه تمرین نظامی، چندین تن از افسران را به گونه خیلی محرمانه آموزشهای ویژه می‌دیدند.

### نخستین نبردها

سپاه چهارم، ژانویه سال ۱۹۸۰ را با آرامش نسبی سپری کرد. از آغاز سال کلیه شهرهای بزرگ و شاهراه‌های عمده افغانستان زیر کنترل نفرات محدود نیروهای شوروی قرار داشتند و همه چیز روبراه جلوه می‌کرد. ولی در پایان ماه، اوضاع به شدت رو به وخامت گذاشت. یکی از علل عمده خرابی اوضاع، کارزار شدید تبلیغاتی ضد شوروی بود که در میان اهالی، در سرتاسر کشور با نیروی تمام به راه افتاده بود. در دهکده‌ها و شهرهای کوچک مردم را بر ضد ما برمی‌انگیختند.

تبلیغات برضد «کافران» خیلی مؤثر از کار برآمد. به تاریخ بیستم ژانویه، سپاهیان شوروی زیر نخستین تیربارانهای رویهمرفته نامنظم و نه چندان شدید قرار گرفتند. خواب و خیال باطلی که رهبران افغانستان به سر داشتند و امید به این که انقلاب از سوی مردم پشتیبانی

خواهد گردید و با ورود سربازان شوروی به افغانستان «برگشت ناپذیر» خواهد شد، سراب ناپایداری بیش نبود. در پایان سال ۱۹۷۹ ما تا چشم باز کردیم، خود را در یک دیار کاملاً ناآشنا یافتیم. زمان زیادی لازم بود تا مثلاً به گیرودارهای قومی در افغانستان پی ببریم. نخستین ضربات نیروهای مخالف بر سپاه چهلیم در بهار سال هشتاد وارد آورده شد. افغانها در آغاز ستونهای نیروهای ما را به گرمی پذیرایی می‌کردند. سربازان تاجیک و ازبیک با افراد محلی در همه جا به معاشرت پرداخته و تاجای امکان به آنان توضیح می‌دادند که ما به افغانستان برای جنگ نیامده‌ایم و مردم هم گفته‌های آنان را باور می‌کردند. مگر موقعی که روشن گردید که ما زمان نامعلومی در افغانستان باقی خواهیم ماند، برخورد مردم نسبت به ما به شدت خراب گردید. اینگونه پذیرفته شده است که در افغانستان در قدم اول عشایر پشتون مسکونند، که در سراسر قلمرو کشور به استثنای مناطق شمال و غرب آن پیوسته از یک جابه جای دیگر کوچ می‌کنند. پشتونها بخش عمدهٔ سکنهٔ افغانستان را که نظر به ارزیابی‌های گوناگون به ۱۷ تا ۱۹ میلیون نفر می‌رسد، تشکیل می‌دادند.<sup>۱</sup>

عشایر پشتون در بخشهای جنوب کوهستان هندوکش که کشور را دو نیم میکنند، سکونت دارند و همواره تأثیر چشمگیری بر اوضاع افغانستان داشته‌اند. پشتونها پیش از همه به علت شیوهٔ سیار زندگی که امکان می‌دهد بسیار چیزها را دید، شنید و دانست، در برابر وقوع حوادث ناگهانی در مقایسه با مثلاً ازبیک‌ها یا ترکمنهای ساکن در کشور آماده‌تر بودند. برخوردهای مسلحانه در واپسین روزهای ژانویه آغاز گردیده و با گذشت هر هفته هر چه بیشتر شدت می‌یافتند. تنها حکومت افغانستان و ادارات محلی دولت یعنی اشخاص برگماشته از سوی کارمل از ما پشتیبانی می‌کردند. فشار نیروهای مخالف به آن انجامید که به تاریخ ۲۰ فوریه در کابل قیام همگانی برپا گردید. ناگهان کلیهٔ پادگانهای مستقر در پایتخت و حومهٔ شهر کاملاً

---

۱. در افغانستان هیچگاه آمارهای درست وجود نداشته است. دولتهای مستبد گذشته اگر احياناً هم مدارکی در دست داشتند، نظر به یک رشته ملاحظات از پخش آن خودداری می‌کردند و آمار تحریف شده را انتشار می‌دادند. از اینرو خیلی دشوار است بتوان دربارهٔ نفوس افغانستان و تناسب و درصدهای اقوام آن سخن گفت. در پیامد رویدادهای دههٔ هشتاد بیشتر پشتونها از افغانستان مهاجرت کرده و کشور را ترک گفته‌اند. -م.

توسط مردم محاصره گردیدند. به ویژه شبها خیلی دشوار بود. در خود پایتخت در خیابانها اتومبیل‌ها به آتش کشانیده شده و سنگربندی آغاز گردیده بود. ناآرامی‌ها و بی‌نظمی‌ها به علت ناراضی‌های شدید مردم از حضور سپاهیان شوروی در کشور ناشی می‌گردید. موقعیت ما به این علت هم دشوار بود که فرماندهی ارتش نمی‌توانست دست به اقدامات جدی بزند، زیرا در ترکیب لشکرهای ما نزدیک به هشتاد درصد نیروهای ذخیره و احتیاط وجود داشتند که به خدمت مجدد فراخوانده شده بودند.

در پایان ماه ژانویه تعویض آنان با افسران کادر آغاز گردید. همزمان با آن در سرتاسر شوروی و نیروهای مستقر در بیرون از کشور به گزینش متخصصان دست اول آغاز کردند که بی‌درنگ به افغانستان اعزام می‌گردیدند.

رویدادهای ۲۰-۲۳ فوریه در کابل نه تنها برای ما غیرمنتظره بودند، بلکه ما را برآن داشتند تا نتیجه‌گیری معینی هم نکنیم. پیش از همه این رخدادها نشان دادند که نفرت محدود نظامی در حلقه «دوستانه» به سر نبرده بلکه برعکس در احاطه مخالفان قرار دارد. کشته شدن سربازان ما در ماه ژانویه و فوریه فرماندهی سپاه را ناگزیر گردانید تا با پیگیری تمام به تأمین مصونیت یگانها در شرایط جنگی بپردازد. در گام نخست باید مصونیت سربازانی تأمین می‌گردید که به پاسداری از بزرگراههای افغانستان می‌پرداختند. چندین گروه شناسایی در مسیر این راهها اعزام گردیدند تا مناسبترین نقاط از دیدگاه کلیه قواعد علوم نظامی را برای استقرار پاسگاهها و پستهای پاسداری ما برگزینند. کافی خواهد بود اگر بگویم که چند تن از سرهنگها تیر پروفسوری داشتند. یکی از این گروهها را من رهبری می‌کردم. ما از کابل تا گردنه سالنگ و بعداً حدود صدکیلومتر به جانب شمال به سوی مرز اتحاد شوروی رفتیم. از حومه کابل شروع، ما اراضی محل را از تمامی دیدگاهها بررسی کردیم، زیرا در خم جاده، کاروانهای ما چندین بار مورد آتشباری‌های سهمگین قرار گرفته بودند و ما باید پاسگاهها و پستهای نگهبانی برپا می‌کردیم. طی یک هفته ما تمامی شیبها و ستیغها را در سرتاسر منطقه در نوردیدیم و با در نظر داشتن دیدگاههای کارشناسان، مناسبترین نقاط برای ایجاد پستهای دیده‌بانی و پاسگاهها

را برگزیدیم. در سال آینده ما دانستیم که در برخی موارد مرتکب اشتباه گردیده بودیم. دشمن برخورد غیر استاندارد خود را داشت و معمولاً به جاهایی حمله می‌آورد که کمتر انتظار می‌رفت. با گذشت زمان ما ناگزیر بودیم که پاسگاهها را با چند دستگاه خودرو و نفربر زرهی تقویت کنیم، یا بکلی از جاهایی که نمی‌توانستند امنیت افراد خود را تأمین کنند، برجینیم.

در پایان ژانویه، فرمانده کل نیروهای زمینی ارتش شوروی ارتشبد پاولفسکی به کابل آمد. وی قبلاً از ماه ژوئیه تا ماه دسامبر ۱۹۷۹ در افغانستان به سربرده بود و هنگام بازگشت به مسکو مخالف اعزام نیروی نظامی بود. جالب اینست که ژنرال پاولفسکی و افسران همراه با لباس غیرنظامی به کابل آمده بودند که این سنت تا پایان حضور ما در افغانستان برجا ماند. ما برای نخستین بار از همین ژنرال پاولفسکی شنیدیم که بر سپاه چهلیم لازم است تا عملیات نظامی انجام دهد. لشگرهای مستقر در افغانستان به عوض زرهپوش T-55 با زرهپوش های T-62 و T-64 مجهز گردیدند. آنوقت هنوز ما نمی‌دانستیم و تصور نمی‌کردیم که در کجا به نبرد خواهیم پرداخت، ولی احساس می‌کردیم درگیریها بزودی آغاز خواهد گردید. در پایان فوریه یعنی یک ماه پس از آمدن ارتشبد پاولفسکی به کابل، دستور رسمی مبنی بر آماده باش برای پیشبرد عملیات رزمی برنامه ریزی شده در پیرامون مسئولیت مشخص ما به ستاد لشکر رسید. جبهه مخالف طی اندک زمان توانست واقعاً کار بس عظیمی را به پیش ببرد و تقریباً کلیه مردم افغانستان را نه تنها برضد رژیم ببرک کارمل، بلکه برضد سپاهیان شوروی که در کشورشان آمده بودند نیز برانگیزد. شبکه خیلی نیرومند اطلاعاتی که در آغاز سال ۱۹۸۰ در دولت افغانستان به وجود آمده بود و دوشادوش مستشاران ما کار می‌کرد، چندین سال متواتر خواب آرام نداشت. نیروی مخالف طی سالیان جنگ پیوسته اطلاعات لازم را به چنگ می‌آورد و به اندازه کافی از طرحها و برنامه‌های ما آگاه بود. ما بدون اشتراک مستقیم دولت افغانستان، هیچ تصمیم مهمی نمی‌گرفتیم و با اینحال بی‌تردید می‌دانستیم هر سندی که به دست دولتمردان افغانستان بیافتد، به سرعت به دست دشمن خواهد رسید. ولی ناگزیر بودیم با این وضعیت بسازیم و تنها به تدبیرهایی بسنده کنیم که فاش شدن اطلاعات را به حداقل برساند چاره دیگری نبود. در غیر آن

مسئولیت حوادث افغانستان یکسره متوجه ما می‌گردید. خطر عمده را برای رژیم ببرک کارمل و سپاهیان ما باند‌های ویژه که از قلمرو پاکستان به داخل افغانستان رخنه می‌کردند، متوجه می‌ساختند. آنان با دفاع از سرزمین خود، خون را به ارمغان می‌آوردند و آن عده از هم میهنان خود را که به حمایت حتی دیدگاه‌های دولت انقلابی و شورویها مطمئن بودند، بیرحمانه می‌کشتند. به این علت، افزون بر پاسبانی پادگانهای مستقر در شهرهای بزرگ و راه‌های اصلی افغانستان، پایگاه‌های هوایی بگرام و شیندند، ما در برابر لزوم مسدود ساختن مرزهای افغانستان با پاکستان قرار گرفتیم. مسدود ساختن مرز کار ساده‌ای نبود. میان افغانستان و پاکستان چیزی به نام مرز وجود نداشته و ندارد. به جای مرز یک خط مفروض به نام «خط دیورند» از میان دو کشور می‌گذرد که از فراز قله‌های کوه‌ها گذشته و زمینهایی را که پشتونها از سالیان دراز به این سو بدون هیچ مشکلی و مانعی روی آن کوچ می‌کنند، دو نیم می‌سازد. اکثراً چنین شده است که اعضای یک قبیله در دو سوی مرز زندگانی دارند. در آغاز ماه مارس ما نخستین رهنمود فرماندهی سپاه چهلیم را مبنی بر آمادگی برای اجرای عملیات رزمی در استان مرزی کنر، در شمال خاوری جلال آباد به دست آوردیم.

هدف عملیات در آن خلاصه می‌گردید که با یک هنگ تقویت شده زرهی باید در امتداد مرز افغانستان با پاکستان در شمال خاوری جلال آباد روی تنها راهی که به سوی شهر اسعدآباد (مرکز استان کنر) جایی که یک پادگان ارتش افغانستان مستقر بود تمرین نظامی کنیم و پس از شکستن حلقه محاصره، راهها را گشوده و در مقابل دارودسته‌های مسلح نیروهای مخالف عملیات رزمی انجام بدهیم. در منطقه عملیاتی تنها یک فرودگاه در شهر جلال آباد وجود داشت که توانایی پذیرش هواپیماهای کوچک مانند ان - ۲۶ را دارا بود، از اینرو ما ناگزیر شدیم مقادیر بزرگ سوخت، مهمات و دیگر چیزهای مورد نیاز را با خود بگیریم، زیرا تدارک و تهیه تجهیزات از مرکز ممکن نبود و برای انتقال و حفاظت ستونها نیروی بسیار لازم می‌افتاد. ما برای نبردی که در پیش رو داشتیم، با جدیت تمام آمادگی می‌گرفتیم. نیروهای اطلاعاتی به خوبی کار می‌کردند. در همین هنگام ما خبرچینی‌هایی در میان افغانها پیدا کرده بودیم. اطلاعات نیروی هوایی کمک



شایانی به ما می‌کردند - روی تصویرهای هوایی کلیه پایگاههای برپا شده در مسیر راه ما به روشنی پدیدار بود. ولی پس از چند روز هنگامی که عملیات با نیروی تمام در جریان بود، روشن گردید که همه آندوخته‌های علوم نظامی شوروی و مطالب مندرج در دستورهای رزمی از جمله در بخش «اجرای عملیات رزمی در کوهستانها» تنها برای «جبهه» غربی و اروپایی جنگ کارایی دارند. اینجا در افغانستان ما ناگزیر بودیم مطالب بسیاری را در روند جنگ با پیشروی آهسته و از آزمایشها و لغزشهای خودمان بیاموزیم. با تجزیه و تحلیل نخستین عملیات، ما به این نتیجه رسیدیم که پیشروی روی جاده‌های کوهستانی حتماً باید با پوشش هوایی از راست و چپ همگام باشد. ستونهای ما را هلیکوپترها و هواپیماهای جنگنده که پیوسته بر فراز ما در پرواز بودند، همراهی می‌کردند. جنگنده‌ها و بمب‌افکنهای نیروی هوایی در آغاز از محل استقرار نیروهای دشمن آگاهی کافی نداشتند، از اینرو ضربات خود را روی پایگاههای فرضی وارد می‌آوردند یا به محض اینکه خلبانان متوجه هدف می‌گردیدند، فوراً به روی آن باران بمب و موشک را می‌ریختند. گاهی هم طوری می‌شد که سربازان خود ما هدف جنگنده‌های نیروی هوایی قرار می‌گرفتند، زیرا از ارتفاع بسیار بلند دشوار بود تشخیص داد که کجا نیروهای ما استقرار دارند و کجا دشمنها. در دو مورد از این چنین حمله‌های هوایی من خود حضور داشتم. نفرات محدود نظامی شوروی در افغانستان، از نبردهای بهاری تجربه بزرگی به دست آوردند. ما بسیاری از چیزها را مورد بازنگری قرار دادیم - از آماده سازی و آرایش سپاهیان برای تمرین گرفته تا هماهنگ سازی نیروی زمینی با نیروی هوایی و توپخانه و اداره آنها. پس از پایان عملیات، ژنرال توخارینف به من دستور داد که به انجام عملیات رزمی در نزدیکی کابل پردازم. از ناحیه خیرآباد پیوسته به سوی ما شلیک می‌شد. و برپایه اطلاعات رسیده حمله بزرگی به ستاد سپاه انتظار می‌رفت. فرمانده سپاه مرا نزد خود در ستاد سپاه فراخواند و منطقه عملیاتی را روی نقشه نشان داد. خیرآباد در هفت کیلومتری کابل واقع است ولی هرگاه روی جاده راه بییمیم، بیشتر از بیست کیلومتر فاصله دارد. این عملیات را من در سمت سرهنگ ستاد لشکر انجام دادم و سرگرد

روسلاں آوشف<sup>۱</sup> نیز در آن شرکت داشت. دو گردان موتوریزه که زیر فرماندهی من به سوی خیرآباد حرکت کردند، به وسیله پوشش توپخانه و نیروی هوایی پشتیبانی می‌گردیدند. درباره نیروهای دشمن ما چیزی نمی‌دانستیم، زیرا اطلاعات ناچیزی را در اختیار ما گذارده بود تنها روشن بود که در خیرآباد کسانی هستند و باید این منطقه را «پاکسازی» کرد. به بیان دیگر اگر اتفاقاً با مجاهدان برخورد می‌کردیم، باید آنان را نابود می‌ساختیم. هنگامی که ما به خیرآباد رسیدیم، یک روستای تهی از جمعیت را دیدیم. نیروهای اصلی مجاهدان به محض اینکه متوجه حرکت ما از کابل گردیده بودند، پا به گریز گذاشته بودند و تنها گروه‌های کوچکی از آنان به سوی ما آتشباری می‌کردند. عملیات رزمی ما که نزدیک ده روز دوام یافت، چندان رضایت بخش نبود. ما تنها توانستیم مقادیر کوچک جنگ افزار و مهمات را کشف کرده و ضبط نماییم. فرماندهی سپاه از دستاوردهای عملیات به شدت ناراضی بود. بر ما اتهام وارد شد که مقدار هنگفت سوخت و مهمات را به باد هوا داده‌ایم. البته واقعاً هم همینطور بود. یگانه نتیجه مثبت به دست آمده از عملیات این بود که دشمن ناگزیر خیرآباد را ترک گفت و جلو حمله به سوی مقر ستاد فرماندهی، موقتاً گرفته شد مگر ما تنها توانسته بودیم مجاهدان را از حومه کابل پس بزنیم نه بیشتر از آن، درست یک ماه از عملیات نگذشته بود که بار دیگر شبیخون‌ها بر پایتخت از سر گرفته شد. در سالهای نخست جنگ، عدم تحکیم مواضع به دست آمده منجر به آن می‌گردید که ما ناگزیر می‌شدیم چندین بار به منطقه برگردیم. رهبران محلی دولت افغانستان به رغم تمایلات شوروی گرایانه تمایل نداشتند که عملیات رزمی ما مؤثر واقع شود. تنها عده کمی از آنان تلاش می‌ورزیدند در فرمانداری‌های پاکسازی شده فرمانروایی خود را قائم سازند. لاجرم ایشان می‌دانستند که دیر یا زود جنگ پایان می‌یابد و غیر از آنان کس دیگری پاسخ ده نخواهد بود.

### تابستان داغ سال هشتاد

نخستین تابستان در افغانستان برای لشکر ۱۰۸ موتوریزه چنان دشوار بود که گرمای

۱. - بعدها ژنرال آوشف، رئیس جمهور، جمهوری مسلمان نشین انگوش در قفقاز - م.

چهل درجه‌ای هوا خود به خود فراموش می‌شد. در روزهای اخیر ماه مه فرمانده سپاه چهلیم فرمان وزیر دفاع اتحاد جماهیر شوروی را به دست آورد که در آن به تفصیل پیرامون شرایط خدمت افسران در چهارچوب «قطعات محدود» سخن به میان آمده بود. در یکی از بندهای فرمان آمده بود که افسران تنها پس از دو سال تعویض خواهند گردید. به این ترتیب روشن گردید که ما را نه برای یک یا نیم سال اینجا آورده‌اند، بلکه سپاه چهلیم باید زمان درازی در افغانستان به سر ببرد و همین طور هم شد. تابستان سال هشتماد جبهه مخالف تصمیم گرفت در شهرهای بزرگ و در گام نخست در پایتخت به پندار خود ضربات خرد کننده‌ای را بر سپاهیان ما وارد آورد تا ما را وادار به ترک افغانستان گرداند. در آن زمان نیروهای عمده لشکر یعنی یک هنگ توپخانه، سه هنگ موتوریزه و یک گردان اطلاعاتی در کابل متمرکز بود. بعدها گردانهای ۱۰۳ کوماندویی هوارد به استانها به مناطق دشوارگذار فرستاده شدند، زیرا «حکومت نیرومند مردمی؟!» به سربازان شوروی نیاز داشت، آنهم هرچه بیشتر، به همان اندازه بهتر ... رویهمرفته همه روزه پاسگاهها و سنگرهای ما مورد آتشباریهایی شدید و یورشهای پی‌درپی قرار می‌گرفت. عملیات رزمی بهاری در کتر تا حدودی واحدهای سپاه چهلیم را برای مدت یک ماه و نیم مصون ساخته بود. از آن پس عملیات خرابکارانه از سرگرفته شد. یکی از این عملیات پیامدهای هراسناکی به همراه داشت. در پایان ماه مه هنگ ۱۸۱ که در شمال باختری کابل مستقر بود، به آتش بسته شد. خیمه‌های سربازان در میدان همواری زده شده بود که از هر تپه و بلندی پیرامون به خوبی دیده می‌شد. افزون بر آن در نزدیکی یک اردوگاه، تیپ ۱۵ زرهی ارتش افغانستان قرار داشت که پیوسته از آن استفاده می‌کردند. در این واحد زرهی ارتش افغانستان همانند یگانهای دیگر آن هواداران شوروی بسیار نبودند. اینکه چه کسی از پرسنل اردوگاه در حمله دست داشت، روشن نبود ولی هرچه بود، آتشباری بسیار ماهرانه انجام گرفته بود. حمله را روز هنگام زیر پرتو روشن خورشید آغاز کردند که تثبیت محل تیراندازی بسیار دشوار بود. در نتیجه آتشباری داروندار همه انبارهای خواربار و مهمات ما به هواپدیدند و یک افسر و پنج سرباز در دم جان سپردند. چون هشتماد درصد از نیروهای لشکر برای پاسبانی و نگهبانی بزرگراه دویست کیلومتری کابل - دوشی

در گردنه سالنگ گماشته شده بود، ما یگانهای ذخیره برای اجرای مانورهای گسترده‌تر نداشتیم، از این رو تنها به آن بسنده می‌کردیم که کانونهای آشوب را خاموش گردانیم. عملیات محدود نظامی که لشکر ما در تمام تابستان انجام داده بود، رویهمرفته در حومه کابل و در نواحی نزدیک به آن صورت گرفته بود. به گونه مثال ما راهپیمایی تیپ مستقل ۶۶ موتوریزه را در سالنگ به سوی جلال آباد و از آنجا تا کتر که قرار بود، در آنجا استقرار یابد، زیر پوشش گرفته بودیم. شایان یادآوری می‌دانم که در جلال آباد که شهر بسیار قشنگ و سرسبزی است، پیش از جنگ، کارشناسان شوروی کار بسیاری را انجام داده بودند و روی رودخانه سدهای بزرگ و نیروگاههای آبی نغلو و سروبی را بنا کرده بودند. شبکه آبیاری و آبرسانی جنب نیروگاهها خیره کننده بود. در کابل نیروی بسیاری برای نگهداری از شهر گماشته شده بود لشکر ۱۰۸ موتوریزه با نیروهای کماندو، پاسداری از شهر را با هم برعهده گرفته بودند. تأمین امنیت کلیه مؤسسات شوروی (شامل سفارت شوروی و نمایندگی بازرگانی شوروی) که تعداد آنها در کابل به بیش از ۳۰ می‌رسید، به دوش سربازان ما بود. ساختمانهای دولتی و حکومتی افغانستان، کمیته مرکزی حزب دمکراتیک خلق و کاخ ببرک کارمل که تقریباً پهلوی هم در یک محله واقع بودند، توسط کماندوها پاسداری می‌شدند. بر رغم اینکه در کمربند دفاعی خارجی سربازان ارتش افغانستان مستقر بودند، امید اصلی در لحظات بحرانی البته که به سپاهیان شوروی بسته می‌شد.

**افسران ک. گ. ب در گارد محافظ ببرک کارمل خدمت می‌کردند و از او نگهداری می‌نمودند.**

در کاخ امین (کاخ تپه تاج بیک - مقر پیشین ستاد فرماندهی ارتش افغانستان) در نه سال تمام حضور نظامی ما در افغانستان هنگ هوایرد کماندو مستقر بود. زمان درازی ما مرکز رادیو تلویزیون افغانستان و ۱۲ پل بزرگ روی رودخانه کابل (که شهر را به دو بخش تقسیم می‌کند) را پاسبانی می‌کردیم. ما باید متوجه می‌بودیم که پلها را منفجر نکنند. از اینرو برای نگهداری از پلها، جوخه‌ها، و به هنگام وخامت اوضاع گروهانها را می‌گماشتیم. یکی از گردانها برای پوشش ستاد فرماندهی گماشته شده بود.

در بهار ۱۹۸۰ ما به این نتیجه رسیده بودیم که هنگ‌های زرهپوش (تانک) در افغانستان به درد ما نمی‌خورند، و بهتر خواهد بود اگر آنها را با نیروهای زره‌دار (خودروها و نفربرهای زرهی) تعویض کنیم. تانکیست‌ها در کوه‌ها نمی‌توانستند به طور مؤثر از امکانات رزمی زرهپوش‌های خود استفاده کنند. رویهمرفته ما تنها برای اجرای عملیات رزمی به چندگردان زرهپوش که در ترکیب یگانهای موتوریزه شامل می‌بودند، نیاز داشتیم. نگهداری هنگ‌های کامل زرهپوش که تعداد تانک‌های هر کدام آن به ۹۰ دستگاه می‌رسید، در افغانستان بیمورد و گران بود. در ماه ژوئیه نخستین گروه سپاهیان ما کابل را ترک گفتند. گردانهای زرهپوش لشکرهای ۱۰۸ و ۵ تیپ مستقل توپچی و یگانهای موشک انداز که مجهز به سیستم نوع «لونا» (با برد ۶۰ کیلومتر) بودند، به سوی مرز رهسپار گردیدند. موجودیت دستگاههای پرتاب موشکهای تاکتیکی، آنهم به میزان زیاد در ترکیب سپاه چهلم یک دلیل روشن دیگر مبنی بر این بود که تصمیم اعزام نیرو به افغانستان بدون آمادگی لازم گرفته شده بود. بازگشت تیپ موشکی پدافند هوایی با تراژدی همراه گردید. به علت بی‌پروایی فرماندهان و افسران این تیپ در آمادگی برای تمرین و برخورد واقعاً تبهکارانه آنان سانحه جانگداز و جبران ناپذیری رخ داد. تیپ موشک انداز پدافند هوایی، شب هنگام از سالنگ گذر می‌کرد. تونلی که بر فراز کوههای سالنگ بنا گردیده، از درازترین تونلهای جهان به شمار می‌آید. برای پیشگیری از هر واقعه‌ای که در نتیجه آن ممکن بود، تونل کاملاً نابود گردد. ما از نخستین روزها آنرا زیر کنترل شدید قرار دادیم و قواعد جدی برای آموشدن در آن وضع کردیم. به ویژه به سربازان ارتش افغانستان اجازه داده نمی‌شد که یکجا با سربازان شوروی داخل تونل شوند. تنها باید به نوبت از آن می‌گذشتند. بر رغم ممانعت کامل، کاروانهای تیپ موشکی پدافند هوایی به دنبال خودروهای افغانی به تونل درآمدند. خودروهای افغانی با وجود اینکه ایست در درون تونل جداً ممنوع بود، به دلایل نامعلومی باز ایستادند و کامیونها و خودروهای ما نیز ناگزیر متوقف شدند. پس از چندی اتومبیلهای افغانی، پس از حل مشکل، دوباره به راه افتادند ولی نخستین کامیون ستون ما از جا تکان نمی‌خورد. راننده کامیون به علت خستگی شدید به خواب رفته بود. چون کامیون اول باز ایستاده بود، کاروان نیز از جا

تکان نمی خورد. طبیعی بود که هیچ یک از رانندگان موتورهای خود را خاموش نکرده بودند. که در نتیجه آلودگی هوای درون تونل در اثر تجمع گازها از مرز «بحرانی» فراتر رفته بود. هنگامی که از این موضوع آگاه شدند و به کمک شتافتند، دیگر دیر شده بود. کلیه سربازان محبوس را از تونل بیرون کردند ولی نتوانستند ۱۶ نفر را نجات بدهند. آنها در اثر تنفس گازهای غلیظ مسموم گردیده و در دم جان سپردند. وضع بیست سرباز دیگر بسیار وخیم بود ولی توانستند جان سالم به در برند. در آغاز تابستان تصمیم گرفته شد تا مقر ستاد لشکر ۱۰۸ موتوریزه را به پایگاه هوایی بگرام ببریم. فرمانده سپاه به این باور بود که نیروهای لشکر ما باید در گام نخست بزرگترین پایگاه نیروی هوایی افغانستان را زیر پوشش خود بگیرد. با استقرار در بگرام به راحتی میتوان بر تحول اوضاع در نواحی شمال کابل، شهر چاریکار مرکز استان پروان و منطقه سرسبز پیرامون آن تأثیر گذاشت. افزون بر این دره پرآوازه استراتژیک پنجشیر در نزدیکی بگرام قرار دارد که پایگاه اصلی و خاستگاه یکی از پرشورترین و نیرومندترین فرماندهان مجاهدان، احمدشاه مسعود است. متأسفانه ما در بگرام تنها چند گردان نگهبان داشتیم. در حالی که برای کنترل منطقه و اجرای عملیات جنگی حداقل به دو هنگ رزمی نیاز بود.

### پاییز هشتاد

در آغاز پاییز، پویایی دشمن به شدت افزایش یافت. آنها می دانستند که پس از چندی با آغاز سرما گردنه‌ها بند خواهد شد و ناگزیر خواهند گردید تا به یورشها و شبیخونهای محدود به پاسگاهها، سنگرها و شهرکهای نظامی سپاهیان شوروی اکتفا نمایند. معمولاً زمستانها مجاهدان به عملیات بزرگ دست نمی زدند و از امکانات مانور محروم بودند. برعکس تابستانها شدت نبردها بیشتر می گردید.

پاییز سال هشتاد من به سمت فرمانده لشکر ۵ گارد موتوریزه که در پایگاه هوایی شیندند مستقر بود، گماشته شدم. یک هنگ از این لشکر در شهر زیبا و باستانی هرات که خاستگاه مردان نامور بسیاری در تاریخ کشور است، مستقر بود. این منطقه برای ما بسیار اهمیت داشت، چون

پایگاه هوایی شیندند، دومین پایگاه بزرگ نیروی هوایی ارتش افغانستان به شمار می‌رفت. سرانجام به سوی شیندند پرواز کردم. پس از یک ساعت و نیم هواپیمای ما به فرودگاه فرود آمد. من به جای ژنرال شاتالین به سمت فرمانده لشکر تعیین شده بودم. ژنرال شاتالین چهار روز تمام با من بر فراز منطقه که یگانهای زیر فرمان ما مشغول خدمت بودند، پرواز کرد. همچنان ما به کلیه پست‌ها و قرارگاههای لشکر در حوالی هرات سر زدیم. در ضمن من با فرمانده و مسئولان افغانی پایگاه هوایی آشنا شدم.

ژنرال شاتالین بامداد روز پنجم با یک فروند هلیکوپتر ترابری به سوی ترکمنستان پرواز کرد. هلیکوپتر او را دو فروند هلیکوپتر توپدار پشتیبانی اسکورت می‌کردند. در فرودگاه فرماندهان لشکر برای بدرود با وی صف کشیده بودند و گروه موزیک نظامی سرود «پدرود» را می‌نواخت.

### نبرد در لورکوه

با نشستن به کرسی فرماندهی لشکر، می‌خواستم از کلیه یگانها سرکشی کنم ولی به این کار موفق نشدم. زیرا بسیاری از یگانها در نزدیکی شهر فراه در کوهسار «لورکوه» درگیر نبرد بودند. چهار هفته می‌شد که یگانهای ما در دامنه‌های لورکوه قرار داشتند و تلفاتی هم داده بودند. پس از سه روز دیگر با هلیکوپتر به حومه شهر فراه پرواز کردم تا از نزدیک با اوضاع آشنایی پیدا کنم. کوهستان لورکوه منطقه بسیار دلچسب و غیرعادی است که بلندترین قله آن در ارتفاع ۳۰۰۰ متری از سطح دریا قرار دارد. بر پایه مدارک و اطلاعات نظامی ما و ارتش افغانستان در مرکز کوهستان یک پایگاه بزرگ و «آسیب ناپذیر» پر از جنگ افزار و خواربار مجاهدان قرار داشت که از این پایگاه پیوسته در بزرگراه هرات - قندهار به کاروان‌های ما و همچنان به قرارگاه تیپ مستقل ۷۰ موتوریزه حمله می‌آوردند در نبردها ما را یک تیپ پیاده نظام ارتش افغانستان که در فراه مستقر بود، یاری می‌داد که تعداد نفرات آن (به علت فرار پیوسته سربازان از پادگان و تلفات سنگین - م.) از ۱۱۵ نفر تجاوز نمی‌کرد. من دو روز پی‌درپی سخنان افسرانی را که مدت درازی

در این منطقه به سر برده و با اوضاع به خوبی آشنایی داشتند، شنیدیم. افسران ما همه به یک پندار بودند و می‌گفتند که ادامه عملیات نظامی و رخنه کردن در کوهستان سودی ندارد و پیشنهاد می‌کردند تا همه راههای منتهی به کوهستان را با مین فرش کرده و دشمن را به تله بیندازیم و همه روزه پیوسته آنان را زیر ضربات توپخانه و جنگنده‌های نیروی هوایی بگیریم. افسران افغانی دیدگاه دیگری داشتند. فرمانده آنان پیشنهاد می‌کرد تا با یک یورش برق آسا و سریع به عمق دره پیشروی کرده و پایگاه را نابود سازیم. معاون سیاسی او می‌گفت که باید سپاهیان شوروی نخست داخل دره شوند، چون واحدهای افغانی هنوز نیروی کافی ندارند و تنها در چهارچوب امکانات می‌توانند به ما یاری برسانند. بی‌تردید ما باید پایگاه را نابود می‌ساختیم ولی مقاومت سرسختانه مجاهدان از یک سو و موجودیت مقادیر زیاد خواروبار و جنگ افزار در پایگاه که استحکامات خیلی نیرومندی هم داشت، از سوی دیگر به آنان امکان می‌داد تا ماهها ایستادگی کنند. برپایه تجزیه و تحلیل عمیق اوضاع منطقه، موقعیت اراضی و با توجه به کمبود جنگ افزارهای مورد نیاز و مهمتر از همه به منظور جلوگیری از تلفات جانی تصمیم گرفتیم با نظر افسران خود موافقت کنم و سربازان را به سربازخانه‌ها برگردانم.

پس از چند ماه، جنگاوران لور کوه بار دیگر کارزار تازه شیبخون و زدو خورد را به راه انداختند و تک‌هایی را بر بزرگراه آغاز کردند. ما ناگزیر گردیدیم که مساعی اعظمی به خرج دهیم تا نه تنها آنان را وادار به عقب‌نشینی به درون دره نماییم، بلکه از آنجا هم بیرون بیندازیم. آنها باید درک می‌کردند که لور کوه دیگر برای ایشان پایان یافته است و در تیررس ما قرار دارد و دیگر زندگی و تکاوری آرام در آنجا میسر نخواهد بود. جنگنده - بمب‌افکن‌ها و توپخانه ما همه روزه لورکوه را درهم می‌کوفتند؛ ولی گزارشهایی به ما می‌رسید که نیروی مخالف از لور کوه به مثابه یک ستاد مشترک فرماندهی کار می‌گیرد و فرماندهان مجاهدان به گونه منظم در پایگاه مستحکم مرکز کوهستان گردهمایی‌هایی برپا می‌کند.

پاسگاه‌ها، سنگرها و گشتی‌های ما و یگانهای ارتش افغانستان پیوسته مورد تهاجم دشمن قرار داشتند و تلفاتی هم می‌دادیم که این امر ما را ناگزیر در برابر لزوم تعمیل اقدامات



کوبنده مبنی بر خنثی ساختن نیروهای مجاهدان قرار می‌داد. به تعبیر دیگر ما باید این پایگاه را نبود می‌ساختیم و کاری می‌کردیم که دیگر لورکوه فراموش مان شود. نبردهای لورکوه متأسفانه بدون تلفات جانی نبودند. بیشترین تلفات در میان نظامیان تیپ ۲۱ پیاده ارتش افغانستان مستقر در فراه بود. ما در لورکوه نه تنها عده‌ای از سربازان و افسران خود را از دست دادیم، بلکه چند تن از مستشاران نظامی نیز جان باختند که سرلشکر خاخلف افسر نیروی هوایی ارتش شوروی یکی از آنها بود. ژنرال خاخلف به گونه‌ی تراژیکی کشته شد و با کشته شدن او ما ناگزیر شدیم دست به اقدامات کوبنده‌ای بزنیم. ژنرال خاخلف به دستور فرمانده کل نیروی هوایی اتحاد شوروی مارشال کوتاخف به افغانستان آمده بود تا کارایی جنگنده‌های نوع سو - ۲۵ (SU-25) را آزمایش کند. ژنرال هوایی چندین روز پی‌درپی در دامنه‌های لورکوه به سر برد در واپسین روز زندگی، او سوار بر یک فروند هلیکوپتر رزمی به قلب دره پیش رفت تا ببیند که جنگنده‌های سو - ۲۵ چگونه هدفهای خود را در هم می‌کوبند. یک هلیکوپتر پشتیبانی دیگر، هلیکوپتر او را همراهی می‌کرد. دشمن هلیکوپتر حامل خاخلف را سرنگون کردند که در نزدیکی پایگاهشان به زمین خورد. پس از وقوع این حادثه ما ناگزیر شدیم با جنگهای بسیار خونینی صخره‌ها و دره‌ها را پشت سر گذاشته و خود را به مرکز کوهستان برسانیم. عملیات جنگی که بسیار به سرعت طرح‌ریزی شده بود، برای آن بود که حداقل جسد ژنرال و سرنشینان هلیکوپتر را به دست آوریم. هنگامی که ما به پایگاه دشمن رسیدیم و به صورت کامل استحکامات را به تصرف خود درآوردیم، قطعات هلیکوپتر سرنگون شده و اجساد افسران را یافتیم. دیدن آنها وحشتناک بود. دشمن پیکرهای ژنرال و خلبانان را بیرحمانه مثله کرده بودند، چشمان آنان را از حدقه بیرون آورده و گوشه‌ایشان را بریده بودند. عملیات نزدیک به یک هفته دوام یافت که طی آن ما هشت نفر از دست دادیم. پایگاهی که یک سال و نیم تمام خواب از چشمان ما ربوده بود، مطابق آخرین دستاوردهای دانش مهندسی نظامی بنا گردیده بود. در میان صخره‌ها، پناهگاه بزرگی با ساختمانهای بتنی و تجهیزات کامل ساخته شده بود و بسیار به خوبی ستر و اختفاء گردیده بود. در این پناهگاه امکان انبار دهها هزار تن سوخت، خواربار و مهمات بود. دشمن هرآنچه را که

گیرشان می‌افتاد به این انبار می‌آوردند، ما در آنجا از چینی‌های ساخت فرانسه گرفته تا کانتینرهای پر از مواد شیمیایی یافتیم. طبیعی است که پایگاه را کاملاً نابود ساختیم و استحکامات نیرومند را منفجر کردیم، بار دیگر سراسر منطقه را مین گذاری کرده و از آنجا به پایگاههای خود برگشتیم. سالها بعد در پایان سال ۱۹۸۵ لورکوه بار دیگر توجه نیروهای ما را به خود جلب کرد. در پاسخ به شبیخون‌های دشمن ما به وارد ساختن یک رشته ضربات سراسری هوایی چون بمباران و موشک باران مواضع دست زدیم که پس از آن دیگر لورکوه ناراحتی ویژه‌ای را برای ما به بار نیاورد.

## هرات

### فرماندهی لشکر ...

هرات فرماندهی لشکر ۵ موتوریزه از وخامت اوضاع در استانهای غربی افغانستان به شدت نگران گردیده بود. دشمن کارزار گسترده‌ای به راه انداخته و تلاش می‌کرد بزرگراه هرات - قندهار را زیر کنترل بگیرد.

در هرات - سومین شهر بزرگ افغانستان - گروههای معمولی مجاهدان که به زد و خورد میان هم خو گرفته بودند، فعالیت داشتند. ما به دقت اعمال هر گروه مجاهد را در منطقه غرب زیر نظر داشتیم. کسانی که برای مرکز اطلاعات سپاه چهلیم کار می‌کردند، عملاً در تمام تاروپود دشمن رخنه کرده بودند. فرماندهی لشکر ۵ اطلاعات ارزنده‌ای درباره هر یک از گروههای مجاهد در اختیار داشت و توجه جدی به فعالیت‌های دارودسته‌های مخالفان به ویژه در پیرامون هرات مبذول می‌داشت. ما برای این کار دلایل کافی داشتیم از میان شهر هرات راههای بسیار مهمی می‌گذشت که برای ما نیز اهمیت داشت. هرات نقطه گرهی راههای اصلی منطقه بود. یکی از این راهها از شمال به سوی جنوب کشیده شده بود که تورغندی را از طریق هرات به قندهار پیوند می‌داد. ما از این راه برای انتقال کاروانهای خود کار می‌گرفتیم. راه دیگر به سوی مرز ایران کشیده شده بود که شصت کیلومتر درازی داشت. راه سوم به سوی خاور می‌رفت که به چخچران

(مرکز استان غور) منتهی می‌گردند. پایگاه هوایی شیندند هدف مقدس کلیه گروههای مجاهدی که از ایران به قلمرو افغانستان فرستاده می‌شدند، بود. آنها برای نابود ساختن هیچ هدف دیگری به این میزان تلاش نمی‌کردند که برای شیندند. سربازان ارتش افغانستان پاسداری از پایگاه را برعهده داشتند. در سالهای بعد دشمن دوبار توانست به آروزی دیرین خود برسد و ایستگاههای هواپیماهای نیروی هوایی ارتش افغانستان را مورد حمله قرار بدهد هر دو بار کار به این انجامید که هواپیماهای نیروی هوایی افغانستان از آسمان مناطق جنوب غربی کشور ناپدید گردیدند، زیرا آنها را در روی زمین نابود کرده بودند. بار نخست توطئه بزرگی در سال ۱۹۸۵ چیده شده بود که به گونه بسیار ماهرانه و حرفه‌ای اجرا گردید. شب هنگام در چند ایستگاه هوایی، همزمان ۱۱ فروند هواپیمای بمب افکن نوع ایل - ۲۸ منفجر گردیدند. هواپیماهای ایل - ۲۸ هواپیماهای بسیار قدیم و از نخستین بمب افکن‌های ساخت شوروی‌اند که به رغم عمر زیاد از کارایی بالایی برخورداراند. آتش شعله‌ور شده از هواپیماهای منفجر شده به هواپیماهای دیگر سرایت کرده و عملاً باعث شده بمب افکن‌های ایل - ۲۸ هنگ هوایی ارتش افغانستان سوخته شود. مبارزه با کاروانهایی که از ایران می‌آمدند نیز بخش بزرگ نیروی ما را به خود مصروف نگه می‌داشت. ما نه تنها از وجود پایگاههایی که برای آموزش دشمن در خاک ایران برپا شده بود آگاه بودیم، بلکه از تعداد آنها و محل موقعیت آنها نیز اطلاع داشتیم. فرماندهی نظامی ما همیشه می‌دانست که باندها از کدام پایگاه حرکت می‌کنند، به کجا می‌روند، چه وظایفی دارند و تعداد آنان به چند نفر می‌رسد.

### افسران ارشد ارتش در افغانستان

تابستان سال ۱۹۸۱ وزارت دفاع اتحاد شوروی تصمیم گرفت برخی از فرماندهان ارشد ارتش شوروی را برای چند روزی به افغانستان بفرستد. در ترکیب هیات: فرمانده کل «فرماندهی نظامی ترکستان»، سپهبد ماکسیمف، فرمانده کل «فرماندهی نظامی آسیای مرکزی» ارتشبد یازف (بعدها وزیر دفاع اتحاد شوروی - م.)، فرمانده کل سپاه کارپات سپهبد بیلکف و فرمانده کل

حوزه نظامی قفقاز سپهبد کولیسف و همچنان فرمانده کل «حوزه نظامی مسکو» ارتشبد لوشیف شامل بودند. همراه با فرماندهان، افسران دیگر کادر رهبری حوزه‌های نظامی از بخش‌های اطلاعات، توپخانه و هوایی هم به کابل آمده بودند. در کابل آنها نخست به بررسی اوضاع در سطح سپاه پرداخته و سپس به پادگانها رفتند تا با جزئیات امر آشنا شوند. هر یک از آنان وظایف ویژه خودشان را داشتند ولی هیچکدامشان به شیندند نیامدند. یکی از افسران دیگری که به افغانستان آمده بود، رئیس اداره نیروهای زرهی ارتش شوروی سپهبد پاتایف بود که پیش از این نیز به این کشور آمده بود. در گروهی که با او بودند، چند مهندس برجسته طراح تانک و رئیسان کارخانه‌های عظیم اسلحه‌سازی حضور داشتند. آنها وظیفه داشتند راههای بهبود کارایی تانکها را بررسی کرده و در یابند که چگونه می‌توان سرنشینان یک زرهپوش را هنگام برخورد آن با مین نجات داد. جنگنده‌های مدرن سو - ۲۵ که در آن سالها تازه به خدمت نیروی هوایی درآمده و از کارایی بسیار بالایی برخوردار بودند، «بازیچه»‌های او بودند. در پایگاه هوایی شیندند یگانه ناوگان این هواپیماها ایستاده بود. کارشناسان نظامی، طراحان، مهندسان و تکنیسین‌ها پیوسته کارایی این هواپیماها را زیر مراقبت داشتند و در روند نبردها همواره با در نظر داشتن دستاوردهای عملی می‌کوشیدند کارایی آنها را بهبود بخشیده و توان رزمی آنها را بالاتر ببرند.

## پاکسازی هرات

در اواسط سال ۱۹۸۰ شهر هرات به مرکز جنبش مخالفان در سرتاسر حوزه جنوب باختری افغانستان مبدل گردیده بود و ما ناگزیر دست به عملیات «پاکسازی» شهر یازیدیم. البته این عملیات را عملیات رزمی نمی‌توان نامید. گروههای مجاهدان از برخورد و رویارویی با ما هراس داشتند و تلاش می‌ورزیدند رویهمرفته از درگیریها جلوگیری کنند. هرگاه آنها می‌دانستند که ما برای عملیات رزمی آماده می‌شویم، آنگاه به سرعت می‌کوشیدند از منطقه خطرناک بگریزند و به پناهگاه‌های خود در کوههای دور دست پنهان شوند. در آستانه عملیات پاکسازی، افسران اطلاعات از طریق شبکه خبرچینی خود به دقت، اطلاعات لازم درباره نیروهای دشمن،

در هرات را، بررسی می‌کردند. طی یک یا دو هفته پیش از آغاز عملیات، ما نقشه کامل را تدوین کرده و دقیقاً می‌دانستیم که گروههای مسلح مجاهدان در کدام بخشهای شهر هرات و محله‌های پیرامون آن قرار دارند. ما تقریباً کلیه گفت و شنوهای مخابراتی دشمن را استراق سمع کرده و نه تنها از محتوای مخابرات آنان باخبر می‌شدیم، بلکه با استفاده از روشهای ویژه محل موقعیت دستگاه مخابره را نیز تثبیت کرده و آگاه می‌شدیم که رهبران آنان در کجا قرار دارند، با که مخابره می‌کنند و چه برنامه‌هایی در دست اجرا دارند. در مرحله دوم پاکسازی، ناگهان، یگانهای از نیروهای خود را آورده و حلقه‌وار تمام شهر را محاصره می‌کردیم و هیچ کس را نمی‌گذاشتیم از شهر بیرون شود. آنگاه سپاهیان ارتش افغانستان داخل شهر شده و پاکسازی را آغاز می‌کردند. در هرات لشکر ۱۷ پیاده ارتش افغانستان مستقر بود، که یکجا با ما عمل می‌کرد. مدتها بعد ما به چشم خود دیدیم که این لشکر پیاده چگونه عملیات پاکسازی را اجرا می‌کند. خیلی دلچسب بود، هرگاه خروج لشکریان را از شهر می‌دیدید. سربازان وظیفه داشتند که از یک خیابان بگذرند و خانه‌ها و زیرخانه‌ها و حیاط‌ها و سراسر پیرامون مورد نظر را زیر و رو کنند و بازرسی نمایند. معمولاً چند زن کارمند نیز نظامیان افغانی را همراهی می‌کردند تا زنان را مورد بازرسی قرار دهند و به خانه‌ها آزادانه درآیند. هنگامی که چنین بازرسی پایان می‌یافت و سربازان از خیابان خارج می‌شدند، هر یک از آنان هر چیز منقول را که به دستشان افتاده بود به شانه انداخته و با خود کشان کشان می‌بردند، مانند: قالیچه‌ها، کیف‌ها و چمدان‌ها ...

شاید از نظر آنان این اشیاء غنائمی بودند که قانوناً به دست ایشان افتاده بود. پس از پایان نخستین عملیات «پاکسازی» هنگامی که آگاه شدیم که این کار چه معنا دارد، از شرکت در اینگونه «عملیات» خودداری ورزیدیم. در عملیات، کارمندان خدمات اطلاعات دولتی افغانستان، نیروهای انتظامی و رهبران حزبی هم سهم می‌گرفتند. بعدها ما در جستجوی مکانیسمی برآمدیم تا از دستبردهای آشکار و تاراج مردم شهر جلوگیری گردد. با توجه به اختلافاتی که میان نیروهای انتظامی و خدمات اطلاعات دولتی وجود داشت، ما آنان را به گونه‌ای وارد شهر می‌ساختیم که یکی، دیگری را مراقبت کرده و از ترس پیگرد خود از غارتگری خودداری کنند. در

آغاز این مکانیسم به خوبی کار می‌کرد ولی پس از آن همه چیز همانند گذشته بر روال عادی خود ادامه یافت. آنها با احساس اینکه کسی آنانرا کنترل نکرده و مجازات نخواهد کرد، به سرعت فراموش کردند که چه کسی حزبی است و چه کسی «خادیسست» (کارمند «خاد» - خدمات دولتی افغانستان یا سازمان اطلاعات و امنیت افغانستان - م.) و بیش از گذشته به چپاول پرداختند. با درک این مطلب که جلوگیری از چنین «غارتگری انقلابی» و یغماگری آشکار ناممکن است و سپاهیان شوروی حق ندارند در شهر دست به فعالیتهای مستقل بزنند، ما دیگر از «پاکسازی انقلابی» صرف نظر کردیم. یکی دیگر از «شگردهای انقلابی» این بود که جمعیت مردم شهر را از خانه‌ها بیرون آورده و به ورزشگاه می‌آوردند، آنگاه به بازجویی و بازرسی آنان می‌پرداختند. در بیرون از ورزشگاه سه دستگاه خودرو زرهی ایستاده بود. مردان را دسته دسته بدون شتاب از نزدیکی خودروها می‌گذرانند. در درون هر یک از خودروها چند وابسته «خاد» به گونه پنهانی نشسته بودند. آنها همشهریان خود را به خوبی می‌شناختند و با انگشت کسانی را که با مجاهدان همکاری داشتند، نشان می‌دادند و آنگاه افسران خاد دست به کار می‌شدند. مواردی که آنان علاوه بر مجاهدان مخالفان شخصی خود را هم نشان می‌دادند، کم نبود، به این ترتیب آنان با آن‌عده از همشهریان و همسایگان‌شان که مخاصمتی داشتند، تسویه حساب می‌کردند. من نمی‌دانم که وزارت امنیت دولتی افغانستان چگونه کار خود را ارزیابی می‌کرد ولی حدس می‌زدم که افراد عضو سازمان اطلاعات دولتی افغانستان بدون بازجویی و دادگاه در پایان عملیات پاکسازی بازداشت شدگان را رها می‌کردند و پس از چندی همان صحنه دوباره تکرار می‌گشت.

### در پایگاه هوایی که امریکا بنیاد نهاده بود

در هنگام حضور سپاهیان شوروی در افغانستان، عملاً روستا، شهر و استانی در کشور نبود که می‌توانستیم آنرا از نگاه نظامی برای نیروهای شوروی و ارتش افغانستان حتی به گونه نسبی آرام و مصون بخوانیم. روشن است که قندهار، دومین شهر بزرگ افغانستان نیز از این قاعده بیرون نبود. به علت موقعیت جغرافیایی، این شهر همواره در درازای تاریخ برای همه رهبران

افغان از جمله پادشاهان اهمیت بسیاری داشت. با تسلط بر قندهار ممکن بود سراسر منطقه جنوب باختری کشور را زیر کنترل آورد. در گذشته‌ها، قندهار محل تقاطع کاروانهای بازرگانی بود. از دیدگاه استراتژیک شهر اهمیت ویژه داشت. منطقه قندهار را کوهستانی نمی‌توان نامید، چون در جلگه همواری قرار دارد. هوای آن همانند دیگر نواحی افغانستان گرم است و دمای توانفرسا تمام سال به جز از سه ماه زمستان بیداد می‌کند. هنگام ورود سپاهیان شوروی به افغانستان، از تشکیل لشکر ۵ گارد موتوریزه مستقر در هرات، یک هنگ به قندهار اعزام گردید که بعدها توسعه یافته و به تیپ مستقل ۷۰ موتوریزه مبدل گردید. از آغاز استقرار این تیپ در قندهار تا واپسین روزهای حضور نظامی ما در افغانستان، به استثنای وقفه‌های کوتاه، جنگ پیوسته دامنگیر آن بود. اوضاع در جنوب افغانستان و درگام نخست در قندهار تنها به این سبب پیچیده نبود که ما همراه با یگانهای سربازان دولتی افغانستان عملیات نظامی بلاوقفه‌ای را بر ضد مجاهدان انجام می‌دادیم.

در حومه جنوب باختری شهر، زمانی امریکایی‌ها یک فرودگاه بزرگ ساخته بودند که بعدها چند یگان کوچک نیروی هوایی ارتش افغانستان در آن مستقر گردیده بود. فرماندهی سپاه چهلم، تیپ ۷۰ موتوریزه را در این پایگاه جا داده بود که هم خود شهر قندهار و هم نواحی پیرامون آنرا کنترل می‌کرد. موقعی که کامیونهای ما از پادگان خارج شده و به بزرگراه قندهار - هرات راه می‌افتادند، ناچار باید از میان همه شهر می‌گذشتند، زیرا راه دیگری وجود نداشت. دشمن هم از همین باریکی سوء استفاده می‌کردند. روزی نبود که ستونهای ما مورد حمله قرار نگیرند. گاهی در اثر نبردها آمدوشد ماشینها چند روز پی‌درپی قطع می‌گردید در زدوخوردها ما افسران و سربازان خود را از دست می‌دادیم. نیروهای جبهه مخالف تلاش داشتند کاملاً از رفت و آمد کاروانهای ما جلوگیری کنند. چنین مقرر گردید که دو یا سه روز معین در هفته تنها اتومبیل‌های شوروی با خواربار، مهمات و سوخت از جاده‌های میان شهر عبور کنند. برای بدرقه هر کاروان ما ناگزیر بودیم، عملیات گسترده نظامی را انجام بدهیم - راهها را بازگشایی کرده، در امتداد جاده‌ها نیروهای خود را جا داده، مجاهدانی را که سر راه ما قرار می‌گرفتند، نابود سازیم و

دارودسته‌های اوباشان را مجبور گردانیم تا هر چه بیشتر از راهها دورتر بگریزند. تنها به این ترتیب می‌شد که مصونیت ترابری را تأمین کرد.

هنگام اجرای عملیات رزمی برنامه ریزی شده بهار ۱۹۸۱ ما توانستیم به میزان چشمگیری منطقه مصون امتداد راه را گسترش داده و پاسگاهها و سنگرهای نگهبانی خود را در نقاط حساس بگماریم. چنین می‌نمود که موانع عمده با این کار از میان رفته و دیگر می‌توان به راحتی از راههای قندهار برای ترابری کار گرفت. ولی ما تا اندازه‌ای حریف را دست کم گرفته بودیم دشمن کماکان یورش به جاده را ادامه می‌داد، با آنکه شدت حملاتشان بسیار کاهش یافته بود. دشمن اراضی محل را بسیار خوب می‌شناخت، زیرا آنها در این مرز و بوم بزرگ شده بودند. دسته‌های مجاهدان خیلی پویا و پیوسته در حال مانور بودند. برعکس پست‌ها و سنگرهای ما در جاهای معینی به حالت استاتیک (پایا) قرار داشتند. نگهداری راهها با کاربرد یگانهای گشتی برای ما دشوار بود، چون اینکار به نیروی بزرگی احتیاج داشت که ما در اختیار نداشتیم. دشمن به خوبی از جاهای استقرار پست‌های پاسبانی ما مطلع بوده از جنگ افزارها و رژیم خدمت سربازان با وجود تغییر پیوسته آن و اینکه به گونه منظم توان آتش پاسگاهها را در امتداد جاده بالا می‌بردیم، آگاهی داشت. ما در پیرامون پست‌ها و مواضعمان در شعاع گسترده‌ای زمینها را مین‌گذاری کرده بودیم. هواپیماهای اکتشافی که قادر بودند، جابه‌جایی باندها را در نواحی پیرامون بزرگراه گزارش نمایند، شب و روز برفراز منطقه در پرواز بودند. از طریق اکتشاف هوایی به سرعت می‌توانستیم محل آتشباری توپخانه، مواضع و نقاط پرتاب موشک دشمنها را تثبیت نماییم. آنگاه این نقاط کشف شده را بی‌درنگ نابود می‌ساختیم. با اینحال دشمن قادر بود به سرعت مواضعش را دوباره احیا کند، فرماندهان محلی مجاهدان در قلمرو پاکستان که حدود صد کیلومتر از قندهار فاصله داشت، به سود خود استفاده اعظمی می‌بردند. آنها از آنسوی مرز مقادیر بیکران جنگ افزار، مهمات، سازوبرگ، خواربار و مواد دیگر مورد نیاز خود را می‌آوردند، که این خود یکی از عوامل عمده به درازا کشیدن جنگ در قندهار بود. یکی از دردسرهای بزرگ دیگر ما، بیماریهای محلی بود که من هم دچار آن شده بودم. در پایان سال ۱۹۸۱ بیماری زردی



و پیشش تقریباً کلیه یگانهای ما را فراگرفته بود. تنها در لشکر ۵ بیش از ۳۰۰۰ نفر شامل من، رئیس ستاد لشکر، معاونانم و تقریباً همه افسران کادر رهبری بیمار شده بودیم و لشکر عملاً توانایی رزمی خود را از دست داده بود.

من یک ماه و نیم تمام در بیمارستان بستری بودم. در ماه فوریه ۱۹۸۲ پس از بهبودی، از قندهار به کابل و از آنجا به تاشکند پرواز کردم. در پایان خدمت در افغانستان به رتبه سرتیپی ارتقا یافته‌ام و به این ترتیب نخستین مأموریت من در افغانستان به پایان رسید.

## مأموریت دوم

### و باز هم در افغانستان

به تاریخ ۲۳ فوریه ۱۹۸۵ ارتشبد وارینکف، معاون رئیس کل ستاد مشترک شوروی به من اطلاع داد که من به سمت نماینده خاص ریاست ستاد ارتش و مسئول گروه نمایندگان ریاست کل ستاد ارتش در افغانستان تعیین گردیده‌ام. ریاست کل ستاد مشترک ارتش شوروی در این سال به عهده مارشال اتحاد شوروی اخرومیوف بود و در پست وزارت دفاع، مارشال اتحاد شوروی س. گ. سوکولف کار می‌کرد. در اواسط ماه مارس ۱۹۸۵ به کابل پرواز کردم تا پست تازه خود را اشغال کنم. وظیفه من در افغانستان این بار ویژگیهایی چند داشت. به عنوان نماینده ویژه ریاست ستاد ارتش من عملاً دسترسی بی‌حد و حصری به نیروهای مسلح شوروی و ارتش افغانستان داشتم. یکی از وظایفی که رئیس ستاد ارتش در برابر من و گروه چهارنفری همکارانم قرار داده بود، هماهنگی فعالیتهای سپاهیان شوروی و ارتش افغانستان در اجرای عملیات مشترک بود.

### نبرد با جنگجوی افسانه‌ای

در روزهای آخر آوریل ۱۹۸۵ مطابق برنامه تدوین شده دست داشته، آماده‌گی برای اجرای عملیات رزمی در دره پنجشیر در مقابل دارودسته بزرگ فرمانده نظامی مجاهدان،

احمدشاه مسعود آغاز گردید. این برنامه به این دلیل طرحریزی گردیده بود که مسعود یک خطر واقعی برای پادگانهای مستقر در نزدیکی این دره کوهستانی به شمار می‌رفت. رزمجویان مسعود آمدوشد عادی و پیوسته کاروانهای ترابری ما را روی شاهراه کابل - حیرتان (یا به گونه‌ای که ما آنرا شاهراه زندگی یاد می‌کردیم) در سالنگ جنوبی تهدید می‌کردند.

در اواسط سالهای هشتاد ما توانسته بودیم روند کم و بیش موفقیت آمیز گفت و شنودها را با برخی از رهبران دسته‌های مسلح جبهه مخالف به راه انداخته و با تنی چند از آنان در زمینه آتش بس به توافق برسیم. بر رغم این توافقات، برخی از فرماندهان مجاهدان از جمله مسعود نه تنها به تعهدات خود پابند نبودند، بلکه با بهره‌گیری از این که در برابر آنان عملیات گسترده اجرا نمی‌گردید، به افزایش توانایی‌های رزمی خود می‌پرداختند. از اینرو تصمیم گرفتیم که در دره پنجشیر عملیات بزرگ رزمی را در مقیاسی وسیع به اجرا درآوریم. برنامه این عملیات گسترده را فرمانده تازه سپاه چهلم سرلشکر رادیونف طرح و تدوین کرده بود. از دیدگاه تاکتیکی عملیات «پنجشیر ۸۵» از دیگر عملیات ما این تفاوت را داشت که عملیات رزمی برای نخستین بار با فرود آوردن تعداد بسیار چتربازان کماندویی آغاز می‌گردید. عملیات با موفقیت آغاز گردید. کماندوها را به موعد پیش بینی شده روی نقاط از پیش تثبیت شده فرود آوردیم. چتربازان پیوسته به مرکز فرماندهی سپاه گزارش می‌دادند که در ناحیه کارزار دشمنهایی که تلاش دارند به کهساران پناه ببرند، دیده می‌شوند، ولی ما دیواری از آتش و گداز در برابر آنان برافراشته‌ایم.

### ورود یک افسر بلند پایه ارتش

در آغاز ماه ژوئن در اوج نبردهای سهمگین پنجشیر، ناگهان رمزی دریافت کردیم که یک افسر بلند پایه ارتش شوروی به کابل می‌آید. رئیس کل ستاد مشترک ارتش شوروی، مارشال اخرومیف طی تماس تلفنی به من دستور داد به پیشواز این افسر ارشد به فرودگاه بروم. من با اتفاق ارتشبد سلمانف مستشار ارشد نظامی شوروی در ارتش افغانستان، به پیشواز او رفتیم. از بردن نام این افسر بلند پایه بنا به دلایلی خودداری می‌کنم. روی سینه افسر بلند پایه، نشان ستاره

«قهرمان اتحاد شوروی» می‌درخشید. پس از تعارفات معمول، یکراست به جایگاه ستاد فرماندهی سپاه رهسپار شدیم. افسر ارشد به ما دستور داد تا او را به مرکز فرماندهی سپاه که ژنرال رادیونف مستقیماً عملیات رزمی را از آنجا رهبری می‌کرد، ببریم. پس از آن راهی پایگاه هوایی بگرام شدیم. سیمای سال ۱۹۸۵ افغانستان را می‌توانست تنها یک کلمه بازتاب دهد - بن‌بست. بررغم اینکه عملیات شدید رزمی همزمان در چندین منطقه کشور پیوسته ادامه داشت، دشمنهای تارومار شده در این یا آن استان، به سرعت نیروهای خود را از نو آرایش داده، باز هم پایگاههای تازه‌ای را برپا می‌کردند. معمولاً پس از یکماه، بعد از اینکه ما گردانهای خود را به سربازخانه‌ها برمی‌گردانیدیم، ناگزیر می‌شدیم بار دیگر به همان منطقه رفته و عین عملیات را از سر تکرار کنیم. بسیاری از افسران اعزام شده به افغانستان به زودی دریافته بودند که اجرای عملیات رزمی همانند نفس اعزام نیرو به افغانستان سودی در بر ندارد، چون هیچ چیزی به جز از تلفات جانی برای سپاهیان ما و مردم افغانستان به ارمغان نخواهد آورد. بی‌تردید ما در برابر لزوم اجرای عملیات «واکنشی» برای جلوگیری از تعرضات پی‌درپی بر پادگانهای خود قرار گرفته بودیم. از این رو بسیاری از افسران و از جمله من هوادار گفتگو با مخالفان بودیم. افزون بر آن، افسران و ژنرالها خود پیش از هر کسی به این نتیجه رسیده بودند که لازم است تا سپاه چهلم را بدون قید و شرط کاملاً از افغانستان بیرون کرد. ناگفته نباید گذاشت که ما کلیه عملیات رزمی را در قلمرو افغانستان، کاملاً برحسب خواهش رهبران وقت این کشور انجام می‌دادیم. ما به خوبی اطلاع داشتیم و نجیب‌اله آخرین رئیس جمهور دولت انقلابی هم پنهان نمی‌کرد که به گونه منظم با رهبران مسکو مستقیماً در تماس است. معمولاً او نخست به وزیر دفاع و سپس به دبیرکل حزب کمونیست اتحاد شوروی رو می‌آورد، و سپس تا جایی که من اطلاع دارم به رهبر ک.گ.ب، کریوچکف.

حکومت افغانستان تقاضاهای زیاد و خواهشهای پیوسته داشت، در سراسر نه سال حضور نظامی ما در کشور تهدیدهایی وجود داشت ولی در گفتگوهای تلفنی میان مسکو و کابل به پندار من اوضاع در بیشتر موارد بیش از حد دراماتیک جلوه داده می‌شد. کافی بود که تنها

دشمنها در جایی مثلاً در استانهای ننگرهار یا کنر ظاهر شوند که ناگهان از مجرای روابط دولتی، نجیب‌اله با متقاعد ساختن «رفقای مسکو» به اینکه مرکز استان زیر خطر جدی قرار گرفته است یا نیروگاه آبی که توسط کارشناسان شوروی احداث گردیده، زیر تهدید فروریزی قرار گرفته است یا راههای اصلی کشور پس از چند روز ممکن است کاملاً بند گردند و ... تقاضا و حتی پافشاری می‌کرد که باید در این مناطق عملیات رزمی اجرا شود. بیشتر این اطلاعات با وضعیت واقعی امر مطابقت نداشتند ولی بسیار کم واقع می‌شد که به تقاضاهایی از این دست بی‌توجهی شود و معمولاً به ستاد سپاه چهلیم رمزنامه‌های می‌رسیدند که ما را مکلف به تشدید پاسداری از راههای مواصلاتی یا اهداف دیگر در این یا آن منطقه می‌گردانیدند.

[... برگردیم به دنباله گفتار]؛ من چنین می‌پنداشتم که این فرمانده ارشد به عنوان یک جنگ سالار دارای تجربه عظیم، برای تغییر اوضاع به نفع ما تدبیر خارق‌العاده اتخاذ خواهد کرد. برخلاف انتظار ما، مهمان بلندپایه به موشکافی نزاکتها و باریکیهای روابط متقابل میان سپاهیان ما و دولت افغانستان و ویژگیهای عملیات رزمی در قلمرو این کشور پرداخت. ما می‌پنداشتیم که او به دقت گزارشهای فرمانده کل سپاه چهلیم، مستشار ارشد نظامی، نماینده ریاست کل ستاد ارتش و دیگر مشاوران و فرماندهان نظامی را خواهد شنید، که چنین نشد، چه رسد به ارزیابی درست اوضاع ... عملیات رزمی در دره پنجشیر برای سپاه چهلیم در تابستان ۱۹۸۵، عملیات «برنامه‌ریزی شده» به شمار می‌رفت. طرح اجرای این عملیات چند هفته پیش از آغاز آن توسط رئیس کل ستاد مشترک ارتش شوروی، مارشال اخرومیوف و وزیر دفاع اتحاد شوروی مارشال سوکولف تأیید گردیده بود. ما بسیار خوب می‌دانستیم که چنین اقدام، آنهم در عملیاتی در این سطح و ابعاد منجر به تلفات سنگینی خواهد گردید. دستور دیگر وی مبنی بر فرود آوردن چتربازان در منطقه شمالی نزد ما نه تنها به معنای نابودی کامل کماندوها، بلکه هلیکوپترهای نیروی هوایی نیز بود. باید پیش از پیاده کردن چتربازان، منطقه را پاکسازی کرده و زیر ضربات موشکی و بمباران جنگنده بمب افکن‌های نیروی هوایی قرار می‌دادیم و آنگاه با توپخانه سرتاسر منطقه را درهم می‌کوبیدیم. برای ما روشن بود که به رغم پنهان شدن پیوسته دشمن در

این منطقه، مردم غیرنظامی هم در آن سکونت دارند. دشمن لاجرم پرنسیپ‌های ما را در نظر داشت و به خوبی می‌دانست که ما هیچگاهی به مناطق مسکونی روستاییان یورش نمی‌بریم. از اینرو با بهره‌گیری از این باریکی همواره به دهکده‌ها می‌خزیدند. البته اطلاع ما از این تاکتیک دشمن، دلیل آن نیست که به خاطر تارومار ساختن آنان، مناطق مسکونی را درهم بکوبیم. در این میان ناگهان ابتکار افسر بلندپایه مبنی بر پیاده کردن کماندوها در مناطق مسکونی گل کرد. داستان متقاعد ساختن افسر ارشد ارتش که قهرمان اتحاد شوروی هم بود، به وسیله چند ژنرال جوان، دنباله‌درازی دارد. به هر حال خوشبختانه توانستیم در نهایت «جنابعالی» را از دستورهایش منصرف بگردانیم. آمادگی برای عملیات پنجشیر برضد دارودسته مسعود به اوج خود رسیده بود و آرایش یگانهای سپاه از هر نقطه نظر شایسته بود و اگر با معیارهای پذیرفته شده در افغانستان بسنجیم، می‌توان گفت که دستاوردهای عملیات رزمی کارزار تابستان ۱۹۸۵ در پنجشیر در مجموع درخشان بود. عملیات جنگی، طرحریزی آن و اجرای آن در نفس خود کار بس دشواری است. رویهمرفته عملیات جنگی برضد احمدشاه مسعود برای ما دشوارترین و پیچیده‌ترین عملیات‌ها بود. هنگام آمادگی برای عملیات رزمی برضد مسعود، فرماندهی نفرات محدود نظامی شوروی ناچار بود نه تنها کار بس بزرگی را در زمینه گردآوری و تجزیه و تحلیل مدارک اطلاعاتی و اکتشافی انجام دهد، بلکه پیوسته متوجه آن نیز باشد که از «درزکردن» اطلاعات جلوگیری کند. ما کلیه عملیات رزمی را همواره همراه با سپاهیان دولتی افغانستان انجام می‌دادیم. احمدشاه مسعود شبکه‌ی خیلی گسترده و پردامنه‌ی از گزارشگران و خبرچینان در میان رهبران ارتش افغانستان و حکومت کشور داشت که همواره او را در جریان رخدادها می‌گذاشتند. این امر بی‌تردید اثر ویژه‌ی بر آمادگی‌های ما برجا می‌گذاشت. طرحریزی مستقیم عملیات توسط حلقه‌ی انگشت شمار اشخاص صورت می‌گرفت.

پیش از آغاز عملیات رزمی، ما عملاً برای افغانها درباره‌ی اهداف واقعی، شیوه‌ی عملیات، کمیت نیروها و نواحی مشخصی که ما اجرای این عملیات را در آن برنامه ریزی می‌کردیم، چیزی نمی‌گفتیم. فرماندهان یگانها، همچنان افسران ستاد ارتش و وزارت دفاع افغانستان درباره‌ی

عملیات رزمی در دست اجرا، معمولاً یک شبانه روز و گاهی هم تا چند ساعت پیش از آغاز آن اطلاع به دست می‌آوردند. این چنین پنهانکاری در امر هماهنگ سازی برنامه‌ها با یگانهای ارتش افغانستان بازتاب منفی داشت ولی ما چاره دیگری نداشتیم. در غیر آن صورت همواره با آن برمی‌خوردیم که اندیشه اصلی عملیات در دست اجرا، نزد حریف فاش گردیده و در نهایت امر منجر به تلفات توجیه‌ناپذیر در سپاه چهل می‌گردید. عملیات رزمی در پنجشیر مطابق میل ما اجرا گردید. ما با پیاده ساختن ناگهانی کماندوها بخش بزرگ دره را با تقسیم به چند شبکه محاصره کردیم. پس از آن یگانهای زرهی به پاکسازی برنامه ریزی شده در دره پرداختند. همزمان با آن ما مقادیر بسیار جنگ افزار، مهمات و مواد منفجره را که دشمنها نتوانسته بودند، در آغاز عملیات از پنجشیر بیرون کنند، به دست بیاوریم. انبارهای بزرگ اسلحه را ما در آنجا نیافتیم، زیرا هر دسته، ذخایر منقول اسلحه با خود به همراه داشتند که مجاهدان همواره بر پشت خود می‌کشیدند ولی مهمات بیش از اندازه انبار شده بود. در پنجشیر علیا که در شمال خاوری دره قرار دارد، در ارتفاع ۲۵۰۰ متر سربازان ما زندان احمدشاه مسعود را کشف کردند این زندان به گونه‌ای در میان صخره‌های طبیعی و تنگناها پنهان گردیده بود، که عملاً نه گلوله، نه موشک و نه بمب هیچکدام برای آن تهدیدی به شمار نمی‌رفت. در درون صخره‌ها، سلولهای ویژه برای شکنجه ساخته شده بود که وسایل لازم برای اینکار، مانند: اره‌ها، انبرهای مختلف، غل و زنجیر و غیره در آن قرار داشت. دیدن این همه، خیلی ترسناک بود. در زندان بیش از ۶۰ نفر تیرباران شده را یافتند که بیشترشان نظامیان اسیر ارتش افغانستان، کشاورزان میانسال و مردانی که مسعود، بنا به عللی آنان را گنهکار می‌شمرد، بودند. به احتمال بسیار تراژدی اینجا هنگامی رخ داد که نگهبانان با دیدن هلیکوپترهای ما برفراز زندان همه زندانیان را تیرباران کرده و پس از آن از کوره‌راههای پنهانی که تنها خودشان بلد بودند، در دخمه‌های کهنسار ناپدید گردیدند.

### بالا تر از توان

کارزار تابستان ۱۹۸۵ برضد احمدشاه مسعود مانند بیشتر عملیات جنگی در افغانستان

در ارتفاعات بسیار بلند به راه افتاده بود که سطح آن در پنجشیر به ۳۵۰۰ متر می‌رسید. خودروها و نفربرهای زرهی و زرهپوشهای سنگین در دامنه‌های کوهها برجا مانده بودند و تنها افراد که مجهز به جنگ افزارهای سبک بودند برفراز کوهها بالا می‌رفتند. در بیشتر موارد دسته‌های دشمنها از دیدگاه توانایی رزمی و نیروی آتش با یگانهای ما همتراز و برابر بودند. در نبردها در ارتفاعات بالا، حتی از سلاحهای همسان کار گرفته می‌شد. سربازان ما با مسلسلهای کلاشینکف مجهز بودند و جنگجویان مسعود همچنان ... افزون بر اینها دشمن برتری محسوسی داشتند: ایشان با اراضی به خوبی آشنایی داشتند و هم از لحاظ بدنی و هم از نگاه روانی بهتر آموزش و پرورش یافته بودند - آخر این میهن آنها بود. ما نمی‌توانستیم به یگانهایی که باید بیشتر از یک ماه در کوههای پنجشیر می‌جنگیدند اجازه بدهیم که خواربار، مهمات و انواع دیگر مواد مورد نیاز را برای ۲ تا ۳ روز با خود به همراه بردارند. آنها باید حداقل ذخیره یک هفته‌ای را با خود می‌گرفتند. از اینرو هر سرباز، درجه‌دار و افسر با بالا رفتن از کوهها در کوله‌پشتی خود از ۴۰ تا ۶۰ کیلوگرم بار به همراه می‌کشید. آنها تنها چیزهای خیلی ضروری را که بدون آنها ممکن نبود به کارزار بروند، با خود می‌گرفتند، مانند: تفنگ خودکار کلاشینکف، پتو، نان، آب و چند نارنجک. راه رفتنهای بی‌پایان برفراز صخره‌ها و گذار از تنگه‌ها و دخمه‌ها با کوله‌بار سنگین، زیرباران آتش و رگبار آهن بی‌تردید آخرین نیروی سربازان را به تحلیل می‌برد. طبعاً هر سپاهی تلاش داشت از بار خود بکاهد. در بیشتر اوقات، افسرانی که برفراز قله‌ها می‌آمدند، می‌دیدند، که سربازان آتشبارهای ۸۲ میلیمتری خود را به دور افکنده‌اند. این سلاح در کوهها، سلاح بس ارزشمندی است و یگانه نوع «توپخانه» سبک است که در نبردهای فرازکوهی کاربرد دارد. معمولاً این آتشبار را دو نفر با خود حمل می‌کنند و دو نفر دیگر سه پایه و دیسک آن را بر پشت می‌کشند. سربازان به جان رسیده در نیمه راه در نخستین فرصت مناسب بار خود را به پرتگاه، پرتاب می‌کردند تا از کشیدن وزن سنگین رهایی یابند. معمولاً از ۳ آتشبار که برای یک واحد تخصیص داده می‌شد تنها یک آتشبار به موضع می‌رسید. روشن است که وضعیت اقلیمی بر نتایج عملیات تأثیر معینی برجا می‌گذارد. نوسانهای شدید دما در کوهستانها، دشمنانی بودند که از «دشمن» اصلی

دست کمی نداشتند. شبها به اندازه‌ای سرد می‌شد که تنها لباس زمستانی می‌توانست سربازان را از سرما نجات بخشد. روزها از دست گرمای سوزان، خشک و کشنده نمی‌دانستند به کجا پناه ببرند. روزها افراد حاضر بودند تنها با یک شورت لخت و برهنه بالا بروند و برای اینکه بار اضافی را که هر کیلوگرم آن روی شانه‌هایشان سنگینی می‌کرد، حمل نکنند، همه لباسهای خود را دور بریزند. البته ما با تمام نیرو تلاش می‌کردیم تا به سربازان مجروح و غش کرده کمک برسانیم. ولی رسانیدن کمکهای طبی در آن وضع نهایت دشوار بود. از اینرو بسیاری از سربازان از شدت زخم، تشنگی، گرمای سوزان و هوای تفتیده جان می‌باختند. پس از سه تا چهار روز دیگر واحدها ناگزیر بودند از مواضعشان خارج شوند و فرود آیند، تا ذخایر خواربار، مهمات و مهمتر از همه آب خود را تکمیل کنند. هلیکوپترها می‌توانستند تا ارتفاع ۳۵۰۰ متری بالا رفته و خود را به مواضعمان برسانند ولی برای پایین انداختن بار، باید در یک محوطه نشست می‌کردند و در پاره‌ای از موارد چند دقیقه در هوا «آویزان» می‌ایستادند. اما وضعیت هوا در چنین ارتفاعی و بار اضافی موجود در هلیکوپترها هر دو کار را ناممکن می‌ساخت. خلبانان هلیکوپتر یک اصطلاح دارند - «سقف استاتیک» که عبارت است از ارتفاعی معین که فراتر از آن از دیدگاه تئوری، هلیکوپتر نمی‌تواند «آویزان» بایستد. برای هلیکوپترهای مختلف این سقف از ۱/۵ کیلومتر تا ۲ کیلومتر نوسان می‌کند.

در افغانستان خلبانان ما فراتر از چهارچوب امکانات فنی کار می‌کردند. افسران نیروی هوایی باید مهارت خیلی فوق‌العاده می‌داشتند تا بتوانند در این اوضاع پیکار کنند. خوشبختانه در نیروی هوایی ما چنین عقابانی داشتیم. خلبانان ما با نمایش شاهکارها و شگردهای هنر هوانوردی، نیرنگ‌زنان به نحوی از انحا با تکیه دادن شاسی جلویی هلیکوپتر به یک برآمدگی یا صخره، آن را آویزان ساخته و طی چند دقیقه و حتی چند ثانیه حساب شده، بار آورده را روی سنگها پرتاب می‌کردند. با این کار هلیکوپتر دیگر نمی‌توانست اوج بگیرد. از این رو آنرا به لبه پرتگاه پس لغزانیده و به پایین می‌انداختند که تنها با این ترفند در اثر «افت» سر از نو سرعت و ارتفاع می‌گرفت. در هنگام اجرای عملیات کوهستانی در ارتفاعات بالا ما پیوسته با دشواریهای



بسیاری در انتقال سربازان زخمی برمی‌خوردیم و گاهی حتی با انجام اقدامات خیلی قاطعانه و جدی نمی‌توانستیم سرباز مجروح را نجات دهیم. هرگاه در ارتفاع خیلی زیاد، زخم شدید باشد، جلوگیری از خونریزی عملاً ناممکن است. برداشتن سرباز مجروح با هلیکوپتر محال بود. تنها یک راه باقی می‌ماند و آنهم این که او را روی دست پایین آورد. برای این کار فرماندهان یگانها، سربازان خیلی تنومند و پرتوان را برمی‌گزیدند که رفیق زخمیشان را روی شانه یا دست کشان‌کشان پایین می‌آوردند. در بستگی از ارتفاع و وضع اراضی گاهی یک زخمی را تا ۱۵ سرباز به نوبت به شانه یا روی دست پایین می‌کشیدند تا به دامنه کوه برسانند. در دامنه‌ها یگانهای طبی آماده کمک بودند.

### رهبری و اداره آتش

هنگام آمادگی برای اجرای عملیات تابستان ۸۵ در پنجشیر، مسئله رهبری توپخانه و نیروی هوایی و هماهنگی آنها در میدان نبرد در صدر مسایل مطرح بود. سربازان بایست مطمئن می‌بودند که آتش نیروهای خودی، پیشروی آنان را پوشانیده است و به تله نخواهند افتاد. آتش را باید رهبری کرد. گاهی اوضاعی پدید می‌آمد که ما آتشباری‌های توپخانه را برفراز تنگه‌ها، بلندیها و دره‌های معینی به این پندار که سنگرهای دشمن در آن جاها قرار دارند، برنامه ریزی می‌کردیم. ولی در عمل مجاهدتها در سنگرهای دیگری مستقر بودند. در همچو موارد باید به سرعت جهت آتش را تغییر می‌دادیم. در عملیات پنجشیر، ما گروههای ویژه‌ای به رهبری افسران، مصحح توپچی داشتیم. همراه با آنان افسران محاسب یکجا کار می‌کردند که بسیار به سرعت مدارک تازه را برای تغییر جهت آتش آماده می‌ساختند. همچنان رادارچی‌ها در کنار ایشان فعالیت داشتند. تماسهای پیوسته و بلاوقفه شرط اصلی موفقیت بود. افسر مصحح، برای آنکه توپخانه بتواند فوراً آتش خود را از نو میزان بسازد، در هر کجایی که می‌بود، ناگزیر بود هر لحظه با مواضع آتشبارها در تماس باشد. تنها آتش پرحجم توپخانه بسنده نبود. بمب‌افکن‌ها و جنگنده‌های نیروی هوایی نیز پیوسته برفراز دره‌ها و کوهها در پرواز بودند. در پست فرماندهی

در کنار رهبران عملیات جنگی، گروه راهنمایی و هدایت خلبانان نیروی هوایی کار می‌کرد. دستگاه نیرومند رادیویی این امکان را برای گروه راهنمایی فراهم آورده بود که تماسهای مداومی با پایگاههای هوایی و خلبانان هواپیماهایی که بر فراز رزمگاه پرواز می‌کردند، داشته باشند. شایان یادآوری است که هدایت گران هوایی و تصحیح کنندگان توپخانه عملیات نبود ساختن اهداف معینی را تنها و تنها از بخش مشخص و معین خود رهبری می‌کردند. ارتفاع بسیار بلند، دید خراب و فریبایی فاصله‌ها در کوهستان ناگزیر گاهی صحنه‌های تراژیکی را به بار می‌آوردند. بسنده بود که اندک اطلاعات نادرست به خلبانان و توپچی‌ها داده شود. آنگاه هواپیماها و توپها سنگرها و مواضع خود را در هم می‌کوبیدند.

### احمدشاه مسعود

احمدشاه مسعود، در میان دیگر فرماندهان مجاهدان، درگام نخست با دوراندیش بودنش برجسته‌تر می‌باشد. در استانهای زیر فرمان او، به ویژه در مناطق شمال خاوری افغانستان - جایی که او عملاً دولت مستقلی را رهبری می‌کرد - زندگی بر روال عادی خود در جریان بود. چنین جلوه می‌کرد که نه حکومت انقلابی حاکم در کابل و نه ادامه جنگ توانایی آنرا ندارند که بر ساختار چندین سده‌ای زندگی سنتی در این بخش کشور اثرگذاری کنند. همانند گذشته برای کودکان مدرسه‌ها تأسیس می‌شد، مسجدها و مساجدسازی می‌گردید، به مردم موقع جمع آوری غله کمک می‌شد. برای کشاورزان کود شیمیایی توزیع می‌گردید و ... برای احمد شاه مسعود، موجودیت کانهای لاجورد، زمرد و دیگر سنگهای زینتی گرانها در قلمرو تحت فرمان او به ویژه در دره پنجشیر موهبت عظیمی به شمار می‌رفت. این معادن استخراج گردیده و مقادیر بیشتر سنگهای گرانها به خارج از کشور برده می‌شد و با پول به دست آمده از فروش این سنگها، در گام نخست محموله‌های بزرگ جنگ افزار خریداری می‌شد. احمدشاه مسعود یک شخصیت نهایت «رنگین چهر» است که باید درباره وی مفصل‌تر سخن برانیم. او به سال ۱۹۵۴ در روستای بازارک فرمانداری پنجشیر (استان مرکزی پروان - کاپیسا) در یک خانواده افسر پایه (کادری) ارتش

افغانستان زاده شد. پدرش سرهنگ دوست محمد به سال ۱۹۷۸ بازنشسته شد و برپایه برخی از مدارک زمان درازی در پاکستان زندگی می‌کرد. او یک تاجیک است که این امر به میزان چشمگیری برای وی مزاحمت می‌کند تا به صورت نهایی موقعیت رهبر رسمی کشور را احراز نماید. احمدشاه پس از پایان دبیرستان در کابل (لیسه فرانسوی استقلال - م.) به سال ۱۹۷۳ به دانشکده مهندسی دانشگاه کابل (انستیتوی پلیتکنیک کابل - م.) راه یافت. در سالهای تحصیل، با اعضای سازمان افراطی «برادران مسلمان» [جوانان مسلمان - م.] همسویی یافت و در اقدامات ضد دولتی فعالانه شرکت داشت. با افتادن در «فهرست سیاه» [مخالفان دولت] نتوانست حتی سال دوم دانشگاه را به پایان برساند و ناگزیر گردید با دانشگاه بدرود گفته و به زادگاه خود پنجشیر بگریزد. در پنجشیر او توانست یک گروه کوچک مسلح را سازمان دهد که این گروه به مؤسسات مختلف دولتی یورش برده و به این ترتیب برای رژیم داود در دسرهای بسیار می‌آفریدند. پس از چند ماه، بعد از سرکوب کامل جنبش ضددولتی، احمدشاه ناگزیر گردید به پاکستان پناه ببرد. برپایه برخی از مدارک، درست در پاکستان بود که فرمانده آینده مجاهدان، با گلبدین حکمتیار نزدیک گردید ولی به زودی پس از آشنایی، میان آن دو دعوای بزرگی رخ داد و مسعود ناگزیر گردید به مصر برود. بیش از دو سال ونیم، مسعود در کشورهای خاورمیانه به سربرد. در این کشورها، به احتمال بسیار او نخستین آموزشهای نبرد پارتیزانی و چریکی را فرا گرفت. افزون بر آن شواهدی هم در دست است که او طی این سالها در عملیات نظامی سازمان آزادیبخش فلسطین در برابر اسرائیل شرکت کرده بود!

در سال ۱۹۷۸ مسعود به پاکستان برگشت و با رهبر جمعیت اسلامی افغانستان، برهان‌الدین ربانی دیدار کرد و به زودی به یکی از دستیاران او مبدل گردید. به سال ۱۹۷۹ ربانی یکی از گروههای چریکی را به رهبری مسعود برای پیشبرد مبارزه در برابر رژیم انقلابی کابل به درون افغانستان فرستاد. در میان خصایل شخصی مسعود می‌توان از خودبالندگی و خودخواهی او نام برد. بی‌تردید خیلی هشیار است و از دیگر رهبران مجاهدان نظر به استعدادی که در سازماندهی امور نظامی دارد، برجسته‌تر می‌باشد. انسان نهایت با اراده و پرشوری است. مسعود

در حل مسایلی که رویاروی او قرار دارند، از هدفمندی و پیگیری خارق‌العاده کار می‌گیرد. هنگام پیشبرد عملیات رزمی، اوضاع و توازن قوا را با فراست ارزیابی می‌کند و توانایی آنرا دارد که به طور مستقل تصمیم‌گیری کند. خیلی بردبار است و هیچگاهی دو بار پی‌درپی در یک جا نمی‌خوابد. همراه با نگهبانانش به راهپیمایی‌های چندین کیلومتری دست زده، همواره با خود تفنگ خودکار کلاشینکف دارد و با جیب نظامی از یکجا به جای دیگر می‌رود. با چند زبان اروپایی به روانی صحبت می‌کند. خیلی ساده لباس می‌پوشد و کوشش می‌کند از حواریون خود تفکیک نگردد. همسر و فرزندان او در سالهای حضور سپاهیان شوروی در افغانستان، در پاکستان زندگی می‌کردند. خود مسعود در زندگی روزمره رویهمرفته به آیین اسلام پابندی دارد ولی سرویسه‌های اطلاعات نظامی ما خاطر نشان گردیده‌اند که در حلقه خاص دوستان شخصی در برابر مشروب حساسیت به خرج نمی‌دهد. پس از اعزام سپاهیان شوروی به افغانستان مسعود و همکارانش توجه عظیمی به تبلیغات مبذول داشته و عوام‌الناس را خیلی هنرمندانه برضد نیروهای شوروی برمی‌انگیختند. در پنجشیر شایعاتی دهان‌به‌دهان می‌گشت، گو اینکه «جنگجوی افسانه‌ای» راه اسلام فرستاده پیامبر محمد [ص] است و نیروی مافوق طبیعی دارد. این شگرد تبلیغاتی در میان روستاییان بیسواد خیلی کارگر افتاد و به این انجامید که مبارزان تازه به مسعود رو آوردند. تازه واردان به گونه‌ای منظم آموزش نظامی می‌دیدند و کاربرد جنگ افزارهای آتشبار، مین‌گذاری و انفجار دهی را می‌آموختند. به پرورش بدنی آنان توجه خاصی مبذول می‌گردید. تابستان سال ۱۹۸۲ گروههای مسلح مسعود رویهمرفته به بیش از دو هزار و پانصد نفر می‌رسیدند که یکی از مهمترین مناطق استراتژیک افغانستان - دره پنجشیر و گسترده حومه آن - را کنترل می‌کردند. با بهره‌گیری درست از عوارض محل، رزمندگان مسعود توانستند استحکامات نیرومندی بسازند. به ویژه سنگرهای آتشبار برای مسلسل‌های با کالیبر بزرگ برپا گردیده بود. استحکامات و بخشهایی تقسیم شده پدافندی میان گروهها از پیش آماده گردیده بود. مسعود گروههای ویژه را برای مین‌گذاری راهها آموزش داده بود. نیروهای عمده او در دفاع از آستانه‌ها و دهانه‌های دره متمرکز گردیده بودند.

احمدشاه صادقانه از مردم محل پرستاری می‌کرد و آنان از وی اظهار خشنودی می‌کردند. فرماندهی نیروهای شوروی بسیار علاقمند بود تا مسعود را به گونه‌نهایی به همکاری با خود متمایل بگرداند و به این ترتیب از درگیریهای خونبار در پنجشیر و دیگر استانهای شمال خاوری افغانستان جلوگیری نماید.

تلاشهای مرکز اطلاعاتی سپاه چهارم دستاوردهای معینی به همراه داشتند. در سال ۱۹۸۲ ما توانستیم به مهمترین هدف خود نایل گردیم - ما توانستیم با احمدشاه مسعود تماسهایی بس پایدار برپا کنیم که تا پایان خروج نیروهای اتحاد شوروی از افغانستان تداوم یافتند. طی زمان حضور نظامی ما در افغانستان، کار ما با مسعود با موفقیت‌های متناوبی ادامه یافت. با این حال فرماندهی نیروهای شوروی فعالیت دارودسته او را زیر کنترل داشت. به ویژه در سال ۱۹۸۲ نمایندگان سپاه چهارم و شخص احمدشاه مسعود موافقتنامه‌ای را به امضا رسانیدند که در آن مسعود تعهد سپرده بود به روی کاروانهای نظامی ارتش شوروی در سالنگ جنوبی - جایی که او فرمانروای بی‌چون و چرای آن بود - آتش ننگشاید. با برداشتن این گام، مسعود توانست از تحلیل و فروکش نیرو و وسایل گروهش - به علت کاهش چشمگیر رسیدن جنگ افزار، مهمات و مواد غذایی در رابطه با محاصره دره پنجشیر و تشدید فعالیت حزب اسلامی افغانستان برضد نیروهای جمعیت اسلامی در استان کاپیسا که از راه آن کاروانهای اسلحه به پنجشیر می‌رسید - جلوگیری کند. به میزان چشمگیری ناراضبیتی مردم که در نتیجه عملیات نظامی مسعود زیانهای بسیاری دیده بودند، نیز مسعود را وادار گردانید تا به مصالحه با ما تن دردهد. برپایه این معاهده، مسعود به اعضای گروهش دستور داد تا از فعالیت شدید برضد نیروهای دولتی دست کشیده و مبارزه مسلحانه را در گام نخست برضد سازمانهای مخالف جمعیت اسلامی افغانستان پیش ببرند. از سوی دیگر مسعود بر خروج سپاهیان شوروی از پنجشیر و قطع سربازگیری برای ارتش افغانستان از اهالی دره پافشاری می‌کرد. فرماندهی نظامی ارتش شوروی دلایل بسیاری در دست داشت که احمدشاه مسعود بیش از همه بنا به مصلحت‌های تاکتیکی به آتش بس تن در داده است. او در یکی از سخنرانیهایش برای نیروهای زیر فرمان خود گفته بود: «ما معاهده را به خاطر

«کشتن وقت»، انبار کردن جنگ افزار، مهمات و خواربار امضا کرده‌ایم و به محض اینکه به این هدف برسیم، مبارزه را از سر خواهیم گرفت.»

شایان یادآوری است، هنگامی که سخن از مصالحه با حکومت در میان می‌آمد، مسعود قاطعانه از برقراری تماس با رژیم کابل خودداری می‌ورزید. کلیه تلاشهای مأمور ارتباطی رئیس خدمات اطلاعات دولتی وقت، نجیب‌اله (بعدها رئیس جمهور) که می‌بایست با او تماس برقرار ساخته و در ارتباط می‌بود، بیهوده بود و همه گفتگوها با مسعود مستقیماً توسط فرماندهی نظامی شوروی انجام می‌گرفت.<sup>۱</sup>

مسعود از «آرامش» پدید آمده فعالانه برای نیل به اهداف خویش سود می‌جست. او افقهای تازه آتشباری در نواحی آبدره، تواخ، حصارک، پری دره و دیگر جاها ایجاد می‌کرد، اهالی محل را در امر بازسازی استحکامات ویران شده برمی‌گماشت و سنگرهای عمده خود را با ابزار پدافند هوایی از جمله تیربارهای هوایی و موشکهای ضدهوایی مجهز می‌ساخت. برپایه برخی از مدارک، مشاوران و کارشناسان نظامی فرانسوی، امریکایی، چینی و پاکستانی به مجاهدان او کمکهای چشمگیری می‌کردند. افزون بر آن مسعود به اندوختن جنگ‌افزارهای ضد تانک و آتشبارهای بزرگ کالیبر می‌پرداخت. مصالحه موقت که احمدشاه از ترس نابودی کامل گروهش توسط سپاهیان شوروی در دسامبر ۱۹۸۲ به امضا رسانید تا آوریل ۱۹۸۴ ادامه یافت و درست در همین دوره فرماندهی سپاه چهلیم تثبیت کرد که فعالیت گروههای تحت فرمان مسعود به میزان چشمگیری در بیرون از دره پنجشیر پاگرفته است.

کاروانهای راهی به سوی کابل و حیرتان در دامنه‌های شمالی شاهراه سالنگ و همچنان در استان بغلان مورد یورش قرار می‌گرفتند. در دوره‌ای که پنجشیر منطقه صلح اعلام گردیده بود، چندین گروه فراری مخالف که در دیگر استانها زیر ضربه شدید قرار داشتند، به پنجشیر پناهگاه یافتند. این شگرد تنها بخشی از برنامه طرح شده مسعود را در راه بسیج احزاب گوناگون اسلامی

۱. در یک اعلامیه که مسعود در ۱۳۶۱ ه.ق انتشار داده بود، می‌نگارد: «همانگونه که بارها گفته‌ایم، نوکران بی‌خاصیت روس یعنی پرچمی‌های خائن کوچکتر و ناچیزتر از آنند که طرف مذاکره شیرمردان خداپرست قرار گیرند... و به این ترتیب از هرگونه رویارویی مستقیم با نمایندگان رژیم حاکم در کابل سرباز می‌زد. - م.

تشکیل می‌داد. ما نزد خود چنین ارزیابی می‌کردیم که او پس از ایجاد «جبهه واحد» مخالف امکان می‌یابد تا از روشهای جنگهای چریکی به مرحله عملیات بزرگ مقیاس مانوری عبور نماید. مصالحه چندین ماه دوام یافت، باید بگویم که مسعود به تعهدات خود به استثنای چند مورد پابند بود ولی درست همین چند مورد استثنایی به معنای چنان اوجگیری فعالیت شدید گروه او بود که ما را متحمل ناراحتی‌های گوناگونی می‌گردانید. در این چنین موارد، فرماندهان سپاه چهلّم فوراً به «مقابله به مثل» می‌پرداختند. ما البته نمی‌توانستیم دست روی دست گذاشته و ناظر مرگ سربازانمان باشیم. ضربه متقابل معمولاً متشکل از یک رشته از عملیات پر حجم رزمی که نه تنها در راستای توسعه مناطق زیر کنترل سپاهیان شوروی در امتداد شاهراه، بلکه متوجه نابودسازی پایگاهها، اردوگاهها و پستهای وابسته به نیروهای تحت فرمان مسعود بود. فرماندهی نیروهای محدود با انجام کار توانفرسا در رابطه با مسعود، پیوسته تحت فشار زیادی قرار داشت. از یکسو خود مسعود ما را با انجام تحریکات و لبریز ساختن «کاسه صبر ما» به برهم زدن آتش بس برمی‌انگیخت، از اینگونه اعمال وی می‌توان مثالهای بسیاری آورد، مانند درخواست بیرون سازی چند واحد نظامی از دره، تهدید به تسویه حسابهای شخصی با افسران، شبیخون به پاسگاهها، سنگرها و آتشباری برگشتی‌ها... از سوی دیگر نمایندگان ک.گ.ب. مستقر در کابل، سپاه چهلّم را به انجام «عملیات قاطعانه» ترغیب می‌کردند. افسران ک.گ.ب. با وجود آگاهی از امتناع قاطعانه مسعود از برقرار ساختن هرگونه تماس با حکومت افغانستان پیشنهادهایی از این تبار به مسکو می‌فرستادند: «در آینده نزدیک اقداماتی مبنی بر وادار ساختن احمدشاه مسعود به برپایی تماسهای رسمی با نمایندگان حکومت جمهوری دمکراتیک افغانستان عمل می‌گردد. به عنوان گام نخست به مسعود پیشنهاد گردد تا او خود برای دیدار با رهبران جمهوری دمکراتیک افغانستان برای انجام مذاکرات پیرامون رهایی همکاران نزدیکش از اسارت ابتکار به خرج بدهد. در روند کار، با او، توجه عمده باید به متمایل ساختن وی به امر به رسمیت شناختن مستقیم یا غیرمستقیم رژیم موجود در افغانستان مبذول گردد.» برای فرماندهان سپاه چهلّم، هیچ چیز اصولاً تازه‌ای در این فرازها وجود نداشت. افزون بر آن مشی استراتژیک

فعالیت نظامی ما در رابطه با مسعود، متمایل ساختن نهایی او به سوی حکومت انقلابی بود ولی ما به خوبی می‌دانستیم که در کوتاه مدت، کاملاً محال است که مسعود را به گونه‌ی نهایی به همکاری با دولت کابل و فرماندهی نظرات محدود شوروی وادار بسازیم. برای این کار ماهها وقت لازم بود که باید با امضای آتش بس با وی به دست می‌آوردیم. مأموران ک.گ.ب از روند کار ما با مسعود و دورنماهای آن به میزان لازم مطلع بودند. آنان همچنان می‌دانستند که ما تحت هیچ شرایطی نباید رزمندگان مسعود را می‌گذاشتیم تا عملیات نظامی را در دره‌ی پنجشیر از سرگیرند. با این همه افسران ک.گ.ب با پیش کشیدن مطالبات از پیش غیرقابل قبول اولتیماتوم گونه برای مسعود چنین ادامه می‌دادند: «در صورت سرکشی مسعود از برآوردن خواسته‌ی یادشده، عملیاتی را باید در راستای سرکوب وی و همراهانش انجام داد. از دیدگاه سیاسی برای ما بس سودمند خواهد بود هرگاه او را در بیرون دره‌ی پنجشیر (پیش از پایان آتش بس) زنده دستگیر کنیم. هدف این عملکرد در آن خلاصه خواهد گردید که با نیل به شستشوی کامل سیاسی و روانی از (پس از انجام کار لازم با وی) او را وادار بسازیم طی پیامی خطاب به همکارانش، شخصاً سلاح بر زمین بگذارد. با توجه به پرستیژی که سازمانهای ضدانقلابی برای نام «مسعود» در غرب آفریده‌اند، تدبیر نامبرده تأثیر بس ارزشمند تبلیغاتی خواهد داشت و منجر به سردرگمی جدی در صفوف حریف خواهد گردید.

همزمان، می‌توان درباره‌ی نابود ساختن فیزیک احمدشاه و همکاران نزدیکش در صورتی اندیشید که هرگاه بنا به چند علت، ترفند به دام انداختن زنده‌ی او غیرممکن جلوه نماید. اقدامات زیر تا پایان زمان آتش بس با مسعود لازم پنداشته می‌شود:

برنامه‌ریزی یک رشته عملیات رزمی - فنی (نظامی) از جمله کاربرد جنگ افزارهای «فرامخرب» برای گروه مسعود. پیامدهای این چنین «اقدامات» در صورت عمل به آن از پیش روشن بود، ما نه تنها تماسهای خیلی سست با مسعود را برهم می‌زدیم، بلکه با دستان خود در یکی از مهمترین مناطق استراتژیک کشور، کانون جدی تشنج را می‌آفریدیم. روشن است که دفترنشینان ک.گ.ب بی‌آنکه بار جنگ را همراه با هم‌میهنان خود بکشند، تلاش داشتند به هر



قیمتی که شده خود را در افغانستان مبارز جلوه بدهند و تنها به خاطر آنکه کسی از آنان سینه‌کت خود را برای زدن یک «نشان دیگر خدمت» سوراخ کند، سربازان و افسران سپاه چهلیم باید با زندگی خود بازی می‌کردند. مأموران ک.گ.ب در افغانستان به گونه‌ی واضحی وقار خود را به دست خود پایمال می‌کردند. آنگونه که من به خاطر دارم آنان بیش از ده بار به مسکو گزارش داده بودند که مسعود به دست آنان نابود شده است، در حالی که مسعود گاه در یک منطقه گاهی هم در یک منطقه دیگر سربرمی‌آورد. دریغ که احمدشاه گزارشهای مأموران ک.گ.ب را درباره‌ی خود خوانده نمی‌توانست؟! یک پرسش قانونمند مطرح می‌گردد، مبنی بر اینکه: چه چیزی مانع می‌شد که ما نمی‌توانستیم یکی از پرنفوذترین رهبران جبهه‌ی مخالف افغانستان که قاطعانه برضد دولت انقلابی و سپاهیان افغانستان و سپاهیان شوروی به پا خاسته بود را نابود سازیم؟ گفته‌هایی مانند اینکه: ما نتوانستیم مسعود را شکست بدهیم و او بارها با درایت‌تر و هشیارتر از فرماندهی سپاه چهلیم بود، به نظر من بی‌بنیاد و نامستدل است. در این جا باید به یک نکته بسیار باریک توجه گردد. هرگونه عملیات نظامی در افغانستان و از جمله عملیات برضد مسعود را باید در متن حضور نظامی سپاهیان شوروی در افغانستان و وظایفی که در برابر ما قرار داشتند، بررسی کرد. پرسشی اصولی‌تر مطرح می‌گردد: «آیا ما می‌توانستیم در مجموع در جنگ افغانستان پیروز گردیم؟ عقل سلیم پاسخ می‌دهد که در «جنگ در برابر مردم» پیروزی ممکن نیست. در این باره در هیچ جایی و هیچ‌گاهی حتی سخنی هم به میان نیامده است. تنها پیروزیهای منطقه‌ای و محدود واقعاً برای ما لازم بودند که آنرا همیشه به دست می‌آوردیم. فرماندهی سپاه چهلیم اهداف معینی را در زمینه مبارزه برضد مسعود در برابر خود قرار داده بود. ما حتی در دوره‌ی نبردهای سهمگین با فرمانده نظامی جبهه‌ی مخالف تلاش نورزیده بودیم دارودسته او را کاملاً تارومار کرده و خود مسعود را نابود سازیم. ما عملیات رزمی را این چنین برنامه‌ریزی می‌کردیم که احمدشاه را شکستهای سنگینی مثلاً در شمال یا جنوب سالنگ یا در مرکز پنجشیر داده و به این ترتیب زمینه‌ی بسیج سریع نیروهای او را محدود گردانیم. ما این چنین وظایف را در برابر خود قرار می‌دادیم و آنها را پیروزمندانه حل می‌کردیم.

ساده‌لوحانه خواهد بود، اگر بپنداریم که ارتش «فرانیرومند» شوروی توانایی آن را نداشت که دارودسته مسعود را کاملاً تارومار کند. رهبری نظامی شوروی در افغانستان هرگونه امکانات را در اختیار داشت تا حتی پیش از کارزار تابستان ۸۵ در دره پنجشیر و نواحی پیرامون آن شکست خردکننده‌ای را بر وی تحمیل کند. هرگاه چنین لزومی پیش می‌آمد ما مسعود را نابود می‌ساختیم. شخصاً نزد من هیچگاهی در این زمینه تردیدی پیدا نشده بود و اکنون هم به همین باور هستیم. مسعود، خود نیز به خوبی وضعیت خود را درک می‌کرد که طبعاً این امر در سیاستها و برخورد وی با نظامیان شوروی تأثیر می‌کرد. او همواره می‌دانست که چه چیزی به او اجازه داده می‌شود و به خاطر چه چیزی به شدت تنبیه خواهد گشت. به گونه نهایی با گرفتن تصمیم درباره سرنوشت مسعود و با برنامه ریزی چند اقدام برضد او، ما همواره با یک مسأله برمی‌خوریم که برای فرماندهی سپاه ما، همیشه دشوارترین مسأله بود: چگونه زندگی انسانها را حفظ کنیم؟ چه شوروی و چه افغان ... ما با رسیدن به اهداف نظامی خود، همواره درباره آن می‌اندیشیدیم که چگونه از کشته شدن سربازان خود جلوگیری کنیم. از اینرو تلاش می‌ورزیدیم که از شیوه‌های نوین و غیرعادی اثرگذاری کار بگیریم. در بیشتر موارد حتی از فریب و نیرنگ کار می‌گرفتیم تا حریف را به گفت و شنود وادار ساخته و کوشش می‌کردیم تا او را متقاعد سازیم که از مبارزه مسلحانه دست بردارد. از نظر من از این عقیده بیشتر افسران و ژنرالهای نیروهای محدود نظامی شوروی در افغانستان پیروی می‌کردند. هیچ انقلابی، آنهم در کشوری چون افغانستان بدون خونریزیهای بی‌پایان که ناگزیر در چرخشهای عظیم تاریخ پدید می‌آید، نبوده است. ما تنها در آن موارد به انجام عملیات رزمی می‌پرداختیم که مساعی ما در گفتگوهای صلح آمیز به هدف نرسیده و زندگی کارشناسان و ارتشیان شوروی با خطر روبرو می‌گردید. حتی در چنین موارد فرماندهی سپاه چهلم وسایل و نیروهای محدودی را برای این کار می‌گماشت و هرگاه آتش توپخانه یا بمباران هوایی را برنامه ریزی می‌کردیم، توان کوبندگی آنها کم بوده و معمولاً روی دره‌ها، کوهستانها و جاهای متوجه بود که اهالی محلی در آن زندگی می‌کردند.

## مرزهای جنوبی اتحاد شوروی

در برابر نیروهای شوروی در افغانستان چند مسأله قرار داشت. یکی از این مسایل آن بود که سپاهیان ما با استقرار در کشور همسایه، مرزهای جنوبی اتحاد شوروی را زیر پوشش بگیرند. حتی هنگامی که پادشاهان در افغانستان فرمانروایی می‌کردند، این بخش مرز ما یکی از آرامترین سرحدات ما به شمار می‌رفت. تنها پس از اعزام سپاهیان به قلمرو افغانستان بود که ما کاملاً با لزوم ایمن ساختن مرزهای خودی از شبیخون دشمن که رویهمرفته ناشی از حس انتقامجویی بود، برخوردیم. از آغاز سالهای هشتاد مرز افغانستان و شوروی برای ما «دردسر» واقعی گردید و فرماندهی سپاهیان مرزبانی ناچار شد تا در مرز مشترک دو کشور پاسگاههای مرزی و پستهای دیده‌بانی بر پا کند. افزون بر آن در امتداد مرز گروههای سیار گشتی سوار بر زرهپوشها پیوسته در آمدوشد بودند که بارها با دشمن به رویارویی‌های خونین می‌پرداختند؛ ولی حتی این چنین تدبیرها هم نمی‌توانستند کاملاً جلو یورشهای دشمن به روستاهای مرزی ما را که گاهی آنها را موشک باران هم می‌کردند، بگیرند.... و به این ترتیب نه تنها سربازان و افسران مرزبانی، بلکه شهروندان عادی شوروی هم قربانی جنگ افغانستان گردیدند.

## چهارده سال در جازدن

مهمترین هدف گسیل سپاهیان شوروی به افغانستان را ما خیلی به زودی دریافتیم. مساعی اصلی سپاه چهلیم در درازای سالیان حضور در افغانستان در راستای دفاع از انقلاب آوریل متوجه بود. به سخن دیگر سربازان شوروی باید از رژیم‌های که در کابل در نتیجه کودتا قدرت را به دست گرفته بود پشتیبانی می‌کردند. ناگفته نباید گذاشت که برای ما اصولاً تفاوت نداشت که حکومت را چه کسی رهبری می‌کند - امین، ببرک یا نجیب. مهم چیز دیگری بود. حکومت انقلابی حق نداشت از هم فرو بپاشد. این حکومت باید وجود می‌داشت و صرف نظر از همه چیز، پایداری می‌کرد. به این ترتیب می‌توان مشی استراتژیک ما را در افغانستان در این چند کلمه بازتاب داد. ولی یک حکومت واقعاً در آن صورت می‌تواند کارایی داشته باشد که «زمین زیر

پایش آرام بگیرد و نجنبند»، در حالی که انقلاب آوریل پیوسته در پرتگاه نابودی قرار داشت. حکومت تازه کابل از همان آغاز به قدرت رسیدنش محکوم به آن بود که در شرایط جنگ پایان ناپذیر، جان بکند. از سوی دیگر خود موجودیت مناسبات قبیله‌ای مستلزم مبارزه پیگیر به خاطر فرمانروایی و زمین گستری یا به سخن دیگر به خاطر دولت است. به هر حال مبارزه مسلحانه برضد رژیم کابل دوام داشت.

### مسدود ساختن مرزها

از همان آغاز ورود سپاهیان شوروی به افغانستان ما با لزوم مسدود ساختن مرزهای افغانستان با پاکستان برخوردیم این کار ناشی از آن می‌گردید که دارودسته‌های مخالفان عملیات رزمی برضد سپاه چهلیم و ارتش افغانستان را مطلقاً در اثر پشتیبانی از خارج به پیش می‌بردند. پس از رخدادهای آوریل ۷۸ پاکستان به کانون جنبش مخالفان افغانی مبدل گردید. در پیشاور، کراچی و دیگر شهرهای بزرگ هم مرز با افغانستان گروه‌های اسلامگرا و بنیادگرا جایگاه‌های خود را برپا داشتند. رهبران مخالفان باندهای جدیدتر و جدیدتری را از فراریان تشکیل داده و آنانرا به درون قلمرو افغانستان می‌فرستادند. سیل قاچاق جنگ افزار و سازوبرگ از طریق مرز پیوسته به افغانستان روان بود. با گذشت هر روز، به هر اندازه‌ای که مدت اقامت ما در افغانستان درازتر می‌شد به همان میزان حجم ارسال اسلحه به کشور بیشتر می‌گردید. برای عادی ساختن زندگی در افغانستان، به ویژه در استانهای خاوری این کشور ما باید راههای عمده کاروانی را که نیروهای مخالفان روی آن آمدوشد می‌کردند، مسدود می‌ساختیم. در بهار ۱۹۸۵، ما شماره گردانهای ویژه خود را افزایش داده و آنان را به گونه‌ای در امتداد مرز پاکستان جابه جا ساختیم که بتوانیم این مرز را کاملاً مسدود بسازیم. به پندار من برخی از گردانهای نیروهای ویژه، هرگاه نه نیرومندترین، حداقل از رزم‌آورترین و جنگی‌ترین یگانهای سپاه چهلیم بودند. در ترکیب هر گردان، نزدیک به پانصد سرباز، درجه‌دار و افسر شامل بود که همه آنان جنگجویان حرفه‌ای بوده و آمادگی بدنی و آزمودگی رزمی درخشانی داشتند. یگانهای ویژه، خیلی عالی گروهبندی شده

بودند و با مدرن‌ترین جنگ افزارها شامل دستگاههای زرهی آرایش یافته بودند. در اختیار هر تیپ یک ناوگان هلیکوپتر که برای پیاده ساختن گروهها در ناحیه اجرای عملیات به کار می‌رفتند، گذارده شده بود. هشت گردان به گونه منظم در ترکیب دو تیپ شامل بودند. مقر یکی از تیپ‌ها در جلال آباد بود که با کاروانهای دشمن در امتداد مرزهای خاوری افغانستان دست به گریبان بودند. فرماندهی تیپ دوم نیروهای ویژه در جنوب باختری کشور در شهر لشکرگاه مستقر گردیده بود. بیشتر از شصت درصد مرز افغانستان با پاکستان و ایران که به بیش از ۲۰۰۰ کیلومتر در غرب، جنوب و جنوب خاوری کشور امتداد داشت، زیر کنترل گردانهای ویژه بود. فرماندهان گردانها به گونه منظم از مرکز اطلاعات سپاه چهارم و از ارگانهای محلی خدمات اطلاعات افغانستان، مدارک اطلاعاتی را درباره کاروانهایی که نیروهای مخالفان برای اعزام به افغانستان آماده می‌کردند، به دست می‌آوردند؛ ولی رویهمرفته نیروهای ویژه بیشتر به اطلاعات به دست آمده توسط خودشان تکیه می‌زدند. آنها در چهارچوب زمینه‌های فراهم، توانسته بودند. نه تنها با ادارات دولتی محلی، بلکه با روستاییان و افراد و اهالی استانها و فرمانداری‌ها نیز روابط پایداری برقرار سازند. اطلاعات خود ساخته، به فرماندهان گردانها امکان می‌داد تا از اوضاع در نواحی مسئولیت خودشان به خوب آگاهی یابند. ما آگاهی داشتیم که جبهه مخالفان اخبار بسیار عالی دارد و عملاً کلیه اهالی استانها در رساندن به موقع اطلاعات با آنان همکاری می‌کنند. پشتونهای کوچی نیز جابه جایی «بیخدایان» را زیر مراقبت داشتند و هر آنچه را که به چشمشان می‌خورد، فوراً به شیوه‌های گوناگون، مانند برپا کردن آتش و فانوس و حتی با مخابره از طریق ایستگاههای رادیویی گزارش می‌دادند. از این رو برای نیروهای ویژه ناممکن بود که پنهانی در ناحیه‌ای پیاده شوند و کمین بگیرند. تنها به کمک این که در گردانهای نیروهای ویژه سربازان و افسران شیوه‌های غیرعادی فرودآبی و کمین‌گیری، مانورهای نوین فریبنده و روشهای تازه اجرای عملیات رزمی را به کار می‌بستند توانستیم نتایج چشمگیری به دست آوریم. معمولاً عملیات ما به تارومار ساختن کامل کاروانهای شورشیان منتهی می‌گردید.

فرماندهی سپاه چهارم پنهان نمی‌کرد که ما مبارزه خستگی ناپذیری را در برابر کاروانها

آغاز کرده‌ایم. رهبران افغانستان هم پیامهای لازم را برای دولتهای ایران و پاکستان دربارهٔ غیرمجاز بودن مداخله در امور داخلی افغانستان و حمایت از دارودسته‌های مخالفان در قلمرو آن کشور پخش کرده بود ما رسماً اعلام کرده بودیم که کاروانهایی را که برای شورشیان اسلحه می‌آوردند، نابود خواهیم کرد. هر روز کاروانهایی از چارپاها و ماشینها بارهایی از مهمات گوناگون را از مرز افغانستان با پاکستان می‌آوردند. اشترها و الاغ‌ها مقادیر زیاد مین‌های ساخت ایتالیا و اسلحه تیربار را بر پشت می‌کشیدند. علاوه بر نیروهای ویژه، خدمهٔ هلیکوپترها که آموزشهای ویژه دیده بودند، وظیفهٔ مسدود ساختن مرز میان افغانستان و پاکستان را برعهده داشتند. معمولاً روزها و گاهی هم شب‌ها، افسران به گشت زدن در نواحی مسئولیت خود پرداخته و مراقب آن بودند که کاروانها به نواحی محاصره شده رخنه نکنند. در عرشهٔ این هلیکوپترها گروههای دیده‌بانی و ضربتی قرار داشتند. دشوارترین دوره برای مبارزه با کاروانها، آغاز تابستان بود. در این زمان، برفها آب شده و کلیهٔ گرده‌ها و خم و پیچهای کهسار باز می‌گردیدند. سیل اسلحه و مهمات سرازیر شده از آنسوی مرز در مقایسه با ماههای زمستانی چندین بار افزایش می‌یافت. از این رو ما ناچار می‌شدیم، هواپیماهای ویژه را به کار بگیریم. این هواپیماها با پرواز در امتداد مرز به اکتشاف پرداخته و کاروانهایی را که در سرراشان می‌دیدند، نابود می‌ساختند. ولی به رغم اینکه ما برای مسدود ساختن مرز و مبارزه با کاروانها نیروی زیادی را به کار بسته بودیم، نتوانستیم این مسأله را کاملاً حل و فصل کنیم. کاروانهای اسلحه از جاهای به قلمرو افغانستان رخنه می‌کردند. که از میان بردنشان خیلی دشوار بود. در پایان ۱۹۸۵ ما یگانهای موتوریزه و زرهی را نیز به خاطر مسدود ساختن مرز به خدمت گرفتیم. در استانهای هم مرز با پاکستان فعالیتهای رزمی مجاهدان خیلی گسترده بود. به ویژه گردانهای مستقر در قندهار، لشکرگاه، غزنین و گردیز سر دچار ناهنجاریهای بسیاری بودند. در جلال آباد، در سراسر نه سال حضور نظامی ما در افغانستان وضع وخیمی وجود داشت که درست تا چند هفته پیش از خروج کامل سپاهیان شوروی از افغانستان به شدت تیره گردید. یگانهای مستقر در اسعدآباد (مرکز استان کنر) با وضع به ویژه دشواری روبرو بودند. عملیات رزمی در آستانهٔ پایان جنگ افغانستان به اوج خود رسیده

بود. وضع در این استان درست در آستانه خروج سپاهیان ما به وخامت گرایید. در این دوره عملاً هر روز سپاهیان ما مورد تهاجم شدید آتشبارها، توپخانه و موشک قرار می‌گرفتند. آنچه را که نیروهای ویژه در افغانستان کردند، تنها مردان دلیری می‌توانند انجام دهند که بی‌نهایت مردانگی و قاطعیت داشته باشند.

هنگام اجرای عملیات، ما با یگانهای ویژه پیوسته در تماس بودیم. هواپیماهای مخابراتی شب و روز بر فراز آسمان نواحی عملیاتی گردانها در پرواز بودند. تا اطلاع می‌رسید که سربازان ما درگیر جنگ شده‌اند، هلیکوپترهای پشتیبانی که در فرودگاه آماده بودند، به سرعت به پرواز درمی‌آمدند. برای نابود ساختن گروههای دشمن از ۳۰ تا ۳۵ دقیقه وقت لازم بود. خلبانان برای رسیدن تا کارزار به این زمان نیاز داشتند. در مجموع عملیات هماهنگ یگانهای ویژه، نیروی هوایی و قطعات موتوریزه، نقش بزرگی را بازی کردند تا جلو سرازیری بی‌کنترل و بلامانع اسلحه را به دارودسته‌هایی که در قلمرو افغانستان عمل می‌کردند، بگیریم. اتخاذ تدبیرهای شدید در زمینه بستن مرز افغانستان با پاکستان و همگام با آن اجرای عملیات پیروزمند رزمی بر ضد شورشیان در پنجشیر در استانهای قندهار، پکتیا، کنر، هرات، بلخ و بدخشان و همچنان ارتقای مؤثر بودن ضربات هوایی بر پایگاههای دشمن، رهبران مخالفان را ناچار ساخت تا دگرگونی‌هایی را درمشی آتیه خود وارد بیاورند. «پدران روحانی» پاکستان نشین مجاهدان می‌خواستند کار ناممکنی را انجام بدهند - آنها با جلوگیری از کاهش شدید فعالیت‌های ضد دولتی کوشش می‌کردند، نیروهای عمده خویش را از زیر ضربات ما بیرون آورده، زیانهای وارده را جبران کرده و پایگاههای تازه مقاومت را در داخل افغانستان ایجاد نمایند. در رابطه با تلفات رو به افزایش کاروانها که به دارودسته‌های مجاهدان اسلحه و مهمات می‌رسانیدند، رهبران مخالفان تصمیم گرفتند، دسته‌های ویژه تأمین تدارکات را از طریق مرز ایجاد نمایند. وظیفه عمده آنان مبارزه با کمینگاهها و سنگرهای یگانهای شوروی بود. پس از بازگشت سربازان شوروی به میهن، مرزهای دولتی افغانستان با پاکستان سر از نو در برابر کاروانهای اسلحه و سازوبرگ بازگردیده و بدون سپر دفاعی گردیدند.

## اپوزیسیون آشتی ناپذیر

طی ۹ سال حضور سپاهیان شوروی در افغانستان، فرماندهی سپاه چهارم پیوسته کار مؤثری را در زمینه جلب گروه‌های بزرگ و کوچک مجاهدان به جانب خود انجام داده بود. بخش چشمگیر نیروهای مخالفان از برپا کردن تماس با ما به شدت سرباز می‌زد. با گذشت زمان این بخش مخالفان نام «آشتی ناپذیر» را به خود گرفتند. جهت‌گیری فعالیتهای مخالفان آشتی ناپذیر را می‌توان با دو مسأله عمده که در پیش روی مجاهدان قرار داشت، تعیین کرد. مسأله نخست بی‌ثبات ساختن وضع سیاسی در افغانستان و مسأله دوم سرنگونی رژیم انقلابی بود. برای رسیدن به این اهداف، اپوزیسیون آشتی ناپذیر تلاشهای سترگی را در راستای حفاظت و افزایش نیروهای خود برای پیشبرد جنگ دوام‌دار پارتیزانی به خرج می‌داد. شکستهای کوبنده را که دشمن، پیوسته در رویارویی با سربازان ارتش افغانستان و سپاهیان شوروی می‌خوردند، می‌کوشیدند با تلاشهای تأثیرگذاری ایدئولوژیکی بر مردم و نظامیان نیروهای مسلح افغانستان جبران کنند. به عنوان وزنه مقابل در برابر ارگانهای قدرت دولتی، شورشیان توانستند، برخی از مسایل اجتماعی را مؤثرتر حل کنند. مثلاً در بخشهای زیر کنترل مجاهدان، دبستانهای جدید گشایش می‌یافت. در دره پنجشیر، احمدشاه مسعود حتی مسجدها را هم برای پیشبرد روند آموزش و پرورش اختصاص داده بود. برای ایجاد نماد قانونی قدرت خود، دشمن در بسیاری از استانها اعلام کرد که خویشاوندان و وابستگان کارمندان دولتی، افسران و نیروهای انتظامی را به پرداخت جریمه‌های سنگین وادار می‌کنند. ناگفته نباید گذاشت که در اواسط سالهای هشتاد مجاهدان فعالانه آغاز به جلب نوجوانان ۱۶-۱۰ سال به اعمال تروریستی کردند. با گذشت زمان مجاهدان برای اجرای اعمال خرابکاری از یونیفورم ارتش افغانستان، نیروهای انتظامی و حتی سپاهیان شوروی استفاده می‌کردند. برای بدنام ساختن سپاه چهارم، دشمن جامه‌های نظامیان ما را پوشیده و با برآمدن در جاده‌ها ادای پاسداران پاسگاهها یا گشتی‌ها را درمی‌آوردند و به تاراج خودروهایی که با آنان روبرو می‌شدند، می‌پرداختند. دشمن دست به هرکاری می‌زد تا به میزان اعظمی دشواریهایی را در زمینه رساندن خواربار و کالاهای مورد نیاز اولیه برای اهالی شهرها



ایجاد کند: برای دامن زدن به ناراضی‌های اهالی از سیاست اقتصادی دولت، شورشیان پیوسته راههایی را که به مراکز بزرگ اداری می‌انجامیدند، مسدود کرده و مانع رسیدن گندم، چوب و غیره به آنجا می‌شدند. در خرابکاریهای اقتصادی، مخالفان فعالیتهایی که در راستای برهم زدن کار عادی مؤسسات صنعتی متوجه بودند، جای ویژه داشتند. به گونه‌ی مثال در استان پروان، شورشیان با پوشیدن جامه‌های مأموران انتظامی، کارگران را ترسانیده و عده‌ای از آنان را می‌ربودند. فشار عظیمی در گام نخست به کارکنان بخش مهندسی - فنی کارخانه تعمیر هواپیما در بگرام وارد می‌شد. در نتیجه اقدامات متعدد مجاهدان به رغم تشدید پاسداری سپاهیان شوروی از کارخانه، ما کامیاب نشدیم آنرا با ظرفیت کامل به کار اندازیم. سطح تولید مؤسسه در مقایسه با سالهای پیش از انقلاب ۸۰ درصد کاهش یافته بود. نیروگاههای برق نفلو، کارخانه نساجی گلپهار و بسیاری دیگر از تأسیسات صنعتی افغانستان در وضع همانندی قرار داشتند. در فعالیت اپوزیسیون آشتی ناپذیر، گسترش شبکه‌های خبرچینی در مؤسسات دولتی و نیروهای مسلح کشور جای ارزشمندی را می‌گرفت. دشمن بیشتر به شکل داوطلبانه وارد نیروهای مسلح می‌گردید و با گذراندن دوره کامل آموزش نظامی، برخی با سلاحهای خود به مخالفان می‌پیوستند و گروه دیگر برای انجام کار تخریبی و دسیسه بازی در ارتش و نیروهای انتظامی می‌ماندند. مجاهدان با به دست آوردن تجربه معین عملیات رزمی برضد سربازان سپاه چهلیم، پیوسته شیوه‌های پیشبرد جنگ پارتیزانی را بهبود می‌بخشیدند. ما می‌دیدیم که در پی گروههای دشمن، کمیته‌های اسلامی (ارگانهای دولتی اپوزیسیون آشتی ناپذیر) به سرعت در روستاها شکل می‌گرفتند. رهبران این کمیته‌ها در سایه تأثیر خود به گشایش دادگاههای اسلامی برای آن عده از هم میهمانان خود که با دولت همکاری کرده و از رسانیدن کمکهای ارزشمند به آنان سرکشی می‌کردند، می‌پرداختند.

افزون بر آن سال به سال سیل گروهها و دسته‌های مخالفان که به پاکستان و ایران برای آموزش و همچنان برای به دست آوردن جنگ افزار و ساز برگ و مواد مورد نیاز می‌رفتند، افزایش می‌یافت. معمولاً آموزش نیروهای ذخیره تمام زمستان را دربر می‌گرفت. در ماههای

آوریل و مه دشمن دوباره به افغانستان برمی‌گشتند. عملیات رزمی نشان دادند که همانا همین بخش از باندها بیشترین فعالیتها را در مبارزه با نیروهای افغانستان و شوروی انجام می‌دادند. یکی از چشمه‌های سرشار رسیدن جنگ افزار برای شورشیان، پیوستن نظامیان افغان به مخالفان و گریز سربازان از پادگانها بود که در نتیجه آن، مجاهدان نه تنها جنگ افزارهای تیربار، بلکه آتشبارها، خمپاره‌اندازها، توپخانه سنگین و حتی دستگاههای زرهی را نیز به دست می‌آوردند.

## فصل دوم

### آشنایی با رهبران برجسته مخالفان

طی سالیان نبرد در افغانستان، متقاعد گردیدیم که برخی از رهبران احزاب اسلامی که پیوسته بر ضد سپاهیان شوروی مبارزه می‌کردند، حریفان ارزنده و شایسته‌اند. فرماندهی سپاه چهلیم شوروی در افغانستان درباره این چهره‌های برجسته اگر نه همه چیز، بسیاری چیزها را می‌دانست. برخی از این رهبران، اکنون هم پس از سرنگونی دولت انقلابی، کماکان چهره‌های بارزی در کارزار سیاسی افغانستان‌اند. می‌پندارم که آشنایی نزدیک با این شخصیت‌ها برای خوانندگان نیز دلچسب خواهد بود.

#### برهان‌الدین ربانی

برهان‌الدین، فرزند محمد یوسف، به سال ۱۹۴۱<sup>۱</sup> در شهر فیض آباد استان بدخشان در یک خانواده روحانی پا به گیتی نهاد. او از مردم تاجیک است. آموزشهای ابتدایی را در شهر زادگاه خود فرا گرفت. در بیست سالگی مدرسه مذهبی و در بیست و سه سالگی دانشکده الهیات (شرعیات) دانشگاه کابل را به پایان رسانید. پس از پایان دانشگاه، ربانی دو سال در دانشکده الهیات دانشگاه پایتخت به تدریس پرداخت و آنگاه برای تحصیلات عالی در رشته

---

۱. اولیور روا می‌نویسد: «ربانی ... در حدود سال ۱۹۴۰ در یک خانواده خرده مالک اهل یفتل (بدخشان) متولد شده است - م.»

الهیات به دانشگاه الازهر مصر راهسپار قاهره گردید. شایان یادآوری است که وی در تمام آموزشگاهها همیشه نمره‌های عالی می‌گرفت. در دانشگاه الازهر در بیست و هشت سالگی، از رساله دکتری در زمینه «زندگی و جهان بینی علمی - فلسفی نورالدین عبدالرحمن جامی» (فیلسوف، دانشمند و نویسنده بزرگ اواسط میانه خاور) دفاع کرد و پس از بازگشت به افغانستان، به تدریس فلسفه در دانشکده الهیات دانشگاه کابل پرداخت. در این دوره فعالیت‌های پرشور سیاسی او در چهارچوب سازمان افغانی «برادران مسلمان» (اخوان المسلمین) که وی از سال ۱۹۵۸ عضو آن بود، آغاز می‌گردد<sup>۱</sup>.

رهبری سازمان به ربانی مأموریت داد تا گروه جوانان را در دانشگاه کابل رهبری نماید. ربانی در این سمت شایستگی خود را به مثابه یک رهبر پیگیری، پرشور و قاطع نشان داد. او توانست سازمان پویایی را از استادان و دانشجویان ایجاد نماید که سیاف، حکمتیار و مسعود نیز عضو آن بودند. در سال ۱۹۷۳، ربانی به عنوان رهبر سازمان «برادران مسلمان» برگزیده شد و تا پایان سال ۱۹۷۶ در این سمت باقی ماند. پس از آغاز سرکوب سازمان برادران مسلمان وی توانست در کهساران بدخشان پنهان شده و از آنجا پیروان خود را رهبری نماید. ربانی پس از آن به پاکستان رفته و بنیانگذاری حزب «جمعیت اسلامی افغانستان» را که هدف آن مبارزه مسلحانه با رژیم داود و امپریالیسم روس در افغانستان بود، اعلام کرد. او به سال ۱۹۷۸، پس از آغاز انقلاب آوریل، فعالانه به کارزار گسترش مبارزه مسلحانه با حکومت جمهوری دمکراتیک افغانستان پیوسته و اتحاد کلیه سازمانهای اسلامی را در یک جبهه واحد خواستار شد. بعد از دو ماه، پس از اعزام سپاهیان شوروی به افغانستان، جمعیت اسلامی در کنار سایر احزاب، به جنبش «اتحاد اسلامی برای آزادی افغانستان» و پس از فروپاشی آن در سال ۱۹۸۱ به «اتحاد اسلامی

---

۱. نخستین جنبش سازمان یافته اسلامی طراز نوین در افغانستان - به سال ۱۹۵۸ در محافل روشنفکران مذهبی به رهبری استاد دکتر غلام محمد نیازی، رئیس دانشکده شرعیات دانشگاه کابل با شرکت استاد برهان‌الدین ربانی، دکتر توانا و دیگران بنیانگذاری شد.  
از سال ۱۹۷۳ به اینسو پروفیسور ربانی همواره رهبری این جنبش را به دوش داشته است. استاد نیازی به همراه دویست تن از همکارانش در زمان فرمانروایی داود زندانی و سپس در دوره تره‌کی در زندان اعدام گردید - م.

مجاهدین افغانستان» یا «ائتلاف هفتگانه» شامل گردید. در ائتلاف هفتگانه، برهان‌الدین ربانی، پست رهبر کمیته نظامی را عهده‌دار بود. شهرت گسترده ربانی در میان علمای روحانی کشورهای عربی به وی کمک فراوانی کرد. او درجه علمی پروفیسوری فلسفه و حقوق اسلامی را دارد. از سال ۱۹۷۱، ربانی سردبیری مجله «شرعیت» را عهده‌دار شد. برخی از آثار ربانی چون «اسلام و کمونیسم»، در حوادث ۲۶ ژوئیه ۱۹۷۲ و اعمال داودخان و «مبانی سیاسی اسلام» به زبانهای عربی و انگلیسی چاپ گردیده است.<sup>۱</sup> ربانی یک «سلطنت ستیز» سرسخت است که با نظام شاهی مخالفت آگاهانه دارد. آیین نامه جمعیت اسلامی افغانستان از سایر اسناد مشابه احزاب دیگر این برتری را داشت که برنامه خیلی مشخص و جامعی درباره ساختار آینده دولتی افغانستان، دقیق‌تر مبنی بر «پایه‌گذاری جمهوری اسلامی تبار پان‌اسلامیستی با مراعات جدی قوانین شرعی» در آن گنجانیده شده بود.

برهان‌الدین ربانی می‌تواند اوضاع را به گونه عینی ارزیابی نماید. به عنوان مثال صرف نظر از شعار «مقاومت در برابر امپریالیسم روس» که تحت آن جمعیت اسلامی مبارزه مسلحانه را به پیش می‌برد، او چندین بار این اندیشه را ابراز کرده بود که به نظر او اتحاد شوروی در حل و فصل سریعتر مسأله افغانستان نظر مثبت دارد. افزون بر این او اعلام داشته بود که «جمعیت اسلامی هیچ ادعایی برضد اتحاد شوروی ندارد. ما تنها بر ضد سپاهیان روسی که افغانستان را اشغال کرده‌اند، مبارزه می‌کنیم.»

وضع مالی جمعیت اسلامی افغانستان را به میزان چشمگیری درآمدهای ناشی از فروش زمرد و لاجورد که در قلمرو افغانستان استخراج می‌گردد، تقویت می‌کند. ربانی حسابهای شخصی در بانکهای ایالات متحده آمریکا و کشورهای اروپایی به نام مستعار «ط. محمد؟» دارد. سرمایه او در بانکهای پاکستان سر به صدها میلیون روپیه زده و یک کارخانه قالیبافی هم دارد. هواداران ربانی براوضاع در استانهای شمال خاوری، مرکزی و جنوب باختری افغانستان تسلط دارند.

---

۱. برهان‌الدین ربانی از سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۸ در مصر به ترجمه آثار سید قطب: «فی ظلال القرآن» و «معالم فی الطریق نیز همت گماشته بود. - م.

شخصیت برجسته ربانی در جهان اسلام<sup>۱</sup> و روابط او با محافل علمی و رهبری کشورهای اسلامی و همچنان سازمانهای اسلامی کشورهای عربی به وی امکان بخشیده است تا یکی از شامخترین مقامها را در میان رهبران مجاهدان افغان به دست بیاورد. گروههای تحت فرمان ربانی نسبت به سایر گروههای مجاهدین با مردم برخورد ملایمتری دارند. رویهمرفته هواداران او میانه‌رو بوده و از خشونت و بدرفتاری با هم میهنان خویش دوری گزیده و در برخورد با مردم در زمینه مراعات جدی قوانین اسلامی ستیزه به کار نمی‌گیرند. به میزان معینی فضایل شخصی و استعداد برهان‌الدین ربانی در زمینه سازمانگری، به این امر که او را به عنوان رئیس جمهور حکومت اسلامی افغانستان برگزینند، تأثیر گذارده است.

### سید احمد گیلانی

سید احمد گیلانی «محاذ ملی اسلامی افغانستان» را رهبری می‌کند. پدر او «نقیب صاحب» که به «پیر بغداد»<sup>۲</sup> هم معروف بود به سن پانزده سالگی به انگلستان برده شد و در آنجا

---

۱. رویهمرفته ناظران خارجی درباره برهان‌الدین ربانی اظهارات مثبتی ارائه می‌دهند: اولیور روا دانشمند فرانسوی درباره ربانی چنین می‌نویسد: «او در محل تقاطع سه جریان فکری قرار دارد که از ویژگیهای جمعیت اسلامی است: فرهنگ کلاسیک، اسلام معنوی (حتی عرفانی) و اسلام‌سیسم سیاسی. تلفیق یک چنین تفکراتی در جهان اسلام نادر است.»

از ربانی به عنوان یک انسان وارسته و رهبر شایسته یاد می‌کند. او در نوشتاری زیر نام «روند مشروعیت در افغانستان» اظهار می‌دارد که هرگاه رخدادهای اخیر کابل به وقوع نمی‌پیوست، ربانی می‌توانست چهره تازه‌ای از اسلام مدرن را به نمایش بگذارد و جذبه‌های نوینی پدید آرد.

دکتر کمال عینی دانشمند برجسته تاجیک استاد ربانی را چنین ستایش می‌کند: «استاد ربانی یک انسان بزرگوار و شخصیت بی‌نظیر در تاریخ آسیای مرکزی هستند که نه تنها متعلق به افغانستان و ما، بلکه متعلق به تمام جهان اسلام‌اند.» - م.

۲. مؤسس سلسله قادریه، عبدالقادر گیلانی (قرن ششم هجری) در بغداد مدفون است. اعقاب او که با رژیم عثمانی پیوند نزدیک داشتند، از این رژیم لقب «نقیب‌الاشراف» دریافت کرده بودند.

برگرفته از: «افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی»، نوشته اولیور روا.  
«شیخ عبدالقادر گیلانی (گیلانی)، (۱۰۷۸-۱۱۶۶ م.) اصلاً اهل روستای جیلان در سواحل دریای خزر بود. که بعدها به بغداد رفت.»

برگرفته از «مجموعه مقالات دومین سمینار افغانستان»، چاپ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وابسته به وزارت امور خارجه ایران، مهر ماه ۱۳۶۸، ص ۵۱۲ - م.

در یک دبستان اختصاصی آموزش دید. سپس او چندین سال در دانشگاه‌های انگلیس و آلمان به تحصیل پرداخت. بعدها نقیب صاحب به کمک عمال انگلیس در میان عشایر پشتون افغانستان به عنوان یک رهبر مذهبی در نواحی شمالغرب وقت هندوستان شهرت یافت. (اکنون این مناطق، در شمال باختری پاکستان موقعیت دارند.)

نقیب صاحب توانست مناسبات نزدیکی با خاندان نادرشاه، پدر ظاهرشاه، پادشاه پیشین افغانستان برقرار سازد. او با استفاده از موقعیت سودمند به دست آمده توانست زمینهای وسیعی را در حومه جلال آباد به دست آورد. وی در اثر همکاری فعال انگلیسها به عنوان پیر طریقت تصوفی «قادریه» که سنی مذهب می‌باشند، برگزیده شد. نقیب صاحب پیوسته با سرویسهای اطلاعاتی انگلیس فعالانه همکاری می‌کرد. نقیب صاحب موقعی که در آلمان دانشجوی بود، دوشیزه «مارتا ریختر»<sup>۱</sup> (مادر سید احمد گیلانی)، دختر یک مأمور عالیرتبه پلیس آلمان را به عنوان همسر نخست خود برگزید. سیداحمد به سال ۱۹۳۱ پا به گیتی نهاد و لقب روحانی «پیر» را از پدر به میراث برد. او در غرب به تحصیلات متداول پرداخت و سپس در عراق، مصر و عربستان سعودی تعالیم مذهبی را فرا گرفت. به زبانهای انگلیسی، آلمانی، عربی، دری و پشتو به روانی صحبت می‌کند. او دو بار با دوشیزگان خاندان نادرشاه ازدواج نموده است.

پیش از سقوط رژیم شاهی در سال ۱۹۷۳، گیلانی مشاور غیررسمی محمداظهر شاه، پادشاه افغانستان بود و اکنون هم با خاندان شاهی روابط بسیار نزدیک دارد. پیش از انقلاب آوریل در افغانستان، گیلانی فعالیتهای مذهبی چندانی نداشت<sup>۲</sup>، مگر به علت پیوندهای گسترده و پایدار با خاندان سلطنت و روحانیون عشایر پشتون و همچنان با توجه به دارایی شخصی، از نفوذ بسیاری در میان مردم استانهای هم مرز با پاکستان برخوردار بود. او زمینهای کشاورزی زیادی را از پدر در حومه جلال آباد به ارث برده بود. افزون بر آن گیلانی درآمد سرشاری از تجارت پوست قره‌قل، عواید فروشگاه «اتومبیل پژو» و دارایی‌های غیرمنقول خود در کابل،

1. Marta Richter.

۲. گرچه «پیر» به اعمالی دست می‌زد که به ظاهر جنبه مذهبی داشت (مانند تقسیم آب وضوی خود در میان بیماران)، ولی فرقه را به راهی می‌برد که از مذهب فاصله داشت. «افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی» - م.

کندز، و دیگر شهرهای کشور به دست می‌آورد. دارایی شخصی گیلانی پیش از انقلاب آوریل ۱۹۷۸، هفت میلیون دلار تخمین زده می‌شد. گیلانی و اعضای خانواده او در پایتخت یک زندگی طراز اشرافی داشتند. یکی از دوشیزگان او به علت داشتن «روابط آزاد» با پسر ظاهر شاه و دیگری با پسر فرمانده پیشین نیروی هوایی و پدافند هوایی احسان خان به «سبک سری» شهرت یافته بودند<sup>۱</sup>. برادر بزرگ گیلانی معتاد بود که در اثر افراط در نوشیدن مشروب درگذشت.

در دسامبر ۱۹۷۸ گیلانی پس از ملی شدن زمینهایش در استان ننگرهار به پاکستان گریخت. رهبر «محاذ ملی اسلامی افغانستان» را می‌توان به مثابه یک شخصیت سیاسی - مذهبی دارای دیدگاههای معتدل به شمار آورد. به رغم تمایل علنی به «سلطنت»، گیلانی از اندیشه برپایی «دمکراسی اسلامی» طراز نوین، پی ریزی حکومت و نظام جمهوری برپایه اصول اسلام پشتیبانی می‌کند. گیلانی گرایشهای افراطی گلبدین حکمتیار، رهبر حزب اسلامی افغانستان را به شدت نکوهش می‌کند. او رفتار حکمتیار را «ابلهانه» و «نابخردانه» می‌خواند. به سال ۱۹۷۹، گیلانی، اعزام نیروهای شوروی به افغانستان را به شدت نکوهش کرده و کلیه مسلمانان را به پیکار آشتی ناپذیر با آنان فراخواند.

هواداران گیلانی متشکل از اشخاص تحصیل کرده در غرب، افسران پیشین ارتش افغانستان و کارمندان اسبق دولتی‌اند که در دوره انقلاب از افغانستان فرار کرده و سالیان دراز بر ضد رژیم کابل مبارزه مسلحانه داشتند.

### صبغت‌اله مجددی

هنگامی که دادگاه اختصاصی انقلابی جمهوری دمکراتیک افغانستان، طی یک بازرسی غیابی، برخی از رهبران برجسته مخالف را به مجازات «اعدام» محکوم کرد، در فهرست محکومان، نام صبغت‌اله مجددی رهبر «جبهه نجات ملی افغانستان» به چشم نمی‌خورد.

---

۱. مؤلف این گفته‌ها را از زبان کارمندان رسمی دولت کارمل و نجیب بازگو می‌کند که تأیید آن بسیار دشوار است. - م.



جالب‌تر آنست که یک هفته پس از پایان کار دادگاه اختصاصی انقلابی در کابل؛ مجددی که «محکوم» به زنده ماندن بود، بنا به رأی شورای عالی «ائتلاف هفتگانه» مجاهدان به عنوان رئیس موقت شورای رهبری مجاهدان برگزیده شد. رهبر جبهه نجات ملی به سال ۱۹۲۱ به دنیا آمد. او از یکی از متنفذترین خاندانهای مذهبی افغانستان - «حضرت‌ها» که وارثان پیامبر اسلام شمرده می‌شوند - برخاسته است.<sup>۱</sup> خاندان مجددی روابط پرمناز و گسترده‌ای (از جمله پیوندهای خانوادگی) با متمول‌ترین شیوخ خاورمیانه عربی به ویژه عربستان سعودی دارند. آنان همچنان آشنایی‌های شخصی گسترده و نزدیکی با محافل سیاسی و بازرگانی کشورهای اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا دارند. بیش از ۸۰۰ تن از اعضای خاندان مجددی در خارج افغانستان به سر می‌برند که بسیاری از آنان اشتراک فعالی در جنبشهای سیاسی بنیادگرایان اسلامی دارند.

پدر بزرگ مجددی، فضل محمد مجددی<sup>۲</sup>، پدر و عمویش محمد مسعود و محمد ابراهیم مجددی<sup>۳</sup> از رهبران سرشناس سیاسی و مذهبی افغانستان بودند. این اسلام‌مستهای ارتدکس با هرگونه تلاشی مبنی بر انطباق مذهب با شرایط معاصر آشتی‌ناپذیری خشونت‌باری نشان می‌دادند. محمد صادق مجددی یکی از عموهای صبغت‌اله از سال ۱۹۲۹ تا ۱۹۵۳ سفیر افغانستان در مصر بود.<sup>۴</sup> او طی این سالیان روابط محکم و گسترده‌ای با بسیاری از خانواده‌های شیوخ عرب که امروز در صدر محافل حاکم عربستان سعودی قرار دارند، برقرار کرد. بزرگان خاندان مجددی، در فعالیتهای سیاسی به گونه‌ی سنتی در گام نخست بر روحانیون و افسر و روشنفکران متمول تکیه می‌زدند. ابراهیم مجددی در زمان سلطنت ظاهرشاه، سازمان سیاسی -

---

۱. شیخ احمد سرهندی فاروقی، متولد سرهند یا (سیره‌ند) کشور هندوستان (۱۵۶۴) که در زمان پادشاهی جهانگیر اکبر لقب «مجدد الف ثانی» یا (الفغانی) را دریافت می‌دارد، و خلیفه طریقه نقشبندی بود، از اجداد صبغت‌اله مجددی است. خانواده‌های مجددی در قرن نوزدهم در کابل مستقر می‌شوند و نقش معینی را در حیات مذهبی و سیاسی کشور بازی می‌کنند. شیخ احمد از نوادگان بهالدین نقشبندی بود که سده چهاردهم میلادی در Transoxiana در اطراف بخارا تدریس می‌کرد.

۲. شاید منظور از فضل عمر مجددی مشهور به «شیرآقا» برادر قیوم جان آقا، معروف به حضرت شوربازار باشد. - م.

۳. لقب او «شیرپادشاه» بود. - م.

۴. پسر عم صبغت‌اله، هارون مجددی، در مصر به علت پیوندهای نزدیکی با «سازمان اخوان المسلمین» توسط جمال عبدالناصر بازداشت شده بود. - م.

مذهبی «خدام الفرقان» را رهبری می‌کرد که مولوی محمد نبی محمدی (بعدها رهبر سازمان «حرکت اسلامی انقلاب افغانستان») از مریدان و اعضای فعال سازمان او بود. در میان اعضای این سازمان که بعدها به تنظیم حرکت اسلامی (حرکت انقلاب اسلامی) افغانستان پیوستند، متعصبین تندرو مذهبی خیلی زیاد بودند.

پس از آنکه صبغت‌اله مجددی، مدرسه را با درجه عالی در کابل به پایان رسانید، در سال ۱۹۴۷ به مصر رفت و در آنجا ۶ سال در دانشکده حقوق اسلامی دانشگاه الازهر قاهره تحصیل کرد و دانشنامه ماستر «الهیات» را با درجه عالی به دست آورد. او پس از بازگشت به کشور، به تدریس در «دانشگاه کابل» و چند دبیرستان و دانشسرای پایتخت پرداخت. او در سخنرانیهای مذهبی خود برای مؤمنان در نیایشگاهها و در جلسات درسی برای دانشجویان، آنان را به دگرگونی نظام موجود در افغانستان و برپایی «دولت واقعی اسلامی» فرا می‌خواند. در این هنگام او به نوشتن چند اثر و همچنان چند اعلامیه خطاب به مسلمانان پرداخت.

به سال ۱۹۶۰، به خاطر فعالیت‌های ضد دولتی و تلاش برای سازماندهی سوء قصد به هیأت رسمی شوروی<sup>۱</sup> که مشغول بازدید از کابل بود، مجددی به چهارسال زندان محکوم گردید. ولی تنها پس از چند هفته از بازداشت رها گشته و از پیگرد خلاص شد. پس از آن، چندی به سمت مترجم در سفارت عربستان سعودی در کابل کار کرد و به همین سمت برای شش ماه راهی ایالات متحده آمریکا گشت.

به سال ۱۹۶۴، مجددی برای مدت دو سال به خارج مهاجرت کرده و کلاً به فعالیت‌های اجتماعی - سیاسی پرداخت. در این هنگام او به عنوان دانشمند الهیات و سخنور توانا که پنج زبان خارجی را می‌دانست در افغانستان شهرت گسترده یافت. مجددی در مهاجرت چند اثر خود از جمله «سیاست در اسلام»، «منطق و فلسفه»، «وحدت و مبانی عقیده» را برای چاپ آماده ساخت. او در این آثار لزوم رنسانس (رستاخیز) اسلامی به شکل واقعی آن و بخشیدن خصلت تهاجمی به آن (به بیان دیگر خصلت پیکار جویی) را به اثبات می‌رسانید. مجددی پس از دو

۱. شاید منظور از سفر بولگانین و خروشف در ۱۳۳۴ به کابل باشد - م.

سال به کشور بازگشت. در این هنگام با شرکت مستقیم او ابتدا سازمان ارتجاعی اسلامی «اخوان المسلمین» و کمی بعدتر یکی از شاخه‌های آن «سازمان جوانان مسلمان» که بنا به توصیه او، گلبدین حکمتیار در رأس آن قرار گرفت، تشکیل گردید.

صبغت‌اله مجددی از مخالفان دو آتشه اصلاحات حکومت شاهی بود. او بر ضد شخص شاه سخنرانی کرد. او به سال ۱۹۷۱ پس از کشته شدن یکی از هوادارانش به دست مأموران سازمان «اطلاعات و امنیت پادشاهی» (مصونیت ملی) به پاکستان رفت و سپس به ایالات متحده امریکا گریخت. در ایالات متحده امریکا او چندی به تدریس اسلام شناسی پرداخت. مجددی به هنگام سرنگونی نظام شاهی در لندن به سر می‌برد. او رژیم تازه داودخان را به خاطر «خصلت غیراسلامی» آن به شدت به باد انتقاد گرفت. مجددی سه سال پس از سقوط رژیم شاهی به پاکستان آمد و از اعضای جناح معتدل «اخوان المسلمین»، «جامعه روحانیون مسلمان» را ایجاد کرد.

پیش از انقلاب آوریل در کابل، مجددی در هلند اقامت داشت و گاهگاهی هم برای حل و فصل مسائل پیش آمده در ایجاد «مرکز اسلامی اسکاندیناوی» به دانمارک می‌رفت. او شخصاً در گشایش نمایندگیهای این مرکز و بنای مساجد برای مسلمانان در بسیاری از کشورهای اسکاندیناوی همکاری می‌کرد و در بسیاری از آموزشگاههای عالی هلند و دانمارک به تدریس تاریخ اسلام می‌پرداخت. مجددی حین اقامت در برون از مرزهای افغانستان به فعالیتهای سیاسی نیز ادامه می‌داد. او در دسامبر ۱۹۷۸ علناً نیروهای مخالف حکومت جمهوری دمکراتیک افغانستان را در راه مبارزه برضد حزب دمکراتیک خلق افغانستان به یکپارچگی فراخواند.

در سال ۱۹۷۹ به دستور حفیظ‌اله امین، ۲۱ تن از خویشاوندان مجددی در کابل تیرباران شدند. این امر سبب آن گردید که مجددی دوباره به پاکستان باز گردد. در پاکستان او ابتدا به عضویت هیأت رهبری سازمان «جبهه نجات ملی افغانستان» درآمد و بعدها خود رهبری آن را به دست گرفت.

مجددی در ماه مارس سال ۱۹۷۹ به انتشار اعلامیه‌ای خطاب به مردم مسلمان افغانستان پرداخته و آنان را به «جهاد» - جنگ مقدس با رژیم ملحد کمونیستی - فرا خواند. او در بهار همین سال به عنوان یکی از نمایندگان ضد انقلاب افغانستان به ایالات متحده آمریکا رفته و مورد پذیرایی کارمندان ارشد دولت آمریکا قرار گرفت. در محافل ضدانقلاب افغانی، مجددی به عنوان هوادار حل و فصل مسأله افغانستان به نفع غرب شناخته می‌شد. در برنامه‌ای که او برای سازمان خود تدوین کرده بود، خاطر نشان ساخته بود که هدف جبهه، متحد ساختن کلیه نیروهای ضدانقلاب برای سرنگونی رژیم دمکراتیک خلق و برپایی حکومت مبتنی بر تعالیم اسلام و اصول دمکراتیک مالکیت شخصی می‌باشد.

مجددی در نوامبر سال ۱۹۸۱ به علت اختلاف نظر با حکمتیار (که در این هنگام وزن سیاسی زیادی گرفته بود) پیرامون اشکال، روشها و اهداف نهایی مبارزه برضد حکومت افغانستان به تأسیس سازمان «اتحاد اسلامی مجاهدان افغانستان» پرداخت که گیلانی، محمدنبی محمدی و دیگران در آن عضو بودند.

در ماه مه ۱۹۸۵، تحت فشار ایالات متحده آمریکا، پاکستان و تعدادی از رژیمهای مسلمان، مجددی اتحاد اسلامی مجاهدان افغانستان را منحل گردانیده و با سازمان خود به «ائتلاف هفتگانه» درآمد.

صبغت‌اله مجددی چندین بار به گونه آشکار امکان اشتراک خود را در یک حکومت ائتلافی با حزب دمکراتیک خلق افغانستان رد نموده و تأکید ورزید که اعضای دولت جدید افغانستان را باید تنها مسلمانان تشکیل بدهند، تا میهن و اسلام را نجات بخشند.

موقعیت خیلی عالی اجتماعی که اعضای خاندان مجددی دارند، نهایت در خور توجه است. صبغت‌اله ۱۳ برادر دارد که شش تن از آنان تنی هستند. برادران دیگر ناتنی او از دو همسر دیگر پدرش می‌باشند. عزت‌اله مجددی پس از پایان تحصیلات عالی در آمریکا در دستگاه حکومتی ایالات متحده آمریکا به کار پرداخته و زمان زیادی میانجی صبغت‌اله در روابط او میان ایالات متحده آمریکا و عربستان سعودی بود. قدرت‌اله مجددی و اسداله مجددی در آمریکا در

رشته پزشکی تحصیل کرده و درجه دکتری دارند. این دو فعالیت چندانی در جنبش ضدانقلابی افغانستان نداشتند.

خلیل‌اله مجددی تحصیلات فنی داشته و دیرزمانی در استرالیا زندگی می‌کرد. بعدها به عربستان سعودی آمده و به کمک خارجی‌ها به عنوان رئیس صندوق کمک به سازمان «کنگره اسلامی» منصوب شد که در فعالیتهای ضدانقلابی در قلمرو افغانستان فعالانه سهم داشت.

حشمت‌اله مجددی یک بازرگان خیلی سرشناس است که با شرکتها و بانکهای هنگ‌کنگ روابط نزدیک دارد. او زمان درازی در پاکستان اقامت داشت که به عنوان معاون مجددی در مسایل حزبی کار می‌کرد و پس از برادر خود دومین شخصیت جبهه نجات ملی به شمار می‌رفت. او هوادار مبارزه با حکومت افغانستان تا پیروزی نهایی بوده و روابط جبهه را با محافل خارجی اسلامی و دیگر مراکز ضد انقلاب افغانی تأمین می‌کرد.

نعمت‌اله و ذبیح‌اله مجددی در هیأت رهبری جبهه عضو بودند و مسئول خریداری و پخش اسلحه برای رزمندگان جبهه بوده و همچنان فعالیت جبهه را در حوالی کابل زیر نظر داشتند. افزون بر اینها در عربستان سعودی پسرعم مجددی و خواهرش زندگی دارند که همسر یکی از شاهزادگان خاندان سلطنتی حاکم بر آن کشور است.

مطابق یک ضرب‌المثل قدیمی روسی، رحمت‌اله مجددی همان فرزند عجیب‌الخلقه‌ای بود که هیچ خانواده‌ای بدون آن نیست. در سال ۱۹۶۰ رحمت‌اله به ارگانهای «مصونیت ملی» پادشاهی اطلاع داد که صبغت‌اله سوءقصدی را به یک هیأت شوروی که مشغول بازدید از کابل اند، تدارک می‌بیند. رحمت‌اله با این خیانت از سوی خاندان مجددی مورد لعن و نفرین قرار گرفته و سپس در اثر درخواست خودش به اتحاد شوروی برده شد. او بعدها هنگام شنا در یک رودخانه به گونه‌ای تراژیک درگذشت<sup>۱</sup>.

---

۱. بنا به گفته یک کارمند عالی‌رتبه پیشین وزارت برنامه ریزی افغانستان که در یک دوره با رحمت‌اله در شوروی محصل بود، «رحمت‌اله مجددی از سوی سلیمان لایق به حزب دمکراتیک خلق جذب گردیده بود که بعدها برای تحصیلات عالی به اتحاد شوروی رفت. او در شهر توریستی سوچی در جنوب شوروی هنگام شنا، در اثر خوردن سرش به یک تخته سنگ درگذشت»-م.

صبغت‌اله مجددی با پسرانش روابط مختلفی دارد. او با نجیب‌اله که در ایالات متحده آمریکا در رشته پزشکی تحصیل و زندگی کرده و درجه دکتری دارد، به علت دور شدن عملی وی از اسلام هیچگونه تماسی ندارد. عصمت‌اله مجددی همواره در «رکاب» پدر بوده و نماینده فوق‌العاده پدر در مأموریت‌های خاص می‌باشد. عزیزاله مجددی، پسر دیگرش به دست اوباشان حزب اسلامی افغانستان کشته شد که این امر یکی از علل عمده دشمنی نهایت عمیق و نفرت شخصی صبغت‌اله نسبت به رهبر حزب اسلامی افغانستان، گلبدین حکمتیار است.

خیلی دلچسب است که سلیمان لایق وزیر امور اقوام و قبایل در دولت انقلابی افغانستان عملاً یکی از اعضای خاندان مجددی شمرده می‌شود، زیرا صبغت‌اله با خواهر بزرگش مهرنگار ازدواج کرده است. به این ترتیب عده‌ای از فرزندان مجددی، خواهرزاده‌های سلیمان لایق‌اند. ما از پیوندهای خانوادگی میان سلیمان لایق وزیر امور اقوام و قبایل و صبغت‌اله مجددی موقعی آگاهی یافتیم که سلیمان لایق به علت سخنرانیهای خصمانه‌اش برضد صبغت‌اله، از سوی اعضای خاندان مجددی، دشمن خاندان اعلام گردید. این منوط هر انقلابی به ویژه انقلابی است که در خاور زمین به وقوع بپیوندد. برادر با برادر و پدر با پدر مجبور است بجنگد. سلیمان لایق، در روند یکی از گفتگوها به من گفت که در آرشیو ملی هند اسنادی از «انتلجنت سرویس» (خدمات استخبارات انگلیس) موجود است که در آن از برخی از افراد خانواده مجددی که به درجات متفاوت به همکاری با سرویسهای زیرزمینی انگلستان جذب شده بودند، یاد شده است. لایق شکوه داشت که کارمل با تلاش‌های او برای به دست آوردن این اسناد سرسختانه مخالفت می‌کند. کارمل از آن ترس داشت که با افشای این اسناد روابط پیشین برخی از اعضای دولت انقلابی افغانستان و همچنان هواداران ایشان با استخبارات انگلیس آشکار خواهد شد. در مجموع به برکت پیوندهای سیاسی، بازرگانی و مالی خاندان و همچنان به علت نفوذ مذهبی، در سالهای مختلف نمایندگان این خاندان از جمله صبغت‌اله استاد و مرشد روحانی عملاً کلیه رهبران دیگر مجاهدان به شمار رفته‌اند.

صبغت‌اله یکی از متنفذترین مهره‌های مخالف آشتی ناپذیر بود. مجددی می‌توانست در

زمینه حیات و فعالیت عشایر پشتون در خاور و در جنوب خاوری کشور و همچنان در استانهای سمنگان و بغلان مواضع بس مستحکمی به دست آورد. گروههای مسلح جبهه در سالهای پیکار با حکومت کابل به بیش از ده هزار نفر می‌رسیدند.

### گلبدین حکمتیار

رهبر حزب اسلامی افغانستان، گلبدین حکمتیار به سال ۱۹۴۴، در یک خانواده زمیندار بزرگ، در کندز در شمال افغانستان به دنیا آمد و پرورش یافت. نیاکان حکمتیار از عشیره پشتون تبار خروتی بودند که به احتمال بسیار وابستگی او به این عشیره، نقش معینی را در رشد این فرمانده محلی مجاهدان بازی کرده است. حکمتیار یکی از آشتی ناپذیرترین رهبران جبهه مخالف به شمار می‌رفت.

گلبدین پس از پایان دبیرستان اشرافی کندز، به سال ۱۹۷۱ به دانشکده مهندسی دانشگاه کابل راه یافت. ولی زمان کمی در آنجا تحصیل کرد<sup>۱</sup>. با وارد شدن در محیط دانشجویی، گلبدین فعالانه به سازمان «جوانان مسلمان» پیوست. استعداد خوب سازمانگری، یکرنگی در راه نیل به اهداف و تماسهای نزدیک با یکی از رهبران سازمان افراطی «اخوان المسلمین»، صبغت‌اله مجددی به زودی به او امکان بخشیدند تا به کمیته رهبری «جوانان مسلمان» راه یابد. افزون بر آن حکمتیار نماینده این سازمان در شورای دانشجویی دانشگاه نیز بود. در آغاز سالهای هفتاد دانشگاه کابل مرکز نیرومند جنبشهای دانشجویی به خاطر تحولات انقلابی در افغانستان بود. حزب دمکراتیک خلق افغانستان، مائویست‌ها و سازمان‌های افراطی اسلامی در دانشگاه در کنار هم فعال بودند. سازمان جوانان مسلمان زیر تأثیر افراطیون اسلامی به میان آمده بود که فعالانه برضد رژیم شاهی درکشور و به خاطر برپایی جمهوری اسلامی در افغانستان مبارزه می‌کردند. دستگاه اختناق دولت نیز در این زمان خواب نبود. حکمتیار به سال ۱۹۷۲ به علت اقدامات

---

۱. برپایه برخی از مدارک، او پیش از راه یافتن به دانشگاه کابل، چندی در آموزشگاه حزبی کابل درس می‌خواند، که بنا به دلایل نامعلومی از آنجا اخراج گردید. - م.

خصمانه و سخنرانیهای شدیدالحن برضد خاندان شاهی و اشرافیت افغانستان زندانی گردید و با سرنگونی نظام شاهی در ۱۹۷۳ از زندان رهایی یافت.

بالا گرفتن کار حکمتیار تا مرز رسیدن در حلقه رهبری جنبش اسلامی جبهه مخالف، درست در زمانی صورت گرفت که در افغانستان اختناق برضد سازمانهایی که به خاطر انجام تحولات در کشور مبارزه می‌کردند، تشدید یافت. گروه تحت رهبری او مشی فعالیت‌های زیرزمینی را دنبال می‌کرد که در سایه آن، او توانست نه تنها در آن «عصر سیاه» زنده بماند، بلکه وزن معین سیاسی هم بگیرد.

گلبدین، با آغاز اختناق برضد دسته‌های بزرگی از نمایندگان روحانیون که برحسب دستور مستقیم داودخان (رئیس جمهور وقت افغانستان) عملی می‌گردید، به سال ۱۹۷۶ به پاکستان گریخت. پس از چندی بر شالوده فراکسیونهای افراطی «اخوان المسلمین» و «جوانان مسلمان» حزب نوینی را به نام «حزب اسلامی افغانستان» بنیانگذاری نموده و خود رهبر آن گردید. او در دوره پی‌ریزی حزب اسلامی افغانستان تماس‌های نزدیکی با شخصیت‌های برجسته اجتماعی و مذهبی پاکستان برقرار ساخت که آنان به نوبه خود کمک‌های بزرگ مالی در اختیار او گذاشتند. این چنین سهمگیری سخاوتمندانه در سرنوشت حکمتیار و پشتیبانی عینی از او هنگام آغاز ترقی او بر فراز نردبان سیاسی، به میزان چشمگیری به گرایش پیوسته او به سوی نمایندگان محافل نظامی و خدمات استخباراتی پاکستان انجامید. همزمان با آن حکمتیار با دقت بسیار تحول روند انقلاب اسلامی در ایران را پیگیری می‌کرد. با تلاش به خاطر تعیین هرچه دقیق‌تر جهت‌گیری پلاتفرم سیاسی خود، او به سال ۱۹۷۹ رهسپار تهران گردید و بارها با [آیت‌اله] خمینی دیدار کرد.

پس از انقلاب آوریل، بسیاری از فعالان سازمانها و گروههای اسلامی، از جمله حکمتیار در پاکستان گرد آمدند. خودرانی، برجسته بودن دیدگاههای سیاسی، جسارت و خشونت در رهبری حزب، مهاجران افغان را به سوی او می‌کشاند. افزون بر آن خصائل چون تندروی در برخورد با مردم، احساساتی بودن و قدرت طلبی بیش از حد و سرکشی و دوری‌گزینی معین از



«مرکزگرایی» او را از دیگر رهبران بزرگ ضدانقلاب افغانستان جدا می نمود.

اصلاح طلب جوان اسلامی و سیاستمدار قاطع (حکمتیار) در اوضاع نوین نتوانست با مجددی همسویی پیدا کند و کنار آید که این امر به جدایی هرچه بیشتر او از دیگر رهبران ضدانقلاب انجامید. در سالهای هشتاد، حکمتیار مهره نسبتاً جدیدی در کارزار سیاسی افغانستان به شمار می رفت. او در بیشتر موارد از تصمیمهای جمعی رهبران ضدانقلاب سرکشی می کرد و رام کردن او از بیرون بسیار دشوار بود. این امر موجب آن گردید که هم زمان از دو طرف یکی از طرف جنبش اسلامی، و دوم از طریق حکومت پاکستان بر او فشار وارد آورند.

اختلاف نظرهای عمیق با رهبران همه احزاب ضدانقلابی، کنترل پیوسته و فشار دائمی از سوی حکومت پاکستان حتی تا حد انتقادات شخصی از سوی ژنرال ضیاءالحق رئیس جمهوری وقت پاکستان از وی، منجر به آن گردید که حکمتیار چندین بار اعلام کند که مقرر حزب خود را به ایران انتقال خواهد داد. مولوی محمدنبی محمدی، یکی از رهبران مجاهدان، با وجود آنکه هوادار آتشین مبارزه مسلحانه برضد حکومت افغانستان بود، افراطی گرایی حکمتیار را تأیید نمی کرد. مولوی محمدنبی همواره حکمتیار را به علت پیوندهای تنگاتنگ او با مائویست ها و ناسیونالیست های افراطی مورد انتقاد شدید قرار می داد.

حکمتیار و مولوی محمد نبی محمدی نسبت به یکدیگر تنفر عمیقی دارند. به اندازه ای که مولوی محمد نبی از روبرو شدن با حکمتیار حتی در جلسات شورای رهبران پرهیز می کند. حکمتیار هم به نوبه خود هواداران مولوی محمد نبی را به علت تبهکاری ها، راهزنیها و چپاولهای بی پایانشان به نام «مسخ کنندگان» اسلام می خواند. حکمتیار را در آغاز زندگی سیاسی اش، هنگام تحصیل در دانشگاه کابل به مشکل می توان تندرو خواند. در دوره شکل گیری باورهای سیاسی، او هوادار دیدگاههای افراطی راست گرایانه نبود. موقف بعدی او را به عنوان یک تندرو به میزان چشمگیری وابستگی کامل او به کمکهای مالی غرب معین کرد. افزون بر آن در آغاز سالهای هشتاد حکمتیار امکان برقراری تماس با حکومت افغانستان را برای یافتن راههای مفاهمه رد نمی کرد. مثلاً در سال ۱۹۸۳ او تلاش ورزید تا با سپهبد عبدالقادر وزیر دفاع

وقت افغانستان به مکاتبه پردازد. برپایه برخی از مدارک، مدتها پیش از این، حکمتیار چندین بار با حفیظاله امین دیدار کرده بود. حفیظاله امین قبل از سرنگونی اش در ۱۹۷۹ به حکمتیار پیشنهاد نمود تا به دولت افغانستان بپیوندد، مگر او بنا به دلایل نامعلومی، این پیشنهاد امین را رد نمود.

حکمتیار از دیدگاه باورهای مذهبی خود یک مسلمان ارتدکس نیست و در الهیات و شرعیات معارف عمیق ندارد. او نسبت به دیگر رهبران مجاهدان در میان لایه‌های افراطی مبارزان راه اسلام شهرت بیشتر دارد. خصائلی چون غرور، تکبر، خودکامگی و قساوت حکمتیار، عملاً علت عمده فروپاشی حزب اسلامی به «حزب اسلامی شاخه خالص»، «سازمان آزادیبخش مسلمانان افغانستان» (به رهبری قاضی محمد امین وقاد) و «حزب اسلامی شاخه گلبدین» گردید. در مجموع حکمتیار به مثابه لجوج‌ترین مخالف رژیم کابل شناخته شده بود. حزب حکمتیار بخش اصلی کمکهای مالی و نظامی غرب را به دست می‌آورد و پیروان او در برخورد با اعضا و حتی هواداران دولت خلقی از نهایت قساوت و بیرحمی کار می‌گرفتند.

## فصل سوم

### تغییر کادر رهبری افغانستان

در سال ۱۹۸۵ رهبران شوروی با لزوم پرداختن به بررسی مسأله برون آوری سپاه چهلیم از افغانستان روبرو شدند. در این سال عملیات نظامی بیش از هر زمان دیگری شدت گرفته بود و رویارویی سپاهیان شوروی و ارتش افغانستان با جبهه مخالف به اوج خود رسیده بود. عملاً هر روز برای ما قربانیان تازه‌ای به همراه می‌آورد. مگر به رغم کمک روز افزون شوروی، کدام تغییر شایان یادآوری کماکان به میان نیامده بود. رهبران سیاسی و نظامی جمهوری دمکراتیک افغانستان توانایی آنرا نداشتند که اوضاع کشور را سروسامان دهند و وظایفی را که در برابرشان قرار دارد، به انجام برسانند. به جای اقدامات مشخص قاطعانه، تنها سخنرانیهای آراسته و گفتگوهای مبنی بر باوربه انترناسیونالیسم و آینده‌های درخشان میهن افغانی به گوش می‌رسید؛ ولی مردم افغانستان مفهوم مشخص کلمه خوشبختی را به خوبی می‌دانستند. آنها به صلح نیاز داشتند. درگیریهای محلی و حتی جنگهای قبیله‌ای در درازای قرنهای متمادی همواره در این یا آن گوشه افغانستان بروز می‌کرد. حمایت از رژیم کابل و برآوردن نیازهای سپاهیان شوروی در افغانستان هزینه سنگینی برمی‌داشت. کمکهای گسترده به گونه بلاعوض برای افغانستان در زمانی داده می‌شد که اتحاد شوروی خود با کمبود عظیم و قحطی حاد ساده‌ترین مواد خوراکی دچار بود. ما تقریباً همه چیز به افغانستان می‌دادیم. کار حتی به جایی رسیده بود که بسیاری از جمهوریها و ایالتهای اتحاد جماهیر شوروی، سرپرستی و «قیمومیت» استانهای افغانستان را

برعهده گرفته بودند. به گونه مثال ایالت ولگاگرد برای استان غزنین به گونه منظم شکر، گندم، روغن، ماشین آلات و تجهیزات می فرستاد. روحیه انترناسیونالیستی اجازه نمی داد، تا به تقاضاهای پی درپی و روزافزون افغانها مبنی بر بنای ۳ یا ۵ باب مدرسه در فلان استان یا کشیدن چندین کیلومتر راه میان روستاهای فلان استان دیگر و خواستهایی از این مانند پاسخ رد داده شود. این چنین «سرپرستی» برای رهبران جمهوریها و ایالات شوروی در عمل یک دردسر واقعی بود. رهبران این واحدهای اداری با توقف در کابل بر سر راه به استانهای تحت سرپرستی، خود به صراحت از دردسری که گریبانگیرشان شده بود، سخن می گفتند. البته نباید چشم پوشی کرد که بسیاری از مسایل خارجی را تنها به علت حضور نیروهای ما در افغانستان نمی توانستیم به سود اتحاد شوروی حل کنیم. فرماندهی سپاه چهارم و ریاست گروه عملیاتی وزارت دفاع اتحاد شوروی که نیز در کابل کار می کرد، به گونه منظم پیشنهادهایی را مبنی بر اتخاذ تصمیم دائر بر خروج سپاهیان شوروی از افغانستان ارائه می کردند. راه دیگری برای ما جهت خارج شدن از حالت پدید آمده در افغانستان وجود نداشت. به زور اسلحه در افغانستان هیچ چیزی را نمی توانستیم به دست بیاوریم. مهمترین مسأله برای ما این بود که ما در افغانستان کشته می دادیم و بسیاری نمی دانستند - برای چه و برای که، چرا؟

چنین برمی آید که کسانی که تا آمدن میخائیل گورباچف بر اریکه قدرت در کشور ما تکیه زده بودند، رویهمرفته در این اندیشه بودند که بایست به گونه ای، پرونده «کمکهای انترناسیونالیستی» به افغانستان را بست. احتمالاً هیچ کسی، از رهبران شوروی، که در امر اتخاذ تصمیم مبنی بر اعزام نیرو به افغانستان، دست داشت، نمی توانست تصور کند که ما در این کشور نزدیک به ده سال گیر خواهیم افتاد. دست کم در سال ۱۹۷۹ اینطور می پنداشتند که حداکثر حضور سپاهیان ما در افغانستان از ۲ تا ۳ سال خواهد بود ولی به سال ۱۹۸۵ سپاه چهارم تازه تجربه جنگ پنجساله را پشت سر داشت. روشن است که رهبران ما اینگونه نزد خود ارزیابی می کردند که ما در افغانستان با بن بست مواجه شده ایم که آنرا تنها با حضور نظامی نمی توانیم بشکنیم؛ ولی رهبران پیشین به مشکل می توانستند درباره خارج کردن نیرو تصمیم بگیرند.

بسیاری از اعضای حکومت و رهبران مرکزی حزب در مسکو نه تنها با پندارهای ایدئولوژیک و اندیشه‌های کهنه مبنی بر لزوم اقدامات برای تأمین امنیت دولت آغشته بودند، بلکه تارهای دوستی شخصی با رهبران افغانستان هم آنان را به یکدیگر گره می‌زد. عملاً تقاضایی از سو حکومت انقلابی افغانستان نبود که برآورده نشده باشد. بی‌محابا چنین اندیشه‌ای دست می‌داد که برای رهبران شوروی خود نفس «کمک انترناسیونالیستی» از ارزشهای عالی به شمار می‌رفت و مسایلی چون کشته شدن هم میهنان ما و خسارات بزرگی که اقتصاد ناتوان ما در نتیجه تحویل مقادیر عظیم اسلحه می‌دید، در درجه دوم اهمیت قرار می‌گرفت. برای ما نظامیان حرفه‌یی، این مسأله، به ویژه حین برنامه ریزی برخی از عملیات رزمی به روشنی نمایان می‌گردید. به گونه مثال، فرماندهی سپاه دستور می‌گرفت، عملیاتی را برای نابود ساختن یک بانده در ناحیه معین آماده ساخته و انجام دهد. بسیار جالب بود که ما این دستور را از مسکو می‌گرفتیم. ما به خوبی می‌دانستیم که این دستورهای مسکو از کجا سرچشمه می‌گرفتند. از اینرو در بسیاری از موارد حتی ناگزیر می‌شدیم دست به نیرنگ و فریب بزنیم؛ ولی این فریب همانند رهسپار شدن به سوی یک «سراب مقدس» بود، به امید اینکه نظامیان خود را از کشته شدن نجات بدهیم. هنگامی که رهبران افغانستان بر اجرای عملیات رزمی پافشاری می‌کردند، ما در گام نخست اوضاع را تجزیه و تحلیل می‌کردیم که این عملیات برای چه لازم است؟ آیا اصلاً لزوم دارد یا نه؟ در بیشتر موارد ما این گونه درخواستها را رد می‌کردیم. تقاضاهای ایشان معمولاً از طریق سفارت شوروی یا نمایندگی ک. گ. ب در کابل، به مسکو فرستاده می‌شد و پس از چندی به شکل دستور و فرمان سر از نو به ما می‌رسید. ما به بهانه‌های گوناگون، با توسل به حیل‌ها و خدعه‌های مختلف دست به هرکاری می‌زدیم تا برای مسکو نشان بدهیم که گویا به عملیات رزمی پرداخته‌ایم و گزارش می‌دادیم که در فلان منطقه، همان گونه که به ما دستور داده شده بود، فلان عملیات را اجرا کردیم. با اطمینان می‌توانم تأیید کنم که در گام نخست همانا پیشنهادهای فرماندهی سپاه چهلیم که ما چندین بار آنرا تدوین کرده و به گونه منظم به مسکو می‌فرستادیم، رهبران کشور را ناچار گردانیدند تا روی خود را به سوی نفرات محدود نیروهای شوروی در

افغانستان برگرداندند تصمیمی که در نهایت اتخاذ گردید، به نظر من یگانه تصمیم ممکن و درست بود. باید به حضور نظامی شوروی در افغانستان پایان داده می‌شد. در غیر آن ما می‌بایست تعداد پرسنل سپاه چهلیم را دو برابر می‌ساختیم. تنها برای بند ساختن کامل مرز افغانستان با پاکستان، برپایه محاسبات ما به هشتاد هزار نفر نیاز بود. یعنی ما باید یک سپاه دیگر مرزبانی در افغانستان به وجود می‌آوردیم. آنگاه بخش دیگر سپاهیان ما باید مطلقاً در قلمرو کشور به نبرد پرداخته و بازمانده‌های دارودسته‌های مسلح جبهه مخالف را نابود می‌ساختند. در سال ۱۹۸۵ بررسی مشخص مسأله خروج نیروهای شوروی از افغانستان آغاز گردید. سربازان و افسران سپاه چهلیم بسیار به دقت روند گفتگوهای ژنو را دنبال می‌کردند، زیرا سرنوشت ایشان به نتایج این گفتگوها بستگی داشت. هیچ کسی نمی‌دانست که دیدارها در ژنو به کجا می‌انجامد ولی مهم این بود که روند صلح آغاز گردیده بود.

### پاسداری از کابل و فرودگاهها

یکی از جدیت‌ترین مسائل برای سپاه چهلیم تحکیم سپر دفاعی کابل، پایتخت افغانستان بود که در مرکز توجه دارودسته‌های وابسته به احزاب مختلف مخالف قرار داشت. پایتخت هر کشور دارای حالت ویژه‌ای است. تازه اگر این کشور در خاور زمین باشد. گشودن آتش به سوی کابل با جنگ افزارهای گوناگون اعم از موشک‌اندازها، آتشبارها، توپخانه یا حتی مسلسلها برای مجاهدان یک نوع پرستیژ و افتخار به شمار می‌رفت. فرماندهی سپاه چهلیم در این اوضاع باید تهدید ممکنه را از سوی حریف به حداقل می‌رسانید. این کار تنها از طریق گسترش حوزه تأثیر ما و ایجاد کمربندهای دفاعی حلقه‌ای در پیرامون شهر ممکن بود. در این حال کمربند خارجی باید در چنان مسافتی از شهر قرار می‌داشت که در صورت تیراندازی از هر جهت گلوله‌ها باید حتی به حومه شهر هم نمی‌رسیدند. نخستین کمربند نزدیک به شهر در آغاز سال ۱۹۸۰ به وجود آمد. ما چندین پاسگاه ایستا (پایا) برپا کردیم ولی نخستین آتشباری به سوی کابل در هنگام ناآرامی‌های همگانی در فوریه سال ۱۹۸۰، یعنی درست پس از ۲ ماه بعد از ورود سپاهیان

شوروی به افغانستان ما را ناچار ساخت تا مستدل‌تر عمل نماییم. سیستم ننگهبانی و پدافند پایتخت سال به سال بهبود می‌یافت و به سال ۱۹۸۵ کاملاً به پایان رسید. برای آنکه حکومت افغانستان، نمایندگیهای شوروی و فرماندهی سپاه چهلیم می‌توانستند در شرایط ایمنی نسبی کار کنند، دورادور کابل را دو کمر بند، حلقه می‌زد که خیلی مطمئن بودند. کمر بند نخست پاسبانی متشکل از پاسگاههای خیلی نیرومندی بود که روی یک شعاع در کابل پخش شده بود. این پاسگاهها در چنان فاصله‌ای از یکدیگر قرار داشتند که جوخه‌های مستقر در آن می‌توانستند کلیه راههای منتهی به شهر را با خط پیوسته آتش بیوشانند.

پاسگاههای کمر بند تدافعی خارجی بالای قله‌های کوهها گمارده شده بودند که افزون بر زیر پوشش گرفتن مستقیم کابل، پیوسته مراقب بودند، تا جلو یورشهای پنهانی باندهای بزرگ، آوردن موشک‌ها و دستگاههای پرتاب آنها را به سوی شهر بگیرند. افزون بر این ما پیوسته به اکتشاف هوایی به خاطر دفاع از کابل می‌پرداختیم. هواپیماهای شناسایی به گونه‌ای منظم، شب و روز بر فراز شهر در پرواز بودند، زیرا مجاهدان همواره تاکتیک عملیات خویش را تغییر می‌دادند. مخالفان پیوسته خود را با اوضاع وفق می‌دادند.

دشمن دانسته بود که آتشباریهای شبانه برای آنان به میزان چشمگیری دشوارتر است، زیرا با پیگیری مسیر موتور فعال موشکها می‌توان محل اصابت آنها را تثبیت کرد. پاسداری فرودگاهها نیز مسأله بس دشواری بود. برای تأمین امنیت نیروی هوایی سپاه چهلیم، ما پیوسته ناگزیر می‌شدیم، نیروهای زیادی را به کار بگیریم. در تشکیلات گردانهای ویژه برای ننگهبانی فرودگاهها ۳ گروهان شامل بود که هر یک از آنان با هشت دستگاه زرهی مجهز بودند. البته آنها نمی‌توانستند شعاع بزرگی را زیر کنترل گرفته و از آتشباری به سوی فرودگاه جلوگیری کرده و حوزه ایمنی برای هلیکوپترها و هواپیماهای پرواز کننده یا فرود آینده به وجود بیاورند. پرواز و نشست هواپیماها مشخصات خاص خود افغانستان را داشت. هواپیماها در ارتفاع بسیار بلند ۷ تا ۸ هزار متری به فرودگاه نزدیک شده و پس از آن به فرود آمدن روی یک مسیر مارپیچ آغاز می‌کردند. از نظر من دشوارترین وضع در پایگاه هوایی بگرام به وجود آمده بود. در چهار سوی

بگرام، روستاها پراکنده بودند. دشمن که به لباس افراد محلی در این روستاها پنهان می‌شدند، هیچ شانس را برای وارد آوردن ضربه بر هواپیماها، هلیکوپترها و باند فرودگاه از دست نمی‌دادند. در بگرام ما نیروهای زیادی را متمرکز کرده بودیم. آنجا رویهمرفته ۴ گردان مستقر بودند. به همین میزان سرباز و افسر فرودگاه کابل و پایگاه هوایی شیندند را نگهبانی می‌کردند. دشمن فرودگاهها را به آتش می‌بست و به ما تلفاتی وارد می‌آورد.

### ببرک کارمل - یاوه‌سرایی بی‌نظیر

روشن است که ک. گ. ب در سال ۱۹۷۹ با برگماشتن ببرک کارمل به رهبری حکومت تازه افغانستان دچار اشتباه گردیده بود. رهبران ک. گ. ب با عدم اعتراف به این خطای خود، امیدوار بودند که سطح پایین انتلکتنوئل و ناتوانی سازماندهی کارمل را خواهند توانست با فعالیتهای مستشاران حزبی و نظامی جبران کنند. ارتشبد وارینیکف، فرمانده گروه عملیاتی وزارت دفاع اتحاد شوروی در افغانستان، به علت موقعیت حساس شغلی، طی سالیان حضور سپاهیان شوروی در افغانستان، تماسهای گسترده‌ای با نمایندگان کلیه اقسام جامعه افغانی از جمله رهبران دولتی، فرماندهان ارتش، فرماندهان محلی مخالفان و برخی از رهبران «ائتلاف هفتگانه» داشت. او با توجه به پست حساسی که داشت همه روزه دوشادوش رهبران افغانستان کار می‌کرد و شناخت دقیقی از آنان داشت. ژنرال وارینیکف ارزیابی‌های خود را هیچگاه پنهان نمی‌کرد و حتی برخی از آنان را چاپ نیز می‌کرد. او از ببرک کارمل چنین یاد می‌کند: «او همواره به پیشنهادهایی که به او می‌شد به دقت گوش فرا می‌داد و خیلی چیزها را یادداشت می‌کرد و اکثر در پایان گفتگوها می‌گفت: - شما طوری به من می‌نگرید و حتماً فکر هم می‌کنید که این کارمل را ببینید که پی‌درپی می‌نویسد و می‌نویسد ولی باز هم هیچ کاری نخواهد کرد...» واقعیت امر هم همینگونه بود. کارمل<sup>۱</sup> نه مورد اعتماد همکاران خود بود، نه مورد اعتماد مردم و نه مورد اعتماد

۱. دکتر حقشناس در «تحولات سیاسی جهاد افغانستان» ص ۲۲۹-۲۴۵ درباره کارمل چنین می‌نویسد: «ببرک این جیره‌خوار و جاسوس کرملین که سالها برای رهایی و نفوذ استعماری روس در افغانستان از هیچ خیانت و فرومایگی، خودداری نکرده بود و در مسکو در انتظار پاداش و مکافات خدماتش به سر می‌برد، فرصت را



مستشاران ما، او یاهه سرای بیمانند و فراکسیون باز بی‌همتایی بود که استادانه می‌توانست در لابه‌لای گفتارهای انقلابی پنهان گردد. این «استعداد» به او کمک می‌کرد تا در پیرامون خود، هاله‌ای از یک رهبر بیافریند. هرباری پس از ارتکاب یک اشتباه دیگر او همگان را متقاعد می‌گردانید که: «رفقا، حالا دیگر همه چیز به من روشن شد، دیگر اشتباه نخواهم کرد!» او عملاً به خاطر مردم مبارزه نمی‌کرد - این دیگر کاملاً روشن بود. در دستگاه‌های حزبی و دولتی نظام دیوانسالاری را ایجاد کرده بود که در پهنای همین نظام بوروکراتیک بود که بسیاری از مصوبه‌های خوب حزبی و دولتی ناپدید می‌گردیدند و گیر می‌کردند. متأسفانه که بسیاری ناشیانه امیدهای خود را به او بسته بودند و به دنبال او می‌رفتند. همزمان با آن، در دوره زمامداری کارمل، مبارزه درون حزبی و فراکسیونی در درون حزب دمکراتیک خلق افغانستان دامنه گسترده‌ای گرفته بود. منافع جناحها بالاتر از منافع دولت قرار داده می‌شد و با گذشت زمان عملاً در تمامی پستهای کلیدی حزب و دولت «پرچمی‌ها» گماشته می‌شدند. کارمل اندیشه «انحصار زدایی» قدرت سیاسی در کشور را که بر لزوم آن مستشاران ما همواره تأکید می‌کردند، به شدت رد می‌کرد. با گذشت زمان کنترل او بیشتر دشوار می‌گردید. فروپاشی شخصیت کارمل با تمایل آشکار وی به مشروبات الکلی بیش از پیش تشدید می‌یافت. رژیم انقلابی را در اواسط سالهای هشتاد، تنها تشکیل حکومت ائتلافی می‌توانست از تجرید عمیق‌رهای بی‌بخشد. چنین برمی‌آید که ببرک کارمل می‌دانست که در شرایط تفاهم با جبهه مخالف او ناگزیر بسیاری از امتیازات خود را از دست خواهد داد. از اینرو با تمام نیرو تلاش می‌ورزید تا روند تحولات انقلابی را کندتر سازد. در بهار ۱۹۸۶ در کابل به این نتیجه رسیدند که ببرک بایست جای خود را به یک سیاستمدار

---

غنیمت دانست و با تلبیس و تزویر برژنف را با لاف و گزاف در خدمتگزاری و انجام دادن دستورهای مسکو، فریفت و او را بر آن داشت تا با لشکرکشی به افغانستان و از بین بردن حفیظ‌اله امین، زمینه فرصت را به وی مساعد سازد. ولی ببرک را که در قبال تعهداتش سخت به ناکامی و سرافکنندگی مواجه شده بود و در برابر جنبشهای عظیم و قهرمانانه ملت بزرگ افغانستان پاسخی برای مسکو نداشت، در اواخر سال ۱۹۸۴ به مسکو فراخواندند تا رمز این معما را بگشاید و راز ناکامی لشکر روس را در افغانستان ... باز گوید. او که در آغاز هر سال پیروزی را بر رزمندگان اسلام و مدافعان عقیده و آزادی، اعلام می‌نمود و نوید پیروزی می‌داد، پس از شش سال شارلاتانی و شعبده بازی، دیگر دلیل و جوابی در برابر آنان نداشت - م.

پرانرژی تر بدهد و برای جانشینی وی بسردمدار خدمات اطلاعات دولتی افغانستان، نجیب‌اله را پیشنهاد کردند. در مسکو با این پیشنهاد موافقت کردند و نجیب‌اله را در ماه مه ۱۹۸۶ به سمت دبیرکل حزب دمکراتیک خلق افغانستان برگزیدند.

### دبیرکل جدید

بیش از یک سال و نیم، نجیب در سردرگمی به سر می‌برد. از یک سو به مثابه دبیرکل جدید کمیته مرکزی حزب دمکراتیک خلق افغانستان، او لزوم پدید آوری دگرگونیهای بنیادی و ریشه‌ای در سیاست داخلی را که در راستای برپایی گفت و شنوهای مستقیم با اپوزیسیون بود، می‌دانست. رهبران شوروی با این کار مخالفتی نداشتند. راهی دیگر هم وجود نداشت. از سوی دیگر، در کابل، ببرک که تنها نیم «تنه» او را زده بودند، کماکان بر صدر شورای انقلابی جمهوری دمکراتیک افغانستان تکیه زده بود. به این ترتیب، نجیب ناگزیر بود، کارهای حکومت را تنها با یک دست پیش ببرد. دست دیگر او به خنثی کردن تلاشهای مذبوحانه دبیرکل پیشین بند بود که می‌کوشید دبیرکل نو را بی‌اعتبار سازد.

### گزارش سری به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی

پیشرفتهای مثبتی در عرصه فعالیت رهبری افغانستان و حزب دمکراتیک خلق افغانستان پس از گزینش نجیب به عنوان دبیرکل حزب رو به توسعه دارد. ارگانهای حزبی پویاتر به کار آغاز کرده‌اند، اشکال و روشهای تبلیغات مورد بازنگری قرار می‌گیرند، جستجوی راههای دیگر تأثیرگذاری بر لایه‌های گسترده جمعیت کشور به شدت ادامه دارد و دگرگونیهای معین مثبتی در وضع نیروهای مسلح افغانستان و سطح توانایی رزمی آنان رخ داده است. ولی با این حال، وضعیت سیاسی - نظامی کشور بهبود قابل ملاحظه نیافته است. رفیق نجیب اوضاع را به گونه عینی ارزیابی می‌کند و دشواری مسایل را که در پیش روی او قرار دارد، درک می‌نماید. او ارزیابی‌های خود را از اوضاع کشور در گفتگوهایی که به تاریخ ۲۲-۱۸ اکتبر ۱۹۸۶ در کابل با

یوری وارتنسلف (نماینده دائمی روسیه در سازمان ملل، قبلاً معاون اول وزیر خارجه اتحاد شوروی و سفیر کبیر شوروی در کابل - م.) داشت، مطرح ساخته بود. نجیب به ویژه خاطر نشان گردید که از ۳۱-۳۵ هزار روستای افغانستان تنها ۸۰۰۰ روستا زیر کنترل ظاهری دولت قرار دارد و انتخابات ارگانهای محلی تنها در ۲۷۰۰ روستا آنهم در نزدیکیهای شهرهای بزرگ به راه انداخته شده است. بر پایه سخنان نجیب جمعیت شهرها فعالانه از انقلاب پشتیبانی می کنند، مگر گناه اینکه در روستاها چنین پشتیبانی وجود ندارد، به گردن خود حزب دمکراتیک خلق است که نتوانسته است تاکنون ماهیت و اهداف انقلاب را به روستاییان شرح دهد. رفیق نجیب می پندارد که در حال حاضر وظیفه عمده حزب آن است که از شهر به ده برود. رفیق نجیب تأکید کرده است که فعالیت رزمی ضدانقلاب کاهش نمی یابد. او می گوید که هم اکنون در قلمرو جمهوری دمکراتیک افغانستان ۵۰۱۶ بانده که در ترکیب آنها ۱۸۳۰۰۰ نفر شاملند، فعال می باشند، که از جمله ۸۰۰۰۰ نفر مسلح با نیروهای دولتی در حال جنگ هستند. تاکتیکهای نیروهای ضدانقلاب دگرگون شده و بهبود می یابد. بخشی از راهها که کاروانهای تدارکاتی دارو دسته های مخالفان از طریق آنها می گذرد، رویهمرفته باز است که این امر مستلزم تشدید اقدامات در زمینه مسدود ساختن مرزها می باشد. رفیق نجیب تأکید می کند که هرگاه قرار باشد کلیه مسایل را از راه نظامی حل و فصل کنیم، با آهنگ کنونی تحکیم و گسترش حاکمیت دولتی به ۲۰ تا ۳۰ سال برای عادی ساختن اوضاع در کشور نیاز داریم. در این رابطه او می پندارد که دستیابی به مصالحه ملی در کشور یک کار تأخیر ناپذیر است. رفیق نجیب می پندارد تا با آن احزاب و سازمانهای اسلامی که به مفاهمه حاضر هستند و مسئولیت آنان در خونریزی زیاد نیست وارد گفتگو گردید. او می انگارد که با دستیابی به مصالحه ملی، باید برای حزب دمکراتیک خلق افغانستان، پستهای صدر شورای دولتی (رئیس جمهور)، رئیس شورای وزیران (نخست وزیر)، وزیران دفاع، امنیت دولتی، کشور، مخبرات، دارایی، ریاست بانکها، ریاست دیوان عالی کشور و ... را نگهداشت. نمایندگان جانب مقابل می توانند پستهای معاونان رئیس جمهور و رئیس شورای وزیران و همچنان پستهای وزیران کشاورزی، بهداشتی، آبیاری و

معاونان سایر وزارت‌ها و همچنان پست‌های استاندارها را بگیرند. رهبران سازمان‌های سیاسی گروه‌های اسلامی می‌توانند اعضای جبهه ملی میهنی گردیده و فعالیت خود را بر این پایه قانونی بسازند. رفیق نجیب بر آن است که در زمینه تصویب قانون اساسی جمهوری دمکراتیک افغانستان نباید از شتاب کار گرفته شود، زیرا محتوای قانون اساسی بستگی به این خواهد داشت که روند مصالحه ملی در کدام بستر به راه خواهد افتاد. او کاهش زمان خروج سپاهیان شوروی را از افغانستان تا دو سال پس از دستیابی به حل و فصل مسئله افغانستان ممکن می‌شمارد و همچنان طرح خود را مبنی بر تعداد سپاهیان خارج شونده طی سال‌های اول و دوم ابراز می‌کند. در رابطه با ابعاد دیگر حل و فصل قضیه افغانستان او دیدگاه خود را مبنی بر سودمندی کنترل بین‌المللی در چهارچوب حل و فصل، بدون مشارکت مستقیم سازمان ملل متحد مطرح می‌کند. وی چند امکان مشارکت ایران در حل و فصل معضل افغانستان را پیشنهاد نموده، گسترش تماس‌های مستقیم با پاکستان در رابطه با مسایل پیرامون افغانستان را مثبت می‌شمارد.

رفیق نجیب می‌داند که تاکنون عملاً کار بسیار اندکی به سود مصالحه ملی صورت گرفته است. دیده می‌شود که او در پی جستجوی برخوردهای واقعی با این مسئله است. از اینرو او به پشتیبانی ما نیاز دارد. و این در حالی است که اعضای حزب دمکراتیک خلق و رهبران آن اندیشه آشتی ملی را می‌پذیرند. در این رابطه برابر ساختن مقدمات مسافرت رسمی رفیق نجیب به اتحاد شوروی تا پایان سال جاری اهمیت به سزایی خواهد داشت. طی این مسافرت می‌توان مسایل وابسته به مصالحه ملی و حل و فصل سیاسی اوضاع پیرامون افغانستان را بررسی کرد. این دیدار موجبات تحکیم روابط رهبر پرانرژی و فعال افغانستان را با رهبران کرملین فراهم خواهد کرد. رفیق نجیب می‌پندارد که برای ارتقای کارایی رهبران افغانستان لازم است تا پاره‌ای از مسایل کادری را حل کرد. در گفتگوها با رفیق وارنتسف و همچنان در دیگر گفت و شنودها در کابل، در روزهای آخر او به ویژه تأکید می‌کرد که هر چه زودتر باید ببرک را از عضویت دفتر سیاسی (بوروی سیاسی) کمیته مرکزی حزب دمکراتیک خلق افغانستان و از ریاست شورای انقلابی جمهوری دمکراتیک افغانستان برکنار کرد. رفیق نجیب می‌گوید که کارمل خود را از

کارهای حزبی و دولتی کنار کشیده و به نقادی پرداخته و برضد مشی مصالحه ملی گام برمی دارد. رفیق نجیب بيمناک است که لجام گسيختگی کارمل که با بیماری و افراط در نوشیدن مشروبات الکلی عمیقتر می گردد، ممکن است او را وادار به اقدامات غیرقابل پیش بینی گرداند. رفیق نجیب همچنان مسأله گماشتن ژنرال محمد رفیع به جای ژنرال نظر محمد به سمت وزیر دفاع ملی و تعیین عبدالوکیل به جای شاه محمد دوست به سمت وزیر امور خارجه را مطرح می کند (شاه محمد دوست در این حالت می تواند به حل و فصل سیاسی مسایل پیرامون افغانستان به عنوان فرستاده خاص دولت افغانستان بپردازد و همزمان با آن به سمت نماینده دایمی افغانستان در سازمان ملل متحد به کار خود ادامه دهد). دیدگاههای رفیق نجیب در زمینه مسایل کادری مستدل پنداشته می شوند. مستشاران شوروی در کابل تأیید می کنند که ببرک کارمل برای خود نتیجه گیری های لازم را نکرده است.

۱۳ نوامبر ۱۹۸۶

### مسأله افغانستان راه حل نظامی ندارد

خیلی سری؛ در یگانه نسخه (نوار گفتگوها)

نشست دفتر سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی

۱۳ نوامبر ۸۶

بند ۱-۱ درباره محمدظاهر شاه

**گورباچف:** رفقا، شما با یادداشت ترتیب یافته توسط رفیق شواردناده (وزیر خارجه وقت شوروی و رئیس جمهوری کنونی گرجستان - م.)، رفیق سوکولف (وزیر دفاع) و رفیق دوبرینن (مشاور سیاسی گورباچف، سفیر پیشین شوروی در ایالات متحده امریکا - م.) آشنا شدید. حالا بیا به تبادل افکار بپردازیم. من برآنم که ما نباید وقت را از دست بدهیم. نجیب به پشتیبانی ما نیازمند است. او اوضاع را به گونه عینی بررسی می کند، ما در افغانستان الان شش سال است که می جنگیم و هرگاه رفتارهای خود را عوض نکنیم ۲۰-۳۰ سال دیگر هم خواهیم جنگید. این کار بر شایستگی ما مبنی بر تأثیرگذاری بر انکشاف رخدادها سایه خواهد افکند. باید به نظامیان ما

هم گفته شود که در این جنگ بسیار بد می‌آموزند. آیا ستاد کل نیروهای ما در پیرامون خود جایگاه ندارد که روی خود را بگرداند؟ رویهمرفته ما کلید حل این مشکل را تاکنون نیافته‌ایم ولی ما باید تا بی‌نهایت بجنگیم و بر این که سپاهیان ما نمی‌توانند بر اوضاع مسلط گردند، مهر تأیید بگذاریم؟ بر ما لازم است تا این فرایند را در آینده نزدیک به پایان برسانیم.

**گرومیکو:** (صدر هیأت رئیسه شورای عالی وقت و وزیر خارجه پیشین شوروی) - ما باید یک هدف استراتژیک داشته باشیم. چندی پیش ما می‌گفتیم که باید مرزهای افغانستان با پاکستان و ایران بسته شود. تجربه نشان داد که نتوانستیم به علت عوارض پیچیده اراضی و موجودیت صدها معبر و راهرو در کوهستانها کاملاً به این کار موفق شویم.

**گورباچف:** باید در مصوبه پیرامون لزوم پایان جنگ در جریان یک سال، نهایت دو سال سخن گفت.

**گرومیکو:** باید کار را طوری به پایان برسانیم که افغانستان یک دولت بیطرف باقی بماند. چنین برمی‌آید که هنگامی که ما برای رهبران افغانستان بر پشتیبانی نظامی خود موافقت نشان داده بودیم، دشواریهای ناشی از آنرا در نظر نگرفته بودیم اوضاع اجتماعی افغانستان، حل مسایل را در کوتاه مدت ناممکن گردانیدند. ما در آنجا حمایت داخلی به دست نیاوردیم. در ارتش افغانستان تعداد نظامیان فراری بیشتر از تازه واردان است. آنچه مربوط به اوضاع داخلی افغانستان می‌گردد، می‌توان تقریباً زیر هر سندی که نجیب پیشنهاد کند، امضا کرد. مگر لازم نیست کارمل را ناگهان دور بباندازیم. هرچه باشد، او یک سمبل است. باید نمایندگان ما در کابل با او به گفتگو پردازند. لازم است، در پی آن باشیم که او برای «سیاهی لشکر» باقی بماند. کنار زدن او بهترین راه حل نخواهد بود. بهتر خواهد بود او را با خود داشته باشیم. نجیب طیف نسبتاً گسترده اقدامات را پیشنهاد می‌کند. این پیشنهادها درخور توجه‌اند. یک طرح، طرح کشانیدن توده‌های کشاورزان در مسیر پشتیبانی از حاکمیت دولتی و طرح دیگر - گفتگو با احزاب و سازمانهای اسلامی است که روحیه تفاهم داشته باشند. طرح سوم - برقراری روابط با شاه پیشین می‌باشد. این طرحها را نباید رد کرد. باید آنها را عملی کرد. ممکن است به اشکال دیگری به غیر

از اشکالی که نجیب پیشنهاد می‌کند. حالا باید این مسایل با او در سطح مشخص تری بررسی گردد. ما به یک برنامه معین اقدامات نیاز داریم. در اینجا چنین برمی‌آید که ما به ویژه با پاکستان تماسهایی برقرار کنیم. به سود آمریکا خواهد بود که جنگ ادامه پیدا کند.

**گورباچف** - درست است.

**گرومیکو:** بایست اندیشید که چگونه می‌توان پای هند را به روند حل و فصل قضیه افغانستان کشانید. به درازا کشیدن این مسائل امکانات ما را در زمینه حل و فصل قضایای افغانستان افزایش نخواهد داد. اکنون اوضاع نسبت به نیم سال گذشته خرابتر گردیده است.

**چیریکف:** (عضو دفتر سیاسی) در رابطه با افغانستان فیصله‌های بسیاری اتخاذ گردیده است و نیروی عظیمی بسیج گردیده است. ولی با تأسف که اوضاع در داخل افغانستان و در پیرامون آن همانند گذشته پیچیده است. من از پیشنهاد میخائیل گورباچف مبنی بر تشدید فعالیتها برای به پایان رسانیدن کار پشتیبانی می‌کنم. ما درست است که مسأله بستن مرزها را مطرح کرده بودیم. اندره اندره ویچ (گرومیکو) از جهتی حق دارد که می‌گوید مشکلات بند ساختن مرزها به شرایط جغرافیایی و بسی دشواریهای دیگر بسته است. مگر از سوی دیگر ناکامی در بند ساختن مرزها همچنان بسته به آن است که همه آنچه که لازم بود، انجام داده نشده است. اکنون حریف تاکتیک خود را تغییر می‌دهد و به فعالیتهای زیرزمینی رو می‌آورد. ما باید راه حلهای سیاسی مسأله را دریابیم. راه حل نظامی طی شش سال گذشته به نتیجه دلخواه نرسیده است. پس چه باید کرد؟ درگام نخست باید نجیب را به مسکو دعوت کرد. او تاکنون از کشور ما بازدید نکرده است. ممکن است رفتار کارمل را نیز تا اندازه‌ای چنین توضیح داد که ما تاکنون نجیب را نزد خود فرا نخوانده‌ایم. ما با نجیب از طریق مترجمان تلفنی گفتگو کرده‌ایم؛ ولی گفت و شنود تلفنی «راهی به دهی نمی‌برد.» باید با او روبه رو به گفتگو بنشینیم. او می‌تواند مطالب بسیاری را روشن بسازد. مهم است تا این گفتگو را به تأخیر نیندازیم. باید یک یا دو روز برای این کار بیابیم. مسأله مهم دیگر، مسأله کادرهاست.

**گورباچف:** چه کسی به نجیب در حل مسأله کادرها مزاحمت ایجاد می‌کند؟

**چیریکف:** همه ما کم و بیش؛ این هم در مورد دوست بود، هم در مورد وزیر دفاع و هم در مورد ساختار دفتر سیاسی حزب دمکراتیک خلق افغانستان.

**گورباچف:** من اینطور فکر می‌کردم که ما به نجیب موافقت با حل این مسایل را داده‌ایم.

**چیریکف:** پس چرا هیچ چیز حل نمی‌شود؛ ما بیشتر نه درباره افغانستان، بلکه درباره آن سخن می‌زنیم که شاه محمد دوست را به کدام کار بگماریم، وزیر دفاع را به کجا بفرستیم ... پس بهتر است به رفیق کریوچکف (رهبر ک. گ. ب) که هم اکنون در کابل به سر می‌برد، اعلام شود که در گفتگوهایش با نجیب مسایل تشکیلاتی را مطرح نساخته و مستقیماً بگوید که او خود باید این مسایل را هر طوری که لازم می‌شمارد حل کند.

**دوبرینن:** (مشاور سیاسی گورباچف - سفیر پیشین شوروی در ایالات متحده - م.) - باید به نجیب آزادی داده شود. اینجا دو مسأله مطرح می‌گردد. یکی طرح آشتی ملی، دیگر حل و فصل سیاسی اوضاع «پیرامون افغانستان». کارمل را باید دور انداخت ولی باید در نظر داشته باشیم که در زمینه مصالحه ملی هیچ یک از اعضای دفتر سیاسی حزب دمکراتیک خلق از نجیب پشتیبانی نمی‌کنند.

**گورباچف:** طرح حل و فصل سیاسی قضیه افغانستان موجود است و ما آنرا به تصویب رسانیده‌ایم ولی در عمل هیچ کاری پیش نمی‌رود. رفیق اخرومییف، ممکن است شما کاری بکنید؟

**اخرومییف:** (معاون وزیر دفاع شوروی) - خیر چیزی از دست ما بر نمی‌آید.

**دوبرینن:** برای رهبران افغانستان، طرح مصالحه در درجه اول اهمیت قرار نگرفته است. من از این نظر جانبداری می‌کنم که نجیب را به مسکو فرا بخوانیم. همین الان ممکن است به رفیق کریوچکف مأموریت داده شود تا با نجیب وارد گفتگو شود. بگذارید او به نجیب بگوید که خود مسأله عزل و نصب شاه محمد دوست و کارمل را حل کند؛ ولی مهم اینست که این کار را باید طوری انجام دهد که به فراخ‌تر شدن شکاف فراکسیونی نیانجامد.

**اخرومییف:** از آغاز عملیات نظامی در افغانستان اکنون هفت سال می‌گذرد. حکومت افغانستان



نیروی نظامی چشمگیری دارد.

۱۶۰ هزار نفر در ارتش، ۱۱۵ هزار نفر در نیروهای انتظامی و ۲۰ هزار نفر در ارگانهای امنیتی کشور. ارتش افغانستان توانایی انجام هرگونه عملیات را دارد و مسأله نظامی نیست که در برابر آن قرار داده شود و حل نکند. ولی نتیجه باز هم صفر است. نابسامانی در آن است که از دستاوردهای نظامی بهره‌برداری سیاسی نمی‌شود. در مراکز دولت حاکم است، اما در استانها عملاً از دولت خبری نیست. ما کابل و مراکز استانها را کنترل می‌کنیم ولی در مناطق متصرفه نمی‌توانیم حاکمیت قائم سازیم. ما پیکار به خاطر خلق افغانستان را باخته‌ایم. حکومت افغانستان از پشتیبانی اقلیت مردم برخوردار است. حکومت الان هم در وضعی است که شرایط را در سطح کنونی کنترل کند. ولی در این شرایط جنگ به درازا خواهد کشید. پنجاه هزار سرباز شوروی برای بستن مرزها ایستاده‌اند اما در وضعی نیستند که کلیه رخنه‌هایی را که کاروانها از راه آن می‌گذرند، ببندند. باز هم می‌گوییم که ما می‌توانیم وضع را در حالت کنونی آن نگهداریم.

**وروتسلف:** (معاون اول وزیر امور خارجه شوروی، بعدها سفیر شوروی در کابل و اکنون - نماینده دایمی روسیه در سازمان ملل) - افغانستان یک کشور کشاورزی است که بیش از هشتاد درصد جمعیت آنرا کشاورزان تشکیل می‌دهند ولی انقلاب به کشاورزان کمتر از هر کسی دیگری امتیاز داده است. طی هشت سال انقلاب تراز تولیدات کشاورزی تنها ۷ درصد افزایش داشته است، در حالی که سطح زندگی دهقانان در تراز پیش از انقلاب برجا مانده است.

اصلاحات ارضی رویهمرفته ناموفق بوده است و دستاوردی به ارمغان نیاورده است. به نظر من اتخاذ تدبیرهای عاجل برای ارتقای سطح زندگی دهقانان در مناطق تحت کنترل دولت لازم است. بسیاری از اعضای کادر رهبری حزب دمکراتیک خلق افغانستان افراد بی‌ابتکار و بی‌هرزه‌اند. آنها عادت کرده‌اند دست روی دست گذاشته و منتظر توصیه‌ها و مشورت‌های مشاوران ما بنشینند. دیده می‌شود که مستشاران ما در آغاز همواره آنان را پشت دستی زده‌اند. اما رفیق نجیب چنین نیست، او یک انسان با استعداد و قاطع به نظر می‌رسد. باید به او امکان بدهیم، خود به حل و فصل مسایل بپردازد؛ اما باید مواظب باشیم که به علت جوانی دست به

افراط‌گرایی نزند. به او باید اجازه داده شود تا خود «تیم» خودش را بسازد.

**گورباچف:** در اکتبر سال گذشته، ما در نشست دفتر سیاسی، مشی حل و فصل سیاسی مشکل افغانستان را تعیین کردیم. هدفی را که ما در پیش روی خود قرار دادیم، در آن خلاصه می‌گردید که خارج ساختن سپاهیان ما را از افغانستان سرعت بخشیده و در عین حال برای خود افغانستانی را که با ما دوست باشد، تأمین نماییم. نیل به این مقصد از راه درهم آمیزی اقدامات نظامی و سیاسی در نظر گرفته شده بود. ولی در هیچ جهتی پیشرفت دیده نمی‌شود. هم پیوندی ملی عمدتاً به این علت تحقیق نیافته است که کارمل امیدوار بود به یاری ما در آینده نیز بر کرسی فرمانروایی کابل خواهد ماند. چنین برمی‌آید که ما نیز در انجام اقدامات رهبران افغانستان سنگ‌اندازی کرده‌ایم. در مجموع تا کنون طرح ریخته شده بسیار بد عملی گردیده است؛ اما بحث روی خود طرح نیست، بلکه در عمل به آن است. با موضعگیری دقیق در دو مساله باید فعالانه‌تر عمل کرد. نخست اینکه باید طی دو سال سپاهیان شوروی را از افغانستان فراخواند. در سال ۱۹۸۷ باید پنجاه درصد و در سال ۱۹۸۸ پنجاه درصد دیگر از لشکریان را بیرون آورد. دوم اینکه باید به گسترش پایه‌های اجتماعی رژیم با در نظر داشتن وزن واقعی نیروهای سیاسی پرداخت. در این رابطه با رفیق نجیب و دیگر اعضای دفتر سیاسی حزب دمکراتیک خلق دیدار نماییم. باید گفتگوها با پاکستان آغاز گردد. مهمترین مسأله اینست که افغانستان به دست آمریکایی‌ها نیفتد.

**مارشال آخرومییف:** نیروهای مسلح امریکا به افغانستان نخواهند آمد.

**دوبرین:** ما در این مورد می‌توانیم با امریکایی‌ها به توافق برسیم.

**مارشال آخرومییف:** از آغاز سال ۱۹۸۵، من مستقیماً با رهبران بلندپایه حکومت، ارتش، نیروهای انتظامی و خدمات اطلاعات و امنیت افغانستان در تماس بوده و با ایشان دوشادوش کار می‌کردم. از جمله امکان آنهم فراهم گردید تا شخصاً با دبیرکل جدید کمیته مرکزی حزب دمکراتیک خلق افغانستان نجیب‌اله آشنا گردم. او قبلاً، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت افغانستان (خدمات اطلاعات دولتی) بود.

از نخستین دیدارها با نجیب به این باور آمدم که این شخص دارای عقل سلیم است. او به

خوبی پیرامون اوضاع در افغانستان و هم در کشورهای همسایه پاکستان و ایران مطلع بود. نجیب اطلاعات روشنی درباره ارتش افغانستان داشت. فکر می‌کنم او در رابطه با امکانات بالقوه نظامیان خود فریب نمی‌خورد. نجیب با برخوردار بودن از اوتوریت در میان افغانها، داشتن وسعت دید، نیروی اراده، یک دندگی و هم با حيله‌گری و نیرنگ‌بازی از پیشینیان خود (ببرک، امین و تره‌کی) متمایز بود. آخرین رئیس جمهور، جمهوری دموکراتیک افغانستان، خوش باوری و روحیه قوی خود را در بحرانی‌ترین اوضاع از دست نمی‌داد. مسایل مشی نظامی را با نجیب عمدتاً مستشار ارشد نظامی (سرمشاور نظامی) حل و فصل می‌کرد. همچنان نمایندگان گروه عملیاتی وزارت دفاع اتحاد شوروی و فرماندهی سپاه چهلیم، با او منظمآ دیدار می‌کردند. در مسایل حزبی و دولتی، رئیس گروه مستشاران شوروی در کمیته مرکزی حزب، ویکتور پولیانچکو با او دوشادوش کار می‌کرد. نظر به حجم مسایلی که پولیانچکو در حل و فصل آن سهم مستقیم می‌گرفت، می‌توان چنین استنباط کرد که روی شانه‌های مستشاران حزبی شوروی در افغانستان نیز بار سنگینی گذاشته شده بود. طرح و تدوین جهات اساسی سیاست دولتی، مناسبات با قبایل پشتون، بستن مرز افغانستان با پاکستان رسانیدن بی‌وقفه خواربار و کالاهای اولیه برای استانها سربازگیری و احتیاجات لجستیک برای نیروهای مسلح افغانستان، مشی آشتی ملی و ... فعالیت کلیه اداراتی را که در افغانستان نماینده داشتند، سفیر شوروی هماهنگ می‌گردانید. او به مثابه نماینده دیپلماتیک شوروی مهمترین مجری سیاست اتحاد شوروی در افغانستان بود. من با نجیب تنها برای حل مسایل مشخص نظامی دیدار می‌کردم. چون به تقاضاهای مصرانه او مبنی بر اجرای عملیات رزمی معمولاً وزارت امور خارجه شوروی، ک. گ. ب. و (کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی) پاسخ مثبت می‌دادند، من ناگزیر بودم تنها جوانب فنی عملیات را در نظر داشته باشم. دیدارها در ساختمان کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان که در مرکز شهر قرار داشت، برگزار می‌شد. ساختمان کمیته مرکزی و کاخ نجیب را پیوسته یک گردان کماندویی شوروی پاسداری می‌کردند. افسران ک. گ. ب. مناسبات جدی امنیتی را در درون خود ساختمانها اعمال می‌کردند. کسانی که به

دیدار نجیب می‌رفتند، مورد بازرسی قرار گرفته و سلاحهایشان را به مأموران تحویل می‌دادند. بر رغم جذابیت، گفتگو با نجیب ساده نبود. چشمان او اندکی کجی دارند که این امر ناراحتی معینی را به بار می‌آورد. در گفت و شنودها با او، من هیچگاهی یقین نداشتم که نجیب متوجه موضوع گفتگو بوده و درباره چیز دیگری نمی‌اندیشد. مگر به محض اینکه او متوجه این دلگیری می‌گردید، با مهارت بسیار با دو، سه جمله آنرا برطرف می‌ساخت. ممکن است او شخصیت ویژه‌ای داشت، یا دستیارانش به خاطر او می‌آوردند که در دیدار گذشته چه موضوعاتی بررسی گردیده بود. به هر ترتیب گفتگو ادامه منطقی پیدا می‌کرد. با دیدن رهبران افغانستان و مشاهده کار آنان از بیرون، هیچگاهی مرا این احساس ترک نمی‌کرد که آنان افراد و اشخاص گذرا و موقتی‌اند. امروز یکی، فردا دیگری ... همه چیز گواه بر آن بود که دیر یا زود این بازی پایان خواهد یافت. ما می‌خواستیم برافغانستان شیوه تفکر، شیوه کارکرد و شیوه زندگی خود را تحمیل کنیم. هم در پهنا و هم در عمق ...

از رئیس دولت گرفته تا روستاییان دوردست‌ترین مناطق کشور ... گاهی من و همکارانم با خود می‌اندیشیدیم - ما به خاطر چه اینهمه جنگ افزار و سازوبرگ و مواد دیگر را به افغانستان می‌دهیم؟ اینهمه برای چه است؟

زیرا به روشنی دیده می‌شد که مردم افغانستان همه چیزهایی را که ما می‌دهیم، نمی‌پذیرند. «زندگی نوین» برای افغانهای ساده در کار نبود. رهبران افغانستان البته که از ما به پاس همیاری انترناسیونالیستی ممنون بودند، اما این سپاسگذاری دلیل خود را داشت. آنها به خوبی می‌دانستند که تنها به یاری ما می‌توانند بر کرسی قدرت تکیه بزنند. از اینرو متوجه دهان ما بودند که دقیقاً هر آنچه را که ما می‌گوییم یا به آنان مشورت می‌دهیم و یا پیشنهاد می‌کنیم، اجرا کنند. رهبران افغانستان به خوبی می‌دانستند که هر کسی که بیشتر قدرت داشته باشد، مهمتر است جای نخست را بی‌تردید فرماندهی سپاه چهلیم، بررغم اینکه از دیدگاه «رتبه» در میان نظامیان ما در افغانستان «اعلم‌تر» نبود، می‌گرفت، چون روشن بود که فرماندهی سپاه، نیروی رزمی واقعی عظیمی را در دست داشت. جای دوم را نمایندگان ک. گ. ب می‌گرفتند، زیرا آنها نیز

امکاناتی در دست داشتند که می‌توانستند بر اوضاع تأثیر بگذارند.

## بن بست

با انجام خدمت به سمت نماینده ریاست کل ستاد مشترک ارتش شوروی در کابل و اشتراک در حل و فصل مسایل در سطوح خیلی عالی، کاملاً متیقن گردیدم که کلیه تصمیمهای مربوط به افغانستان در مسکو گرفته می‌شود. آنهم نه در چهارچوب دیوارهای وزارت دفاع یا ستاد مشترک ارتش، بلکه در عالی‌ترین سطح حزبی و دولتی ... و در گام نخست در «کمیسیون افغانستان» دفتر سیاسی حزب کمونیست. در ساختار اصلی این کمیسیون، نماینده‌های ک.گ.ب، وزارت دفاع و وزارت امور خارجه و همچنان رئیس دفتر بین‌الملل کمیته مرکزی حزب کمونیست، بوریس پوناماریف، شامل بودند. کلیه تقاضاهای رهبران افغانستان از جمله خواهشهای شخصی آنان به مسکو فرستاده می‌شد. گاهی هم مستشاران شوروی مقیم کابل از این فرصت با تلاش برای حل مشکلات خودشان بهره‌برداری می‌کردند. تقاضاهای رهبران افغانستان بیشتر به تحویل جنگ‌افزار، تجهیزات و محموله‌های غیر نظامی خلاصه می‌گردید. صدها هزار تن شکر، آرد، گندم و ... به افغانستان، بی‌پرده‌تر بگوئیم، سیل‌وار سرازیر می‌گردید. روشن است که رهبران افغانستان در آن زمان به اصطلاح «در شکم مادر» به سر می‌بردند. با برخورداری از حمایت همسایه‌نیرومند شمالی که هر نوع خواهشها و هوسهای آنان را برآورده می‌گردانید، آنها به مفهوم تام کلمه سرمست از باده فرمانروایی بودند.

ماهی نبود که خواهشهایی از آنان دریافت نگردد که مثلاً عملیات رزمی برضد کدام دشمن خیالی دیگری که آنان «بافته» بودند، اجرا نگردد. فرماندهی نفرات محدود نظامی سپاهیان شوروی در افغانستان در برابر «خیالبافی‌ها» مقاومت می‌کرد. من نمی‌توانم چیزهای مشخصی را درباره کارشناسان رشته اقتصاد، یا دیپلوماسی بگویم. ولی ما نظامیها قاطعانه ایستادگی می‌کردیم. در آن زمان فرماندهی سپاه چهلم با داشتن تجربه پنجساله پیشبرد عملیات رزمی در افغانستان به خوبی می‌دانست که کلیه مسایل مربوط به آمادگی و اجرای عملیات

جنگی بر شانه‌های سربازان و افسران شوروی سنگینی می‌کند. ارتش افغانستان هیچگاه مستقلانه به پیشبرد عملیات رزمی نمی‌پرداخت و اگر هم گاهی می‌پرداخت، می‌توان تردید داشت که این عملیات سودی دربرنداشت و در نهایت باز هم به یاری سپاه چهلیم رو می‌آورد. فرماندهان سپاه چهلیم، دست به هر کار ممکن می‌زدند تا قربانی ترفندهای دولتمردان افغانستان نشوند و بهانه‌ای به دست آنان ندهند و به عملیات خارج برنامه نپردازند. عملیات رزمی در سال ۱۹۸۵ معمولاً برای یک ماه برنامه‌ریزی می‌گردید. این «سنت» تا پایان خروج سپاهیان شوروی از افغانستان حفظ گردید. طرح عملیات با همه نمایندگان ما (سفیر، مستشار عالی نظامی، رئیس گروه مأموران ک. گ. ب، نماینده اداره عملیاتی وزارت دفاع، نماینده ریاست کل ستاد مشترک ارتش و سرمشاور حزبی به توافق می‌رسید. برنامه عملیات را ستاد سپاه چهلیم و چند مستشار ارشد نظامی می‌ریختند و تصمیم می‌گرفتند، عملیات جنگی چگونه و در کجا انجام گردد. بعدها این برنامه به مسکو فرستاده می‌شد و در دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب در «کمیسیون افغانستان» مورد بررسی قرار می‌گرفت و تصویب می‌گردید. پس از یک یا دو هفته ما رمزی به امضای رئیس کل ستاد مشترک ارتش یا وزیر دفاع اتحاد شوروی به دست می‌آوردیم که در آن طرح اجرای عملیات رزمی در ماه معین، در حجم کامل تأیید می‌گردید و رهنمود داده می‌شد که به چه چیزها توجه بیشتر گردد. ماههای مأموریت دوم من در افغانستان در سالهای ۱۹۸۶-۱۹۸۵ آکنده از خاطرات پر دلهره و آشفته بودند. من دیگر می‌توانستم با دید تازه‌ای بر رخدادهای جاری افغانستان بنگرم و آغاز به درک این مطلب کردم که حضور سپاهیان ما همانند حضور سایر نمایندگان شوروی به درد افغانستان نمی‌خورد. ممکن نبود که کشوری چون افغانستان را با شیوه زندگی کاملاً دیگر، سطح پایین توسعه، کشوری را که در سده چهاردهم سالنمای خویش به سر می‌برد، مانند شوروی ساخت. این یک «جفنگ محض» بود.

بر رغم اینکه در اواسط سالهای هشتاد عملیات رزمی در افغانستان دامنه خیلی پهناوری یافته بود و به شدت چشمگیر به پیش برده می‌شد، اوضاع کماکان به بن‌بست رسیده بود. بحران روز افزون قدرت دیگر در برابر چشمان ما هر چه بیشتر نمایان می‌گردید. حکومت افغانستان نه

تنها دستاوردهای فعالیتهای سپاه چهلّم را تحکیم نمی‌کرد، بلکه تلاش هم نمی‌ورزید، به این کار دست یازد. درست در همین هنگام بود که بسیاری دریافته بودند که «راهی که ما می‌رویم به ترکستان می‌انجامد». آهنپاره‌های آتشی را که ما از کورهٔ برافروختهٔ افغانستان» با تحمل مشقات توانفرسا و جانگداز بر پشت می‌کشیدیم، به درد کسی نمی‌خورد. قطعات محدود نیروهای شوروی با ورود به افغانستان وظایفی را که در برابر ایشان قرار داده می‌شد، به عالی‌ترین وجه انجام می‌دادند. سربازان ما همه چیز ممکن را انجام دادند تا از نابودی انقلاب آوریل جلوگیری کنند. رهبران حزب دمکراتیک خلق امکان آنرا به دست آورده بودند که پای خویش را در کشور محکم کنند و هر آنچه را که لازم می‌دانستند، انجام بدهند، ولی رژیم کابل سپاه چهلّم را شیادانه وارد گود جنگ به پارتیزانی گردانیده بود. حکومت افغانستان با دراماتیک جلوه دادن بیش از حد حوادث تا آخرین روز از کلیهٔ امکانات سود می‌جست تا به هر ترتیبی که شده از تکیه‌گاه نیرومندی چون سپاه چهلّم محروم نگردد. نظامیان نخستین کسانی بودند که دریافتند که از بن بست پدید آمده تنها یک راه معقول و پذیرا برای ما وجود دارد - سپاهیان شوروی باید افغانستان را ترک گویند. با تجزیه و تحلیل اوضاع پدید آمده رهبران گروه عملیاتی وزارت دفاع اتحاد شوروی در افغانستان، فرماندهی سپاه چهلّم و من به مثابهٔ نمایندهٔ ریاست کل ستاد مشترک ارتش منظمأ در این باره به مسکو گزارش می‌دادیم. ... و مادران فرزندان خود را به گور نمی‌سپردند و هزاران پسر جوان از افغانستان معیوب بر نمی‌گشتند. نظامیان لزوم اتخاذ تصمیمهای بنیادی در زمینهٔ حل و فصل مسألهٔ افغانستان را زمانی درک می‌کردند که بسیاری از رهبران شوروی حتی تا آخر هم نمی‌دانستند که تکیه زدن به نیروی نظامی نتایج دلخواه به همراه نمی‌آورد. افزون بر آن بسیاری از آنان نمی‌خواستند بدانند که ما هر چه ژرفتر در «چاه ویل» افغانستان فرو می‌رویم. گرفتن تصمیم مبنی بر خروج سپاهیان شوروی از افغانستان خیلی دشوار بود. هر کارزار نظامی برای جانبی که آن را به راه انداخته و آغاز کرده است، باید به گونهٔ مثبت پایان یابد. تا سال ۱۹۸۶ ما نمی‌توانستیم چنین تصمیمی را اتخاذ کنیم. کسانی که در شوروی در رأس قدرت قرار داشتند و در گسیل سپاهیان به افغانستان دست داشتند،

نمی توانستند، نظر خود را به گونه عینی تغییر بدهند، چون به هدف عمده خود نرسیده بودند - افغانستان به کشوری که پس از خروج سپاهیان شوروی ردپای «برادر بزرگ شمالی» خود را پی می گرفت، مبدل نگردیده بود. هرچه بود، باید به دلیلی برای صرف هزینه های سرسام آور مادی و خسارات وارده باز می یافتند ولی هیچ کسی نمی توانست با اطمینان بگوید که اگر افغانستان به کشور سوسیالیستی مبدل نگردیده، حداقل به کشوری مانند جمهوریهای آسیای مرکزی ما مشابه شده است. هزینه های سرسام آور صرف شده در کارزار افغانستان نتایج دلخواه به بار نیاوردند. ما به بن بست رسیده بودیم. لازم بود تا ابتکار عمل را به دست رهبران افغان می سپردیم و تصمیم می گرفتیم تا سپاهیان شوروی را از افغانستان بیرون کنیم. این زمان با روی کار آمدن میخائیل گورباچف به صحنه سیاست شوروی مصادف گردیده بود. اگر او می خواست یا نمی خواست، راه دیگری جز خروج سپاهیان از افغانستان وجود نداشت. ما اینرا پنهان نمی کردیم و پیوسته به مسکو گزارش می دادیم که روحیه سپاهیان ما بسیار ضعیف است و ما دیگر نمی توانیم به این وضع ادامه بدهیم. افسران و سربازان ما به خاطر چه و در راه چه فدا می شوند و به خیل معیوبان و معلولان می پیوندند؟

### واپسین روزها

در ماه مارس ۱۹۸۶ ژنرال وارینیکف که در کابل کار می کرد، مرا نزد خود دعوت کرد و گفت: «هنگام آن فرا رسیده که دومین و شاید هم واپسین مأموریت خود را در افغانستان پایان بدهم. آنگاه من رویهمرفته سه سال و نیم تمام را در افغانستان سپری کرده بودم. سپیده دم روز چهارم آوریل، من با هواپیما به مسکو پرواز کردم. آنگاه من می اندیشیدم که برای واپسین بار این سرزمین را می بینم و به این باور داشتم که دیگر برنخواهم گشت. از سوی دیگر، هنگامی که کابل را بدرود می گفتم، درونم را ناآرامی و تلاطم فرا گرفته بود. برای آخرین بار به فرودگاه آمدم و آخرین بار به خیابانهای کابل نظر افکندم. خدمت در افغانستان ساده نبود. اما انگار که به هر میزان که آدم سختی ببیند، به همان میزان گسستن از گذشته ها دشوارتر می گردد. چنین می پنداشتم که



قلبم را با این سرزمین پیوند زده‌ام و گوشه‌ای از زندگیم را برای آن وقف کرده‌ام. با بلند شدن برفراز کابل، هرگز نمی‌دانستم که پس از یک سال دیگر، باز هم برای بار سوم به افغانستان باز خواهم گشت. آنگاه من تصور هم نمی‌توانستم که رسالت بسیار سنگین و پرشکوه خارج کردن سپاهیان شوروی از افغانستان و پایان بخشیدن به حضور نه ساله نیروهای ما از این کشور به دوش من گذاشته خواهد شد.

## فصل چهارم

### سپری شدن فصلی از جنگ داخلی و آغاز مرحله‌ای دیگر

پس از بازگشت از افغانستان، بیشتر چنین احساسی به من دست می‌داد که گویی چیزی مرا به سوی آن سرزمین می‌کشاند، بخواهی نخواهی بی‌اراده به یاد کابل می‌افتادم. در ژانویه ۱۹۸۷ دیگر تاب نیاوردم و نزد مارشال اخرومیف رئیس کل ستاد مشترک ارتش رفتم و به او گفتم حاضرم بار سوم به افغانستان بروم، ولو به هر پستی که هم باشد. در ماه آوریل، ژنرال وارینیکف که به سمت معاون رئیس کل ستاد مشترک ارتش تعیین شده بود. به من اطلاع داد که با توجه به درخواست چند ماه پیشم، نامزدی من برای اعزام به افغانستان در دست بررسی است و افزود: برایت پستی با «حجم بزرگ کار» در نظر گرفته شده است. تا آن زمان من هنوز نمی‌دانستم که من به سمت فرمانده کل سپاه چهارم تعیین گردیده‌ام ... به تاریخ ۹ ماه مه ۱۹۸۷ مرا به صورت غیرمنتظره به درجه سرلشگری ارتقا دادند. آنگاه دانستم که این کار به خاطر اشغال پست فرماندهی سپاه چهارم است. در اواسط ماه مه، به من اطلاع دادند که وزیر دفاع اتحاد شوروی فرمان انتصاب مرا امضاء کرده است. پس از باخبر شدن از این فرمان، نخست نزد معاون وزیر دفاع در امور تشکیلات، ارتشید یازف رفتم. ژنرال یازف (که بعدها به سمت وزیر دفاع شوروی گماشته شد) انسان خیلی رک و راستی است. او بی‌مقدمه از من پرسید: چه چیز ترا واداشته است که بار سوم به افغانستان می‌روی؟ آخر تو می‌توانی به راحتی از رفتن امتناع کنی، چون دلایل کافی برای اینکار داری ... ولی من تصمیم خود را گرفته بودم و هیچ چیز دیگر

نمی‌توانست مرا وادار کند که از عزم خودم بازگردم.

پس از گفتگو با ارتشبد یازف، نخست نزد مارشال اخرومیف رئیس کل ستاد مشترک ارتش و آنگاه نزد وزیر دفاع اتحاد شوروی، مارشال سوکولف رفتم. روز بعد مرا به کمیته مرکزی حزب فراخواندند. رئیس یکی از بخشها مرا نزد لوکیانف (صدر هیأت رئیسه شورای عالی شوروی و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی) برد. دفتر کار او در طبقه پنجم ساختمان جدید، تازه بنا شده در «میدان قدیم» واقع بود. دفتر کوچک دبیر کمیته مرکزی حزب با دفتر سایر مسئولان بخشها تفاوت نداشت. اناتولی ایوانوویچ لوکیانف به من گفت که اوضاع افغانستان در کمیته مرکزی حزب تحت بررسی است. از او برای نخستین بار شنیدم که مسئله خارج کردن سپاه چهلیم از افغانستان مطالعه می‌گردد و افزود که این رسالت را باید مستقیماً من به دوش بگیرم. همزمان با آن کارهای مقدماتی پیرامون حل و فصل سیاسی مسئله افغانستان در ژنو به مشارکت چهار کشور اتحاد شوروی، ایالات متحده افغانستان و پاکستان آغاز گردیده بود. موقعی که من در شوروی به سر می‌بردم، روشن بود که می‌کوشیدم رخدادهای جاری افغانستان را پیگیری کنم، ولی به علت دوری مسافت این کار بسیار دشوار بود. اطلاعاتی که پیرامون اوضاع در افغانستان به ما می‌رسید در بسیاری از موارد از واقعیت به دور بودند. حداقل این موضوع برای من روشن بود. بسیاری از مسایل را «ماست مالی» می‌کردند. درباره بسیاری از چیزها به ویژه اجرای عملیات رزمی حتی در سال ۱۹۸۷ هم لب به سخن نمی‌گشودند.

## شبهای کابل

پیش از پرواز به سوی کابل، به من گفتند که در افغانستان فقط پرواز شبانه برقرار است. پروازهای روزانه خیلی خطرناک شده بودند. چون نه تنها هواپیماها و هلیکوپترهای رزمی، بلکه هواپیماهای ترابری را نیز هدف قرار می‌دادند. پس از فرود به کابل، یکرست به مقر ستاد سپاه رفتم و با ارتشبد وارینیکف که در کابل به سر می‌برد، دیدار کردم. ارتشبد وارینیکف روی مسایل نظامی - سیاسی مربوط به عملکرد سپاهیان ما در افغانستان کار می‌کرد. وی مساعی بسیاری به

خرج می‌داد تا موافقتنامه‌های ژنو عملی گردند. هنگامی که بار سنگین مسئولیت فرماندهی کل سپاه چهلیم را به دوش گرفتم، پرسنل سپاه به ۱۲۰/۰۰۰ نفر می‌رسید. این پیشینه تشکیل نفرات محدود سپاهیان شوروی طی سراسر نه سال حضور، در افغانستان بود. آنگاه بود که بسیار زود دانستم که شخصاً پاسخگوی همه چیز هستیم - مسئول عملکرد سپاه، مسئول هر آنچه که در افغانستان می‌گذرد و در گام نخست مسئول زندگی انسانها ...

لزوم دیدار با رهبران افغانستان هر روز پدید نمی‌آمد. راستش هر بار با شنیدن «تیترا» این نشست‌ها، بر لبان ما لبخند نقش می‌بست. ارتش افغانستان به آن اندازه بزرگ نبود که کسی خود را «سرفرمانده اصلی» آن بخواند. ابتکار برپایی این نشست‌ها با ارتشبد وارینیکف بود. او به این باور بود که بر رهبران افغان لازم است، حداقل اوضاع را در کشور خودشان بدانند. هرگاه چنین نشست‌هایی را برگزار نمی‌کردند، آنان خود را از اطلاعات مربوط به چگونگی اوضاع در استانها به ویژه مناطق مهم کشور چون قندهار، پنجشیر و حتی خود کابل محروم می‌ساختند. شبها در زیر چتر جنگ، آنهم در کشوری چون افغانستان، همواره دشوارترین و ترسناکترین بخش شبانروز بود. با فرا رسیدن سیاهی، ناگهان تیراندازی آغاز می‌گردید. دشمن به خوبی می‌دانست که شبها ما نمی‌توانیم ضربات پر حجم موشکی وارد بیاوریم و هدفها را بمباران کنیم. همچنان دشمن می‌دانست که توپخانه نیز در تاریکی درست هدف‌گیری نمی‌کند.

تیرباریهای شبانه برای ما خیلی خطرناک بودند، در گام نخست به این علت که همه افراد در سربازخانه‌ها خواب بودند. هرگاه موشک یا گلوله توپ به سربازخانه یا در نزدیکی آن می‌افتاد، تلفات سنگین تری نسبت به روز به بار می‌آورد. گاهی در جریان شب، اوضاع چندین بار دگرگون می‌گردید و آنگاه تلفنهای آسایشگاه من تا سپیده دم بی‌وقفه زنگ می‌زدند. هرگاه روز به آرامی سپری می‌شد و شب کم و بیش با آتشباریهای خفیف و بدون تلفات سنگین می‌گذشت، تا نیمه شب صدای شلیک مسلسل‌ها و رگبارها خاموش می‌گردید. ولی ما ناگزیر بودیم با آوای پروانه هلیکوپترها و غرش هواپیماها که پیوسته برفراز ستاد سپاه کشیک می‌دادند، بخوابیم.

## یک وظیفه بسیار مهم

به سال ۱۹۸۷، من دیگر به روشنی می‌دانستم که تصمیم به خارج نمودن سربازان ما از افغانستان گرفته خواهد شد. با توجه به این امر، با فراخواندن کادر رهبری سپاه به همه آنان یک وظیفه بسیار مهم دادم: تلفات نظامی سپاه چهلیم و مهمتر از آن تلفات غیرنظامی، باید به شدت کاهش یابد. در درستی تصمیم‌گیری خود، من کاملاً یقین داشتم. گذشت روزگار نیز آنرا تأیید کرد. من از افسران خواستم دست به هر کاری بزنند تا از کشته شدن سربازان و درجه داران جلوگیری گردد. به خاطر هر سربازی که در میدان نبرد یا هنگام تیراندازی به سوی فرودگاه، پادگانها، پاسگاهها و ... کشته می‌شد، افسر فرمانده او به شدت تنبیه می‌گردید. تلفات ما در افغانستان در مقایسه با تلفات امریکایی‌ها در ویتنام چهار بار کمتر بود ولی آیا اندوه مادران، بیوه‌ها و یتیمان قربانیان جنگ از این مقایسه فروکش می‌کند؟ هرگز نه ... فعالیت رزمی یگانهای سپاه چهلیم و تعداد عملیاتی که به سود نیروهای دولتی افغانستان انجام می‌گرفت، باید آهسته آهسته به حداقل رسانیده می‌شد. در برابر ستاد سپاه چهلیم که در آن زمان از سوی ژنرال گریکف رهبری می‌گردید، وظیفه سازماندهی اعمال کنترل متمرکز خیلی جدی بر محل استقرار کلیه واحدهای ما به عهده پاسگاهها گذاشته شده بود. ما می‌بایست درباره کوچکترین تغییر در دوردست‌ترین نقاط افغانستان آگاهی می‌یافتیم. ما اداره نیروی هوایی و ترابری هوایی را به همین میزان جدی سازماندهی کرده بودیم. سپاه چهلیم نیروی هوایی بسیار نیرومندی در اختیار داشت. در ماههای نخست رهبری سپاه چهلیم، من به این تلاش بودم تا هر افسر بدانم که به رغم وظایف سپرده شده، ما باید از دیدگاههای متحجر پیشین مان رو برگردانیم. باید به کمکهای کورکورانه به افغانها اعم از نمایندگان ارتش افغانستان، فرماندهان و دولت‌مردان کابل، پایان داده می‌شد. تجربه نشان داد که افغانها از نتایج به دست آمده از اجرای عملیات رزمی ما بهره‌برداری نمی‌کردند. هر بار پس از گذشت یکی، دو ماه از پایان عملیات که سربازان ما به پادگانهایشان برمی‌گشتند، دشمن سر از نو مناطق از دست رفته را باز می‌گرفتند، پایگاههای پیشین خود را بازسازی می‌کردند و بار دیگر به پادگانها و پاسگاههای ما یورش می‌آوردند و تیراندازی

می‌کردند. آنگاه ما از خود می‌پرسیدیم - پس ما برای چه اینهمه جنگیدیم و بچه‌های خود را برفراز کوه‌ها جا گذاشتیم؟ دیگر بس بود، باید دست نگه می‌داشتیم ... محل استقرار ستاد سپاه چهلیم به ذوق بسیاری خوشش نمی‌آمد. ما بزودی فشار نیرومندی را در گام نخست از سوی رهبران افغانستان احساس کردیم. هنگامی که نجیب‌اله و هوادارانش به این باور آمدند که ما دیگر تصمیم نداریم به جای آنان بجنگیم، آنگاه خدعه‌های کهنه خودشان را به کار گرفتند. رهبران افغانستان به هر شیوه‌ای که ممکن بود، حتی با مراجعه شخصی به کریوچکف یا گورباچف می‌کوشیدند، تا یگانهای ما را درگیر نبردهایی بسازند که اجرای آن برای دوام موجودیت رژیم کابل حیاتی بود. اوضاع سیاسی - نظامی در افغانستان روز به روز دشوارتر و پیچیده‌تر می‌گشت. به هر میزان که ارکان دولت افغانستان سست‌تر و لرزانتر می‌گردید، به همان میزان فشار مجاهدان بر فرماندهی نظامی شوروی نیرومندتر می‌گردید و با گذشت هر روز تقاضاهای کابل از ما فزونتر می‌شد.

ما برخی از استانها را کنترل می‌کردیم. معمولاً سپاهیان شوروی در مراکز استانها که دست نشاندگان نجیب‌اله در قلمروی محدودی فرمانروایی می‌کردند، مستقر بودند. به گونه مثال در استان بامیان یک گردان چتربازان کماندویی شوروی، حوضه مهم استراتژیک را که گستره آن به ۳ کیلومتر می‌رسید، را در تصرف داشتند ولی این حوضه از چهار سو در محاصره دشمن بود. در همچو موارد، ما خود را چنین آرام می‌ساختیم که گویا جبهه مخالف بخشی از استان را در دست دارد. ولی در حقیقت قضیه وارونه بود. حکومت افغانستان در روند ده سال توانایی آنرا نیافت که حاکمیت خود را در بسیاری از استانها محکم سازد. استانهای کنر، پکتیا، بدخشان و کاپیسا از این شمار بودند. در سال ۱۹۸۷ بیش از ۸۵ درصد قلمرو افغانستان که از دیدگاه اداری به ۳۱ استان و یک فرمانداری کل تقسیم شده بود، زیر کنترل مجاهدان قرارداشت. دولت افغانستان، فرمانداری پشت فرمانداری و استان پشت استان را از دست می‌داد.

**هرگاه روسها بروند ...**

بیشتر مردم افغانستان متفاوت با سیاستمداران، بر زمینه‌های جهانشمول سیاسی - نظامی و سودمندی اقتصادی حضور سپاهیان شوروی در سرزمین خود، تکیه نمی‌زدند. افغان‌های بی‌آلایش که با روحیه قرآن پرورش یافته بودند، در سیمای ما - در چهره شورویها - «کافران و بیخدایان» را می‌دیدند که به عقیده آنان نه تنها سنت‌های مذهبی را درهم می‌ریختند بلکه تیغ بر دست در برابر مسلمانان می‌جنگیدند. بر ضد شورویها، تا از پادرامدن آخرین سپاهی‌شان، جنگ مقدس (جهاد) اعلام گردیده بود. به نظر من، تراژدی دولت انقلابی در آن بود که تقریباً بسیاری از افسران ارتش افغانستان در بستگی از چگونگی تحول روند جنگ از همین عقیده پیروی می‌کردند. تفاوت تنها در این بود که نظامیان افغانستان درباره‌ی بالا رفتن به مدارج و کارمندان دولتی به محکم نگهداشتن و چسبیدن به کرسیهای خود می‌اندیشیدند. از یک سو آنان به حضور و شرکت سپاهیان و کارشناسان شوروی برای حل و فصل مسایل داخلی افغانستان نیاز داشتند و از سوی دیگر به خوبی می‌دانستند که حرف در یک مناقشه نظامی محلی سهم نداشته، بلکه جنگ داخلی را در میهن خودشان به پیش می‌بردند. دیر یا زود شرکت آنان در جنگ بر ضد مردم خودشان به معرض داوری گسترده قرار خواهد گرفت. از نظر من این موضوع بیش از هر چیز پایه‌های حکومت نجیب را می‌لرزاند. عمال نجیب‌اله در حرف از ما به علت یاریهای انترناسیونالیستی سپاسگذاری می‌کردند، اما می‌دانستند که سربازان ما نمی‌توانند در افغانستان برای همیشه بمانند. زمانی فرا خواهد رسید که رهبران انقلابی با مشکلات خود دست به گریبان خواهد شد و با مخالفان خود تن به تن به رویارویی خواهند پرداخت. تنها با این دلیل من می‌توانم «خیانتها» و روگردانی‌های متعدد افسران افغان را که ما تقریباً هر روز و در هر گام با آن برمی‌خوریم، توجیه کنم. مثلاً سخن بر سر آن می‌بود که ارتش افغانستان با نیروهای خودش باید بر دشمن ضربه بزند. در حرف افسران ارتش آمادگی کامل خود را مبنی بر انجام هرگونه عملیات رزمی اعلام می‌داشتند ولی در عمل برعکس آن اقدام می‌کردند. روحیه بسیار ضعیف و آمادگی حرفه‌ای پایین مشخصه بارز نیروهای مسلح افغانستان بود. ارتش افغانستان البته لشگرها، تیپ‌ها و هنگ‌های گوناگون داشت. نیروی هوایی وزارت دفاع ملی جمهوری

دمکراتیک افغانستان حتی هواپیماهای طبعاً ساخت شوروی در اختیار داشت. در پایگاههای نیروی هوایی افغانستان، هواپیماهای شکاری میگ - ۲۱ که در آنزمان از هواپیماهای نسبتاً خوب به شمار می‌رفتند، بمب افکنهای ایل - ۲۸ و جنگنده‌های تهاجمی سو - ۷ و سو - ۱۷ ایستاده بودند. از همین بمب افکنهای ایل - ۲۸ برای پرتاب نخستین بمب اتمی شوروی استفاده شده بود و با وجود پیدایش هواپیماهای جدیدتر، حتی تا به امروز، بمب افکنهای ایل - ۲۸ از بهترینها به شمار می‌روند و دارای مشخصات عالی پرواز، سرعت بالا و قدرت مانور بی‌نظیرند<sup>۱</sup>. ولی ارتش افغانستان توانایی حل و فصل مستقلانه مسایل قرار داشته در برابر خود را نداشت. ما در این مورد به خطا نرفته بودیم. با آنکه آشکارا از آن سخن بر زبان نمی‌آوردیم. خروج نفرات محدود نیروهای شوروی از افغانستان، در حقیقت امر، آغاز انهدام کامل ارتش افغانستان به شمار می‌رفت. در مراحل آخر جنگ، یگانهای افغانی به شمول نیروی هوایی آن، عملیات رزمی را در دفاع از کابل، جلال آباد و برخی از دیگر شهرهای بزرگ کشور. بدون کمک ما، رویهمرفته چند هفته به پیش می‌بردند. ولی پس از آن که ذخایر سه ماهه برجامانده از سپاه چهلیم به ته کشیدند، حکومت انقلابی در کابل زیر چکمه‌های نیروی مخالف خرد گردید.

## اطلاعات و اخبار

ارزیابی رخدادهای جاری در افغانستان به میزان زیادی در گرو کارکرد مؤثر ارگانهای اطلاعاتی بود. در ترکیب یگانهای اطلاعاتی، صدها افسر، درجه‌دار و سرباز شامل بودند که در بخشهای اکتشاف نظامی خدمت کرده و بی‌چون و چرا حیثیت «چشمها و گوشهای» سپاه چهلیم را داشتند. هرگاه کشورهای کاملاً با ثبات از دیدگاه سیاسی، اوضاع را بدون کار پیوسته هزاران افسر خیلی مجرب سرویسهای اطلاعاتی نتوانند اداره نمایند، ما در افغانستان، روشن بود که بدون کمک اطلاعات و اخبار نمی‌توانستیم کاری از پیش بریم. اداره اطلاعات و اخبار ستاد سپاه

۱. نیروی هوایی ارتش افغانستان بعدها با هواپیماهای شکاری مدرن‌تر میگ - ۲۳ و جنگنده‌های پیشرفته سو - ۲۲ مجهز گردید - م.



چهلیم، نظام نیرومند و خیلی خوب سازمانیافته گردآوری و تجزیه و تحلیل اطلاعات را در قلمرو افغانستان به سود سپاهیان شوروی رهبری می‌کرد که کلیه مخبران نظامی زیر نظر این اداره کار می‌کردند. اداره اطلاعات و اخبار یک مرکز و دو قرارگاه اکتشافی و همچنان شعبه‌های اکتشافی در ستادهای لشکرها، تیپ‌ها و هنگ‌ها، زیر فرمان خود داشت. نظام اکتشاف، افزون بر آن، هنگهای مستقل و همچنان دو تیپ ویژه که در امتداد مرز افغانستان با پاکستان مستقر بودند، در ترکیب خود داشت. در ترکیب هر تیپ تا چهارگردان که شماره نفرات آن به پانصد نفر می‌رسید، شامل بود. همچنان گردانهای اکتشافی لشکرهای موتوریزه، چتربازان کماندویی و گروهانهای اکتشافی هنگ‌های زرهپوش و زره‌دار به سود اداره اطلاعات و اخبار نظامی کار می‌کردند. مدارکی که فرماندهی سپاه چهلیم از مجرای اطلاعات و اخبار نظامی به دست می‌آورد حین آماده سازی عملیات محلی در بسیاری از نواحی کشور بی‌بها بودند. این داده‌ها مثلاً محل و موقعیت دقیق و انبارهای اسلحه، پایگاه‌های عمده دست‌های مخالفان یا تعداد نفرات آنها را مشخص می‌ساختند.

بدون داشتن این اطلاعات، هیچ فرمانده، کاری نمی‌توانست انجام دهد. ما هر روز به عملیات رزمی در افغانستان نمی‌پرداختیم، در حالی که به اطلاعات پیوسته نیازمند بودیم. بزرگترین حجم مدارک سودمند درباره مقاصد مخالف را ما در نتیجه کاربرد اکتشاف رادیو تکنیکی و از طریق شبکه‌های «خبرچینی» خود به دست می‌آوردیم. فرماندهی سپاه چهلیم امکاناتی در دست داشت که در چهارچوب آن می‌توانست نه تنها به نتیجه‌گیری برای یک دوره نسبتاً کوتاه بپردازد، بلکه روند تحول رخدادها را نیز در آتیه پیشگویی کند. ما درباره نیات بسیاری از رهبران احزاب مخالف که ناحیه معینی از کشور را زیر کنترل خود داشتند و درباره عملیات هماهنگ ممکنه دشمن برضد سپاهیان شوروی و نیروهای دولتی افغانستان اطلاعاتی داشتیم. فرماندهی نفرات محدود به گونه منظم اطلاعات مورد علاقه خود را به دست می‌آورد. افسران بخش اطلاعات نظامی به تدوین و پیاده نمودن روشهای گوناگون گردآوری اطلاعات می‌پرداختند. «زرادخانه» ایشان رنگارنگ بود - از مشاهدات بصری هدف، یا بخش معین یک

منطقه گرفته تا استراق سمع و شنوایی گفتگوها و تعبیر تصاویر هوایی. در اواخر سالهای هشتاد واحدهای کنترل فنی مدارکی از جمله داده‌های اکتشاف کیهانی در قلمرو افغانستان را که توسط ماهواره‌های ویژه تهیه می‌گردیدند، به دست می‌آوردند. ما به اکتشاف شبکه‌های «خبرچینی» که از سوی نیروهای پاسگاههای نگهبانی و پست‌ها در پیرامون مسئولیت آنها اجرا می‌گردید، اهمیت ویژه قائل بودیم. تقریباً کلیه افسران از فرماندهان جوخه‌ها گرفته تا افسران ارشد، شبکه «روشنگران» و خبرچینان خود را داشتند که معمولاً از افراد محلی متشکل بودند. آنها با داشتن ارتباط با مجاهدان به ما اطلاع می‌دادند که مثلاً در بخشهای زیر کنترل یگانهای شوروی امکان عملیات خرابکارانه و زدن شبیخون‌ها، به پادگان‌های سپاه چهلیم می‌رود. درنخستین ماههای حضور سپاهیان شوروی در افغانستان، فرماندهی نظامی سپاه چهلیم به این نتیجه رسیده بود که کار آگاهانه و پیگیرانه با افراد محلی، نتایج شگرفی به بار می‌آورد که ارزش آنرا نمی‌توان بازیابی کرد. از اینرو از کلیه فرماندهان تقاضا می‌کردیم تا پیوسته گستره شبکه خبرچینهای خود را افزایش دهند. از طریق نقاط اکتشافی ما توانسته بودیم با تعداد زیادی از فرماندهان محلی مجاهدان تماس برقرار سازیم. معمولاً فرماندهان ما خود با ایشان در رابطه بودند برای این مقاصد ساختارهای ویژه‌ای را به وجود آورده و کار را از طریق نمایندگان اطلاعاتی خود سازماندهی می‌کردیم. طی نه سال حضور سپاهیان ما در افغانستان، هیچ دارو دسته بزرگ، میانه یا کوچک مجاهدان نمانده بود که فرماندهان آن با فرماندهی سپاه چهلیم معاهده همکاری امضا نکرده باشد. هرگاه ما از این کار به ویژه از دیدارهای مستقیم با فرماندهان محلی رومی‌گردانیدیم، آنگاه به میزان بسیاری زمان باقیمانده حضور سپاهیان شوروی را در افغانستان پیچیده‌تر می‌گردانیدیم. برای ما بارها سودمندتر بود تا حداقل برای مدت کوتاهی هم که شده، با مجاهدان معاهده آتش بس امضا نماییم، تا اینکه با جنگ با آنان، زندگی سربازان نوزده ساله خود را به خطر بیافکنیم. فرماندهان یگانها، از دیدگاه من، کار بس بزرگی را انجام دادند تا شبکه‌های کسب اطلاعات را پخش نمایند. بدون داشتن زمینه‌های تأثیرگذاری بر رهبران جبهه مخالف مسلح برای ما کنترل اوضاع در استانها و فرمانداریها، بارها دشوارتر می‌گردید. عملاً در سراسر

افغانستان، ما با مخالفان پیوندهایی برقرار کرده بودیم. پیمانهای ما در برخی از جاها سست و شکننده بودند. ولی گاهی به سنت مبدل گردیده و در درازای چندین سال دامنه می‌یافتند. افسرانی که دوره خدمتشان پایان می‌یافت، سرنخ رابطه‌ها را به افسران جانشین خود می‌سپردند و این «میراث» گرانبهایی بود. ما توانسته بودیم تماسهای گسترده‌ای در امتداد «راه زندگی» (شاهراه کابل - مزار شریف) به ویژه در دامنه جنوبی سالنگ، در حوالی چاریکار، جبل‌السراج، در دهانه دره‌ها و فرازهای کوهستان برپا سازیم. به رغم برخی از نکته‌ها و باریکی‌ها ما همچنان توانسته بودیم، در دامنه شمالی سالنگ در مناطق دوشی، پلچرخ و سپس در راستای شمال مناسبات نسبتاً خوبی داشته باشیم. همکاریهای پایداری با گروهکهایی که در حومه‌های شمالی و خاوری کابل در امتداد شاهراه (کابل - جلال‌آباد) به سمت نیروگاه آبی سروبی، فعالیت داشتند، ادامه داشت. ولی مجاهدانی را که در حومه‌های غربی و جنوبی کابل قرار داشتند، مشکل بود به پای مذاکره بکشانیم. مأموران بخش اطلاعات و اخبار نظامی مستقیماً با رهبران باندهای مستقر در جلال‌آباد، قندهار و فراه در تماس بودند کار پیوسته با جبهه مخالف به میزان چشمگیری خطر یورشهای ناگهانی بر پایگاه نیروی هوایی سپاه چهلیم در شیندند را کاهش داده بودند. فرمانده لشکر پنج موتوریزه سرلشکر اوچکین و فرماندهان هنگ ۱۱. موتوریزه با مهارت از درگیریها و هم‌چشمیهای درونی دشمن که به گروهها و جناحهای مخاصم وابسته بودند، در حوالی هرات سود می‌جستند. تلاشهای گسترده‌ای برای عادی کردن اوضاع در پایگاه هوایی بگرام و در فضای سرسبز پیرامون آن به خرج داده شده بود. حتی در همین منطقه بسیار پرتنش هم بالاخره فرمانده لشکر مستقر در پروان توانست تماسهای سودمندی را برپا نماید. همزمان با فعالیت بخش اخبار سپاه چهلیم، مأموران ک. گ. ب و وزارت کشور شوروی هم دست اندرکار گردآوری اطلاعات بودند ولی برای آنان مسایل «خرد و ریزه» چون کمین‌گیری دشمن و شیخون آنان به ستونهای ارتش ما دلچسب نبود. افسران اطلاعات خارجی ک. گ. ب روی مسایل «درشت‌تر» کار می‌کردند. در زمینه دلچسبی آنان مسایل چون اطلاعات درباره موضع رهبران ایران و پاکستان در قبال رخدادهای جاری افغانستان، عملیات جنگی و نفرات محدود نظامی

شوروی و رژیم کابل قرار داشت. مأموران ک. گ. ب از طریق عمال خود می‌کوشیدند درباره طرحها و برنامه‌های ایجاد پایگاه بزرگ تازه در قلمرو افغانستان اطلاعات به موقع به دست آورند. ایشان تلاش می‌ورزیدند تا اطلاعاتی را درباره ائتلافات ممکنه، حتی کوتاه مدت رهبران مجاهدان در مناطق معین کشور به دست آورده و تحول اوضاع را در بسیاری از استانها پیش بینی کنند. با آنکه اطلاعات برون مرزی همواره نقش ویژه‌ای را داراست، فرماندهی نظامی سپاه چهلیم در کابل بسیار با احتیاط به اطلاعات ارائه شده از سوی مأموران ک. گ. ب برخورد می‌کرد، زیرا در بسیاری از موارد آنان به سود خود مطالب را رنگ‌آمیزی می‌کردند. در این چنین موارد مأموران ک. گ. ب اطلاعات دست داشته خود را بی‌آنکه فرماندهی سپاه چهلیم را در جریان بگذارند، به مسکو گزارش می‌دادند. گاهی رقابت ناسالم ارگانهای اطلاعاتی و ناهماهنگی کارکردهای ایشان به آن می‌انجامید که درباره عملیات در دست اجرا و یا آغاز شده دشمنها به ما از مسکو اطلاع می‌رسید. در همچو موارد فرماندهی سپاه چهلیم را به آن متهم می‌ساختند که بر اوضاع مسلط نبوده و درباره رخدادهای جاری در بیخ گوششان اطلاع ندارد. معمولاً با تجزیه و تحلیل دقیق‌تر و بررسی مفصل‌تر روشن می‌گردید که اطلاعات مأموران ک. گ. ب بی‌پرده‌تر بگوئیم بی‌پایه از آب می‌برآمدند. چنین نابسامانی پیوسته پدید می‌آمد که دلگیری معینی را میان مأموران اطلاعات نظامی و همتایانشان از کمیته امنیت دولتی (ک. گ. ب) به بار می‌آورد. مشخصه ویژه اطلاعات تهیه شده از سوی بخش اطلاعات ریاست کل ستاد مشترک در گام نخست، موثق بودن آنها بود. نظام پرشاخ و برگ و با شیرازه گردآوری مدارک و تجزیه و تحلیل آنها که در اجرای آن هزاران افسر پایه، خبرچینان حرفه‌ای و گزارشگران دست داشتند، این زمینه را فراهم می‌گردانید که خیلی سریع اطلاعات گمراه کننده را روشن بسازیم. کار ارگانهای اطلاعاتی در کابل اینگونه نبود در بیشتر موارد مأموران اطلاعاتی ارگانهای مذکور به انحصارگران اطلاعاتی مبدل می‌گردیدند. ایشان با وجود داشتن تماس مستقیم با منابع خبرچینی با به دست آوردن مدارک از آنان نمی‌توانستند، عینیت آنها را بررسی نمایند.

## نیروی هوایی

در تاریخ اتحاد شوروی، سپاه چهلیم، یگانه سپاهی بود که در سازمان خود نیروی هوایی داشت، آنهم نیروی هوایی خیلی پرتوان به شمول تعداد بسیار هواپیماها و هلیکوپترهای گوناگون که دو سوم آن رزمی بودند. ناوگانهای اصلی نیروی هوایی سپاه چهلیم در پایگاه هوایی بگرام مستقر بودند. همچنان ما از پایگاههای هوایی شیندند و قندهار فعالانه کار می‌گرفتیم. ما به هر کدام از سه لشکر موتوریزه خود و همچنان لشکر ۱۰۳ کماندویی هواپرد، ناوگانهای هلیکوپتری داده بودیم. دسته‌های هلیکوپترهای زیرفرمان هنگ مختلط ۵۰ هوایی به پشتیبانی از تیپ‌های مستقل موتوریزه ۶۶ و ۷۰ مستقر در جلال آباد و قندهار و همچنان گردانهای ویژه می‌پرداختند. تجهیزات نیروی هوایی خیلی عالی بودند. در اختیار ما تعداد کافی انواع هلیکوپترهای رزمی Mi-۲۴ قرار داشت. افزون بر آن ما از هلیکوپترهای ترابری و رزمی - ترابری Mi-8T کار می‌گرفتیم. از آغاز سال ۱۹۸۵ سپاه چهلیم هلیکوپترهای پیشرفته Mi-8MT را به دست آورد. این هلیکوپترها، هلیکوپترهای خیلی مطمئن با جنگ افزارهای بسیار توانمندی هستند. از دیدگاه مشخصات خود، این هلیکوپترها از هلیکوپترهای جنگی چیزی کم ندارند. موتور مدرن به خلبانان اجازه می‌دهد که با بیش از ۲ تن بار تا ارتفاع ۵۰۰۰ متری بالا بروند. آمادگی عالی خلبانان به آنان امکان می‌داد تا وظایف محوله را در دشوارترین اوضاع اقلیمی، جغرافیایی و جنگی انجام دهند.

نزدیک به دو سوم پاسگاهها و کشیک‌گاههای ما برفراز کوهها موقعیت داشتند. در هر گونه شرایطی، خواه پرواز عادی اکتشافی یا خواه عملیات جنگی در دره پنجشیر - افسران نیروی هوایی سپاه چهلیم مردانه و خیلی با کاردانی عمل می‌کردند. نیروی هوایی سپاه چهلیم با مهارت چتربازان کماندویی را پیاده می‌کرد. عملیات فرود آوردن چتربازان معمولاً در میان رگبار آتش دشمن انجام می‌گرفت. هنگام اجرای برخی از عملیات، خلبانان هلیکوپترها روزانه ۵-۶ بار به ارتفاعات ۳۰۰۰ متری تا ۳۵۰۰ متری برفراز کوهها پرواز می‌کردند. در روند اجرای عملیات جنگی، خلبانان وظایف خیلی سنگینی را اجرا می‌کردند. افسران نیروی هوایی ارتش در ناحیه

اجرای عملیات، مهمات، دارو و سایر مواد را رسانیده و کشته شدگان، بیماران و زخمیها را به پشت جبهه می‌بردند.

در نفرات محدود سپاهیان شوروی در افغانستان از همان روز اول ورودشان به این کشور، فرمانی نافذ بود که بر بنیاد آن هیچ نظامی نباید در میدان نبرد برجا گذاشته می‌شد. چه زخمی، چه کشته و چه نیمه جان ... اجساد کشته شدگان نیز باید پیدا شده و انتقال داده می‌شد. در درازای چندین سال مأموریت خود در افغانستان، من موردی را به خاطر ندارم که ما حتی یکبار هم شده، افسر یا سرباز خود را به دست سرنوشت رها کرده باشیم گاهی هم اوضاعی پدید می‌آمد که ما ناگزیر می‌شدیم حتی عملیات جنگی را از سر بگیریم. مثلاً در سال ۱۹۸۱ ما مجبور شدیم به خاطر یافتن پنج نفر خود در انار دره (در استان فراه) چند یگان چتربازان کماندویی را به منطقه پیاده بسازیم. در روند زدوخوردها، ۲ نفر دیگر خود را از دست دادیم ولی توانستیم، گمشدگان را بیابیم، یکی از آنان زنده بود و ۴ نفر دیگر در رویارویی با دشمنها از پا درآمده بودند. شایان یادآوری است که خلبانان هلیکوپترهای ما آنان را یافته بودند. می‌خواهم یک مورد دیگر را در این رابطه مثال بیاورم. این بار فرمانده پشت جبهه سپاه چهلم سرهنگ واسینین گرفتار یک ماجرا گردیده بود. اوضاع طوری بود که ما باید به گونه پنهانی یک ژنرال ارتش افغانستان را با یک خودرو زرهی به جبل السراج می‌رسانیدیم. ژنرال در میان خودرو درست پشت سر راننده نشسته بود. سرهنگ واسینین بالاتر در «برج» خودرو جا گرفته بود. هنگام گذار از میان راههای سرسبز چاریکار (مرکز استان پروان)، کاروان ما مورد حمله دشمن قرار گرفت دشمن با آتشبارهای سنگین، خودروهای زرهی را هدف گرفتند. یکی از خمپاره‌ها به پهلوی چپ خودرو حامل واسینین و ژنرال افغانی طوری اصابت کرد که با شکافتن زره درست از میان جسم ژنرال افغانی گذشت و ژنرال بی‌آنکه از جا تکان بخورد در دم جان سپرد. خودرو واژگون شده و صد متر دیگر در کنار جاده به یک مین برخورد کرد. امواج انفجاری سرهنگ واسینین را از میان خودرو بیرون پرانده و دستگاه رادیویی خودرو را از کار انداختند. در ستاد سپاه پس از ده دقیقه از این حادثه بنا به گزارش پاسگاههای مستقر در محل، آگاهی یافتند. به

سرعت نیروهای تقویتی به علاوه هلیکوپترهای رزمی نیروی هوایی به منطقه گسیل شدند. پس از پایان درگیری، سرهنگ واسینین که نجات یافته بود، به من گفت: «در آن لحظه، هنگامی که ما صدای هلیکوپترها را شنیدیم، دانستیم که زنده خواهیم ماند.» شایان یادآوری می‌دانم که در نیروی هوایی سپاه یک فرمان دیگر هم خیلی جدی مراعات می‌گردید. این فرمان وارد آوردن ضربات موشکی و بمباران مناطق غیرنظامی را ممنوع می‌کرد. افسران نیروی هوایی به خوبی می‌دانستند که در روستاها و دهکده‌ها اهالی غیرنظامی زندگی می‌کنند که در بسی از موارد با حوادثی که در بیرون از دیوارهای خانه‌هایشان می‌گذرد، هیچگونه ارتباطی ندارند. از سوی دیگر شلیک به سوی مناطق مسکونی، حتی هرگاه از آنها به سوی هواپیماها، آتش هم گشوده می‌شد، مجازات قانونی داشت. روشن است که ما بدون کاربرد نیروی هوایی نمی‌توانستیم در افغانستان کاری از پیش ببریم. فرماندهی سپاه چهلم پیش از وارد آوردن ضربات موشکی و بمباران، اوضاع را در مناطقی که نیروی هوایی ما باید روی آن عمل میکرد، مورد بررسی قرار می‌داد. معمولاً هواپیماهای ما روی میدانهای کوچک - جایی که نیروهای عمده مخالفان متمرکز بودند - عملیات می‌کردند.

### برفراز مرزها

فرماندهی سپاه چهلم تدبیرهایی را اتخاذ و بلااستثناء مراعات می‌کرد که کاملاً وارد آوردن ضربات را بر قلمرو پاکستان متفی می‌کردند. اتخاذ این تدبیرها ناشی از آن بود که در ماههای نخست ورود شورویها به افغانستان، حکومت پاکستان یادداشتی به وزارت خارجه شوروی فرستاده بود که در آن به دلیل اینکه اهالی نواحی مرزی کشور مورد آتشباریهای نیروی شوروی قرار گرفته بودند، اعتراض گردیده بود. به خاطر جلوگیری از برخورد ناگهانی بر روی نقشه‌های خلبانان نیروی هوایی سپاه چهلم حوزه مرزی با عرض تا ده کیلومتر نشان شده بود که خلبانان حق نداشتند به آن وارد شوند. ما هواپیماهای خود را در نواحی مرزی افغانستان با پاکستان با رادارها مراقبت می‌کردیم. خدمات زمینی نیز اجرای دستوری را که خلبانان ما را از

نزدیک شدن به قلمرو پاکستان ممنوع می‌ساخت، به دقت کنترل می‌کردند. دلیل دیگر این بود که به محض اینکه هواپیماهای نیروی هوایی سپاه به مرز نزدیک می‌شدند، از جانب مقابل شکاری‌های نیروی هوایی پاکستان بر فراز مرز پدیدار می‌گردیدند. نیروی هوایی پاکستانیها با هواپیماهای اف - ۱۶ ساخت آمریکا مجهز بود. برد موشکهای هوا به هوای آنان به دهها کیلومتر می‌رسید. رادار درون هواپیما به خلبانان پاکستانی امکان می‌داد که اوضاع را در هوا بسیار به خوبی ببینند. افزون بر آن از زمین نیز پیوسته مدارکی مبنی بر محل موقعیت هدف به آنان می‌رسید. به هر حال ما از جانب خود کوشش می‌کردیم جلو هرگونه برخورد<sup>۱</sup> حتی تصادفی را هم با نیروهای مسلح پاکستان بگیریم. البته چنین تدبیرها تنها به نیروی هوایی محدود نمی‌گردید. به یگانهای توپخانه ما نیز جداً دستور داده شده بود تا به فاصله ۱۵ کیلومتری ناحیه مرزی نزدیک نشوند.

### کماندوها

کلیه یگانهای سپاه در افغانستان به میزان برابری بار سنگین جنگ را بر دوش می‌کشیدند ولی عملاً هیچ یک از عملیات رزمی نبود که بدون اشتراک کماندوها اجرا گردد. در ساختار سپاه چهلم از روزهای نخست تا واپسین روزها، لشکر ۱۰۳ کماندویی و هنگ ۵۶ کماندویی هوابرد، شامل بودند. حجم وظایفی که کماندوها اجرا می‌کردند، با گذشت هر روز افزایش می‌یافت. هرگاه در آغاز سالهای هشتاد یگانهای لشکر ۱۰۳ کماندویی هوابرد همپا با نیروهای زرهی، ساختمانهای دولتی و پادگانهای نظامی را در کابل پاسداری می‌کردند، فرماندهی بخشهای محدود ناگزیر بود این تناسب را به میزان چشمگیری تغییر بدهد. نگرهبانی

---

۱. سرهنگ روتسکوی (بعداً ژنرال روتسکوی معاون رئیس جمهوری روسیه) که خلبانی یکی از جنگنده‌های نیروی هوایی سپاه چهلم را به عهده داشت، در یک برخورد هوایی بر فراز مرز، هدف یک فروند موشک هوا به هوای پاکستانی قرار گرفت و پس از سقوط هواپیمایش با چتر نجات در آنسوی مرز در پاکستان فرود آمد و بعدها در روند مبادله اسیران به شوروی بازگردانیده شد. در آغاز چنین تصور می‌شد که او را مجاهدان با موشک زمین به هوای «استینگر» هدف قرار داده‌اند، اما در عمل هواپیمای او را خلبانان نیروی هوایی پاکستان زده بودند. (مؤلف)



سپری شدن فصلی از جنگ داخلی و آغاز مرحله‌ای دیگر / ۱۸۵

پایتخت عمدتاً به یگانهای لشکر ۱۰۸ زره‌دار سپرده شده بود. گردانهای کماندو به استانهای مختلف افغانستان فرستاده شده بود. بر شانه‌های کماندوها مسئولیت موجودیت حاکمیت دولتی در این استانها گذاشته شده بود.

ساختار تشکیلاتی و سازمانی آمادگی یگانهای کماندوهای هوایی کاملتر از هر یگان دیگری با شرایط پیشبرد اجرای عملیات رزمی در افغانستان مطابقت داشتند. کماندوها از همان دقایق نخست اوضاع را زیر کنترل داشتند و ابتکار عمل را تا آخر از دست نمی‌دادند. در کلیه عملیات نابودسازی انبارهای وسیع مهمات باندهای بزرگ مخالفان که پیوسته پادگانهای ما و سپاهیان دولتی را تهدید می‌کردند یا راههای تأمین خواربار و مواد دیگر را بند می‌ساختند، کماندوها به طور فعال داشتند. کماندوها نخستین سپاهیان بودند که به افغانستان گسیل گردیده بودند. پرسنل لشکر ۱۰۳ کماندویی هوایی در ماه دسامبر ۱۹۷۹ به یاری هواپیماهای ترابری هوایی در کابل فرود آمده بودند. وظیفه نگهبانی رهبران افغانستان به یکی از گردانهای کماندویی سپرده شده بود که در محوطه کاخ ریاست جمهوری در مرکز کابل مستقر گردیده بود. تا اواسط سالهای هشتاد فرماندهی سپاه چهلیم تنها در موارد ویژه از کماندوهای هوایر کار می‌گرفت. سپس ما ناگزیر گردیدیم پیاده سازی کماندوها را به وسیله هلیکوپترها در ابعاد گسترده‌تری به کار بگیریم. برای کماندوها دشوارترین وظایف سپرده می‌شد. آنها در دورترین بخشهای ناحیه عملیات رزمی در پشت جبهه دشمن فرود می‌آمدند.

### خطرناک‌تر از دشمن

یکی از نخستین آزمایشهای جدی برای نظامیان ما، ایستادگی در برابر بیماریهای محلی بود. به ویژه اپیدمی «زردی» بزرگترین دشمن سپاهیان ما بود. ما نتوانسته بودیم کلیه موارد و اصول بهداشتی را به موقع مراعات کرده و از دچار شدن گروهی از سربازان به بیماریهای رایج در جنوب خاوری آسیا جلوگیری کنیم. اقلیم خشک، گرمای بلند، کمبود آب آشامیدنی دشمنان دیگری بودند که کمتر از «دشمن» خطرناک نبودند. به گونه مثال در اکتبر، نوامبر و دسامبر ۱۹۸۱

در پادگان شیندند، جایی که لشکر ۵ موتوریزه مستقر بود - بیش از ۳۰۰۰ نفر شامل فرمانده لشکر و معاونان وی به بیماری زردی و دیگر بیماریها مبتلا شده بودند. به این ترتیب لشکر در آن زمان در وضع بسیار وخیمی قرار داشت. پرسنل بهداشتی سپاه چهلیم در این اوضاع بحرانی تمامی توانایی خود را به نمایش می‌گذاشتند و به بیماران یاری می‌رسانیدند. پرسنل بهداشتی به ویژه پزشکان نظامی دوشادوش یگانها در منطقه اجرای عملیات حضور داشتند و مردانگیهای بسیار نشان دادند. طی سالیان جنگ افغانستان بیش از پنجاه هزار مورد صدمه دیده بودند. پزشکان نظامی و پرستاران پیوسته در کنار زخمیان بودند و با مواظبت از سپاهیان زخمی آنان را مداوا می‌کردند. پرسنل طبی در اجرای یکی از دشوارترین وظایف سهم مستقیم داشتند. آنان نظامیان زخمی را در دشوارترین شرایط از میدان جنگ برمی‌داشتند. افزون بر پزشکان نظامی در عرصه خدمات پزشکی، بیش از ۸۰۰۰ خدمه طبی کار می‌کردند که بیشترشان را زنان پرستار تشکیل می‌دادند. به رغم جنگ سهمگین، زندگی در بستر عادی خود در جریان بود. پنهان نبود که بسیاری از زنان بی‌شوهر، تنها به خاطر دریافت ارز و اندوختن پول برای «روز بد» به افغانستان نمی‌آمدند.

## اسیران

در ماه فوریه ۱۹۸۹ ما سپاهیان شوروی را از افغانستان بیرون آوردیم. سربازان و افسران شادمان بودند که سرانجام جنگ به پایان رسید؛ ولی واقعیت امر چنین نیست<sup>۱</sup>. جنگ برای ۳۱۵ نفر از پرسنل سپاه چهلیم هنوز هم به پایان نرسیده است. این افسران، درجه‌داران و سربازان را تبلیغات رسمی ما به شمار نگرفته بودند، زیرا آنها یا اینکه اسیر بودند و یا اینکه در زمره گمشدگان بودند. حالا دشوار است که نظامیان مانده در افغانستان را به اسیران جنگی و فراریان رده‌بندی کنیم. ما درباره سرنوشت بسیاری از نظامیانی که تاکنون نزد مجاهدان به سر می‌برند،

۱. برپایه مدارک ماه مارس ۱۹۹۳، تعداد ۳۱۵ نفر در زمره گمشدگان به شمار رفته بودند. از جمله پانزده نفر دوباره پیدا شده و برگشتند. سه نفر دیگر کشته شده و ۳ تن دیگر از بازگشت به شوروی سرباز زدند. - مؤلف.

کماکان اطلاعات روشن نداریم. به رغم موارد استثناء، تاکنون روشن نیست که چه کسی از آنان به خواست خود به سوی مخالفان رفته و چه کسانی به اسارت درآمده بودند. روشن است که سربازان و افسران در شعله‌ور ساختن و دامن زدن جنگ افغانستان مقصر نبودند. سپاه چهلیم به خواست و رغبت خود به افغانستان نرفته بود. اسیران جنگی در واقعیت امر، قربانیان تصمیم‌هایی گردیدند که رهبران پیشین شوروی گرفته بودند. دولت شوروی سربازان خود را درکارزار خیلی و خیمی قرار داده بود. در روند جنگ بر پشت نظامیان بار سنگینی را گذاشته بودند. این دیگر گناه نه، بلکه بدبختی عده‌ای از جوانان ۱۹ ساله بود که توانایی کشیدن این بار کمرشکن را نداشتند. سرباز اسیر خانواده خود را به انتظار واداشته بود. پدران، مادران، خویشاوندان و دوستان همه کماکان چشم به راه دوخته بودند.

بسیاری از آنان هنوز نمی‌دانند که به کدام علت، پسر، پدر، برادر یا خویشاوندشان به اسارت درآمده‌اند. هیچ مادری فرزند خائن نمی‌زاید و نمی‌پرورد. وقایع فرار و یا اسارت نظامیان سپاه چهلیم را ما به مثابه رخدادهای استثنایی بررسی می‌کردیم. در چنین اوضاع فرماندهی سپاه و فرماندهان یگانها مورد شدیدترین بازخواستها قرار می‌گرفتند. هرگاه سربازی گم می‌شد، ما به پوش گسترده‌ای دست می‌یازیدیم. افزون بر نظامیان، در جستجوها کارآگاهان و بازرسان دادگستری و افسران نظامی ضدجاسوسی هم سهم می‌گرفتند. ما اصرار می‌ورزیدیم که همراه با پرسنل سپاه، حتماً نمایندگان سفارت شوروی ک. گ. ب، وزارت کشور شوروی، نیروهای انتظامی افغانستان، خدمات اطلاعات دولتی و ارتش افغانستان کار کنند. این چنین گروههای مختلط برای بازپرسی هر مورد ناپدیدشدن از نظامیان سازمان داده می‌شد. فرماندهی ارتش همواره موفق به تثبیت علل اصلی که برپایه آن نظامیان ما به اسارت مخالفان درمی‌آمدند، نمی‌گردید.

نتایج پژوهشهای انجام شده نشان می‌دهند که معمولاً هنگام اجرای عملیات جنگی، نظامیان ما به اسارت مجاهدان درمی‌آمده‌اند. در بسیاری از موارد، اسیران در حالت بیهوشی و یا زخمی به دست مجاهدان افتاده‌اند. سربازان جوان در بیشتر موارد به علت بی‌پروایی خودشان

اسیر می‌گردیدند. به گونه‌ی مثال کسی می‌خواست برای قضای حاجت به گوشه‌ای برود یا سربازی از شرم، دورتر از محدوده‌ی امن رفته ... برخی به خاطر به دست آوردن مشتی پول، آزادی خود را از دست داده‌اند. مثلاً سرباز یا درجه‌داری یک قطعه یدکی را از ماشین جدا کرده یا مقداری شکر، آرد یا دارو را دزدیده و به روستایی رفته تا آنرا بفروشد و آنجا گیر افتاده است. تعداد سپاهیان که به میل خود با برنامه‌ی حساب شده به سوی حریف رفته‌اند، انگشت شمار است. اینها تلاش داشتند که هرچه زودتر به پاکستان برسند تا دورتر از دسترسی هم‌زمان پیشین خود قرار بگیرند. تردید ندارم که آنها به علت اینکه نمی‌خواستند بجنگند، به جانب مقابل پیوسته‌اند. بیشتر سربازان و افسران از اسیر شدن می‌ترسیدند. در سال ۱۹۸۵ ما در روند اجرای عملیات رزمی در دره‌ی پنجشیر، زندان احمدشاه مسعود را که در آن اسیران جنگی در بند جور بودند، تسخیر کردیم و از آن فیلم‌برداری کردیم. فیلم ویدئویی را تکثیر کرده و در کلیه‌ی یگانها به نمایش گذاشتیم. ما برای آزادسازی اسیران، تلاشهای گسترده‌ای به خرج می‌دادیم. ما از مجرای شبکه‌های اطلاعاتی و ارگانهای ضدجاسوسی، از طریق دستیاران خود، در ایران، پاکستان و چین، با فرماندهان مجاهدان وارد گفتگوهای مستقیم گردیدیم تا راههای رهایی اسیران را جستجو کنیم. در مبارزه در راه رهایی اسیران جنگی، ما امکان کاربرد روشهای توسل به زور و وارد آوردن فشار بر نیروی مخالف را نداشتیم. عملیات رزمی یا به موشک بستن و بمباران می‌توانست تنها وضعیت سپاهیان در بند را پیچیده‌تر بسازد. ما حق نداشتیم با زندگی آنان بازی کنیم.

در نتیجه‌ی تلاشهای فرماندهی نظامی شوروی در افغانستان طی نه سال ۹۸ نفر از اسیران دوباره به پایگاههای خود برگردانیده شدند. ما به این کار بیشتر به این دلیل موفق شدیم که بسیاری از سپاهیان به دست باندهایی که کم و بیش مستقلانه عمل می‌کردند و در متن سراسری کارزار زیاد برجسته نبودند، افتاده بودند. معمولاً در بدل سرباز یا افسر آزاد شده ما به مجاهدان مقادیر بسیارخواربار، دارو، سوخت و یا پول پیشنهاد می‌کردیم. گفتگوها معمولاً خیلی به درازا می‌کشیدند که گاهی از ۲ تا ۳ ماه را در برمی‌گرفتند و گاهی حتی به یک سال هم می‌رسیدند. با این وصف ما باید به توافق می‌رسیدیم. اسارت آزمون سنگینی برای هر سرباز است. نه تنها

خویشاوندان و بستگان هر اسیر چشم به راه رهایی از دست رفته خویش بودند، بلکه کلیه کسانی که آنانرا دست سرنوشت به جنگ افغانستان کشیده بود، به خاطر اسیران اندوهگین و سراسیمه بودند. امروز دیگر روشن گردیده است که برخی از اسیران جنگی تصمیم گرفته‌اند به میهن برنگردند. از یکسو مسائل ایدئولوژیک بر این امر تأثیر داشته است و از سوی دیگر عده‌ای با ترک گفتن اردوگاههای اسیران در پاکستان و ایران به کانادا، امریکا، فرانسه و دیگر کشورهای جهان مهاجرت کرده‌اند برخی ازدواج کرده و دارای زن و فرزند شده‌اند.

من به این باور هستم که متهم ساختن نظامیان به خاطر این گزینش‌شان درست نیست. بالاخره این حق هر انسان است که گزینش خود را داشته باشد. تازه اکنون پرده‌ها از رازهای حادثه اردوگاه اسیران جنگی در «بده بیره» پاکستان برکنار می‌شوند. سربازان در بند شوروی در این زندان دست به قیام زدند و حماسه آفریدند. آنان در این خیزش، کلیه صفات عالی را که همیشه خاص سرباز شوروی است؛ مانند: دلیری، قهرمانی و پایمردی به نمایش گذاشتند. فرماندهی سپاه چهلیم و رهبری وزارت دفاع اتحاد شوروی اصرار داشتند که شرایط آزادسازی اسیران جنگی شوروی را لازم است در توافقنامه‌های ژنو ضبط کرد. نظامیان بارها به رهبران کشور از جمله میخائیل گورباچف گزارش می‌دادند که به محض اینکه یگانهای نفرات محدود قلمرو افغانستان را ترک بگویند، رهایی افسران و سربازان ما از قید اسارت بارها دشوارتر خواهد گردید. زیرا دیگر هیچکسی دنبال این کار نخواهد گشت. ولی به توصیه‌های ما کسی گوش فرا نداد. ما اخلاقاً حق نداشتیم تا رهایی کلیه اسیران و یا حداقل تعیین سرنوشت آنان افغانستان را ترک گوئیم. پوشیده نیست که ما درباره سرنوشت بیش از ۲۵۰ نظامی گمشده نه هنگام حضور سپاه چهلیم در افغانستان چیزی می‌دانستیم و نه اکنون اطلاعی داریم. ما نمی‌دانیم که آیا آنان زنده‌اند یا نه؟ یا اگر زنده‌اند، کجا هستند. در توافقنامه‌های ژنو پیرامون حل و فصل مسأله افغانستان که با شرکت مستقیم وزارت امور خارجه شوروی تدوین و امضاء گردیده بودند، از پیش سرنوشت اسیران جنگی تعیین گردیده بود. بیش از ۳۰۰ افسر و سرباز سپاه چهلیم در واقعیت امر بیرون از چهارچوب منافع سیاست خارجی رهبران شوروی وقت و رهبران روسیه کنونی قرار گرفته و

رهایی آنان به موعد نامعلومی به تعویق افکنده شده بود. با در نظر داشتن اوضاع متغیر در افغانستان، بازگشت اسیران جنگی ما به میهن بیش از پیش دشوارتر می‌گردد. عملاً هر سازمان اسلامی که در مبارزه برضد رژیم کابل شرکت کرده بود، کم و بیش نظامیان سپاه چهلیم را در اسارت خود دارند. معمولاً امروز از اسیران جنگی به عنوان «گروگانهای سیاسی» استفاده می‌کنند. رهبران کنونی افغانستان تاکنون چندین بار با مطرح کردن تقاضاهای اولتیماتوم گونه تهدید کرده‌اند که با اسیران ما تسویه حساب خواهند کرد.

### در چرخ‌گوش افغانستان

در آغاز جنگ، در ترکیب پرسنل سپاه، فرزندان هرگوشه و کنار کشور شامل سپاهانی که خاستگاهشان آسیای مرکزی بود، سهم داشتند. هنگامی که من در سال ۱۹۸۱ فرماندهی لشکر ۵ موتوریزه را به دوش گرفتم، بیش از نیمی از نظامیان ما، تاجیک‌ها، ازبیک‌ها، قرقیزها و ترکمنها بودند. ما بسیار زود به این نتیجه رسیدیم که این گونه ساختار یگانها ثمربخش نیست. امیدهایی که به سربازان فراخوانده شده از جمهوریهای آسیای مرکزی شوروی بسته شده بود، نظر به یک رشته عوامل ذهنی، بیهوده از آب برآمدند. به نوبه خود مجاهدان می‌کوشیدند و موفق هم می‌شدند تا از طریق آنان شبکه‌های اطلاعاتی خود را بسازند. در بسی از موارد مجاهدان توانسته بودند که نه تنها به موقع از وقایع اینجا و آنجا اطلاعاتی به دست بیاورند، بلکه به گونه‌ای بر روند رخدادهای هم تأثیر نمایند. افسران در برابر این مشکل قرار می‌گرفتند که سربازان فراخوانده شده از آسیای مرکزی علناً از شرکت در عملیات نظامی سرکشی می‌کردند. افزون بر آن سطح آمادگی نظامیان آسیای مرکزی به میزان چشمگیری نسبت به نظامیان بخش اروپایی شوروی پایین‌تر بود. فرماندهی نفرات محدود ناگزیر بود، تدبیرهای عاجلی برای دگرگون سازی وضع سپاه اتخاذ کند از آغاز سال ۱۹۸۲ نزدیک به هشتاد درصد سربازان و درجه دارانی که به یگانهای سپاه به افغانستان می‌آمدند، از بخش اروپایی شوروی، سبیری و خاور دور بودند. طی نه سال حضور سپاهیان شوروی در افغانستان، بیش از ۵۰۰۰۰۰ سرباز و افسر در یگانهای سپاه چهلیم خدمت

زیر پرچم را از سرگذرانیدند. فرزندان کارمندان عالی‌رتبه دولتی بسیار کم دیده می‌شدند؛ هرگاه کسانی هم اتفاقاً دیده می‌شدند، این امر استثنایی بود. تقریباً همه پدران و مادران، با دانستن این موضوع که پسرانشان را ممکن است به افغانستان گسیل کنند، روشن بود که به جستجوی راههایی می‌پرداختند که از «افتادن» آنها به سپاه چهلیم جلوگیری کنند. هیچکسی نمی‌خواست که در بسیاری از موارد یگانه فرزند خود را به «چرخ گوشت» افغانستان بفرستد. بسیاری از پدر و مادرها تنها پس از بازگشت فرزندانشان آگاه می‌شدند که آنها در افغانستان خدمت کرده‌اند. تا این وقت فرزندان در نامه‌های خود می‌نوشتند که گویا در آلمان شرق، چکواسلواکی یا مغولستان خدمت می‌کنند. اگر درباره افسران سخن برانیم، در میان آنان می‌توان یک گروه کوچک ولی ویژه را متمایز کرد. افسرانی که قبلاً در شوروی مرتکب لغزش یا گناهی شده بودند ...

من هم تقریباً در همین شمار می‌آمدم. یک زمانی که رئیس ستاد یک لشکر مستقر در قفقاز بودم، به انبار داروی پادگان دستبرد زده شده بود. چون من مسئولیت لشکر را داشتم، در شمار مقصران قرار گرفتم. هنگامی که دزدان را یافتند، دیگر دیر شده بود و من در افغانستان بودم ...

## در راههای گردآلود

بخش بزرگی از نیروهای محدود برای تأمین امنیت حملو نقل اشتغال داشتند. در ترکیب هر کاروان افزون بر رادارچی‌ها در بستگی از اوضاع راهنمایان توپخانه و نیروی هوایی نیز شامل بودند. در امتداد جاده‌های عمده، پاسگاههای نگهبانی پیوسته فعال بوده و اوضاع را در مسیر راه کاروانها زیر مراقبت داشتند. برای نیازمندیهای سپاه، ما از افغانستان هیچ چیزی جز از هوا و گرد نمی‌گرفتیم. به رغم هزینه‌های هنگفت و دشواریهای ترابری تأمین امنیت یگانهای سپاه به گونه منظم صورت می‌گرفت. طی نه سال حضور سپاهیان شوروی در افغانستان نه تنها در تأمین ملزومات رخ نداده بود، بلکه هیچگاهی یگانهای سپاه با این تهدید روبرو نشده بودند که بدون خواربار، سوخت یا مهمات بمانند. سپاه چهلیم، سوخت خود را از طریق لوله‌های کشیده شده از

ترمز تا پایگاه هوایی بگرام و از کشکاتا شنیدند به دست می‌آورد. لوله‌های انتقال مواد نفتی برای ما تسهیل بزرگی را فراهم می‌آوردند، زیرا آوردن سوخت با تانکرها در شرایط افغانستان نه تنها دشوار، بلکه خیلی خطرناک بود. نگهداری لوله‌های انتقال مواد نفتی مساعی عظیمی را ایجاد می‌کرد. بخشی از آن پیوسته مین‌گذاری می‌شد یا مورد آتشباری قرار می‌گرفت. زمان دقیق انتقال سوخت خیلی محرمانه نگهداشته می‌شد. هرگاه دشمن به گونه‌ای می‌توانست، آنرا بدانند، کوشش می‌کردند دست به هرکاری بزنند تا نه تنها لوله را از میان بردارند، بلکه به سپاهیان شوروی زیانهای چشمگیری برسانند. گاهی در نتیجه آتشباریهای شدید و اعمال خرابکارانه ما بیش از ۵۰۰ تن سوخت در شبانروز از دست می‌دادیم. مصونیت انتقال سوخت خیلی دشوار بود. ما این امکانات را نداشتیم که در هر متر لوله سربازان خود را به پاسبانی بگماریم. البته می‌توانستیم در پیرامون لوله‌ها مین‌گذاری کنیم ولی این راه برونرفت از قضیه نبود، زیرا اهالی روستاهای نزدیک از جمله کودکان پیوسته به نزدیک لوله‌ها می‌آمدند. ما نمی‌توانستیم زندگی آنان را به مخاطره بیافکنیم.

لوله‌ها را یگانهای ویژه گشتی نگهبانی می‌کردند. در بخشهای خیلی خطرناک، ما پاسگاههای نگهبانی برپا کرده بودیم. همچنان اهالی بومی را نیز به منظور مراقبت از اوضاع فرا می‌خواندیم. نماینده‌های فرماندهی نظامی شوروی با اهالی دهکده‌ها، موافقتنامه‌هایی را به امضاء می‌رسانیدند که برپایه آن، افغانها تعهد می‌سپردند که فرماندهان یگانهای ما را به سرعت درروشنی خرابکاریهای در دست اجرا بگذارند. ما از جانب خود سوخت خواربار و داروی رایگان در اختیار آنان می‌گذاشتیم.

### مشى آشتى ملي

به سال ۱۹۸۷ با گزینش نجیب‌اله (که در آن هنگام او را تنها نجیب می‌خواندند) به سمت دبیرکل حزب دمکراتیک خلق افغانستان، پالایش دکترین سیاسی حزب از دگماتیسم



متحجر و تقلید کورکورانه آغاز گردید<sup>۱</sup>. در این هنگام لزوم پدیدآوری دگرگونیهای ژرف در سیاستهای داخلی و خارجی حزب دمکراتیک خلق به روشنی احساس می‌گردید. به یاری و کمک بلافصل مستشاران حزبی شوروی استراتژی تازه‌ای تدوین گردید که هدف آن زدایش رویارویی‌های داخلی در کشور بود. این استراتژی در سراسر گیتی به نام مشی آشتی ملی (مصالحه ملی) شهرت دارد. ما چنین ارزیابی می‌کردیم که پیاده کردن خواسته‌های ما خیلی دشوار خواهد بود، چون مجاهدان بر بیش از هشتاد درصد سرزمین افغانستان یعنی بر اکثریت قاطع اهالی کشور کنترل داشتند و بیشتر افغانها از آنان هواداری می‌کردند. ولی ما چاره دیگری نداشتیم. جنگ چندین ساله توانفرسا و سهمگین کشور را به لبه پرتگاه نابودی کشانیده بود. در قطع جنگ داخلی و برادرکشی، تکیه اساسی بر حل مسأله افغانستان با روشهای سیاسی بود. شایان یادآوری است که سیاست آشتی ملی به مثابه مرحله‌ای از تحول انقلاب ملی و دمکراتیک بررسی می‌گردید. آشتی ملی نوع ویژه‌ای از تفاهم سیاسی بود که مسایل تثبیت ساختار دمکراتیک و پایان دادن به جنگ و تسریع رشد اجتماعی - اقتصادی کشور برپایه پلورالیسم سیاسی و نظام چند حزبی در آن به هم بافته شده بودند. با همه اینها، بر یکی از اصلی‌ترین ارزشها تأکید گردیده بود - حفظ حالت افغانستان به مثابه یک دولت بیطرف و غیرمتعهد. حکومت افغانستان با برداشتن یکی از نخستین گامها در راستای مشی آشتی ملی پیشنهاد کرد در سراسر کشور آتشباری از کلیه انواع جنگ افزارها قطع گردد. برای اینکار یک تاریخ مشخص در نظر گرفته شده بود - پانزدهم ژانویه سال ۱۹۸۷.

پس از توقف عملیات جنگی در نظر گرفته شده بود که سپاهیان شوروی و سربازان ارتش افغانستان را به پادگانها فراخوانده و به رژیم زمان صلح برگردانند. به فرماندهان یگانهای سپاه چهلیم دستور داده شده بود که پس از پانزدهم ژانویه از وارد آوردن ضربات هوایی و توپخانه به مخالفان در صورتی خودداری ورزند که آنان برای اهالی مناطق مسکونی تهدیدی را به میان

---

۱. منظور این است که دگماتیسم متحجر و تقلید کورکورانه ویژه دوره‌های فرمانروایی تره‌کی - امین و کارمل بوده است - م.

نیاورند و تنها به پاسداری از مرزهای دولتی افغانستان، پادگانها و دیگر بنیادهای نظامی پردازند. حکومت افغانستان در شرایط مصالحه در نظر داشت کار دامنه‌داری را در زمینه ایجاد اشکال ائتلافی رهبری آغاز نماید. برای رهبران مخالفان پستهای ریاست شورای وزیران، ریاست دیوان عالی کشور، ریاست شورای ملی، نیمی از کرسی‌های وزارت خانه‌ها، سمت معاون وزیر دفاع و پستهای استانداران برخی از استانها در نظر گرفته شده بود.

رهبران کشور انتظار داشتند که در نتیجه ابتکار سیاسی که پیشنهاد نموده بودند، خواهند توانست از تیراندازی به سوی شهرها، یگانهای ارتش هلیکوپترها، هواپیماها و دیگر مکانها جلوگیری کنند. مشی آشتی ملی را بدون گزاف‌گویی می‌توانستیم یک طرح نو بخوانیم. در طرح، مسأله پایان دادن به تحویل جنگ افزار و سازوبرگ به افغانسان، قطع مین گذاری راهها و جلوگیری از خرابکاری در نظر گرفته شده بود. هنگام دستیابی به مصالحه و پس از تعیین روستا یا استان به عنوان حوزه صلح، شورای انقلابی آماده بود تا تسهیلات چشمگیر دولتی که از پیش در نظر گرفته شده و در کشور اشتهار یافته بود، در اختیار آن بگذارند. در روند پیاده‌سازی مشی آشتی ملی توجه ویژه‌ای به حل مسایل پناهندگان افغان مبذول گردیده بود. تا این زمان بیش از ۴/۵ میلیون نفر از شهروندان افغانستان در بیرون از مرزهای کشور خود پناهنده شده بودند. از وضعیت رقت بار پناهندگان، ضدانقلابیون افغان و کشورهای غربی پشتیبان آنان و برخی دیگر از رژیمهای اسلامی به مثابه ابزار فشار سیاسی بر حکومت افغانستان و همچنان برای ادامه مبارزه مسلحانه با رژیم انقلابی فعالانه استفاده می‌کردند. بزرگترین و گسترده‌ترین اردوگاههای افغانیها در پاکستان (با بیش از ۳ میلیون نفر نفوس) و ایران (نزدیک به ۱/۵ میلیون نفر نفوس) واقع بودند. گروههای کوچکی از افغانها هم در هندوستان، عربستان سعودی و دیگر کشورهای منطقه به سر می‌بردند. بخش عمده پناهندگان در نواحی هم مرز با افغانستان سکونت داشتند: بیش از ۲ میلیون نفر در ۲۴۰ اردوگاه در قلمرو استانهای شمال خاوری پاکستان و همچنان بیش از نیم میلیون نفر در بلوچستان و نزدیک به صد هزار نفر در پنجاب جا داده شده بودند.

برای پناهندگان افغان، سازمان ملل متحد و سایر سازمانهای بین‌المللی کمکهای

## سپری شدن فصلی از جنگ داخلی و آغاز مرحله‌ای دیگر / ۱۹۵

اقتصادی ارائه می‌کردند. برای نگهداری از آنان در سال ۱۹۸۳ نزدیک به ۵۵۰ میلیون دلار، در سال ۱۹۸۴ بیشتر از ۶۰۰ میلیون دلار و در سال ۱۹۸۵ حدود ۷۰۰ میلیون دلار کمک شده بود. بخش عمده این مبالغ به گونه منظم به دست رهبران ضدانقلاب، مسئولان اردوگاهها و بزرگان و رؤسای عشایر می‌افتاد. در نتیجه یغماگریها و تاراجها در اردوگاهها حالت اندوهباری پدید آمده بود که با گذشت هر روز و هر ماه بدتر می‌گشت. ستمهای حکومت (پاکستان). نافرمانی شورشیان، محرومیت پناهندگان از حقوق مدنی و نبود هیچگونه امید به بهروزی و همچنان کار توانفرسای حکومت افغانستان این زمینه را فراهم گردانید تا برخی از آنان تصمیم گرفتند به میهن برگردند. طی هفت سال حضور نظامی شوروی در افغانستان، بیش از ۱۲۰۰۰ نفر و طی سال ۱۹۸۸ بیش از ۱۲۰۰۰۰ نفر پناهنده افغانی به میهن بازگشتند. پناهندگان از سوی حکومت پاکستان در گام نخست به حیث ذخیره اصلی نیروهای انسانی برای تکمیل دسته‌های مسلح ضدانقلاب افغانستان به شمار می‌رفت. افزون بر آن پاکستان فعالانه از کمکهای فرستاده شده به پناهندگان برای پر کردن خزانه خود سود می‌برد.

فراریان افغانی سپاه بزرگ بیکارانی بودند که رقابتی جدی را با اهالی محلی در مبارزه به خاطر به دست آوردن کار به راه انداخته بودند، زیرا دستمزد افغانیها بارها کمتر از کارگران پاکستانی و ایرانی بود. ضدانقلاب افغانستان با بهره‌برداری از دشواریها و حالت ناهنجار فراریان پیوسته توانسته بود از آنان برای تکمیل دارودسته‌های شورشی سود جوید. همه ساله به قلمرو افغانستان از پاکستان بیش از ۲۵۰۰۰ نفر و از ایران بیش از ۱۵۰۰۰ نفر به شکل مجاهدان فرستاده می‌شدند. شاید برای مغزشویی فراریان از طریق ایدئولوژیکی و روشهایی چون تطمیع، تهدید و زروگویی به کار گرفته می‌شد. ارگانهای حکومتی پاکستان در سازماندهی فعالیت ۳۴ اردوگاه نظامی ضدانقلابیون افغان سهم داشتند. بزرگترین مراکز پرورش دسته‌های مسلح نیروی مخالف در حومه پیشاور، پاره چنار و حومه شهر کوئته قرار داشتند. اما متأسفانه مشی آستی ملی، به ویژه تصمیم مبنی بر خارج کردن نفرات محدود سپاهیان شوروی از افغانستان در روند چند سال آتیه و سپس یک موعد کوتاهتر در روند نه ماه - با واکنش شدید

منفی از سوی بخش معینی از رهبران سیاسی و نظامی کشور مواجه گردیده بود. بسیاری از رهبران افغان آغاز به درک این مطلب کردند که «خاک از زیرپاهایشان دارد بلند می‌شود؟!». فرماندهی سپاه چهلیم و مستشاران نظامی، هر چه بیشتر با سابوتاژهای بی‌پرده‌تری از سوی مقامات رسمی افغانستان روبرو می‌گردیدند.

ضدانقلاب، مشی آشتی ملی را مقدم بر همه به مثابه ضعف حاکمیت دولتی ارزیابی نموده و مبارزه در راستای سرنگونی رژیم را تشدید بخشیدند. این امر به ارتقای چشمگیر فعالیت جنگی جبهه مخالف، در شرایط خودداری یک جانبه از آتشباری، از سوی سپاهیان شوروی و نیروهای ارتش افغانستان انجامید.

## بزرگراه

در تابستان و پائیز ۱۹۸۷، اوضاع در استان پکتیا، دقیق‌تر در فرمانداری خوست، موجب نگرانی خبری رهبران افغانستان و فرماندهی نظامی شوروی گردیده بود. انگیزه این نگرانی آن بود که دسته‌های مسلح مخالفان عملاً شهر را به محاصره کامل خود درآورده بودند. وضع خواربار در خوست بحرانی گردیده و اهالی آن دچار گرسنگی شده بودند. خواربار عمدتاً با هواپیماها به شهر رسانیده می‌شد. در پائیز ۱۹۸۷ پرواز هواپیماها هم خطرناک شده بود و هواپیماهای ترابری شب هنگام به خوست پرواز می‌کردند. پس از خروج نیروهای شوروی از خوست شهر و کلاً فرمانداری با خطر سقوط واقعی روبرو گردیده بود. اوضاع به این علت مخاطره آمیز گردیده بود که شهر در تجرید دوگانه قرار داشت. حلقه نخست محاصره را باندهای ضدانقلاب در دست داشتند و حلقه دوم محاصره را گردنه «ست کنداو» که کوهستانی با ارتفاع ۳۰۰۰ متر است، به گونه طبیعی، می‌ساخت. از دست دادن خوست برای حکومت کابل، حکم پیروزی بزرگی از سوی مخالفان را داشت. از اینرو مجاهدان برای وارد آوردن ضربه نهایی بسیار خوب آماده گردیده بودند. با سوء استفاده از «نبود» سپاهیان شوروی، مجاهدان در پائیز ۱۹۸۷ دست به بازآرایی یکی از بزرگترین پایگاههای تدارکاتی خود - «ژوره» که نیروهای ما آنرا در سال

۱۹۸۶ در هم کوبیده بودند، زدند. کنترل خوست برای ضدانقلابیون، نخست بر همه به این دلیل خیلی ضرور بود که همانا در همین شهر می‌بایست «حکومت موقت افغانستان» کار خود را آغاز می‌کرد. نیروی مخالف افغانستان، رهبران پاکستان و برخی از رژیمهای اسلامی در مساعی خود در زمینه بسیج احزاب ضدانقلابی و ایجاد چهارچوب مساعدتر سیاسی برای فعالیت‌های آنان، به تحقق اندیشه از پیش مطرح شده ارائه یک جایگزین برای حکومت افغانستان اهمیت بسیار می‌دادند. سنجشها بر این بنیاد پی‌ریزی گردیده بودند که تشکیل چنین حکومتی این زمینه را فراهم خواهد گردانید تا کمکهای گسترده نظامی به نیروهای ضدانقلابی جنبه قانونی یافته، گامهای بیشتری برای برانگیختن دگرباره «مسأله افغانستان» و شرکت نمایندگان جنبش مخالف در سازمانهای گوناگون بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد برداشته شده و به این ترتیب روند گفتگوهای ژنو در زمینه عادی ساختن اوضاع پیرامون افغانستان پیچیده‌تر گردد. اندیشه برپایی حکومت موقت از سال ۱۹۸۰ در سرها پرورانیده می‌شد. ولی دیرگاهی ضدانقلاب افغانستان به ایجاد یک ارگان واحد رهبری سیاسی آماده نبود. حتی در سال ۱۹۸۷ نیز امکان تشکیل چنین حکومتی به نظر نمی‌رسید. ولی «ائتلاف هفتگانه» زیر فشار متحدان خویش و بر رغم تضادها و تناقض‌های درونی به ایجاد «حکومت افغانستان» دست یازید. این تلاش بیش از همه در این راستا متوجه بود که ائتلاف سطح عملکردهای سیاسی خویش را بالا برده و سیل کمکهای مالی و مادی را از سوی غرب و جهان اسلام نگهدارد. داشتن «حکومت در تبعید» در قسمتی از سرزمین پاکستان چیز دیگری بود و استقرار حکومت موقت در بخشی از کشور افغانستان - در خوست - چیز دیگری، زیرا با تحقق آن جنگ داخلی از همه شانسها برای جهش به نبرد رهایی بخش برخوردار می‌گردید. هدف عمده ما در گام نخست شکستن حلقه محاصره برای رسانیدن خواربار و همچنان دیگر مواد مورد نیاز اهالی خوست مانند: سوخت، دارو و ... بود. ما در آستانه به راه اندازی کارزار به تجزیه و تحلیل عمیق و همه جانبه اوضاع پدید آمده در پیرامون خوست پرداختیم. به این جهت افسران و ژنرالهای گروه عملیاتی وزارت دفاع شوروی و سپاه چهلیم از شهر بازدید کردند. گروههای جبهه مخالف در این ناحیه عمدتاً نفرات مسلح عشایر

جدران بودند. جدرانها مردمان بسیار بسیار سرکشی‌اند که در تاریخ خود از هیچ حکومتی فرمانبرداری نکرده‌اند و هرگونه که خود خواسته‌اند، همانگونه زندگی کرده‌اند. فرماندهی کل دارودسته‌های مجاهدان را فرمانده جلال‌الدین که خود برخاسته از همین عشیره است، به دوش داشت. ما بر آن بودیم تا عملیات را در ماه نوامبر آغاز کنیم. همزمان با برنامه‌ریزی و آماده‌سازی عملیات رزمی، فرماندهی سپاه چهلم برای آنکه محاصره خوست را از راههای صلح آمیز بشکنند به تلاشهای پی در پی دست می‌یازید. من خود به مثابه فرمانده نیروهای شوروی و رهبر عملیات رزمی در دست اجرا، نیز در گفتگوها شرکت داشتم، با آنکه با چند تن از افسران برای دیدار با جلال‌الدین بر فراز‌گردنه‌ای که خط فاصل میان زمینهای قبیله جدران و «سرزمین افغانستان» را تشکیل می‌داد، برآمده بودیم، موفق نگردیدم، شخصاً با جلال‌الدین دیدار ننمایم. او از دیدارهای رویارویی با شورویها سر باز می‌زد و ما به مبادله نامه با یکدیگر بسنده می‌کردیم. مهمترین مسأله در روند آماده‌سازی عملیات از دیدگاه من کاهش ضایعات ممکنه سپاه چهلم به حداقل بود. زمان بسیاری برای آشنایی همه جانبه فرماندهان با عوارض محل و اراضی محل جنگ صرف گردید. ما به هماهنگ ساختن و سازمان دادن دقیق عملیات جمعی سپاهیان شوروی و افغانی، توپخانه و نیروی هوایی پرداختیم. نواحی و مواعید تمرکز نیروهای رزمجو نیز تعیین گردیده بود. سپاه چهلم نیروهایش از لشکرهای ۱۰۸ و ۲۰۱ زره‌دار، لشکر ۱۰۳ کماندویی هوابرد، تیپ مستقل ۵۶ چتر بازان مهاجم و هنگ ۳۴۵ مستقل چتربازان کماندویی و یگانهای دیگر خود را وارد کارزار کرده بود.

از سوی نیروهای مسلح ارتش افغانستان، نیروهای وابسته به لشکرهای ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۴، و ۲۵ پیاده و تیپ ۱۵ زرهپوش و چند یگان ویژه در نبرد اشتراک داشتند. افزون بر آن در عملیات، بیش از ده‌گردان از نیروهای انتظامی و امنیت دولتی افغانستان شرکت داشتند. ما حتی در مرحله نهایی آمادگی برای عملیات رزمی به نتایج گفتگوها با جلال‌الدین و بزرگان قبیله جدران پیرامون دستیابی به گذر بلامانع کاروانهای بارهای غیرنظامی به خوست محاصره شده امید بسته بودیم. طرح عملیات در صورت پایان یافتن بی‌نتیجه گفتگوها با قبیله جدران چنین

بود که با وارد آوردن ضربات هوایی، راههای کاروانهای محلی را که نیروی مخالف از طریق آنها، جنگ افزارها و مهمات را می‌آوردند، بسته و به این ترتیب از رسیدن پشتیبانی گسترده از کارزار جلوگیری کنیم. ما تصرف گردنه «ست کنداو» را که در ارتفاع ۳۰۰۰ متری قرار داشت، برای تأمین حرکت بلامانع سپاهیان و محاصره راه گردیز - خوست برنامه ریزی کرده بودیم. در مرحله بعدی عملیات، یگانهای رزمی با به کنترل درآوردن جاده اتومبیل رو، بایست گذار کاروانها را به خوست و بازگشت آنان را زیر پوشش خود می‌گرفتند. سپس، در پی انباشتن خواربار، دارو و سوخت مورد نیاز پادگان خوست، سپاهیان مستقر در امتداد راه را، در نظر داشتیم دوباره به گردیز فرا بخوانیم. با فرارسیدن ۲۲ نوامبر، یگانها و نفرات ما کاملاً برای اجرای عملیات که نام «بزرگراه» را به خود گرفته بود، آماده گردیده بودند در ناحیه گردیز و خوست دسته‌های عملیاتی سپاهیان شوروی و افغانی آرایش یافته بودند. توپخانه در نقاط عمده آتشباری جا داده شده بود. من محلی را برای مرکز فرماندهی با چنین ارزیابی برگزیده بودم که کلیه عملیات انجام شده در منطقه رزمگاه را دیده و بتوانم بر تحول اوضاع تأثیر بگذارم. چون ما نتوانسته بودیم با نیروی مخالف درباره انتقال بلامانع کاروانها به تفاهم برسیم، به تاریخ ۲۳ نوامبر، همانگونه که برنامه ریزی شده بود، عملیات رزمی را آغاز کردیم و با نخستین حملات نیروی هوایی، توانستیم همانگونه که پیش بینی می‌کردیم گستره کارزار را به محاصره درآوریم. روشن است، دشمن می‌دانست که عملیات ما بر پایه لزوم از میان برداشتن تهدیدات به مرگ ناشی از گرسنگی چندین هزار مردم خوست دیکته شده بود. در روند هفته نخست، نیروهای سپاه چهلیم به گونه متریک بر شورشیان فشار وارد می‌آوردند و به آهستگی ولی مدبرانه به گردنه ست کنداو با تلاش به خاطر تصرف آن نزدیک می‌شدند. همزمان با آن ما هر روز از طریق کارکنان ویژه خدمات اطلاعات دولتی پیشنهادهای خود را مبنی بر حل و فصل صلح آمیز مسأله می‌فرستادیم. حتی در اوج عملیات رزمی و با روبرو شدن با مقاومت سرسختانه، ما کوشش نمی‌کردیم به جبهه مخالف تلفات سنگین جانی برسانیم. با اینکه فرماندهی سپاه چهلیم مدارک موثق اطلاعاتی هوایی و خبرچینی را درباره محل موقعیت دارودسته‌های مخالفان در اختیار داشت، باز هم ما بر

دشمن عمداً ضربه وارد نمی‌کردیم و تلاش می‌کردیم نه آنکه آنانرا نابود بسازیم، بلکه ناگزیر بسازیم تا گردنه را ترک گویند. با فرا رسیدن ۲۸ نوامبر، پس از ۵ روز عملیات نظامی، یگانهای پیشتاز ما گردنه ست کنداو را تصرف کردند. جانفشانی اصلی را در این کارزار رزمندگان لشکر ۱۰۳ کماندویی هوابرد به فرماندهی سرتیپ پاول گراچف کردند. سرتیپ گراچف شخصاً عملکرد سپاهیان خود را رهبری کرده و توانست گردنه را با حداقل تلفات بگیرد. پس از این، فرماندهی سپاه چهارم یک تلاش دیگر را به خرج داد تا بدون خونریزی محاصره خوست را بشکند. به تاریخ ۳۰ نوامبر، از طریق کارمندان امنیت دولتی افغانستان گفتگوهای دیگری با رهبران قبایل جنگنده و با جلال‌الدین آغاز گردید. با درک اهمیت رخدادهای جاری، از سوی حکومت افغانستان، نماینده رئیس جمهور کشور، وزیر امور اقوام و قبایل، سلیمان لایق از کابل به خوست آمد. او به نمایندگی از رئیس جمهور و به دستور «لویه جرگه» (جرگه بزرگ) که در کابل برگزار گردیده بود، بار دیگر به رهبران قبایل جدران با این پیشنهاد که جلو عبور کاروانهای حامل مواد غذایی برای خوست را نگیرند، رو آورد. ما برای نزدیک دو هفته عملیات رزمی را متوقف کردیم. این زمان برای بررسیها، دیدارها، روشن شدن مواضع طرفهای درگیر، وارد آوردن الزامات بر یکدیگر، دادن اتمام حجت‌ها و از این قبیل کافی بود. فرماندهی سپاه چهارم نیز در این روزها دست روی دست گذاشته بود. با این ارزیابی که امیدواری به حل و فصل صلح آمیز مسأله نهایت لرزان است، ما دست به انجام یک رشته عملیات محدود ویژه زدیم. با تلاش به فشار آوردن بر رهبران قبیلۀ جدران، فرماندهی سپاه چهارم راه ویژه‌ای را پیش گرفته بود. از طریق اخبار بخش اطلاعات ما نامه‌ای را به پاکستان فرستادیم که در آن از این مسأله سخن به میان آمده بود که جلال‌الدین هرچه بیشتر تمایل به این موضوع دارد که با پیشنهاد فرماندهی نظامی شوروی موافقت کند و سلاح خود را به زمین بگذارد.

رهبران «ائتلاف هفتگانه» به گونه‌ای تصادفی خبر گردیده بودند که جلال‌الدین با معاونان خود مسیرهای خروج باندهای تحت رهبری خود را از منطقه عملیات نظامی بررسی کرده است. به امید اینکه جلال‌الدین به دست رهبران خودش از میان برده خواهد شد، ما حتی مواعید دقیق



عقب نشینی دسته‌های او را یادآور گردیده بودیم. پس از یک هفته و نیم از آغاز این عملیات، جلال‌الدین از منطقه عملیات نظامی ناپدید گردید و تازه در پایان ژانویه، موقعی که ما عملیات «بزرگراه» را کاملاً به پایان رسانیده بودیم، دوباره نمایان گردید. بعدها برای ما روشن گردید که در پاکستان، نامه ترتیب داده شده از سوی ما، رویهمرفته شک و تردیدهایی را پدید آورده بود.

ترفند ما با پیروزی معینی همراه بود. فرمانده آشتی ناپذیر را نگذاشتند به کارزار برگردد. مقاومت سرسختانه بیش از دو هفته از آغاز عملیات بزرگراه به درازا کشید؛ ولی ما نتوانسته بودیم به هدف مهم خود یعنی بازگشایی راههای منتهی به خوست از راههای صلح آمیز موفق شویم. زیر فشار شدید رهبران «ائتلاف هفتگانه» پیشاورنشین، رهبران قبیله جدران از راه دادن به ستونهای ما به خوست سرباز زدند. برای نجات اهالی شهر و فرمانداری خوست از گرسنگی مرگبار، «جرگه بزرگ» به رئیس جمهور نجیب‌اله اختیار بخشید تا به یگانهای نیروهای مسلح افغانستان دستور دهد به ادامه عملیات بپردازند. شانزدهم دسامبر سپاهیان ناگزیر گردیدند عملیات رزمی را آغاز کنند. مقارن این زمان راه میان گردیز تا گردنه ست کنداو کاملاً در دست ما افتاده بود. پست فرماندهی را در نزدیکی منطقه اجرای عملیات جا داده و درست در خود گردنه در ارتفاع ۳۰۰۰ متری که زیر کنترل ما آمده بود، مستقر ساختم. در ناحیه خوست ما یک گردان کماندویی نیروهای شوروی و یک تیپ کماندویی ارتش افغانستان را پیاده کردیم. به این ترتیب هنگامی که واحدها از دو سو به پیشواز یکدیگر پیشروی کردند، شرایط خیلی مساعدی پدید آمد. یگانهای عملیاتی با پیشروی از گردیز به سوی خوست به ترتیب ارتفاعات حاکم بر منطقه را در امتداد راه به تصرف خود درمی‌آوردند و به نگهبانی از جاده می‌پرداختند. ... تفنگداران قبیله جدران همچنان ایستادگی می‌کردند و آتش خود را بر نقاط تمرکز توپخانه سپاهیان شوروی و پستهای فرماندهی ما هدف می‌گرفتند. در روند نبردها پایگاه «سرانه» که در جنوب گردنه ست کنداو موقعیت داشت، در آغاز به محاصره درآمده و سپس در هم کوبیده شد. در هم کوبیدن این پایگاه بزرگ نقش سازنده‌ای را در زمینه انهدام کامل دسته‌های مقاومت جبهه مخالف مسلح و به کنترل درآمدن بزرگراه گردیز - خوست بازی نمود. پس از آن که فرماندهان محلی دانستند که

رخدادهای جنگی در کدام بستر روان است، برنامه‌های خود را عوض کردند و به جای تمرکز و آوردن اسلحه اضافی، مهمات و مواد منفجره، دست به انجام اقدامات برای حفاظت آن ذخایری که در دست داشتند، پرداختند.

فرماندهی سپاه چهلیم می‌دانست که در روند اجرای عملیات «بزرگراه» وظایف کلیدی ما به دست آوردن گردنه ست کنداو و از میان بردن پایگاه سرانه بود. با رسیدن به این هدف عملاً کلیه موانع را که در برابر ما قرار داشتند، از سر راه خود برداشتیم. به تاریخ ۳۰ ماه دسامبر در آستانه سال نو ۱۹۸۸ ما کاملاً راه را از مینها و دامها و خاک توده‌ها پاک کرده و نخستین کامیونهای خواربار را به راه انداختیم. همه روزه از گردیز به خوست، ۲-۳ کاروان فرستاده می‌شد. به تاریخ ۱۹ ژانویه نخستین کاروان اعزامی به شهر محاصره شده خوست به گردیز بازگشت. طی این مدت رانندگان سپاه چهلیم بیش از ۲۴۰۰۰ تن بارهای گوناگون - عمدتاً خواربار و سوخت - را به خوست برده بودند. نزدیک به سه هفته سپاهیان شوروی بر فراز بلندیهای امتداد جاده ایستاده بودند.

به تاریخ بیستم ژانویه ما به گونه‌ای سازماندهی شده به بیرون آوردن یگانهای خود از رزمگاه آغاز کردیم. بیش از صد انبار جنگ افزار و مهمات با مقادیر بزرگ، اسلحه، ۴ زرهپوش و ۹ خودرو زرهی به دست یگانهای سپاه چهلیم افتاد، که تا این تاریخ بیسابقه بود. تلفات ما خیلی ناچیز بود. نتیجه درخشان عملیات اجرا شده، شکستن محاصره چندین ماهه نظامی - اقتصادی خوست بود. همراه با آن برنامه‌های رهبران «ائتلاف هفتگانه» در زمینه جدا ساختن فرمانداری خوست از «پیکر» افغانستان و برپایی دولت «خودگردان؟!»، اسلامی با خاک یکسان گردید. به میزان معینی، شکست بزرگ مجاهدان که در نتیجه اجرای عملیات بزرگراه متحمل شدند، مردم را از رهبران جبهه مخالف مسلح روگردان ساخته و در صفوف آنان روحیه بی‌اعتمادی پدید آورد.

## خروج کردن نیروها

## سپری شدن فصلی از جنگ داخلی و آغاز مرحله‌ای دیگر / ۲۰۳

چهاردهم آوریل ۱۹۸۸ وزیران خارجه افغانستان، پاکستان، اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا در ژنو پنج سند را در زمینه حل و فصل سیاسی اوضاع پیرامون افغانستان به امضاء رسانیدند. برپایه توافقات ژنو که پس از یک ماه دیگر نافذ می‌گردید، نفرت محدود سپاهیان شوروی باید قلمرو افغانستان را پس از گذشت ۹ ماه ترک می‌گفتند. برخی از یگانهای سپاه چهلیم قبلاً در ماههای ژوئن - ژوئیه سال ۱۹۸۰ خاک افغانستان را ترک گفته بودند که چند هنگ زرهپوش، یگانهای موشک انداز از لشکرهاى زرهدار، تیپهای توپچی و موشک انداز، پدافند هوایی و چند واحد دیگر در این جمله بودند. نفس واقیعت خروج سپاهیان در سال ۸۰ روشنگر این امر بود که در برابر سپاه چهلیم در افغانستان وظایف با ابعاد محدود یعنی - حمایت از یگانهای ارتش افغانستان و نابود ساختن کانونهای مقاومت مسلحانه گروههای مخالف قرار دارد. به هر حال خارج نمودن گسترده نیروهای محدود نظامی شوروی در هماهنگی با توافقات ژنو طی سه مرحله به اجرا درآمد. نخستین مرحله در اکتبر ۱۹۸۶ بود، هنگامی که وزارت دفاع اتحاد شوروی به صورت یک جانبه شش هنگ رزمی را از افغانستان فرا خواند. این تصمیم از سوی رهبران اتحاد شوروی از یک سو به عنوان برداشتن گام حسن نیت و از سوی دیگر به مثابه یک برهان خیلی قانع کننده به سود سیاست آشتی ملی گرفته شده بود. افزون بر آن ما به همه جهانیان آمادگی خود را مبنی بر خروج از افغانستان در هر لحظه ممکن نشان دادیم. نظامیان نه تنها از لزوم حل و فصل سیاسی مسایل درونی این کشور سخن می‌رانند، بلکه پیوسته گامهای جدی در این راستا برمی‌داشتند. هفتم آوریل ۱۹۸۸ وزیر دفاع اتحاد شوروی رهنمودی را به امضاء رسانید که در این رهنمود ترتیب برنبرد سپاهیان و تأمین امنیت آنان در روند عملیات نظامی تعیین گردیده بود. این رهنمود کاملاً بر مبنای پیشنهادهای فرماندهی سپاه چهلیم و آغاز مرحله دوم خروج نیروهای شوروی را در پانزدهم ماه مه ۱۹۸۸ در نظر گرفته بود. آخرین یگانهای سپاه چهلیم می‌بایستی به تاریخ ۱۵ ماه فوریه ۱۹۸۹ از مرز دولتی افغانستان به شوروی باز می‌گذشتند. برای خروج سپاهیان همان مسیرهایی در نظر بود که نیروهای سپاه در سال ۱۹۷۹ از راه آن به افغانستان آمده بودند.

از ۱۵ مه تا ۱۵ اوت سپاهیان شوروی ۹ پادگان را ترک گفتند. بیش از پنجاه هزار سرباز و افسر جلال‌آباد، غزنی و گردیز را در خاور، قندهار و لشکرگاه را در غرب و همچنان فیض‌آباد و کندز را در شمال خاوری کشور ترک کردند. در پیروی کامل از توافقاتی ژنو بیش از پنجاه درصد از پرسنل ارتش به میهن بازگشتند. در هنگام مرحله سوم و پایانی از دسامبر ۱۹۸۸ تا ۱۵ فوریه ۱۹۸۹ نیمه دوم یگانهای سپاه چهارم کاملاً بیرون برده شدند. ما سرزمین افغانستان را در شرایط جنگی ترک کردیم. جبهه مخالف نیز به «پیشواز» خروج سپاهیان شوروی آمادگی گرفته بود. آنان چنین پیش بینی می‌کردند که به محض اینکه آخرین سرباز شوروی قلمرو کشور را ترک بگوید، حکومت کابل چند هفته نخواهد توانست روی پا بایستد. فرماندهی سپاه چهارم به خوبی همه سنگینی و دشواری خارج نمودن سپاهیان، به ویژه در مراحل نهایی را تصور می‌کرد. کار عظیمی در زمینه آماده سازی سپاه انجام گرفته بود. مهمترین مسأله برای ما سازماندهی نگرهبانی رزمی کاروانها در روند تمرین بود. ما تدبیرهای بس جدی را که شیخون ناگهبانی گروههای مخالف را بر سپاهیان ما منتفی می‌کردند، در نظر گرفته بودیم. عملاً عملیات رزمی بزرگ مقیاسی برنامه ریزی شده بود. تدبیرهای عملیاتی از سوی نفرات محدود عمدتاً خصلت بازدارنده داشتند. ما فعالانه دست به مطالعه زده بودیم و پیوسته بر جابه جایی گروههای مجاهدان نظارت داشتیم و به میزان بایسته از برنامه‌های آنان در رابطه با کاروانهای نظامی سپاه چهارم در جریان قرار داشتیم. نواحی محتمل تجمع و تمرکز دشمن و محل‌های ممکن خروج آنان به خط‌السیرهای عمده حرکت یگانهای رزمی ما زیر کنترل قرار داشتند. طبق مطالعه‌ای که من کرده بودم، نگرهبانی از راهها به میزان چشمگیری افزایش یافته بود. کلیه راههای مواصلاتی که سپاهیان از آن می‌گذشتند، به علاوه از پاسگاهها و سنگرهای نگرهبانی و نیروهای پاسبانی رزمی، به وسیله نیروهای لشکرهای ۱۰۸ و ۵ موتوریزه و همچنان لشکر ۱۰۳ کماندویی هوابرد به محاصره درآمده بودند. در صورت لزوم سپاه چهارم آماده بود ضربات بازدارنده یا متقابل را در هر ناحیه دلخواه افغانستان وارد بیاورد. ما عملکرد نیروی هوایی و توپخانه در نواحی خیلی خطرناک را به گونه بنیادی برنامه ریزی کرده بودیم. بر فراز گستره پیرامون اردوگاههایی که برای پاسداری شبانه

## سپری شدن فصلی از جنگ داخلی و آغاز مرحله‌ای دیگر / ۲۰۵

یگانها در نظر گرفته شده بود، پیوسته هواپیماها و هلیکوپترهای نیروی هوایی در پرواز بودند. این کار امکان نزدیک شدن پنهانی دشمن را به اردوگاههای برافراشته سپاهیان ما متفی می ساخت. همزمان با نیروها، فرماندهی نفرات محدود، کلیه پادگانهای نظامی را که ما طی نه سال ساخته بودیم، برای واگذاری به افغانها آماده می ساخت. رهبران استانها برای بدرود با سپاهیان شوروی در راه بازگشت به میهن، مراسم پرشکوهی سازمان داده بودند. تنها در کابل نظر به مدارک رسمی افغانی به روزهای ۱۵ و ۱۶ ماه مه و روز بعدی آن بیش از صد هزار نفر در گردهمایی‌ها شرکت کرده بودند. در جلال‌آباد با سربازان، درجه داران و افسران شوروی بیش از ۱۲۰۰۰ نفر از اهالی شهر وداع کردند. به نظر من این ارقام خود گویای چیزهای بسیاری اند.

همه بنگاههای خبرگزاری جهان به خروج سپاهیان شوروی از افغانستان دلچسپی بسیار نشان می دادند که این امر قابل درک و طبیعی بود. در سالهای هشتاد اوضاع در افغانستان بسیاری را مشوش ساخته بود. پس از امضای توافقیهای ژنو مدل کاملاً نوین حل و فصل مناقشات در کشورهای «جهان سوم» آغاز شده بود. روشن است که در چنین اوضاع جامعه جهانی بیش از هر چیزی به گامهای عملی فرماندهی نظامی شوروی در افغانستان علاقمندی نشان می داد.

روند خروج نیروهای شوروی را بیش از ۲۰۰ خبرنگار از کشورهای استرالیا، ایتالیا، اسپانیا، بریتانیا، کانادا، ایالات متحده آمریکا، سوئیس، ژاپن، جمهوری فدرال آلمان و دیگر کشورها به سراسر جهان گزارش می دادند. همراه با آنان گروه کوچکی مشتمل بر ده خبرنگار و نامه نگار شوروی از رادیو و تلویزیون دولتی، خبرگزاری مطبوعاتی «نووستی»، «تاس» و ... دست اندرکار گزارشگری بودند. آنان سپاهیان ما را هنگام حرکت از کابل به سوی شمال همراهی می کردند. ناگفته نماند که بسیاری از گزارشگران تلاش می کردند تا همپا با کاروانها ما را همراهی کنند، مگر ما از این کار جلوگیری می کردیم، زیرا در هر لحظه یگانهای ما می توانست مورد شبیخون ناگهانی قرار بگیرد. ما برای روزنامه نگاران عملاً برای نخستین بار آزادی عمل کامل می دادیم و این چیزی بود که آنان خود آنرا مشاهده می کردند. کلیه زمینه‌ها برای بازگویی حقایق پیرامون رخدادهای جاری برای آنان فراهم بود.

۱۴ ماه مه ۱۹۸۸ من در کابل کنفرانس مطبوعاتی برگزار کردم. به نظر من این کنفرانس مطبوعاتی بایست مورد علاقمندی شایانی قرار گرفته باشد. در گام نخست به این دلیل که خبرنگاران بالاخره امکان می‌یافتند کلیه پرسش‌های دلخواه خود را مستقیماً به فرماندهی سپاه چهلیم مطرح بسازند. موضوعات بسیاری مطرح گردید. از تعداد تلفات ما در افغانستان گرفته تا دورنمای حل و فصل سیاسی اوضاع در این کشور ... البته پرسشهای «گزنده» هم مطرح می‌کردند.

### در آستانه شکست

پس از خروج سپاهیان شوروی از افغانستان رهبران این کشور ناگزیر بودند مسایل بس جدی را مستقلاً حل و فصل نمایند و دیگر امید خود را از مشورت‌های کارشناسان شوروی، همانگونه که طی دهه قبل رایج بود، ببرند. مدتها پیش از فرارسیدن پانزدهم فوریه ۱۹۸۹ می‌بایست بیشتر مستشاران و کارشناسان ما افغانستان را ترک می‌گفتند، چون گذاشتن آنان بدون پوشش سپاه چهلیم نابخردانه بود. رهبران افغانستان فعلاً برای دگرگون ساختن اوضاع نظامی - سیاسی در کشور خود، پس از خروج سپاهیان شوروی آماده می‌شدند. در این رهگذار هیچ چیز ساده نبود. در پایان سالهای دهه هشتاد انتظام و آرایش فنی نیروهای مسلح افغانستان خیلی عالی بود. در کابل درک می‌کردند که به محض اینکه سپاهیان شوروی کشور را ترک بگویند، جبهه مخالف به نبرد آشکار و سهمگینی با سپاهیان دولتی خواهد پرداخت. ولی به جای اتخاذ تدبیرها در زمینه بالا بردن روحیه پرسنل ارتش، گسترش دامنه کارهای اطلاعاتی و ضدجاسوسی، حکومت افغانستان دست به «بازآرایی فنی نیروهای مسلح» یازید. به سخن دیگر هرآنچه را که ممکن بود انجام می‌دادند تا طی زمان باقیمانده از اتحاد شوروی تا می‌توانند بیشتر بچاپند. افغانان مصرانه در پی آن بودند که ما انواع جدید جنگ افزار را که در آن زمان تنها در اختیار سپاه چهلیم قرار داشت، به آنان واگذار کنیم.

در پایان سال ۱۹۸۸ وزارت دفاع افغانستان به گونه «ساختگی» یعنی تنها به روی کاغذ،

تعداد پرسنل ارتش را بیشتر از آنچه که هست نشان می‌داد. رهبران نیروهای مسلح افغان با تأکید بر سطح پایین تجهیزات ارتش به ما رو می‌آوردند تا ما به آنان جنگ افزارها و تجهیزات بیشتری واگذار کنیم. ایشان دلیل این امر را افزایش چشمگیر تعداد یگانهای خود برمی‌شمردند. مقدار جنگ افزارهای واگذار شده به افغانستان با گذشت هر روز افزایش می‌یافت و تجهیز ارتش افغان پیوسته رو به کاهش داشت. در کنار این، از ذخایر چشمگیر وزارت دفاع ملی افغانستان، فرماندهان افغان به این دلیل کار نمی‌گرفتند که ارتش افغانستان با کمبود افسران پایین رتبه ماهر و کاردان روبه رو بود.

به رغم فریب آشکار، ما هر چه بود می‌دانستیم که در آن دوره برای ما دشوار بود به حکومت افغانستان پاسخ رد بدهیم و هرآنچه را که رهبران افغان می‌خواستند، به آنان ندهیم. نیروهای سپاه چهلیم با تلاش فراوان ذخایر سه ماهه پشتیبانی را برای مناطق مهم کشور مانند جلال آباد، قندهار، گردیز، کابل، کندز، هرات، فیض آباد و شیندند می‌انباشتند. در پایان ۱۹۸۸ اعضای حکومت اتحاد شوروی، ادوارد شواردنازده وزیر امور خارجه، ارتشبد یازف معاون وزیر دفاع وقت و دیگران<sup>۱</sup>، چندین بار به کابل آمدند تا از نزدیک با اوضاع آشنا شده و مسایل پدید آمده را در جا حل و فصل کنند.

در حوالی نوامبر پلهای هوایی میان فرودگاههای شوروی و کابل - قندهار برپا گردیده بود که عمدتاً برای رسانیدن آرد به کار گرفته می‌شد. افزون بر آن طبیعی است که اسلحه و مهمات نیز فرستاده می‌شد. در کابل همه روزه ۱۵-۲۰ فروند هواپیمای ترابری ایل - ۷۶ به زمین می‌نشستند که رقم خیره کننده‌ای است. افزون بر آن صدها تن بارهای گوناگون را کامیونهای ما می‌آوردند. امروز پس از گذشت چندین سال می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که کمکی را که اتحاد شوروی به افغانستان در ماههای واپسین ارائه کرد، نتایج دلخواه را به بار نیاوردند. ما تنها توانسته

---

۱. از مقامات بلندپایه شوروی که در این سال به گونه رسمی و غیررسمی از افغانستان بازدید کردند می‌توان از اناتولی دوبرینن، مشاور عالی گورباچف در مسایل بین‌المللی و سفیر پیشین اتحاد شوروی در واشنگتن، گریچکوف رئیس ک. گ. ب و یوری وارنتسوف معاون اول وزارت امور خارجه نام برد که در همین سال با حفظ مقام معاونت وزارت خارجه به سمت سفیر شوروی در کابل گماشته شد - م.

بودیم عمر رژیم کابل را اندکی درازتر کنیم.

بخش وسیعی از تحویل‌های ما آشکارا به ویژه در روزهای واپسین به یغما برده می‌شدند. یک مثال می‌آوریم. تیپ ۶۶ مستقل موتوریزه مستقر در جلال‌آباد یکی از نخستین واحدهای سپاهیان شوروی بود که می‌بایست افغانستان را در گام نخست ترک می‌کرد. در پادگان جلال‌آباد ما انبار بزرگی از مهمات، سوخت و خواربار را برای مصرف سه ماهه ارتش افغانستان انباشته بودیم. در پادگانی که نیروهای ما مستقر بودند، کلیه تأسیسات همانند: سربازخانه‌ها، خوابگاه‌ها، آشپزخانه، حمام و بیمارستان در سطح بسیار عالی و مرتب قرار داشت و با تجهیزات لازم مجهز بود. شبکه آبرسانی بیدرنگ کار می‌کرد. تجهیزات نظامی و جنگ افزارها به شکل بسیار منظم به نمایندگان ارتش افغانستان واگذار گردید. چند روز پیش از آغاز خروج واحدهای ما از پادگان جلال‌آباد، افسران ما همراه با افسران وزارت دفاع افغانستان، خودروهای زرهی را از دیدگاه توان آتش و کارایی آزمایش کردند. سیده دم ۱۴ مه واحدهای شوروی پادگان جلال‌آباد را ترک گفتند. پیش از این در آستانه خروج، تیپ ما یک هفته را در اردوگاه رزمی ساحوی گذرانیده بود. افغانها اسناد مربوط را امضاء کردند و پاسداران خود را در پادگان برگماشتند؛ ولی در نیمه دوم روز شهرک نظامی کاملاً تاراج گردیده بود و کلیه منقولات کم و بیش گرانبها را مانند: تلویزیونها، رادیوها، هواکش‌ها، مبل و حتی تختخوابهای سربازان در دکانهای شهر به فروش گذاشته شده بود. در بسیاری از ساختمانها نه دروازه مانده بود و نه پنجره. به ویژه پنجره‌های آهنی که در افغانستان بازار خوبی دارند. پس از گذشت چند روز فرمانده سپاه یکم جلال‌آباد به رئیس جمهور نجیب‌اله گزارش داد که در شهرک نظامی از انبار سه ماهه خبری نیست، در حالی که خود سند تحویل‌گیری آن را امضاء کرده بود. در چنین احوالی، فرماندهی سپاه چهلیم تصمیم گرفت واگذاری مواد را نه تنها در حضور رهبران شهر، فرمانداری یا استان بستگی به موقعیت پادگانها - اجرا کند، بلکه از مراسم آنان فیلم برداری ویدئویی نیز کند. رویهمرفته فرماندهی نظامی شوروی به جانب افغانی بیش از ۱۸۴ شهرک نظامی را به ارزش مجموعاً ۶۹۹ میلیون روبل (بیش از یک میلیارد دلار) و همچنان تجهیزات و ماشین‌آلات



سپری شدن فصلی از جنگ داخلی و آغاز مرحله‌ای دیگر / ۲۰۹

گوناگون را به ارزش ۹۸/۳ میلیون روبل (حدود ۱۵۰ میلیون دلار) واگذار کرد. در ماه‌های آخر حضور نورات محدود سپاهیان شوروی در افغانستان، ما نه تنها به گونه رایگان مقادیر چشمگیر اسلحه و مهمات را در اختیار حکومت کابل گذاشتیم، بلکه برای نیروهای مسلح و اقتصاد ملی افغانستان چند صد نفر کارشناس را نیز پرورش دادیم. در روند خروج سپاهیان شوروی از افغانستان، حکومت این کشور تلاشهای واقعاً «قهرمانانه‌ای» را به خرج می‌داد تا به هر بهایی که شده سپاه چهلیم را نگذارد از افغانستان بیرون برود. نجیب‌اله همه پیچیدگی و دردناکی وضعیت خود را می‌دانست. او مطمئن نبود که ارتش دولتی بتواند جلو تاخت و تازهای جبهه مخالف را بگیرد. وزارت دفاع افغانستان به هر وسیله ممکن تلاش می‌کرد، پای سپاهیان شوروی را به عملیات بزرگ مقیاس رزمی بکشاند تا یگانهای خود را برای «روز مبادا» نگهدارد. یکی از بهانه‌های اصلی که افغانها می‌خواستند روند خروج سپاهیان را بر هم بزنند، عدم پایبندی پاکستان به اجرای تعهدات توافقنامه‌های ژنو بود. نظر به تجربه مرحله نخست خارج کردن سپاه چهلیم برای ما روشن بود که حکومت پاکستان واقعاً مفاد تعهدات امضاء شده را عملی نمی‌کند. در قلمرو این کشور همانند گذشته پایگاههای شورشیان برپا بودند که از آنجا پیوسته سیل جنگ افزار به افغانستان سرازیر می‌گردید. در این اردوگاهها صدها هزار پناهنده که به بهانه‌های گوناگون جلو بازگشتشان به میهن گرفته می‌شد، سکونت داشتند. درخواستهای حکومت افغانستان [مبنی بر تمدید موعد حضور سپاهیان] به ما می‌رسیدند. به گونه مثال در پایان سال ۱۹۸۸ نجیب‌اله پیشنهاد کرد که سربازان داوطلب شوروی را برای نگهداری فرودگاه بین‌المللی کابل و شاهراه کابل - حیرتان بگذاریم. بنا به سنجشهای ما این کار به بیش از ۱۲۰۰۰ نفر یعنی یک لشکر نیاز داشت.

**خیلی سری؛ بخش ویژه**

**کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی**

«پیرامون تدبیرهایی که در رابطه با خروج سپاهیان شوروی از افغانستان گرفته شده است...»

در احوال ناهنجاری که وضعیت امر را در افغانستان مشخص می‌گرداند، بیش از پیش

وخامت درونی احساس می‌گردد، که بسته به خارج نمودن یگانهای بازمانده سپاهیان شوروی است. توجه رژیم و نیروهای جبهه مخالف کاملاً متوجه تاریخ پانزدهم ماه فوریه است - تاریخی که برپایه فیصله نامه‌های ژنو موعد حضور نفرات نظامی ما به پایان می‌رسد. در این حال برای کابل موعد یاد شده بیش از این هم فشرده‌تر می‌باشد، چون آخرین یگانهای رزمی شوروی بایست پایتخت افغانستان را در آغاز ماه فوریه ترک کنند. در این میان در سرتاسر کشور عملیات جنگی میان سپاهیان دولتی و نیروهای جبهه مخالف ادامه دارد که در روند آن رویهمرفته حکومت می‌تواند مواضع خود را به یاری نیروی هوایی ما نگهدارد. مخالفان کماکان نتوانسته‌اند جلال‌آباد، کندز و قندهار را بگیرند. ولی همه می‌دانند که مبارزه اصلی هنوز در پیش رو است. جبهه مخالف حالا تا میزانی از پویایی رزمی خود کاسته است و نیروهای خود را برای دوره آتیه ذخیره می‌کند. رفیق نجیب‌اله می‌پندارد که جبهه مخالف در نظر دارد عملکرد خود را پس از خروج سپاهیان شوروی به سرعت در چند مسیر کلیدی گسترش دهد. رویهمرفته، قاطعیت آنان در زمینه ایستادگی رویاروی مخالفان تشدید می‌یابد. برای این منظور آنان یک رشته تدبیرهای فوق‌العاده را اتخاذ می‌کنند و تلاش می‌ورزند به مناسب‌ترین شکل نیروهای دست‌داشته خود را آرایش دهند. آنان حساب معینی را هم بر تداوم تماسهای خود با تعداد نسبتاً بسیار فرماندهان دسته‌های مسلح جبهه مخالف باز می‌کنند ...

همانگونه که دوستان افغانی تأکید می‌کنند، مهمترین چیز آنست که حداقل سه ماه نخست پس از خروج نیروهای شوروی بایستند، آنگاه ممکن است اوضاع به آهستگی به سود آنان بچرخد. چنین اندیشه با برخی از اظهارات که توسط نمایندگان جبهه مخالف در روند تماسها با نمایندگان شوروی در اسلام‌آباد بیان داشته‌اند، تأیید می‌گردد. از این اظهارات چنین برمی‌آید که هرگاه حکومت نجیب‌اله بتواند برجا بماند، آنگاه جبهه مخالف موضع کنونی خود را مبنی بر عدم به رسمیت شناختن آن به مثابه یک طرف مذاکرات مورد بازنگری قرار خواهد داد. در چنین اوضاعی برای ما چند مسأله بسیار پیچیده پدید می‌آید. از یک سو تخطی ما از تصمیمهای اتخاذ شده و اعلام شده مبنی بر، برهم زدن روند خروج سپاهیان مقارن پانزدهم

فوریه، ممکن است برای ما دشواریهای بس ناهنجاری را در سطح بین‌المللی به بار بیاورد. از سوی دیگر اطمینان نداریم که بزودی پس از خروج نیروهای ما تهدیدهای خیلی جدی برای رژیم که در سراسر جهان آوازه است، پدید نمی‌آید. افزون بر اینها که جبهه مخالف درست در این لحظه سازنده ممکن است برای مدتی چند نیروهای خود را هماهنگ بسازد - چیزی که محافل نظامی امریکایی و پاکستانی مصرانه مخالفان را به سوی آن سوق می‌دهند. نگرانیهای معینی در این رابطه پدید می‌آید که در حزب دمکراتیک خلق افغانستان وحدت تام به وجود نیامده است و در میان آن اختلافات جناحی، قبیله‌ای و دیگر شکافها پابرجا است. در ارزیابیهای برخی از رهبران افغان احساسات و یادآوری از بی‌عدالتیهای گذشته دیده می‌شود. نخست وزیر کشور حسن شرف و بسیار دیگری از گردانندگان کابینه او در پیشبرد امور ناتوانند. جدی‌ترین عامل آن است که تخطی اسلام آباد از توافقات ژنو، خصلت بی‌پرده، آشکارا و نمایان را به خود می‌گیرد. مرزبانان پاکستانی در عملیات رزمی در قلمرو افغانستان به طور مستقیم شرکت می‌ورزند و به آتشباری به سوی مناطق مرزی افغانستان می‌پردازند. سیل پیوسته جنگ افزار و باندهای مسلح به این کشور سرازیر است و در پیشاور و دیگر شهرها کماکان مقر رهبری احزاب جبهه مخالف افغان و پایگاههای آموزشی مجاهدان بی‌دردسر فعالند. همه‌ی اینها نظر به شرایطی صورت می‌گیرد که هنگام فرمانروایی ضیاالحق پدید آمده بود. نخست وزیر بی‌نظیر بوتو در موقعیتی قرار ندارد که بتواند در آینده نزدیک اوضاع را دگرگون سازد. از سوی ما و افغانستان پیوسته به گونه‌ای قاطعانه با ارائه واقعیتهای مشخص این چنین برخورد حکومت پاکستان نکوهش گردیده و می‌گردد. مشی زیرین را کماکان از جمله در شورای امنیت سازمان ملل و همچنان در دیدارها با رهبران پاکستان باید ادامه داد.

۱. مسأله اساسی که تحول آتی اوضاع بستگی به آن دارد، در آن خلاصه می‌گردد که آیا حکومت خواهد توانست کابل و دیگر شهرهای بزرگ کشور - و در گام نخست همانا کابل را - نگهدارد یا نه؟

اوضاع در کابل بسیار پیچیده است، و این در حالی است که در گام نخست عرصه‌های

نظامی نه، بلکه عرصه‌های اقتصادی مطرح‌کنند. جبهه مخالف به گونه خیلی مشخص برنامه محاصره اقتصادی کابل و ممانعت از رسانیدن خواربار و سوخت را سازماندهی کرده و به این ترتیب می‌خواهد موجب بروز ناراضایتی و حتی خیزش اهالی شهر گردند. عملاً چنین محاصره‌ای در رابطه با بارهایی که توسط وسایط زمینی به پایتخت رسانیده می‌شوند، همین الان نیز از راه تاراج کاروانها و تهدید و تطمیع رانندگان به وسیله نیروهای مخالف اعمال می‌گردد. هم اکنون نیازمندی ماهانه کابل تنها به آرد به مرز ۱۵۰۰۰ تن می‌رسد. اخیراً چندین هزار تن آرد توسط کامیونهای شوروی و هواپیماهای ترابری به کابل رسانیده شده است. ولی بایست ذخایر هنگفتی حداقل برای سه ماه در اختیار رئیس جمهور گذاشت تا دوستان افغانی امکان یابند خود را از این رهگذر آرام احساس کنند.

چون اکنون انبار کردن چنین ذخایر بزرگ تنها به کمک ترانسپورت زمینی ممکن است، سخن از رسانیدن آرد و دیگر خواربار از طریق شاهراه کابل - حیرتان در میان است. برپایه سخنان رفیق نجیب‌اله، هرگاه راهها تا ماه مه باز باشند، آنگاه ممکن خواهد بود بقای رژیم را تضمین نماییم. روشن است فعالیت عادی این شاهراه را دوستان افغانی نمی‌توانند تأمین نمایند باید این موضوع را در صدر مسائل قرار دهیم و نباید گذاشت شاهراه حیرتان کابل از فعالیت بازماند.

به عنوان زمینه سازی برای ارائه چنین کمکی بایست طی زمان باقیمانده بیش از پیش از مجرای کلیه کانالها اعمال جبهه مخالف را مبنی بر سنگ اندازی در راه رسانیدن خواربار به کابل و دیگر شهرهای بزرگ افغانستان مورد نکوهش قرار داده و در این حال تکیه نه به سرنوشت رژیم کنونی، بلکه وضع اندوهبار اهالی این شهرها، که از پیامدهای چنین اعمال وحشیانه رنج می‌برند، کرد. اصولاً می‌توان طرح زیر را در نظر داشت:

۱. سپاهیان شوروی تا تاریخ پانزدهم فوریه کاملاً خارج گردند و ما برای جانب افغانی کمکهای بیشتری را شامل کمکهای مالی، در زمینه سازماندهی نگهداری از شاهراه حیرتان - کابل توسط نیروهای افغانی حتی تا مرز، به گردن گرفتن کلیه مصارف و تدارکات یگانهای افغانی طی مدت معینی ارائه نماییم؛ با آنکه لاجرم این امر دشواریهای معینی به همراه خواهد داشت، به

ویژه در زمینه تأمین مصونیت کاروانها. آنچه مربوط به فرودگاه کابل می‌گردد، با در نظر داشتن اهمیت آن، سودمند خواهد بود، هرگاه ما آنجا خدمات راهنمایی هوایی غیرنظامی خود را مشتمل بر یکصد کارشناس، با عقد قراردادهای لازم با طرف افغانی، بگماریم.

۲. از جانب رهبران افغانستان مسأله ادامه وارد آوردن ضربات موشکی و بمباران روی مواضع نیروهای مسلح جبهه مخالف، توسط نیروی هوایی شوروی پس از خروج سپاهیان مطرح می‌گردد. برای رفقای افغانی کلیه دشواریهای این مسأله توضیح داده می‌شود و توصیه می‌گردد تا به این مسأله بیاندهند که چگونه می‌توانند در اوضاع نوین از امکانات نیروی هوایی خودشان استفاده کنند. در مجموع توضیحات ما با تفاهم مورد پذیرش قرار می‌گیرد؛ ولی به رغم آن می‌گویند که در برخی از حالات در بحرانی‌ترین اوضاع، کاربرد نیروی هوایی شوروی ممکن است، لازم بیافتد. تصور می‌گردد که این مسأله را نمی‌توان بدون در نظر داشتن مجموعه عوامل درونی و بیرونی بررسی کرد.

۳. جانب افغانی شایق است که جنگ افزارهای توانمندی مانند موشکهای R-۳۰۰ و دستگاههای پرتاب موشک «اوراگان» را در اختیار داشته باشد. در این زمینه مبرهن است که بایست برخورد جداگانه با انواع گوناگون جنگ افزار داشت ولی مشی کلی را بایست مبنی بر برآوردن ممکنه هر چه کاملتر خواسته‌های دوستان افغانی حفظ کرد. باید در نظر داشته باشیم که خود نفس در اختیار داشتن این چنین جنگ افزارها از دیدگاه روانی به دوستان ما روحیه بخشیده و به آنان اعتماد به نفس خواهد داد. با در نظر داشتن این امر در «گارد مخصوص» و در ارتش جمهوری افغانستان یگانهای موشکی «اوراگان» تشکیل گردیده است. دستگاههای پرتاب موشکهای R-۳۰۰ را که در اختیار نیروهای شوروی قرار دارد نیز می‌توان به طرف افغانی پس از انجام دست کاری لازم و آماده سازی پرسنل افغانی برای سرویس و بهره‌برداری از این دستگاهها (که لازم است سریعاً در شوروی آموزش ببینند) تحویل داد.

۴. سودمند خواهد بود هرگاه مسایل مربوط به کاربرد امکانات سپاهیان مرزبانی شوروی در مرزهای افغانستان به گونه مثبت حل گردد.

۵. در این اواخر ما به دوستان افغانی در عرصه اقتصاد با در نظر داشتن شرایط افغانستان همکاریهای شایانی کرده‌ایم. این کمکها به رغم دشواریهای همه جانبه که هم ما و هم افغانها هنگام انتقال و پخش آن برخورد کرده‌ایم، بدون تردید بسیاری از چرخشهای ناهنجار را در بررسی اوضاع زدوده است. بایست مشخص کرد که چه کار دیگری می‌توانیم به گونه تکمیلی برای اقتصاد افغانستان که در حالت بحرانی - در حقیقت در آستانه فروپاشی قرار دارد - در زمینه ارائه کمکهای عاجل در حل مسایل حاد پدید آمده به ویژه تحویل کالاهای مورد نیاز اولیه و خواربار به کابل و دیگر استانهای کشور به علاوه بدخشان، بکنیم.

۶. همزمان با کلیه این تدبیرها، بایست کماکان به تداوم همکاری با جانب افغانی در زمینه برپایی تماسها با جبهه مخالف مستقر در پاکستان، ایران و اروپای غربی پرداخت. بر ما است تا دقیقاً مراقب کلیه باریکیهای روحیه جبهه مخالف بوده، مناسبترین لحظات را برای وارد آوردن فشار لازم بر آنان با پدید آوردن درز در میان آنها و دور ساختن «میانه روان» از «تندروان» دریابیم.

اکنون بسیار مهم است تا به ویژه از رسالت نماینده دبیرکل سازمان ملل بینی سیوان که به روند تحقق آرمان «تشکیل شورای مشورتی در زمینه تدوین ساختار دولتی آینده افغانستان» پیوسته است، پشتیبانی کنیم.

۷. از طریق کانالهای دیپلماتیک لازم است تا گامهای بیشتری در زمینه کار با همه دولتهایی که به گونه‌ای در ماجرای افغانستان ذی نفع اند، برداشته شود. توجه ویژه‌ای باید به گسترش تماسها با جانب پاکستان مبذول گردد. برای این منظور باید از گفتگوهایی که وزیر امور خارجه اتحاد شوروی در اسلام آباد در پیش رو دارد، بهره‌برداری گردد.

۸. لازم است تا کار تبلیغاتی مشخص تری را درباره افغانستان انجام بدهیم. برای این منظور باید بیش از پیش جنبه‌های مختلف تحول اوضاع را در رابطه با افغانستان تجزیه و تحلیل کرد. تبلیغات پیرامون انفاذ حکومت نظامی در افغانستان، هرگاه رئیس جمهور نجیب‌اله آن را اعلام کند، اهمیت ویژه خواهد داشت.

۲۳ ژانویه ۱۹۸۹

ادوارد شواردناده، الکساندر یاکوفلیف، دیمتری یازف، و کریوچکف ...

### رژیم همچنان در خطر است

کارشناسان ما پیشگویی می‌کردند که درست پس از پایان خروج کامل سپاهیان شوروی از افغانستان درگیری‌های درون‌گروهی میان فراکسیون‌های «خلق» و «پرچم» به شدت رو به وخامت خواهد نهاد که این امر ناگزیر منجر به از هم گسیختن بنیادی شیرازه حاکمیت دولتی در رویارویی با جبهه مخالف می‌گردید.

همچنان بر پایه همین پیشگویی‌ها، در گرماگرم ناتوانی سراسری حاکمیت دولتی، ابعاد رشوه ستانی‌ها، دستبردها و خیانت‌های آشکار در میان رهبران استانها و کشور در مجموع، پیوسته روز افزون خواهد گردید. تردیدی وجود نداشت که نیروهای مسلح و همچنان نیروهای انتظامی و ارگانهای امنیت دولتی افغانستان که پشتیبانی نیرومند نیروهای شوروی را از دست می‌دادند، در روند عملیات جنگی که در پیش رو داشتند، از رویارویی مستقیم با گروه‌های جبهه مخالف خودداری خواهند کرد. در چینی اوضاع و احوال، گستره زیر کنترل حاکمیت دولتی پیوسته تنگ‌تر شده و کانونهای مقاومت عمدتاً در مراکز استانهای کشور، قرار می‌گرفت.

در ژانویه ۱۹۸۹، شورشیان پنج استان (بامیان، کاپیسا، بدخشان، پکتیا و کنر) و ۲۰۷ فرمانداری از ۲۹۰ فرمانداری کشور را کاملاً زیر کنترل داشتند. در حالی که نیروهای دولتی تنها بر ۱۸ درصد سرزمین کشور فرمان می‌راندند. نظر به ارزیابی‌های ما تعداد شورشیان در آغاز ۱۹۸۹ نزدیک به ۱۷۶۰۰۰ نفر می‌رسید که از جمله بیش از ۸۵۰۰۰ نفر پیوسته سلاح بر دست داشتند. دسته‌های جبهه مخالف مدرن‌ترین جنگ افزارها را در اختیار داشتند. رویهمرفته در زرادخانه مجاهدان بیش از ۷۰۰ دستگاه موشک پدافند هوایی نوع «استینگر» و ۱۰۰۰ دستگاه پرتاب موشک‌های زمین به زمین و همچنان ۳۰ دستگاه پرتاب موشک‌های ضد زرهپوش و بیش از یکصد دستگاه توپ کوهی، ۱۵۰۰ توپ بی‌پسلگد (کششی)، ۳۰۰۰ دستگاه خمپاره انداز، ۸۰۰

دستگاه مسلسل پدافند هوایی کوهی و ۴۰۰۰ تیربار سنگین تیپ «د.ش.ک» انباشته شده بود. مسلسل‌های سبک و سنگین شامل خمپاره اندازه‌های ضد تانک به میزان دهها هزار قبضه در دسترس مجاهدان قرار داشت. در ماه‌های اخیر حضور ما در افغانستان، عملیات دهشت افکنانه جبهه مخالف در برابر پادگانهای شوروی، مراکز اداری و راههای مواصلاتی به میزان چشمگیری افزایش یافته بود. تنها در ماه دسامبر ۱۹۸۸ سپاهیان شوروی ۷۸ بار و تأسیسات دولتی و نیروهای ارتش افغانستان بیش از ۷۰۰ بار مورد یورش قرار گرفته بودند. در مجموع طی سال اخیر برضد یگانهای سپاه چهلیم ۱۸۰۰ و برضد نیروهای دولتی افغانستان ۱۲۰۰۰ عمل خرابکارانه صورت گرفته بود. شورشیان طی سالهای حضور ما در افغانستان توانسته بودند، ۵۹ هدف هوایی از جمله ۹ هواپیما و هلیکوپتر سپاه چهلیم را سرنگون کنند. افزون بر آن در نتیجه شبیخون بر پایگاههای هوایی، ما ده فروند هواپیما و ۴ فروند هلیکوپتر را از دست داده بودیم. تعداد گروههای خرابکار در قلمرو افغانستان همواره رو به افزایش بود. در سال ۱۹۸۸ فرماندهی نیروهای شوروی متوجه فروپاشی روز افزون شیرازه دستگاه دولت و روحیه پرسنل نیروهای مسلح افغانستان گردیده بود. تنها در روند یک سال از ارتش افغانستان بیش از ۳۲۰۰۰ نفر گریخته بودند. رهبران جبهه مخالف تصمیم گرفته بودند به میزان بسیار وسیعی کار بنیاد براندازی را برضد حکومت افغانستان به راه اندازند. از جمله برنامه تصرف پایتخت را طرحریزی کرده بودند. ولی نقش معینی را در دفاع موفق از شهرهای بزرگ افغانستان، تشدید اختلاف نظرهای روز افزون در میان اعضای «ائتلاف هفتگانه» پس از آغاز خروج سپاهیان شوروی بازی می‌کرد. همزمان با خروج سپاهیان شوروی، درزها و شکافها میان رهبران جبهه مخالف فراختر می‌گردیدند. ما تماشاگر رخدادهای بس دراماتیک - نبرد سهمگین به خاطر قدرت - بودیم. افسار گسیخته‌تر از دیگران در این گیرودار حکمتیاری بود. او به هیچگونه مفاهمه با همزمان پیشین خود حاضر نبود و حتی پندارهایی را که برپایه آن برفراز هرم قدرت کس دیگری غیر از خودش قرار بگیرد، نادیده می‌انگاشت. در نتیجه عملیات رزمی سپاه چهلیم در روند سال ۱۹۸۸ دسته‌های جبهه مخالف به میزان چشمگیری ناتوان گردیده بودند. همراه با واحدهای نیروهای



مسلح افغانستان ما کار بزرگی را در عرصه پاکسازی مناطق پیرامون شاهراه سالنگ انجام دادیم. پس از اینکه گفتگوهای برنامه ریزی شده با جبهه مخالف برگزار نگردید، ما با اجرای عملیات رزمی بر مجاهدان زیانهای کوبنده‌ای وارد ساختیم. سپاهیان شوروی بیش از ۱۰۰۰ دستگاه پرتاب موشک و آتشبارهای پدافند هوایی کوهی، ۶۰۰ دستگاه پرتاب موشکهای زمین به زمین و بیش از ۳۰۰۰ فروند موشک و گلوله رئاکتیف، حدود ۷۰۰ دستگاه خمپاره‌انداز و بیش از ۲۵۰۰۰ مین و همچنان تعداد بسیار مسلسل‌های سبک و سنگین و بیش از ۱۲ میلیون فشنگ را به دست آوردند. در نیمه دوم سال ۱۹۸۸ نیروهای سپاه چهلیم ۴۱۷ کاروان جبهه مخالف را که از پاکستان و ایران راهی افغانستان بودند، به دست آورده بودند ولی با اینهمه مجاهدان همانند گذشته برای حکومت افغانستان خطرناک بودند. گرایش رهبران افغانستان مبنی بر برهم زدن روند خروج سپاهیان شوروی به هر قیمتی که شده، را می‌توان به عنوان یک انسان درک کرد هرگاه این روند خدشه می‌پذیرفت، آنگاه به منافع اتحاد شوروی لطمه شدیدی وارد می‌گردید. در گام نخست، اتحاد شوروی در سیمای کاملاً تازه‌ای به عنوان نقض‌کننده پیمانهای بین‌المللی ظاهر شده بود. نفرات محدود نیروهای شوروی که طی سالهای دراز، حضور خود را در افغانستان بر بنیاد سست پیمان افغانستان - شوروی (که یکی از بندهای آن شالوده‌ای را برای ارائه کمکهای نظامی، به حکومت و خلق افغانستان تشکیل می‌داد)، توجیه می‌کرد، دیگر دلیل حضور خود را در این کشور از دست می‌داد. به این ترتیب پس از پانزدهم فوریه ۱۹۸۹ سپاه چهلیم از داشتن مبنای حقوقی برای فعالیت خود در قلمرو افغانستان محروم می‌گردید. برهم زدن تاریخ خروج سپاهیان شوروی ناگزیر به از سرگیری عملیات جنگی شدید با دسته‌های مسلح جبهه مخالف می‌گردید. در این اوضاع ما امکانات اتحاد فرماندهان محلی و اجرای عملیات بزرگ مقیاس را از جانب آنان منتفی نمی‌کردیم.

فرماندهی نظامی شوروی در برابر لزوم از سرگیری وارد آوردن ضربات موشکی و بمبارانها و آتشباری توپخانه روی مناطق جابه جایی گروههای بزرگ مجاهدان قرار می‌گرفت که این امر ناگزیر منجر به افزایش تعداد قربانیان جنگ افغانستان می‌گردید.

با در نظر داشتن این واقعیت که یکی از بزرگترین فرماندهان مجاهدان - احمدشاه مسعود - در شمال افغانستان در تکاپوی بسیار بود - ما ناگزیر بودیم عملیات جنگی را مستقیماً در نزدیکی مرزهای شوروی با افغانستان اجرا کنیم. یک بار دیگر شاهراه اصلی کشور که از سرزمینهای شمالی کشور می‌گذشت با تهدید جدی روبرو گردیده بود.

به تعویق افتادن خروج نیروهای محدود شوروی از افغانستان می‌توانست به مثابه علت تشدید وخامت مسأله پناهندگان افغان که در ایران و پاکستان سکونت داشتند، نمایان شود. حکومت‌های این کشورها، برهان قاطعی به دست می‌آوردند تا کاملاً مرزهای خود را بسته و روند بازگشت صدها هزار انسان را به میهنشان بر هم زنند. ما نمی‌توانستیم این کار را اجازه بدهیم، زیرا توجه ویژه جامعه جهانی درست روی مسأله همین پناهندگان متمرکز گردیده بود. به رغم پیامدهای شدیداً منفی تأخیر خروج سپاه چهلیم از افغانستان، در نوامبر ۱۹۸۸ بنا به ابتکار وزیر امور خارجه اتحاد شوروی ادوارد شوارنادزه، خروج سپاهیان متوقف گردید. نظر به توافقی که وزیر دفاع اتحاد شوروی آنرا تصویب کرده بود، سپاهیان بایست پادگان کابل را در ماه نوامبر ترک می‌گفتند ولی ما نمی‌توانستیم این کار را نظر به دو دلیل که رسماً اعلام گردیده بود، انجام بدهیم نخست اینکه به زمان زیادی برای انباشتن ذخایر خواربار به کابل نیاز بود. دوم اینکه سربازان دولتی به موقع نمی‌توانستند پاسگاهها و سنگرهای یگانهای سپاه چهلیم را در امتداد شاهراه کابل - حیرتان و پیرامون پایتخت تحویل بگیرند.

فرماندهی نظامی نیروهای شوروی در کابل ناگزیر بود طی یک ماه از طریق گردنه سالنگ بیش از ۳۰۰۰۰ نفر از پرسنل ارتش را انتقال دهد. انجام این وظیفه با شرایط آب و هوا دشوارتر می‌گردید. مه پیوسته، دمای پایین، سرما، یخبندان راهها و در ارتفاع ۴۰۰۰ متری تراز دریا فرا رفتن از شیب جنوبی سالنگ و پایین شدن از شیب شمالی آن در شرایط گردبادهای برخی، از میان برفکچها و راهبندانها ...

چنین بر می‌آمد که حتی طبیعت این سرزمین نیز برضد ما عمل می‌کند.

تمرین چندین روزه مستلزم مساعی توانفرسایی هم از سوی سازماندهندگان تمرین نظامی بود، هم از سوی پاسداران شاهراه و از هم سوی سربازان و افسرانی که سرنشینان خودروها بودند.

## آخرین نبرد سپاهیان شوروی

### کارزار توفان دریایی

فرماندهی نیروهای شوروی پیوسته گستره پیرامون راههای مواصلاتی را زیر کنترل خود داشت. جبهه مخالف که از سوی ما هشدار دیده بود، در امر خروج سپاه چهلیم سنگ اندازی نمی‌کرد. دشمن با داشتن تجربه از روند خروج شش هنگ در سال ۱۹۸۸ دیگر خواستار درگیری نبودند، زیرا هر باری که آنان به شاهراه نزدیک می‌شدند یا دست به شبیخونهای ناگهانی می‌زدند، با برخورد قاطعانه ما روبرو می‌گردیدند. تنها در نتیجه اعمال نادوراندیشانه برخی از فرماندهان محلی ما ناگزیر گردیدیم در برابر دارودسته‌های آنان از اسلحه استفاده کنیم. بر رغم اینکه من به عنوان فرمانده کل ارتش چهلیم قاطعانه مخالف اجرای عملیات گسترده در سالنگ جنوبی بودم، حکومت افغانستان بالاخره به آرمان خود که ما به نیروهای احمدشاه مسعود ضربات منطقه‌ای وارد آوریم، رسید.

آخرین رئیس دولت انقلابی افغانستان، نجیب‌اله، در سیمای مسعود سرسخت‌ترین دشمن خود را می‌دید. باید اعتراف کرد که آخرین رئیس جمهور دولت انقلابی افغانستان آینده خود را درست پیش بینی کرده بود. به هر نیرنگی که بود، نجیب‌اله توانست شواردناده را راضی سازد و بزودی من فرمان وزیر دفاع اتحاد شوروی ارتشبد دیمیتری یازف را مبنی بر وارد آوردن ضربه در مناطق پیرامون شیب جنوبی سالنگ به دست آوردم.

نجیب‌اله با این ترفند خود توانست یک هدف دیگر را نیز بزند - سپاه چهلیم بدون اراده یک بار دیگر درگیر نبرد با جبهه مخالف می‌گردید. افزون بر آن مصالحه لرزانی که ما با کشیدن رنجهای بیکران به آن دست یافته بودیم، از هم می‌گسیخت. طی دوره خروج سپاهیان شوروی ما

توانسته بودیم با مسعود به توافقی پذیرا برای هر دو جانب برسیم. ما از جانب خود آماده بودیم هم به اهالی استانهای شمال خاوری افغانستان و هم به او (اهالی دره معروف پنجشیر و گردنه سالنگ) جایی که او فرمانروایی می‌کرد، خواربار و دیگر مواد مورد نیاز کمک کنیم. یکی از بندهای عمده توافق این بود که: در روند خروج یگانهای سپاه چهلیم، شاهراه کابل - حیرتان از سوی سربازان دولتی افغانستان نگهداری گردد. افزون بر آن نیروهای مسعود بایست از عملیات رزمی در سالنگ جنوبی و دیگر نواحی پیرامون شاهراه دست بکشند و از تیراندازی به سوی سنگرهای نگهداری و پاسگاههای ما خودداری ورزند. به نوبه خود، ما وعده دادیم از گشودن آتش حتی به روی آن مجاهدانی که در نزدیکی شاهراه دیده شوند دست نگهداریم. ولی پس از اینکه ما حسب درخواست نجیب‌اله چند ضربه به دشمن وارد آوردیم، مسعود کاملاً از گرفتن هرگونه تماسی با ما سرباز زد و ما بزودی نامه‌ای از او با متن زیر دریافت کردیم:

«آقای مشاور!

پس از دریافت آخرین مکتوب شما، می‌خواستم به محل ملاقات با نمایندگان شوروی بروم. باید واضح بگویم که ما نه سال است جنگ با شما را تحمل می‌کنیم و اگر خدا بخواهد چند روز دیگر نیز صبر خواهیم کرد ولی هرگاه شما عملیات جنگی را آغاز کنید، ما پاسخ بایسته‌ای خواهیم داد. همین و بس. از امروز ما دیگر به گروهها و دسته‌های خود دستور می‌دهیم تا به حالت آماده باش کامل جنگی درآیند.

با عرض سپاس احمدشاه مسعود»

۲۶ دسامبر ۱۹۸۸

فرماندهی سپاه دلایل کافی در اختیار داشت که مسعود مانع از آن خواهد گردید تا نیروهای ارتش افغانستان در امتداد جاده، پاسگاههای خود را برپا کنند. ما به او هشدار دادیم که هرگاه جنگجویان او آتش بکشایند، سپاهیان شوروی نیز ناگزیر از نیروهای نظامی کار خواهند گرفت و مسئولیت پیامدها و تلفات ممکنه متوجه او خواهد گردید. نجیب‌اله بیانیه‌ای خطاب به اهالی استانهای شمالی کشور ایراد نموده و به تفصیل موضع حکومت افغانستان و فرماندهی

سپاهیان شوروی را روشن ساخته و همچنان به نوبه خود از مسعود خواست تا جلو حرکت ستونهای سپاه چهلیم را نگرفته و روند استقرار واحدهای افغانی را در پستهای پاسبانی شوروی به عوض سپاهیان شوروی برهم نزند. به رغم هشدار، به تاریخ ۲۳ ژانویه ۱۹۸۹، سربازان دولتی افغانستان، هنگام حرکت در امتداد شاهراه در شیب جنوبی سالنگ مورد آتشباری شدید قرار گرفتند. این امر موجب آن گردید تا سپاه چهلیم به مقابله به مثل پرداخته و ضربه خیلی نیرومند هشداردهنده را وارد بیاورد. آخرین عملیات رزمی سپاهیان شوروی در سرزمین افغانستان تایفون («توفان دریایی») نام گرفته بود. مقصد عملیات وارد آوردن بیشترین زیانها به مجاهدان در استانهای مرکزی و شمالی کشور و همچنان کوتاه کردن دست حریف از پیشبرد مبارزه مسلحانه فعال در واپسین روزهای خروج سپاهیان بود. در روند عملیات بخش چشمگیری از نیروها و وسایط نیروهای شوروی درگیر نبرد گردیدند. نیروی هوایی سپاه چهلیم به انجام دست کم بیش از یک هزار پرواز برای درهم کوبیدن پایگاههای مجاهدان پرداخت. به گونه مثال از ۲۴ تا ۲۵ ژانویه، هواپیماها بیش از ۶۰۰ پرواز انجام داده و ۴۶ ضربه بمب - موشکی وارد آوردند. توپخانه ما نیز بیش از ۴۰۰ بار به آتشباری پرداخته بود. در پایان ۱۹۸۸ یک یگان مستقل موشکی در ساختار سپاه چهلیم افزوده شده بود. منظور از این کار این بود که از کاربرد نیروی هوایی کاسته و خطر بازی با جان خلبانان را پایین بیاوریم. طی ماههای نوامبر و ژانویه ما بیش از ۹۲ فروند موشک با کلاهکهای عادی را پرتاب کرده و ۸۸ ضربه روی اهداف گروهی مجاهدان وارد آوردیم. عملاً همه این عملیات در راستای در هم کوبیدن پایگاههای جبهه مخالف، نابود ساختن انبارها و گرامهای نگهداری موشکها، دستگاههای پرتاب موشک، سیستمهای آتشبار، مهمات، تیربارها و سوخت متوجه بود.

نیروهای محدود شوروی به میزان بس قانع کننده‌ای برای رهبران رزمجویان جبهه مخالف ثابت ساخت که بر هم زدن برنامه خروج سپاهیان شوروی و وادار ساختن ما به تغییر برنامه‌های ما آنها با توسل به زور سودی در بر ندارد. تا ۲۵ ژانویه ۱۹۸۹ هنوز ۳۰۰۰۰ سرباز و افسر شوروی در افغانستان بودند. سپاه چهلیم در آستانه خروج از افغانستان یک نهاد خیلی

نیرومند نظامی بود. در ترکیب این سپاه، ۴ لشکر از جمله یک لشکر هوابرد و همچنین یک تیپ جترباز، ۲۴ یگان توپچی، چهار هنگ هوایی و ۴ اسکادران هلیکوپتر و چند گردان ویژه شامل بود. یگانهای سپاه همزمان با خروج از افغانستان به نگرانی از راههای مواصلاتی و دیگر تأسیسات مهم ادامه می‌دادند. به ویژه برای نگرانی از راهها در مسیر شرق بیش از ۲۴ گردان اشتغال داشتند. بیش از ۴۵۰۰ نفر در ۱۹۹ پاسگاه و سنگر خدمت می‌کردند. سه گردان وظایف مشابهی را در منطقه غرب کشور ایفا می‌کردند. در سرتاسر افغانستان ۲۵ گردان مشتمل بر بیش از ۷۰۰۰ سرباز و افسر مشغول نگرانی فرودگاهها بودند. فرماندهی سپاه چهلم کماکان توجه بسیاری به پاسداری از کابل مبذول می‌داشت. بیش از ۱۰۲ پست و پاسگاه دور شهر را در شعاع ۲۵ کیلومتری حلقه می‌زدند. افزون بر اینها یگانهای ویژه و لشکر ۱۰۳ هوابرد عملیات اکتشافی اطلاعاتی را در مسیرهای محتمل حرکت مجاهدان اجرا می‌کردند. ۲۷ سنگر پاسبانی و پاسگاه برای نگرانی و دفاع از فرودگاه پایتخت گماشته شده بود. برای تأمین مصونیت منطقه امنیتی کابل که گستره آن به بیش از ۱۶۰۰ کیلومتر مربع می‌رسید، فرماندهی سپاه چهلم همه روزه از ۴ تا ۶ یگان توپچی را به کار می‌گرفت که بیش از یکصد دستگاه توپ و خمپاره انداز در اختیار داشتند. پشتیبانی آتشباری معمولاً توسط دو اسکادران هلیکوپتری اجرا می‌گردید. رویهمرفته در پیرامون کابل بیش از ۴۵۰۰ نفر دست اندرکار بودند.

نیروهای سپاه چهلم حتی در آستانه خروج، فعالانه برای رسانیدن خواربار به مناطق دور افتاده افغانستان شرکت داشتند. برای انباشتن ذخایر دولتی ۵ گردان مستقل ترابری کار می‌کردند. تنها ظرف ۳ ماه اخیر بر ۸۵۰ کامیون نظامی ۲۷۰۰۰ تن بارهای گوناگون غیر نظامی انتقال داده شده بود.

طبق تصمیمی که من اتخاذ کرده بودم، آخرین واحدهای سپاه چهلم کابل را به تاریخ ۴ فوریه ترک گفتند. طی سه روز از ۳۰ ژانویه بخش اصلی نیروی هوایی از بگرام به قلمرو اتحاد شوروی برده شده بود. در پی آن واحدهای محافظ فرودگاه نیز پایتخت را ترک گفتند. ۸ فوریه نیروهای پاسدار شاهراه کابل - سالنگ از پاسگاه و سنگرهای نگرانی خود بیرون آمدند. پس از

سپری شدن فصلی از جنگ داخلی و آغاز مرحله‌ای دیگر / ۲۲۳

دو روز واحدهای ما کاملاً از گردنه سالنگ بیرون شده و خود شاهره به واحدهای نگهبانی سپاهیان دولتی افغانستان سپرده شد. در امتداد غرب واحدهای شوروی به تاریخ ۴ فوریه شیندند و به تاریخ ۱۲ فوریه هرات را ترک گفتند.

به تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۸۹ روند خروج واحدهای سپاه چهلیم از قلمرو افغانستان پایان پذیرفت و به این ترتیب اتحاد شوروی کاملاً توافقی‌های ژنو را عملی نمود.

### شکست یا پیروزی؟

طی پنجاه سال اخیر جهانیان تماشاگر بیش از ۹۰ درگیری و جنگ منطقه‌ای بوده‌اند. پاره‌ای از این جنگها سالها به درازا کشیدند و قربانیان بیشماری به همراه داشتند. برخی دیگر بی‌آنکه در بگیرند، در آستانه وقوع به خاموشی گراییدند.

**افغانستان قربانی هم‌چشمیهای ابرقدرتها و صید دام تزویر چند دولت تا زمانی که** اوضاع در افغانستان و در منطقه کاملاً با ثبات نگردد، به دشواری می‌توان اهمیت این یا آن تصمیم، عملکرد و کشیدن پای نیروهای سیاسی را در مناقشات به گونه عینی ارزیابی کرد. امروز هم می‌توان به پاره‌ای از نتیجه‌گیریها رسید.

پایان هر جنگی، تعیین برنده و بازنده را در بستگی از مقاصدی که هر یک از جوانب درگیر می‌کوشیده‌اند به دست بیاورند، در قبال دارد. برای نفرات محدود سپاهیان شوروی، جنگ افغانستان به تاریخ پانزدهم فوریه ۱۹۸۹ به پایان رسید؛ ولی مدتها پیش از این تاریخ گفت‌وشنودها پیرامون آنکه ارتش شوروی در افغانستان نه تنها جنگ را باخته، بلکه شکست مرگباری خورده است، به گوش می‌خورد. مبنایی برای تأیید این مطلب که سپاه چهلیم شکست خورده، وجود ندارد، به همان میزان تظاهر به پیروزی در جنگ افغانستان نیز بی‌پایه است. سپاهیان شوروی در پایان ۱۹۷۹ بدون برخورد به مانعی به افغانستان سرازیر شدند و در تفاوت از آمریکایی‌ها در ویتنام - وظایف محوله خود را انجام داده و منظم دوباره به میهن بازگشتند. هرگاه ما حریف اصلی نفرات محدود را دسته‌های مسلح جبهه مخالف به شمار آوریم، تفاوت

میان ما آن بود که سپاه چهلیم هر آنچه را که لازم می‌دانست می‌کرد، در حالی که دشمن هر آنچه را که می‌توانستند، انجام می‌دادند. در برابر سپاه چهلیم چند مسأله عمده قرار داشت. به نوبه نخست ما می‌بایستی به حکومت افغانستان در زمینه حل و فصل اوضاع سیاسی درونی آن کشور کمک می‌کردیم. به صورت عمده این کمک در مبارزه با دسته‌های مسلح جبهه مخالف تبلور می‌یافت. افزون بر آن، حضور چشمگیر نیروهای شوروی در افغانستان می‌بایست، جلو تجاوز خارجی را می‌گرفت. پرسنل سپاه چهلیم این وظایف را کاملاً انجام دادند. هیچگاهی در برابر سپاه چهلیم این وظیفه را قرار نداده بودند که در افغانستان پیروزی نظامی به دست بیاورد. کلیه عملیات رزمی که سپاه چهلیم از آغاز سال ۱۹۸۰ تا آخرین روزهای حضور ما در افغانستان انجام داده بود، یا خصلت هشدار دهنده داشت یا مقابله به مثل بود. همراه با نیروهای دولتی افغانستان ما دست به اجرای عملیات جنگی تنها به این منظور می‌زدیم که جلو شیخون‌ها بر پادگانها، فرودگاهها، کاروانهای ترابری و راههای مواصلاتی که برای حمل و نقل استفاده می‌گردیدند را بگیریم. افزون بر آن بیش از هفتاد درصد نیروها و وسایط سپاه چهلیم پیوسته دست اندرکار حمل و نقل بارهای غیرنظامی در قلمرو افغانستان بودند. این کار توانفرسا تا واپسین روزهای حضور نفرت محدود سپاهیان شوروی در افغانستان بی‌درنگ جریان داشت. به یاری تحویل‌های شوروی بود که اقتصاد افغانستان روی پاهای خودش استوار می‌گردید. اقتصاد شوروی خود به میزان چشمگیری متحمل زیانهای ناشی از جنگ افغانستان می‌گردید. زمانی نخست وزیر شوروی نیکولای ژبوکف گروهی از اقتصاد دانان را مأمور ساخت تا با همکاری کارشناسان نهادها و وزارت خانه‌های گوناگون که به گونه‌ای مستقیم و یا غیرمستقیم در جنگ نه ساله افغانستان شرکت داشتند، دقیقاً معین کنند که جنگ افغانستان برای ما به چه اندازه هزینه برداشته است. اقتصاد دانان همه مصارف را دقیقاً سنجیدند. از آموزش دانشجویان افغان در نهادهای آموزشی شوروی گرفته تا مأموریت‌های کارشناسان غیرنظامی در افغانستان، مقدار تجهیزات نظامی و غیرنظامی تحویل داده شده به حکومت و ارتش افغانستان ... همچنان کلیه پروازهای شرکت هوایی آیرفلوت به کابل پس از پیروزی انقلاب آوریل سنجیده شد. جالب‌ترین ارقام را وزارت دفاع اتحاد شوروی



ارائه نموده بود. کارشناسان نظامی هیچ چیزی را از قلم نیانداخته بودند - از خوراک پرسنل سپاه چهلیم گرفته تا هزینه‌هایی که صرف مهمات و ارزش واقعی آن گردیده بود. ژوکوف موفق نگردید کار را به پایان برساند، زیرا اوضاع سیاسی در اتحاد شوروی به گونه‌ای تحول می‌یافت که نخست وزیر باید از صحنه سیاسی کناره‌گیری می‌کرد. از اینرو مدارک تهیه شده توسط کمیسیون موظف را سر میز کار ادوارد شواردناده وزیر امور خارجه گذاشتند. احتمالاً آمار به دست آمده که شاید کامل هم نبودند، به میزانی تکانه‌دهنده بود که تصمیم گرفتند آنرا پشت پرده نگهدارند. لاجرم در حال حاضر کسی نخواهد توانست رقم دقیق هزینه «انقلاب افغانستان» برای شوروی را ارائه کند. تنها ابعاد کمک‌های انساندوستانه که کشور ما رایگان در اختیار افغانستان قرار می‌داد، استثناء است.

طی سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۰ مصارف شوروی در زمینه پرورش کادرهای حرفه‌ای برای اقتصاد ملی افغانستان و دادن اعتبارات مساعد و تأخیر بازپرداخت وامهای حکومت افغانستان به اضافه کمک‌های بلاعوض سر به هشت میلیارد و چهارصد و هشتاد و شش میلیون روبل (نزدیک به ۱۳/۵ میلیارد دلار) می‌زد. فرماندهی نظامی شوروی با حضور در افغانستان ناظر آن بود که بسیاری از فرماندهان مجاهدان پیوسته دست به تبهکاری و کشتار اهالی می‌زدند. بیشتر این تبهکاریها در نزدیکی‌های پادگانهای ما مشاهده می‌شد. به این ترتیب دشمن تلاش می‌ورزید آتش خشم افراد محلی را برضد سپاهیان شوروی برافروزد. با تلاش به منظور دفاع از افراد از تهدیدهای بی‌پایان و اعمال خشونت‌ها و به منظور جلوگیری از نابودی ارگانهای محلی قدرت دولتی سپاه چهلیم ناگزیر می‌گردید دست به عملیات محدود رزمی بزنند.

متأسفانه حکومت افغانستان به عمل جدی به منظور تحکیم موضع خود در سرتاسر قلمرو کشور نمی‌پرداخت. از دستاوردهای عملیات جنگی بهره‌برداری نمی‌گردید و ما ناگزیر می‌گردیدیم چندین بار به یک منطقه برگردیم. عملاً ما همه روزه عملیات رزمی را در پنجشیر و نواحی پیرامون آن از سر می‌گرفتیم. بارها در منطقه سرسبز (چاریکار، شمالی، استالف، گلبهار، جبل‌السراج ...) دست به نبرد می‌زدیم. سپاهیان ما پیوسته در منطقه محمود راقی (مرکز استان

کاپیسا) دسته‌های جبهه مخالف را که کابل را با تهدید واقعی روبرو می‌ساختند، پس می‌زدند. در قندهار، هرات، حوست و دیگر نواحی، سپاهیان شوروی همواره پیروزی به دست می‌آوردند. امروز کماکان از تلفاتی که مردم بیگناه افغانستان طی نه سال جنگ دیده بودند، سخن به میان می‌آید. ارقامی ارائه می‌گردد که تردید برانگیزند - یک میلیون کشته؟ من فکر نمی‌کنم که مدارک کافی برای اثبات چنین ادعایی وجود داشته باشد. در تاریخ جنگها، به ویژه جنگهای دراز، موردی نیست که پژوهندگان توانسته باشند تلفات حتی جانب خود را به طور دقیق ثبت نمایند. حتی امروز هم ما نمی‌توانیم با قاطعیت تمام بگوییم چه تعداد از اسیران جنگی ما و کسانی که ناپدید شده‌اند، زنده مانده‌اند.

افزون بر آن به عنوان یک نظامی حرفه‌ای من برآنم که برای نابود ساختن یک میلیون انسان لازم است تا عملیات جنگی در مقیاس وسیع ویژه را که درست متوجه از میان بردن اهالی باشد. اجرا کرد. برای ما چنین چیزی مجاز نبود. طی سالیان جنگ در افغانستان، پرسنل سپاه چهلیم تجربه عظیمی به دست آوردند. همانگونه که بسیاری از پژوهشگران تأکید می‌کنند، آزمودن توانایی‌های رزمی نیروهای مسلح هدف اصلی در هنگام اتخاذ تصمیم مبنی بر گسیل سپاهیان به افغانستان نبود. وزارت دفاع این امکانات را در اختیار داشت که سپاهیان خود را در اوضاع اقلیمی دشوار در اردوگاههای آسیای مرکزی و قفقاز آموزش دهد. درگیر ساختن سپاه چهلیم در نبرد افغانستان برای چنین مقصدی لازم نبود.

بیشتر از ۶۰۰۰۰ افسر در کوره نبرد افغانستان آبدیده شدند که امروز نیز به خدمت در پستهای گوناگون ارتش روسیه از فرمانده گردان گرفته تا وزیر دفاع ملی اشتغال دارند. من عمیقاً باور دارم که «افغانها»<sup>۱</sup> ستون فقرات نیروهای مسلح روسیه را می‌سازند. دریغ و افسوس که سالیان درازی رخدادهای دراماتیک افغانستان و همچنان کار و پیکار سپاه چهلیم بازتاب شایسته‌ای در وسایل اطلاعات همگانی نیافته بود. خوانندگان ناگزیر خود را با یادداشتهای کوتاه

۱. در روسیه، سربازان و افسرانی را که در افغانستان جنگیده‌اند، به نام «افغانها» یاد می‌کنند، همانگونه که در کشورهای عربی و خاورمیانه نیز رزمندگان مسلمان جنگیده در افغانستان را «افغانها» می‌خوانند - م.

که حکایت از اجرای تعلیمات نظامی یا آموزشهای رزمی در افغانستان داشتند، راضی می‌ساختند. سکوت درباره موضوع افغانستان به نظر من به آن انجامید که بسیاری برخوردار نادرستی با شرکت کنندگان در جنگی که در برابر چشمانشان پایان یافته بود، داشته باشند. اندوه‌بارترین ارمغان جنگ افغانستان کشته شدن سربازان و افسران ماست. از ۲۵ دسامبر ۱۹۷۹ تا ۱۵ فوریه ۱۹۸۹ ما به تعداد ۱۳۸۳۳ نفر از جمله ۱۹۷۹ افسر و ژنرال کشته دادیم. در روند عملیات رزمی در قلمرو افغانستان، افزون بر آن ۵۷۲ تن از مأموران ک.گ.ب، ۲۸ مأمور انتظامی و ۱۹۰ مشاور نظامی از جمله ۱۴۵ افسر کشته شدند. ۱۷۲ افسر به علت دیدن زخمهای سنگین خدمت نظامی را ترک گفتند و ۶۶۶۹ نظامی، معیوب گردیدند که از جمله ۱۴۷۹ نفر از آنان معلولان درجه اولند. به علت اوضاع ناهنجار اقلیمی که زمینه را برای ساری شدن بیماریهای میکروبی در میان پرسنل سپاه فراهم می‌ساختند بیش از ۱۱۵۳۰۸ نظامی مبتلا به بیماری زردی و ۳۱۰۸۰ نظامی دیگر مبتلا به بیماری برانشیت عمیق گردیدند. در میان صدها هزار پرسنل نظامی روشن است، که هرگونه آدم دیده می‌شد، هم تبهکاران، هم جانین، هم ... در همه زمانه‌ها و در همه کشورها چنین بوده است. با تأسف که نفرات محدود نیروهای شوروی در افغانستان نیز از این قاعده مستثنی نبود ولی سیمای واقعی سپاه چهلیم را سربازان و افسرانی بازتاب می‌دادند که در عمل می‌دانستند، مردانگی، پایداری و رسالت ارتش چیست. هر چند ارزیابیها درباره عملکرد نفرات محدود سپاهیان شوروی تغییر بخورد، برخورد من با آنانی که در سپاه چهلیم خدمت کردند و در افغانستان جنگیدند، با احترام عمیق توأم است.

نه سال تمام جنگ هزاران سرباز و افسر کشته و زخمی، مادران به سوگ نشسته، هزینه‌های سرسام آور برای حفظ حکومت و شکوفایی اقتصادی افغانستان؟! آخرچه؟ ولی همه اینها برای هیچ بر باد داده شد؟ ... نه، هرگز نه. هرچه باشد، هر چه تلخ و ناگوار باشد، ما امروز باید اعتراف کنیم: افغانستان برای بسیاری، و در گام نخست برای ما روشترین الگویی گردید که نشان می‌دهد، حل و فصل مسایل سیاسی با توسل به زور بی‌نتیجه است. سیاستمداران کنونی و آینده، باید همواره به خاطر داشته باشند که نباید میان هدف و وسیله دستیابی به آن درز وجود

داشته باشد. تنها با توافق نظر، تنها با گفتگوها، تنها با دستیابی به مفاهمه، می توان از بن بستها برون رفت. این یگانه راه درست و معقول هنگام حل هر مسأله، به هر اندازه که پیچیده هم باشد است. در غیر این صورت حتی انسانی ترین تمایلات متضمن جلوگیری از افزایش تعداد قربانیان برخوردارهای مسلحانه نخواهند بود. نادیده گرفتن تجربه جنگ افغانستان در زمینه حل و فصل مسایل سیاسی درونی به گونه مثال از سوی رهبران کنونی جمهوریهای شوروی پیشین به آن انجامید که در سال ۱۹۹۲ در نتیجه مناقشات ملی گرایانه بیش از ۱۵۰۰۰۰ نفر از هم میهنان ما کشته شدند و این ده برابر بیشتر از تعداد تلفات ما طی ۹ سال جنگ بی امان در افغانستان است. برافروختن جنگ افغانستان یکی از نارواترین تصمیمهای حکومت شوروی بود. مداخله نظامی در بحران افغانستان سبب نکوهش شدید سیاست خارجی اتحاد شوروی از سوی مجامع بین المللی گردید.

فروپاشی فراگیر اردوگاه سوسیالیستی در آغاز و در پی آن اتحاد شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ تنها پیامد بحران ژرفی بود که رهبران شوروی و کلاً نظام در آن فرو رفته بودند.

پس از خروج کامل سپاهیان شوروی، جبهه مخالف آشتی ناپذیر، برتری اصلی خود را که عبارت بود از عامل پیوند دهنده، از دست داد. برخوردها میان دارودسته های وابسته به احزاب گوناگون پیوسته در درازای نه سال حضور ما ادامه داشت؛ ولی در سال ۱۹۸۹ واقعاً ابعاد گسترده ای به خود گرفتند. به رغم انتظار، رژیم انقلابی در کابل از هم نگسست، بلکه چند ماه پی در پی مذبوحانه به خاطر بقای خود رزمید. پدافند خوست و دفاع از جلال آباد که بیش از یک سال تداوم یافت به روشنی نشان داد که سپاهیان دولتی افغانستان که زمان درازی پهلوی به پهلوی سپاه چهلیم جنگیده بودند، یک نیروی واقعی بودند. نظر به مدارک وزارت امور خارجه افغانستان، تلفات مجاهدان تنها در سال ۱۹۸۹ بیش از ۳۶۰۰۰ کشته و ۱۹۰۰۰ زخمی بود. از جمله جبهه مخالف بیش از دویست کارشناس خارجی و پنجاه فرمانده محلی را از دست داده بود ولی حتی ارتش خیلی آماده افغانستان و ابعاد عظیم یاریهای اتحاد شوروی نتوانستند رژیم نجیب اله را از نابودی نجات بخشند.

## پلی بر دو سوی رود آمودریا

تا چهاردهم فوریه ما تقریباً کلیه نیروهای سپاه را به آنسوی مرز بردیم. در افغانستان تنها دو گردان اکتشافی در تورغندی و حیرتان ایستاده بودند که قرار بود به تاریخ پانزدهم فوریه از مرز بگذرند. آخرین قرارگاه فرماندهی سپاه چهلم از اواسط ژانویه در تاشقرغان در ساحه یکی از هنگهای موتوریزه واقع بود که نزدیک یک ساعت تا مرز فاصله داشت. همچنان در نزدیکی این شهر یک پایگاه هوایی (فرودگاه مزارشریف) قرار داشت که نیروی هوایی ارتش شوروی از آن استفاده می‌کرد. از گروه عملیاتی ستاد ارتش مقارن همان زمان در افغانستان تنها ۲۵ افسر مانده بودند. رویهمرفته اینان افسران بلندپایه بودند. نزدیکی ده بامداد ستون کوچک ما به سوی حیرتان به راه افتاد. این شهر زمان درازی یکی از انبارهای مهم پشتیبانی ما بود که تنها پل نسبتاً بزرگی آنرا از شهر ترمز (که بر دو سوی رود آمو کشیده شده بود)، جدا می‌ساخت. من قبلاً چندین بار اینجا آمده بودم. در حاشیه شهرک بندری یک شهرک نظامی برپا گردیده بود که یک گردان دیده‌بانی - گشتی ما مستقر بود. ستون ما در همین شهرک نظامی لنگر انداخت. دو ماه پیش اینجا در جوش و خروش بود؛ ولی اکنون تنها سیصد سرباز در آن جا گرفته بودند. ما برای آخرین بار دست به بازنگری همه گزارشهای فرماندهان در زمینه خروج سپاهیانمان زدیم تا کاملاً مطمئن شویم که دیگر کسی در سرزمین افغانستان نمانده است. برنامه به گونه‌ای بود که سپیده دم فردا می‌بایست آخرین گردان اکتشافی، افغانستان را ترک گوید. من خود باید درست سر ساعت ده بامداد روی پل می‌بودم. در همان روز با وزیر دفاع اتحاد شوروی مارشال یازف تلفنی تماس کوتاهی گرفتم. چنین بر می‌آمد که در وزارت امور خارجه سردرگمی کوچکی رخ داده بود. کسی از کارمندان به گونه‌ای غیر منتظره توجه دیگران را به این جلب کرد که بر پایه توافقات ژنو سپاهیان شوروی می‌بایست تا تاریخ پانزدهم فوریه خاک افغانستان را ترک می‌گفتند. به سخن دیگر هرگاه توافقنامه را کاملاً تطبیق می‌کردیم، آنگاه بایست به تاریخ چهاردهم فوریه سپاه چهلم کاملاً در اتحاد شوروی می‌بود. از اینرو شوخی نبود که در مسکو ناراحت گردیده بودند. ما هنوز

ده روز پیش با تجزیه و تحلیل متن توافقنامه در ستاد سپاه سراپا متوجه تاریخ خروج سپاهیان بودیم. چندین بار به رایزنی پرداخته و از جمله با ناظران سازمان ملل در کابل به گفتگو نشسته بودیم. رهبر گروه کنترل با مقر سازمان ملل در نیویورک در تماس بود. لاجرم کارمندان سازمان ملل با این آرزومندی که اوضاع را معلق نسازند، بر آن بودند که به مسایل پیش پا افتاده ارزش زیاد ندهند. من به مارشال یازف به تفصیل درباره محل اسکان ناظران سازمان ملل توضیح داده و افزودم که مبنایی برای نگرانی وجود ندارد. ولی باین حال احساس می‌کردم که وزیر دفاع کاملاً راضی نیست و باور داشتم که پس از گفتگوی ما از مجاری ویژه، خود همه چیز را بررسی خواهد کرد. مارشال یازف در پایان گفتگو به گونه غیرمنتظره پرسید: «چرا شما آخرین نظامی هستید که افغانستان را ترک می‌کنید، در حالی که باید شما اول برمی‌گشتید؟»

گفتم - من به عنوان فرمانده سپاه خود این تصمیم را گرفته‌ام و بر آنم که به ازای پنج سال و نیم که در افغانستان سپری کرده‌ام، به من اجازه دهند که تا اندازه‌ای سنتهای ارتشی را بشکنم. یازف چیزی نگفت، نه رد کرد و نه تأیید. ولی هرگاه حتی او قدغن هم می‌کرد، باز هم من آخر برمی‌گشتم.

کار به پایان خود نزدیک می‌شد. سربازان و افسران گردان اکتشافی در آستانه پایان عملیات نظامی به واری از ابزار جنگی خود می‌پرداختند. چنین وانمود می‌گردید که بسیاری از سپاهیان با دانستن اینکه فردا جنگ برای همیشه پایان می‌یابد، به عنوان آخرین سربازانی که سرزمین افغانستان را ترک می‌گفتند، به آداهای شادمانه می‌پرداختند. حیرتان در سالیان حضور ما در افغانستان یکی از انبارهای عمده بود. نه سال تمام جنگ بی‌وقفه، واکنش‌های پر از جنگ افزار، مهمات، تجهیزات، خواربار و دارو و دیگر بارهای غیرنظامی به این پایگاه سرازیر می‌شدند. انبارهای به این بزرگی را من پیش از این هرگز ندیده بودم. در آخرین لحظات می‌خواستیم ببینیم، چه چیزهایی در این انبارها انباشته شده‌اند، با سرنگهبان بندر که یک افغانی بومی بود، به بازدید از شهرک بندری پرداختیم. انبارهای حیرتان زمینی گسترده‌ای را در برمی‌گیرند. یک هفته تمام هم بس نیست که همه چیز را ببینیم. شهر به دو بخش تقسیم شده است. نظامی و غیرنظامی.

هرچه دلتان می‌خواهد، در اینجا می‌توانید ببینید. از تراکتورها، ماشین آلات و سیمان گرفته، تا شکر و آرد که به صدها هزار تن انبار شده بودند و این در حالی بود که کشور ما خود به کمبود این مواد روبرو بود. من با خود می‌اندیشیدم که حالا که نگرهبانی از انبارها به سربازان دولتی افغانستان سپرده می‌شود، دیگر همه چیز به زودی تاراج خواهد گردید. آخرین یگان سپاهیان ما به دستور من بایست ساعت ۹/۳۰ به وقت محلی به راه می‌افتادند. از پادگان ما تا مرز نزدیک به یک کیلومتر راه بود. سربازان می‌بایست از پل می‌گذشتند و در آنسوی مرز انتظار مرا می‌کشیدند. من آخرین سپاهی شوروی بودم که سرزمین افغانستان را ترک می‌گفتم. در این لحظات واپسین در درونم خلای بزرگی را احساس می‌کردم، زیرا در پیش رویم آینده گنگ و تاریک و در پشت سرم گذشته تهی و برباد رفته را می‌دیدم. آخرین شب در افغانستان ... این آخرین شب را در یکی از خوابگاههای سربازخانه گذرانیدم. خواب به چشمانم راه نمی‌یافت. نمی‌خواستم درباره آن بیاندیشم که چه سرگذشتی را در این سرزمین از سرگذرانیدم و چه چیزها را دیدم. ولی بی‌اراده سیماهای بسیاری یکی پس از دیگری در خاطرم پدیدار می‌شدند، کسانی که بسیاری از آنان را دیگر هرگز نخواهم دید. بامداد روز پانزدهم فوریه فرا رسید. سر ساعت ۹ گردان آماده حرکت بود. نفرهای زرهی یکی پس از دیگری آرایش یافته بودند. سربازان کنار نفربرها ایستاده بودند. دستور دادم سربازان آماده شوند. در یک سخنرانی کوتاه رو به آنان گفتم که: این روز مهم و گردان اکتشافی لشکر ۲۰۱ موتوریزه به عنوان آخرین یگان سپاهیان شوروی که سرزمین افغانستان را ترک می‌کنند، در تاریخ ثبت خواهد گردید. ... مارش آغاز گردید و سپاهیان به راه افتادند ... در آنسوی رود آمو، در کرانه شوروی، در شهر ترمز، عده بسیاری به پیشواز ما آمده بودند. بیشتر آنان وابستگان و خویشاوندان سربازان و افسران «شهید» بودند. بسیاری از آنان با آنکه اطلاع گرفته بودند و حتی «شهیدان» خود را به خاک سپرده بودند، باز هم امیدوار بودند که شاید «او» زنده باشد. شاید «او» ناگهان بیاید و چشم انتظار به راه دوخته بودند. من با سوار شدن به خودرو زرهی ویژه فرماندهی، چشمانم را به سوی آخرین سربازان سپاه جهلم دوخته بودم و با خود می‌اندیشیدم که: «هرگز مادر روزگار دیگر چنین سپاهی نخواهد زایید ... آری! تاریخ نظامی

شوروی، هرگز چنین سپاه را ندیده بود ...» هنگامی که روی پل قرار گرفتم، پل کاملاً تهی بود. در آنسوی مرز خبرنگاران تلویزیون مرکزی به پیشواز من ایستاده بودند. خودرو زرهی هنوز در چند متری آنان قرار نگرفته بود که من به زمین پریدم و پای پیاده به سوی آنان شتافتم. اندکی درنگ کردم، درست ساعت ۹/۴۵ بود که به پست مرزی شوروی که اتاقکی در انتهای پل بود، نزدیک شدم. ... دلم می‌خواست از آنسوی پل رو به سرزمین افغانستان کنم، برای آخرین بار به سوی آن بنگرم و با خود بگویم بدرود ... که ناگهان صدای یک خبرنگار مرا به خود آورد ... «خوب شما چه چیزی برای گفتن دارید؟» آخر نمی‌توانستم به او پاسخ بگویم، زیرا تمام حواسم به یاد آنانی بود که در انتظار همچو روزی بودند و آرزوهای خود را به گور بردند. من به اندیشه این بودم که برای مادرانشان چه پاسخی می‌توانستم بدهم، چگونه و به چه رویی از این مادران داغدیده عذر بخواهم. ... باز هم خبرنگار پرسید: «شما چه احساسی دارید؟» گفتم: البته شادی و آرامش از اینکه همه چیز به پایان رسیده است.

... و ادامه دادم:

- باید برای همه سربازان و افسرانی که در این دوزخ سوخته‌اند، بنای یادبودی برپاگردد. من اصولاً یک انسان از خود راضی و ترسو از کار نیستم، ولی با آن همه حرف زدن برایم مشکل بود. گلویم را گرفته بود، اگر جلو خود را نمی‌گرفتم، اشکهایم نیز روان می‌شدند. اندکی بعد ژنرال پاولف به پیشواز من آمد. به او گزارش دادم که خارج نمودن سپاهیان ما از افغانستان به پایان رسید. همه حاضران از شنیدن این جمله شادمان گشتند. ما بالای تریبونی که از پیش آماده شده بود برآمدیم. گردهمایی باشکوهی که برپا گردیده بود، نزدیک نیم ساعت به درازا کشید. پس از پایان گردهمایی از تریبون پایین آمدیم و من بار دیگر در محاصره خبرنگاران قرار گرفتم که بیشتر آنان خارجی بودند. برای آخرین بار با مارشال یازف تماس گرفتم و گزارش دادم که «وظیفه ما کاملاً پایان یافته است و سپاهیان ما همه به میهن بازگشته‌اند.»